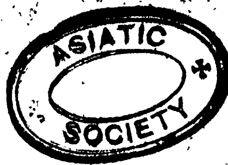
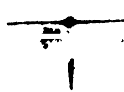


طيبات شيخ سعدي عليه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحيم



۱

Metre : منسرح مثمّن مطوي منحور [ـ ا ـ ب ب ـ ا ـ ب ـ ا ـ ب ب ـ]

۱ اول دفتر بنام ایزد دانا — صانع[1] پروردگار و حيّ توانا
۲ اکبر و اعظم خدای عالم و آدم — صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
۳ از در بخشندگي و بنده نوازي — مرغ هوا را نصیب[2] و ماهي دریا
۴ قسمت خود میخورند منعم و درویش — روزي خود میبرند پشه و عنقا[3]
۵ حاجت موری بعلم غیب بداند — در بن چاهی بزیر صخرهٔ صمّا[4]
۶ جانور از نطفه میکند شکر از نی — برگ تر از چوب خشک[5] چشمه ز خارا
۷ شربت نوش آفرید از مگس[6] نحل — نخل تناور کند ز دانهٔ خرما
۸ از همگان بی نیاز و بر همه مشفق — از همه عالم نهان و بر همه پیدا
۹ پرتو نور سرادقات جلالش[7] — از عظمت ماورای فکرت دانا
۱۰ خود نه زبان در دهان عارف مدهوش — حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا
۱۱ هرکه نداند سپاس نعمت امروز — حیف خورد بر نصیب رحمت فردا[8]

---

1 All texts, except C, insert و after صانع and حيّ.

2 B and all texts omit و after نصیب.

3 This line is omitted in S.

4 After line 5, I(b) inserts this verse:—

صانع بیچون خدای عز وجل * آنکه ز خاک آفرید آدم و حوا

5 I(b), S, P, insert و after خشک.

6 I(a); شکر, for مگس.

7 I(a), S, and all texts; جمالش, for جلالش.

8 This line is omitted in S.

طیبات شیخ سعدی

بار خدایا مهیمنی و مدبر ۱۲ وز همه عیبی منزهی
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن ۱۳ با همه کروبیان ع
سعدی ازآنجاکه فهم اوست سخن گفت ۱۴ ورنه کمالات وهم[10] کی ع

۲۹

[- ا - ‿ ‿ - ا ‿ - ‿ - ا - ‿ ‿ -] منسرح مثمن مطوی منحور

ماه فرو ماند از جمال محمد ۱ سرو نروید باعتدال
قدر[1] فلک را کمال و منزلتی نیست ۲ در نظر قدر باکمال
وعدهٔ دیدار هر کسی بقیامت ۳ لیلة اسری[2] شب وصال
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی ۴ آمده مجموع[3] در ظلال
عرصهٔ دنیا مجال همت او نیست ۵ روز قیامت نگر[4] مجال
آنهمه[5] پیرایه بسته جنت فردوس ۶ بوکه قبولش کند بلال
شمس و قمر در زمین حشر نباشد ۷ نور نباشد مگر جمال مح
همچو زمین خواهد آسمان که[7] بیفتد ۸ تا بدهد بوسه بر نعال م
شاید اگر آفتاب و ماه نتابند[8] ۹ پیش دو ابروی چون هلال

I(a), P, R; مقدسی, for منزهی.
I(a); کمال, for کمالات: E, L, D, Y; فهم, for وهم: S, R, Z, B, Y(a),
d (b); کمال تو, for کمالات.
I (b); چرخ, for قدر.
I (a), I (b), and all texts; لیلة الاسری, for لیلهٔ اسری.
This line is omitted in I (a).
I (a), and most texts; مگر, for نگر.
I (a), I (b), P, B, and all texts but Z, insert و before آنهمه. This
ne is omitted in B.
This line is omitted in S, R, and all texts.
R; آفتاب که افتد, for آسمان که بیفتد.
B; بکاهند, for نتابند.

چشم مرا تا بخواب دید جمالش ١٠ خواب نمي گیرد از[9] خیال محمد

سعدي اگر عاشقي کني و جواني ١١ عشق محمد بس است[10] و آل محمد

٣

Metre:
[ـ ـ ‿ ـ | ‿ ـ ‿ ـ | ـ ‿ ـ ‿ | ـ ‿ ـ ـ] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

آنروی بین که حسن بپوشید ماه را

١ و آن دام زلف و دانهٔ خال سیاه را

من سرو را قبا نشنیدم کمر[1] که بست

٢ بر فرق آفتاب ندیدم کلاه را

گر صورتی چنین بقیامت در آورند

٣ عاشق[2] هزار عذر بگوید گناه را

یوسف شنیده ام[3] که بچاهی اسیر بود[4]

٤ این یوسفی است بر زنخ آورده چاه را

با دوستان خویش نگه[5] میکند چنانکه

٥ سلطان نظر کند بتکبر سپاه را

در هر قدم که مینهد آنسرو راستین

٦ حیف است اگر بدیده نروبند راه را

---

[9] I (b), and all texts but Z; نگیرد مگر, for نمي گیرد از.

[10] I (a); خوش است, for بسست.

[1] I (a), I (b), R, S, P; دگر, for کمر.

[2] I (a); فاسق, for عاشق.

[3] I (a) and (b), P, T; شنیده, for شنیده ام.

[4] I (b), B; شد, for بود; R, S, P, T, Z; ماند, for بود.

[5] R; نظر بناز, for خویش نگه.—This line is omitted in P.

ای نور[6] دیده پای که بر خاک مینهی
۷ آخر نه بر دو دیدهٔ من به که راه را[7]

من صبر بیش ازین نتوانم ز روی او
۸ چند احتمال کوه توان بود کاه را[8]

ای خفته گاه سینه بیدار[9] بشنوی
۹ عیبش مکن که درد دلی باشد آه را

سعدي حديث مستي و رندی و[10] عاشقی
۱۰ دیگر[11] مکن که عیب بود خانقاه را

دفتر ز شعر گفته بشوی و دگر مگوی
۱۱ الاّ دعای دولت سلجوق شاه را

یا رب دوام عمر دهش تا بقهر و لطف
۱۲ بدخواه را جزا دهد و نیکخواه را

و اندر گلوی دشمن دولت کند چو سیخ
۱۳ فراش او طناب در بارگاه را[12]

۴

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— — ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ —]

امشب سبکتر میزنند این طبل بی هنگام را
۱ یا وقت بیداري غلط بود است مرغ بام را

[6] S, P, B, I (b); هردو, for نور.
[7] I (a) omits this line, and substitutes verse 13 for it.
[8] In R this hemistich runs thus, چند احتمال کوه بود برگ کاه را.
[9] I (a); بیمار, for بیدار.
[10] I (b), S, P, B, R, and all texts; فریاد, for رندي و.
[11] S; چندین, for دیگر.
[12] This line does not occur in I (b), and most texts.

یک لحظه بود آن یا شبی کز عمر ما تاراج شد[1]
۲ ما همچنان لب بر لبی تا بر گرفته[2] کام را

هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل
۳ کز عهده بیرون آمدن نتوانم این انعام[3] را

گر پای بر فرقم نهي تشریف قربم[4] میدهي
۴ جز[5] سر نمیدانم نهادن عذر[6] این اقدام را

چون بخت نیک انجام را با ما بکلي صلح شد[7]
۵ بگذار تا جان میدهد بدگوی بدفرجام[8] را

سعدي علم شد در جهان صوفي و عامی گو بدان
۶ تا بت پرستي میکند[9] وانگه چنین اصنام را

٥

Metre : سریع مسدّس مطوي مکسوف [— ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

ای نفس خرم باد صبا ۱ از بر یار آمدهٔ مرحبا
قافلهٔ شب چه شنیدي ز صبح ۲ مرغ سلیمان چه خبر از سبا
بر سر خشمست هنوز آن حریف ۳ یا سخنی میرود اندر صفا[1]

---

[1] B; رفت, for شد.
[2] I(a), P, R, and all texts except Y (a); بر نا گرفته, for نا بر گرفته.
[3] I(b), B, S, Z; پیغام, for انعام.
[4] I(b); عزّت, for قربم.
[5] B; چون, for جز.
[6] I(b), B, S, P, Z; نهاد از عذر, for نهادن عذر.
[7] I; کرد, for شد.
[8] I(a); بی, for بد.
[9] I(b), T; ما - - میکنم, for تا - - میکند: B, P, R; میکنیم, for میکند
S, T, C, omit و before آنگه.
[1] I, I(b), B, R; رضا, for صفا.

از در صلح آمدهٔ یا خلاف ۴ با قدم خوف روم[2] یا رجا

بار دگر گر بسر کوی دوست ۵ بگذری ای پیک[3] نسیم صبا

گو رمقی بیش نماند از ضعیف[4] ۶ چند کند[5] صورت بیجان بقا

لیکن اگر دور[6] وصالی بود ۷ صلح فراموش کند ماجرا

تا بگریبان نرسد دست[7] مرگ[8] ۸ دست ز دامن نکنیمت رها

دوست نباشد بحقیقت که او ۹ دوست فراموش کند در بلا

خستگی اندر طلبش راحت است[9] ۱۰ درد کشیدن بامید دوا

سر نتوانم که بر آرم چو چنگ ۱۱ ور چو دفم پوست بدرّد قفا

هر سحر از عشق دمی[10] میزنم ۱۲ روز دگر می شنوم بر ملا

قصّهٔ دردم همه عالم گرفت ۱۳ در تو[11] نگیرد سخن آشنا

گر برسد نالهٔ سعدی بکوه ۱۴ کوه[12] بنالد بزبان[13] صدا[14]

۶

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ —]

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا

۱ فراغت از تو میسّر نمی شود مارا

---

[2] R; با قدم از خوف زنی, for با قدم خوف روم.

[3] C; دوست, for پیک. This line is omitted in B.

[4] I(a); فلان, for ضعیف.

[5] B, S, P, Z; بود, for کند.—In S, I(b), R, B, the following verse is inserted between lines 6 and 7:—

این همه دلداری و پیمان و عهد * هیچ نکردی که نکردی وفا

[6] I; روز, for دور. [7] I; نرسیدست, for نرسد دست.

[8] I(a); موت, for مرگ.

[9] I(a), I(b), P, S; اندر طلبت واجبست, for اندر طلبش راحت است.

[10] R; تو دم, for دمی.

[11] I(a), I(b), B, R, S, P; که, for تو. [12] S; او, for کوه.

[13] I, S, E, L, Y, D, insert و after بزبان.

[14] In R this hemistich runs as follows:—از جگر سنگ بر آید صدا.

ترا در آینه دیدن جمال طلعت خویش
۲ بیان کند که چه بود است ناشکیبا را

بیا که وقت بهار است تا من و تو بهم
۳ بدیگران نگذاریم[1] باغ و صحرا را

بجای سرو بلند ایستاده بر لب جوی
۴ چرا نظر نکني یار سرو بالا را

شمایلی که در اوصاف حسن[2] ترکیبش
۵ مجال نطق نباشد[3] زبان گویا را

که گفت بر[4] رخ زیبا نظر خطا باشد
۶ خطا بود که نه بینند روی زیبا را

بدوستي که اگر زهر باشد از دست
۷ چنان بذوق[5] و ارادت خورم که حلوا را

کسی ملامت وامق کند بناداني
۸ عزیز[6] من که ندید است روی عذرا را

گرفتم آتش پنهان[7] خبر نمیداري[8]
۹ نگاه مي نکني آب چشم پیدا را

نگفتمت که بیغما رود دلت سعدي
۱۰ چو دل بعشق دهي دلبران یغما را

---

[1] I(b); بگذاریم, for نگذاریم.
[2] I(a) S, and all texts, insert و after حسن.
[3] I, I(a); نماند, for نباشد.
[4] I(b), R, S, P, Z; در, for بر.
[5] All MSS. but I, and all texts have صدق for ذوق.
[6] B, C, S, P, Z; حبیب, for عزیز.
[7] I(a), R, S, Z; دل را, for پنهان.
[8] I(b); دل نه مي بیني, for خبر نمیداري.

هنـــوز با همه دردم امیـــد درمانست
۱۱ که آخري بود آخر شبـــــان یلدا را[9]

۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒]

پیش ما رسم شکستـــن نبود عهد[1] وفا را
۱ الله الله تو فراموش مکن صحبت[2] ما را

قیمـــت عشـــق نداند قدم صدق ندارد
۲ سست عهدی که تحمل نکند بار جفـــا را

گر مخیّر بکنندم بقیامت که چه خواهي
۳ دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

گر سرم میرود از عهد تو سر باز نه پیچـــم
۴ تا بگوینـــد پس از من که بســـر برد وفا را

خنک آن رنج که[3] یارم بعیادت بســـر آید
۵ دردمندان بچنین درد نخواهنـــد دوا را[4]

باور از مات نباشد[5] تو در آئینه نظـــر[6] کن
۶ تـــا بداني که چه بود است گرفتـــار بلا را

---

9 This line is omitted in I(a), L, Y, T, C, D, E.

1 All texts, and all MSS. except P, insert و after عهد.

2 I(b); جانب, for صحبت.

3 C; گر, for که.

4 In R this hemistich is written thus:—
دردمندان چنین درد نداینند دوا را. In I(a) this line is omitted.

5 T; نیاید, for نباشد.

6 I(a), B, S, Z; نگه, for نظر.

از سر زلف عروسان چمن دست بدارد
۷ بسر زلف تو گر دست رسد باد صبا را

سر انگشت تحیّر بگزد عقل بدندان
۸ چون تامّل کند آن صورت انگشت نما را

آرزو میکشدم [7] شمع صفت پیش وجودت
۹ که سراپای بسوزند من بی سر و پا را

چشم کوته نظران بر ورق روی نگارین
۱۰ خط همي بیند و عارف قلم [8] صنع خدا را

همه را دیده برویت نگران است و لیکن
۱۱ خود پرستان ز حقیقت نشناسند هوا را [9]

مهرباني ز من آموز و گرم عمر نماند
۱۲ بسر [10] تربت سعدي بطلب مهرگیا را

هیچ هشیار ملامت نکند مستي ما را
۱۳ قُل لصاحٍ [11] ترک الناس من الوجد سکاری

۸

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— — ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ —]

برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را
۱ برباد قلّاشي [1] دهیم این شرک [2] تقوی نام را

---

[7] I(b), B, S, P, T; میکندم, for میکشدم.

[8] B, T, Y(b); رقم, for قلم.

[9] In O, Y(b), T, this hemistich is written thus:—
خود پرستان بحقیقت نپرستند هوا را. B has حق پرستان بحقیقت نشناسند صفا را.

[10] I(a); از سر, for بسر.

[11] S; قد بصاح, for قل بصاح: I(a), R, P, and all texts; بصاح for لصاح.

[1] I; درویشي, for قلّاشي.
[2] P, S; زهد, for شرک.

هر ساعت از نو قبلهٔ با بت پرستی میرود

۲ توحید بر من[3] عرضه کن تا بشکنم[4] اصنام را

می با جوانان خوردنم خاطر[5] تمنّا میکند

۳ تا کودکان در پی فتند این پیر دُرد آشام را

از مایهٔ بیچارگی قطمیر مردم می شود

۴ ما خولیای مهتری سگ میکند بلعام را

زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا می کشد[6]

۵ کز بوستان خوش میدهد باد سحر پیغام را[7]

غافل مباش ار عاقلی دریاب اگر صاحبدلی

۶ باشد[8] که نتوان یافتن دیگر چنین ایّام را

جائی که سرو بوستان با پای چوبین میچمد

۷ ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام را

دلبندم آن پیمان گسل منظور چشم آرام دل

۸ نی نی دلارامش مگو[9] کز دل ببرد آرام را

دنیا و دین وصبر و هوش[10] ازمن برفت اندر غمش

۹ جائی که سلطان خیمه زد غوغا نماند[11] عام را

---

[3] I(a), I(b), P, B, Y(b) ; ما, for من.

[4] I(a) ; ما بشکنیم, for تا بشکنم : T, Y(b) ; بشکنیم, for بشکنم.

[5] B, R, P, I ; باری, for خاطر.

[6] S, I ; میرود, for میکشد.

[7] This is the I reading : I (a) has the same but with صبا for سحر : in P, B, R, Y(a), Y(b), E, Z, D, this hemistich runs as follows :— کز دوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را : S, I(b), T, C, L, have the same, but with بوستان for [illegible]

[8] I(b) ; شاید, for باشد.

[9] I, I(b), B, T, C ; مخوان, for مگو.

[10] I, I(b) ; عقل و صبر, for صبر و هوش : I(a), B ; عقل, for صبر : S, C ; عقل, for هوش.

[11] I ; برفت, for نماند.

باران اشکم [12] میرود و ز ابرم آتش مي جهد [13]

۱۰ با پختگان گوی این سخن سوزش [14] نباشد خام را

سعدي ملامت [15] نشنود ور جان درین سر [16] میرود [17]

۱۱ صوفی گران جاني مکن [18] ساقي بیاور [19] جام را

۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ]

تفاوتی نکند قدر پادشاهي را

۱ گر التفات کند کمترین گدائی را

بجان دوست که دشمن بدین رضا ندهد

۲ که در بروی به بندند آشنائی را

مگر حلال نباشد که بندگان ملوک

۳ ز خیل خانه [1] برانند بینوائی را

همه سلامت نفس آرزو کنند مردم [2]

۴ خلاف من که بجان میخرم بلائی را

[12] I(a); چشمم, for اشکم.

[13] P, I(a), B, and all texts; از ابر آه آتش جهد, for وز ابرم آتش مي جهد: I(b), S; ابر آتش مي جهد, for do.

[14] I(a); کاوش, for سوزش.

[15] Y(b), C; نصیحت, for ملامت.

[16] Y(b), T; ره, for سر.

[17] I(b), S, P; میشود, for میرود.

[18] I; بهر, for مکن.

[19] S, T, Y(b); بیار آن, for بیاور.

[1] P, B, Z, Ç, E, L, D, Y; خویش, for خانه.

[2] I(b), P, T, C, E, L, D, Y; مدام, for مردم.

حدیث عشق نداند کسیکه در همه عمر
۵ بسر نکوفته باشد در سرائی را

خیال در همه عالم برفت و باز آمد
۶ که از حضور تو خوشتر ندید جائی را

سری بصحبت[3] بیچارگان[4] فرو آور
۷ همین قدر که ببوسند[5] خاک پائی را

قبای خوشتر ازین در بدن تواند بود
۸ بدن نیفتد ازین خوبتر قبائی را

اگر تو روی نپوشي بدین لطافت و حسن
۹ دگر نه بینـي در پارس[6] پارسائی را

منه بجان تو بار فراق بر دل ریش[7]
۱۰ که پشه نبرد سنگ آسیائی را

دگر بدست نیاید چو من[8] وفاداري
۱۱ که ترک می ندهد[9] عهد بیوفائی را

دعای سعدي اگر بشنوی زیان نکند[10]
۱۲ که یحتمل[11] که اجابت بود دعائی را

---

[3] I(b); بکلبه, for بصحبت.
[4] S; آزادگان, for بیچارگان.
[5] I(a); ببوسیم, for ببوسند.
[6] L, Y, Z, D, E; شهر, for پارس.
[7] I; من, for ریش -.
[8] I(b), B, P, R, S, and all texts; چنین, for چو من.
[9] I(a), I(b); نکند, for ندهد.
[10] All texts and all MSS. except I; نکني, for نکند.
[11] I, R; محتمل, for یحتمل.

۱۰

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ –]

چکند بندهٔ که گردن ننهد فرمان را
۱ چکند گوی که عاجز نشود[1] چوگان را

تیر کز شست نگارین[2] دلاویز آید
۲ عاشق[3] آنست که بر دیدهٔ نهد[4] پیکان را

دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت
۳ سر من دار که در پای تو ریزم جان را

کاشکی پردهٔ بر افتادی ازان منظر حسن
۴ تا همه خلق به بینند نگارستان را

همه را دیدهٔ در اوصاف[5] تو حیران ماند
۵ تا دگر عیب نگویند[6] من حیران را

لیکن آن نقش که در روی تو من می بینم
۶ همه را دیدهٔ نباشد که به بینند آن را

چشم گریان[7] مرا حال بگفتم بطبیب
۷ گفت یکبار[8] ببوس آن دهن خندان را

---

1 I(b); تن در ندهد, for عاجز نشود.
2 All the texts, and all MSS., except I, have سرو بالای کمان ابرو اگر تیر زند.
3 S, R; عاقل, for عاشق.
4 I(b), S; کشد, for نهد.
5 I(b), L, Y(a), Z, E, D; باوصاف, for در اوصاف.
6 I(a); نگیرند, for نگویند.
7 I; حیران, for گریان.
8 I(a); یک روز, for یکبار.

گفتم اوخ[9] که درین درد بخواهم فرسود

۸ که[10] محال است که حاصل کنم این درمان را

پنجه با ساعد سیمین نه بعقل افگندم[11]

۹ غایت جهل بود مشت زدن سندان را

سعدي از سرزنش خلق نترسد هیهات

۱۰ غرقه در بحر[12] چه اندیشه کند طوفان را

سر بنه گر سر میدان ارادت داري

۱۱ نا گزیر است که گوئي بود این میدان[13] را

۱۱

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

دوست میدارم من این نالیدن دل سوز[1] را

۱ تا بهر نوعی که باشد بگذرانم روز را

شب همه شب انتظار صبح روئي میرود[2]

۲ کآن صباحت نیست این صبح[3] جهان افروز را

وه که گر من باز بینم چهر مهر افزای دوست[4]

۳ تا قیامت شکر گویم طالع فیروز را

---

[9] I(b), R, B, T, C, آیا, for آوخ.

[10] I(b); بس, for که.

[11] R; افگندي, for افگندم.

[12] I; نیل, for بحر.

[13] E, L, Y(a), Z, D; چوگان, for میدان. The whole of this line is omitted in I.

[1] B, L, E, جانسوز, for دلسوز

[2] I (a); میکنم, for میرود.

[3] I (a); خورشید, for صبح

[4] I, S, R, C, Y(b), یار, for دوست.

گر من از سنگ ملامت رو بگردانم[5] زنم

۴ جان سپر کردند مردان ناوک دلدوز را

کام جویان را ز ناکامي چشیدن[6] چاره نیست

۵ بر زمستان صبر باید طالب نو روز را

عاقلان[7] خوشه چین از سرّ لیلی غافل اند

۶ کین[8] کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

دیگری را در کمند آور که ما خود بنده ایم

۷ ریسمان در پا نباشد مرغ[9] دست آموز را

دل ببرد ست آن نگار شوخ چشم از دست ما

۸ غم فزود و صبر شد وز دل نبرده سوز را[10]

عاشقان[11] دین و دنیا باز را[12] خاصیّتی است

۹ کآن نباشد زاهدان مال و جاه اندوز را[13]

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

۱۰ درمیان این و آن فرصت شمار امروز را

---

5 R; روی بر تابم, for رو بگردانم: I; روی بر پیچم, for do.
6 T, Y(b); کشیدن, for چشیدن.
7 P, B, and all texts but Y(b); عاشقان, for عاقلان.
8 I(a), P, B, R, S, Z, L, D, E, C, Y; این for کین. This line is omitted in B.
9 I, I(a), I(b), S, T; بر پا حاجت نیست, for در پا نباشد مرغ: R; چه حاجت, for نباشد.
10 This line is only found in I.
11 S; عاقلان, for عاشقان.
12 I(a); سوز را, for باز را.
13 This line is omitted in B.

۱۲

Metre:
[– ∪ – ۱ ∪ – – ∪ ۱ ∪ – ∪ – ∪ ۱ ∪ – –] مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف

رفتیم اگر ملول شدي از نشست ما
۱۰ فرمای[1] خدمتی که برآید ز دست ما

برخاستیم و نقش تو در جان[2] ما چنانکه
۲ هرجا که هست بیتو نباشد نشست ما

با چون خودي در افکن اگر پنجه میکني
۳ ما خود شکسته ایم چه باید[3] شکست ما

جرمی نکرده ایم[4] که عقوبت کند[5] ولیک
۴ مردم بشرع می نکشد[6] ترک مست ما

شکر خدای بود که آن بت وفا نکرد
۵ باشد که توبه بکند بت پرست ما

سعدي نگفتمت که بدرخت بلند[7] او
۶ مشکل توان رسید ببالای پست ما

[1] I(a); کاری و, for فرمای.
[2] I(a), I(b), S, R, B, T, C; نفس, for جان.
In Z this hemistich is written thus:—
برخاستیم و نقش تو در پیش ما نشست.
[3] All texts and all MSS. except I; باشد, for باید.
[4] All texts and all MSS. except S; ام, for ایم.
[5] R; کني, for کند: I; برم, for کند.
[6] Z; مي کشد, for مي نکشد: I; نکشد, for نکشد: S; نکشد این, for مي نکشد ترک: D, L; مي کشد این ترک, for مي نکشد ترک.
[7] In all MSS. except I, R, and all texts, this hemistich is written thus:— سعدي نگفتمت که بسرو بلند دوست.

۱۳

Metre : منسرحِ مثمّنِ مطويّ منحور [– ◡ ◡ – | – ◡ – ◡ | – ◡ ◡ – | ◡ –]

روی تو خوش مینماید آینهٔ ما ۱ کآینه پاکیزه است و روی تو زیبا

چون می روشن در آبگینهٔ صافي ۲ خوی جمیل از جمال روی تو پیدا

هرکه دمی با تو بود یا قدمی رفت ۳ از تو نباشد بهیچ حال[1] شکیبا

صید بیابان سر از کمند به[2] پیچد ۴ ما همه پیچیده در کمند تو عمدا

طایر مسکین که مهر[3] بست بجائی ۵ گر بکشندش نمیرود بدگر جا

غیرتم اید شکایت از تو بهر کس ۶ درد احبّا نمي برم باطبّا

برخی جانت شوم[4] که شمع افق را ۷ پیش بمیرد چراغدان ثریّا

گر تو شکر خنده آستین نفشاني[5] ۸ هر مگسی طوطیٔ شوند شکرخا

لعبت شیرین اگر ترش ننشیند[6] ۹ مدّعیانش طمع کنند بحلوا

مرد تماشای باغ حسن تو سعدي است ۱۰ دست[7] فرومایگان برند بیغما

۱۴

Metre : رجزِ مثمّنِ سالم [– – ◡ – | – – ◡ – | – – ◡ – | – – ◡ –]

ز اندازه بیرون تشنه ام ساقي بیار آن آبرا

۱ اول مرا سیراب کن و[1] آنگه بده اصحاب را

---

1 All MSS. except I, and all texts; روی, for حال.

2 S, I; نه, for به.

3 I(b); دل به, for مهر.

4 I(a), I(b), B, S, R; جانسوزمت, for جانت شوم.

5 I, R, Y(b); بفشاني, for نفشاني.

6 I; بنشیند, for ننشیند.

7 I(b); میوه, for دست.

1 B, R, S, and all texts but C; omit و before آنگه.

من نيز چشم از خواب خوش بر مي نكردم پيش ازين

۲ روز فراق دوستان شب خوش بگفتم [2] خواب را

هر پارسا را كآن صنم در پيش خاطر [3] بگذرد

۳ چشمش با برو [4] افگند باطل كند محراب را

من صيد وحشي نيستم در بند جان خويشتن

۴ گروی كمان زه ميكند [5] استاده ام پرتاب [6] را

مقدار يار همنفس چون من نداند هيچكس

۵ ماهي كه بر خشك اوفتد قيمت بداند آب را

وقتی در آبی تا ميان [7] دستی و پائی ميزدم

۶ اكنون همان پنداشتم دريای [8] بی پاياب را

امروز حالا [9] غرقه ام تا بر كناری اوفتم

۷ آنگاه حكايت گويمت درد دل غرقاب را [10]

گر بيوفائي كردمی يرغو بقا آن [11] بردمی

۸ كآن كافر اعدا ميكشد وين سنگدل احباب را

---

2 I; نكردم, for بگفتم.
3 I; مسجد, for خاطر.
4 I(a) S, T, Y(b); بر ابرو, for بابرو.
5 I(a), I(b), S, R, B, and all texts, read تيرم ميزند, for كمان زه مي كند.
6 I(a); نشابر, for پرتابرا.
7 All texts but T and Y(b); همچنان, for تا ميان
8 I(a); غرقاب, for دريای.
9 I(a), I(b), R, Z, L, E, Y, D; حالی, for حالا.
10 In L, Y, Z, E, D, this hemistich is written thus:—
و آنگه حكايت ميكنم تا زده ام غرقابرا
I(b), S, R, B, T, C, have the same, but substitute گر for تا.
11 I(b); بديوان, for بقا آن.

فریاد میدارد رقیب از دست[12] مشتاقان او
۹ آواز مطرب در سرا[13] زحمت بود بوّاب را

سعدی چو جورش میبری نزدیک او دیگر مرو[14]
۱۰ ای بی بصر من میروم او میکشد قلّاب را

۱۵

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

شب فراق نخواهم دواج[1] دیبا را
۱ که شب دراز بود خوابگاه تنها را

ز دست رفتن دیوانه عاقلان دانند
۲ که احتمال نماند است ناشکیبا را

گرش به بینی و دست از ترنج بشناسی
۳ روا بود که ملامت کنی زلیخا را

چنین جوان که توئی برقعی فرو آویز
۴ و گرنه دل برود[2] پیر پای برجا را

تو آن درخت گلی کاعتدال قامت تو
۵ ببرد قیمت[3] سرو بلند بالا را

دگر بهرچه تو گوئی مخالفت نکنم
۶ که بیتو عیش میسّر نمی شود ما را

---

[12] I(a), S, B, C ; پیش, for دست.
[13] R and all texts but Y(b) ; حرم, for سرا.
[14] All texts but C and T ; مشو, for مرو.
[1] I inserts و after دواج.
[2] T, Y(b) ; بپرید, for برود.
[3] I(a), I(b) ; رونق, for قیمت.

در چشم باز نهاده نشسته ام همه شب[4]

۷ چو فرقدین و نگه میکنم ثریّا را

شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز

۸ نظر بروی تو کوري چشم اعدا را

من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق

۹ معاف دوست بدارند قتل عمدا را

تو همچنان دل شهري[5] بغمزهٔ ببري

۱۰ که بندگان بني سعد خوان یغما را

درین روش که توئي بر هزار چون سعدي

۱۱ جفا و جور تواني ولی مکن یارا

۱۶

Metre : هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ⏑ | ⏑ — — — | — — ⏑ | ⏑ — — —]

وقتی دل سودائي[1] میرفت به بستانها

۱ بی خویشتنم کردي بوئی گل و ریحانها[2]

گه نعرهٔ زدي بلبل گه جامه دریدي گل

۲ با[3] یاد تو افتادم وز[4] یاد برفت آنها

---

[4] I ; شب و روز, for همه شب.

[5] I(b), T, C, Y(b) ; خلقی, for شهري.

[1] I(a), I(b), S ; شیدائي, for سودائي.

[2] This is the I, R, reading : I(a), I(b), B, S, and all texts but C, and Y(b), read this hemistich thus :—عیش و طرب کردي بر لاله و ریحانها.

[3] I(a), S, R, B, and all texts ; تا, for با.

[4] I(b), R, and all texts but T ; از, for وز.

ای مهر تو در دلها وی مُهر تو بر لبها

۳ ای [5] شور تو در سرها وی سرّ تو در جانها

تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم

۴ بعد از تو روا باشد نقض همه پیمانها

تا خار غم عشقت آویخته در دامن

۵ کوته نظری باشد رفتن بگلستانها

آنرا که چنین دردی از پای در اندازد

۶ باید که فرو شوید دست از همه درمانها

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید

۷ چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها

هر تیر که در کیش است گو [6] بر دل ریش آید

۸ ما نیز یکی باشیم از جمله قربانها

هر کو نظری دارد [7] با یار کمان ابرو

۹ باید که سپر باشد پیش همه پیکانها

گویند مگو [8] سعدی چندین سخن [9] عشقش

۱۰ میگویم و بعد از من گویند بدورانها [10]

---

[5] All MSS. but I(a), and all texts but Y(b); وی, for ای.
[6] I(b); گر, for گو.
[7] R; هرکش نظری باشد, for هر کو نظری دارد.
[8] I; مکن, for مگو.
[9] I(a), I(b), R, C, L add از after سخن.
[10] I(b), S; بدستانها, for بدورانها.

۱۷

Metre: رجز مثمن سالم [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – –]

وقت طرب خوش یافتم آن دلبر طنّاز را
۱ ساقی بیار آن جام می مطرب بساز آن ساز را [1]

امشب که بزم عارفان از شمع رویت روشنست
۲ آهسته تا نبود خبر رندان شاهدباز را

دوش ای پسر می خوردهٔ چشمت گواهی میدهد
۳ باری حریفی جو که او مستور دارد راز را

روی خوش و آواز خوش دارند هر یک لذّتی
۴ بنگر [2] که لذّت چون بود محبوب خوش‌آواز را

چشمان مست [3] و ابروان جان را بناوک میزنند
۵ یا رب که داد است این کمان آن ترک تیرانداز را

شور غم عشقش چنین حیفست پنهان داشتن
۶ در گوش نی رمزی بگو تا بر کشد آواز را

شیراز پر غوغا شد است از فتنهٔ چشم خوشت
۷ ترسم که آشوب خوشت برهم زند شیراز را [4]

من مرغکی پر بسته ام [5] ز آن در قفس بنشسته ام
۸ گر [6] زانکه بشکستی قفس بنمودمی پرواز را

---

1 The whole of this ode is omitted in I(a), S, R, B, T, C, Y(a).

2 I(b); دانی, for بنگر.

3 All MSS. except I(b) and all texts; ترک, for مست.

4 Lines 6 and 7 are only found in I(b).

5 I(b); مرغ پر بر بسته ام, for مرغکی پر بسته ام.

6 I(b); ور, for گر.

سعدي تو مرغ زیرکی خوبت[7] بدام[8] آورده ام

۹ مشکل بدست آرد کسی مانند تو شهباز را

۱۸

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

ای مسلمانان فغان زان نرگس جادو فریب

۱ کو بیکره برد از من صبر و آرام و شکیب[1]

رومیانه روی دارد زنگیانه زلف و خال

۲ و آن کمان ابروانش بین که دارد پر عتیب[2]

تا ندیدم قد روح افزای دلبندم نشد

۳ هوشم از تن صبرم از دل پای عقلم از رکیب[3]

از عجایبهای عالم سي و دو چیز عجیب

۴ جمع مي بینم عیان در روی آنمه بی حجیب

ماه و پروین تیر و زهره شمس و قوس و کاج و عاج

۵ مورد و نرگس لعل و گل سبزي و می مکر[4] و فریب

بان و خطمي شمع و صندل شیر و قیر و نور و نار

۶ شهد و شکر مشک و عنبر دُرّ و لؤلؤ نار و سیب

---

7 I(b); تو مرغ زیرکی خوبت for چو با این زیرکي چونت.

8 I(a), B, S, R, Y, T, E, L; دست, for دام.

1 In I(a), S, R, this ode is omitted.

2 In I(b) this hemistich runs as follows:—

: زان کمان حاجبان ابروی دارد پر عتیب

B, T, C; the same, but with چون for زان.

3 This line is only found in I(b).

4 I(b), T, C, D; وصل, for مکر: Z; حیل, for do.

معجزات پنج پیغمبر برویش در پدید

۷ احمد و داود و عیسی خضر و داماد شعیب

ای صنم گر من بمیرم نا چشیده زان لبان

۸ داد گر از تو بخواهد داد من روز حسیب

سعدیا از روی تحقیق این سخن نشنیده

۹ هر نشیبی را فراز و هر فرازی را نشیب

۱۹

Metre : [‒ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ◡ ‒ ‒] مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور

رفتی و صد هزار دلت [1] دست در رکیب

۱ ای جان اهل دل که تواند ز تو شکیب

گوئی [2] که احتمال کند مدت [3] فراق

۲ آنرا که یکنفس [4] نبود طاقت عتیب

تا همچو آفتاب بر آئی دگر ز شوق

۳ ما جمله دیده بر ره و انگشت بر حسیب

از دست قاصدی که کتابت بمن رسد

۴ در پای قاصد افتم و بر سر نهم کتیب

چون دیگران ز دل نروی گر روی ز چشم

۵ کاندر میان جانی و از دیده در حجیب

---

[1] I(a), I(b), P, S, R, Z, E, Ḋ, L, Y ; دل و, for دلت.

[2] S ; گویا, for گوئی.

[3] I(a), S, B, T, C, Y(b) ; شدّت, for مدّت.

[4] I(a) ; یکزمان, for یکنفس : All texts except T, C, Y(b) ; یکدمش for یکنفس.

امیـــد روز وصل دل خلـــق میـــدهـــد
۶ ورنه فـراق خـون بچکانیـــدنی از نهیـــب
در بوستـــان سـرای تو بعـــد از تو کی بود
۷ خنـــدان انار و تازه به و ســرخ روی سیب
این[5] عید متّفـــق نشـــود خلق را نشاط
۸ از بسکه بر رسیـــدنت آئیـــن کنند و زیب
این طلعت خجستـــه که داری تو[6] غم مدار
۹ کاقبـــال یاورت بود اندر[7] فـراز و شیـــب
همـــراه تست خاطر سعـــدی بحکم آنکه
۱۰ خلق خوشت چو گفتهٔ سعدیست دلفریب
تأییـــد و نصـــرت و ظفـــرت باد همعنـــان
۱۱ هر بامداد و شب که نهی پای در رکیب[8]

۲۰

Metre: رملِ مسدّسِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

غـــافـــل انـــد از زنـــدگی مستـــان خـــواب
۱ زنـــدگانی چیســـت مستـــی از شـــراب
تـــا نـــه پنـــداری شـــرابی گفتمـــت
۲ خـــانـــه آبـــادان و عقـــل از وی خـــراب

[5] T, C, Y(b); بی, for این.
[6] I(b), R, S, B, T, C; با تست, for داری تو.
[7] I(b); یاور تو بود در, for یاورت بود اندر.
[8] This line is omitted in B.

از شراب عشق[1] جانان مست شو

۳ کآنچه عقلت میبرد شرّ[2] است و آب

قرب خواهي گردن از طاعت مپیچ

۴ خواجگي[3] خواهي سر از خدمت[4] متاب

خفته در وادی و رفته کاروان

۵ ترسمت منزل نه بیني[5] جز بخواب

تا نپاشي تخم طاعت دخل عیش

۶ بر نگیری رنج بین و گنج یاب

چشمهٔ حیوان بتاریکي در است

۷ لؤلؤ اندر بحر و گنج اندر خراب

هر که دایم حلقهٔ بر در زند

۸ ناگهش[6] روزی بباشد فتح باب

رفت باید تا بکام دل رسید[7]

۹ شب نشستن تا بر آید آفتاب

سعدیا گر مزد خواهي بیعمل

۱۰ تشنه خسپد کاروانی در سراب

1 I(b), S, R, Y(b), T: شوق, for عشق

2 I(b); شیر, for شرّ.

3 I(b); خلصگي, for خواجگي.

4 S; طاعت, for خدمت.

5 I(a); ترسمش منزل نه بیند, for ترسمت منزل نه بیني.

6 I(a); ناگهان, for ناگهش.

7 S; رسند, for رسید.

۲۱

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ∪ ∪ — ∪ — ∪ ∪ — —]

ما را همه شب نمیبرد خواب ۱ ای خفتهٔ روزگار در یاب

در بادیه تشنگان بمردند ۲ وز حلّه[1] بکوفه میرود[2] آب

ای سخت کمان سست پیمان ۳ این بود وفای عهد[3] اصحاب[4]

خار است بزیر پهلوانم ۴ بیروی تو خوابگاه سنجاب

ای دیدهٔ عاشقان برویت ۵ چون روی مجاوران بمحراب

من تن بقضای عشق دادم ۶ پیرانه سر آمدم بکتاب

زهر از کف دست نازنینان ۷ در حلق چنان رود که جُلّاب

دیوانهٔ کوی خوبرویان ۸ دورش نکند جفای بوّاب

سعدی نتوان بهیچ کشتن ۹ الّا بفراق روی احباب[5]

۲۲

Metre: رمل مسدّس مقصور [— ∪ — — | — ∪ — — | — ∪ —]

ماه رویا روی خوب از من متاب ۱ بی خطا کشتن چه می بینی[1] صواب

دوش در خوابم در آغوش آمدی ۲ وین نپندارم که بینم جز بخواب

از درون سوز ناک و چشم تر[2] ۳ نیمهٔ در[3] آتشم نیمی در آب

---

[1] B, E, Y(a), Y(b); دجله, for حلّه.
[2] I, I(a), I(b), S, Z; برند, for رود.
[3] I(b), S, R, B; وفا و عهد, for وفای عهد.
[4] I(b), and all texts except Z; احباب, for اصحاب.
[5] I(b), R, and all texts except Z; اصحاب, for احباب.

[1] I(b); نمی بینم, for چه می بینی.
[2] S, R; نم, for تر.
[3] T, Y(b); نیمی اندر, for نیمهٔ در.

ناوکش را جان درویشان هدف ۴ ناخنش را خون مسکینان خضاب

او سخن میگوید و دل میبرد ۵ او نمک میریزد و جانها[4] کباب

هر که باز آید ز در پندارم اوست ۶ تشنهٔ مسکین آب پندارد سراب

حیف باشد بر چنان تن پیرهن ۷ ظلم باشد بر چنان صورت نقاب

خوی بدامان از بناگوشش بگیر ۸ تا بگیرد جامهات بوی گلاب

فتنه باشد شاهدي شمعی بدست ۹ سرگران از خواب و سرمست از شراب

بامدادان تا بشب رویت مپوش ۱۰ تا بپوشاني جمال آفتاب

سعدیا گر در برش خواهي چو چنگ ۱۱ گوشمالت خورد باید چون رباب

۲۳

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [– ⏑ ⏑ – | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑] [– ⏑ ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ ⏑]

آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شبست

۱ و آن نه بالای صنوبر که درخت رطبست

آن دهان نیست که در وهم[1] سخندان[2] آید

۲ مگر اندر سخن آئي و بداند[3] که لبست

آتش روی تو زینگونه[4] که در خلق گرفت

۳ عجب از سوختگي نیست که خامی عجب است

آدمي نیست که عاشق نشود وقت[5] بهار

۴ هر درختی[6] که بنوروز نجنبد حطب است

---

[4] I, I(a), B, S, R; مردم, for جانها: I(b), C, Y(b); دلها, for do.

[1] I(b), B, R, and all texts; وصف, for وهم

[2] I(a); سخن گوی, for سخندان

[3] All MSS. except I, and all texts; بدانم, for بداند.

[4] S; سان, for گونه.

[5] All texts except Z; فصل, for وقت.

[6] I, B, R, S, and all texts but C; گیاهي, for درختی.

جنبش سرو مپندار که از[7] باد صباست

۵ بلکه[8] از نالهٔ مرغان چمن در طرب است

خواهم اندر طلبت عمر بپایان آورد

۶ گرچه راهم نه باندازهٔ پای طلب است

همه کس را بتو این میل نباشد که مراست

۷ کآفتابی تو و کوتاه نظر مرغ شب است

هر قضائی[9] سببی دارد و من در غم دوست

۸ اجلم میکشد و درد فراقش[10] سبب است

سخن خویش به بیگانه نیارم گفتن[11]

۹ گله از دوست بدشمن نه طریق ادب است

لیکن این حال[12] محال است که پنهان ماند

۱۰ تو زره میدری و پردهٔ سعدی قصب است

۴۴

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

ای لعبت خندان لب لعلت که گزید است

۱ وز باغ لطافت گل روی تو که چید است[1]

---

7 S, B, T, Y(b); سرو تو پنداري گز, for سرو مپندار که از.

8 I(b), B, I, S, R, T, Z, D; نه که, for بلکه.

9 I(a); بلائی, for قضائی.

10 All MSS. but I(a), and S, and all texts; فراقم, for فراقش.

11 I(a), I(b), B, S, R; نمي يارم گفت, for نیارم گفتن: T, C, Y(b); نمي باید گفت, for do.

12 I(b); قصه, for حال.

1 In I this hemistich is written thus:—

وی باغ لطافت به رویت که گزیده ست

آنکس که بچیدست بمقصود رسید است
۲ و آنکو نگزیدست بسی غصّه کشید است [2]

نیکو تر از این میوه همه عمر که خورد است [3]
۳ شیرین تر از این خربزه هرگز که برید است

ای خضر حلالت نکنم چشمهٔ حیوان
۴ دانی که سکندر بچه محنت[4] طلبید است

این[5] خون کسی ریختهٔ یا[6] می سرخ[7] است
۵ یا توت سیاه است که بر جامه چکید است

با جمله در آمیزی و از ما بگریزی
۶ جرم از تو نباشد گنه از بخت رمید است

بسیار توقف نکند میوهٔ پر بار
۷ چون عام بدانند که شیرین و رسید است

شکر است که دیوار بیکبار بیفتاد
۸ تا باز نگوئی که کس این باغ ندید است [8]

گل نیز در آن هفته دهن باز نمیکرد
۹ امروز نسیم سحرش[9] پرده درید است

---

[2] This line is only found in I(b), B, T, and C. The variants are unimportant.

[3] In I this hemistich is written thus: زیباتر ازین صید همه عمر که کردست. The whole line is omitted in I(a).

[4] I(b), C, Y(b); زحمت, for محنت.

[5] S; تو, for این: I, I(b), R, B; آن, for do.

[6] I inserts خود after یا.

[7] I(a), C; لعل, for سرخ: I(b), T; ناب, for do.

[8] In B, T, C, Y(b) the second hemistich runs as follows:— تا هیچکس این باغ نگوئی که ندید است. R; خلق نگویند, for باز نگوئی. In I, S, the whole line is omitted.

[9] S; سحری, for سحرش.

در دجلـــه که مرغابي از اندیشـــه نرفتـــی
۱۰ کشتـــي رود اکنـــون که سر جسمـــر برید است

رفت آنکـــه، فقـــاع از تو کشـــائیمـــم دگربار
۱۱ مارا بس[10] ازین کوزه[11] که بیگانه مکید[12] است

گـــر میـــوهٔ این بـــاغ بتـــاراج ببـــردند[13]
۱۲ صد جای[14] دگر میوهٔ شیرین و رسید[15] است[16]

سعـــدي درِ بستـــان هـــوائی دگـــری زن[17]
۱۳ وین کشت رها کن که درو گلـــه چرید ست[18]

۳۵

Metre:
[ـ ـ ◡ ا ◡ ـ ـ ◡ ا ◡ ـ ـ ◡ ا ◡ ـ ـ] هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

ای دیدنت آسایش و خندیدنت آفت
۱ گوی از همـــه خوبان بربودي بلطـــافت

---

[10] I(a); بیزارم, for مارا بس.
[11] S; میوه, for کوزه.
[12] S, I; چشید, for مکید.
[13] In I(a) and S this hemistich is written thus:—

سعدي اگر این میوه بتاراج ببردند

R, and all texts, except T and C, have the same, but with اگرش, for اگر این.
[14] I(a); باغ, for جائی.
[15] B, R, Y(a), Z, D; برسید ست, for و رسید ست: I(a); چو حلوا برسید ست, for شیرین و رسید ست.
[16] I, T, C, omit line 12 and substitute line 13 for it. In I(b) line 12 runs as follows:—

گر میـــوه از این باغ بتاراج نبـــردند * در جائی دگر میوهٔ شیرین برسید ست

[17] In B the first hemistich is written thus:—

سعدي تو خیال در باغ دگری کن

[18] Line 13 is omitted in I(a), R, and all texts except T and C.

ای صورت زیبای[1] خطائی بنکوئی
۲ وی قطرهٔ باران بهاري بنظافت

ای سرو خرامان گذري از در[2] رحمت
۳ وی ماه درخشان نظري از سر رافت

ای عقل نگفتم که تو در عشق نگنجي
۴ در دولت خاقان نتوان کرد خلافت[3]

گویند برو تا برود صحبت از دل
۵ ترسم هوسم بیش کند بعد مسافت[4]

با قدّ تو زیبا[5] نبود سرو بنسبت
۶ با روی تو نیکو[6] نبود مه باضافت[7]

صد سفرهٔ دشمن بنهد طالب مقصود
۷ باشد که یکی[8] دوست بیاید بضیافت

شمشیر ظرافت بود از دست عزیزان
۸ درویش نباید که برنجد ز ظرافت[9]

---

[1] I; دیبائی, for زیبائی.

[2] I(a), I(b), S, R, T, C; سر, for در.

[3] All texts, and all MSS., except I, read this line as follows:—
هر ملک وجودی که بشوخي بگرفتي * سلطان خیالت بنشاندی بخلافت
In B lines 2 and 4 are omitted.

[4] All MSS. except I, and all texts, read this line as follows:—
گویند بدوري نکن از یار صبوري * در مهر تفاوت نکند بعد مسافت

[5] B; رعنا, for زیبا.

[6] I(a), S, R; زیبا, for نیکو: I(b), T, C, Y(b); لایق, for نیکو.

[7] All MSS. except I, and all texts, insert the following verse after line 6:—
آنرا که دلارام دهد وعدهٔ بکشتن * باید که ز مرگش نبود هیچ مخافت

[8] B, Y, E, D, C; تا بوکه شبی, for باشد که یکی: R, T, Z, L; the same, but with یکی, for شبی: I(b); تا چون تو, for باشد که.

[9] All MSS. except I, and all texts, read this line as follows:—
ای دل هوس روئی دلاویز ظریفان * بگذار که روزي بکشندت بظرافت

سعدی چو گرفتار شدی تن بقضا ده
۹ دریا دُرّ و مرجان بود و هول[10] و مخافت[11]

۳۶

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطوی منحور [– ⏑ ⏑ – | – ⏑ – ⏑ | – ⏑ ⏑ – | – –]

اینکه[1] تو داری قیامتست نه قامت
۱ وین نه تبسّم که معجز است و کرامت

هرکه تماشای روی چون قمرت[2] کرد
۲ سینه[3] سپر کرد پیش تیر ملامت

هر شب و روزی که بیتو میرود[4] از عمر
۳ هر نفسی میرود هزار ندامت

عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم
۴ باقی عمر ایستاده ام بغرامت

سرو خرامان چو قدّ معتدلت نیست
۵ آن همه وصفش که میکنند بقامت

چشم مسافر که برجمال تو افتد[5]
۶ عزم رحیلش بدل شود باقامت

---

[10] P, B, and all texts ; خوف, for هول.
[11] In I(b), T, C, Y(b), this line is omitted.

[1] In I قدّ is inserted between این and که.
[2] I(a), I(b), S, R, Z ; سیرت, for قمرت.
[3] I(a), I(b), I, S, R, T, Z ; روی, for سینه.
[4] I(a) ; می برم, for میرود : I, Z ; می خورم, for do.
[5] I(b), S, Z, Y(a) ; افتاد, for افتد.

اهل فریقیـــن در تو خیـــره بمـــانـنـــد
۷ گـــر بـــروی در حســـاب‌گاه قیـــامـــت

این همه سختي و نامرادي[6] سعـــدي
۸ چون تو پسندي سعـــادتست و سلامت

۲۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [ـ ـ ◡ | ـ ◡ ـ ◡ | ◡ ـ ـ ◡ | ـ ◡ ـ]

مجنـــون عشق را دگر امروز حالتســـت
۱ کاسلام دین لیلی و دیگـــر[1] ضلالتســـت

فرهاد را ازآن چه که شیرین ترش کند[2]
۲ کین[3] را شکیب نیست گر آنرا[5] ملالت ست

عذرا که نانوشته بخـــواند[4] حدیث عشق
۳ داند کز[6] آب دیـــدهٔ وامق رسالتســـت

مطـــرب همیـــن طریق غزل گو[7] نگاه دار
۴ کین ره که بر گرفت بجـــائی دلالتست

ای مـــدّعي که مي گذري بر کنـــار آب
۵ ما را که غـــرقه ایم ندانی چه حالتســـت

---

6 I; وبی, for نا.
1 Y(b); باقی, for دیگر.
2 L, Z; بود, for کند: Y(b); شود, for do.
3 R, Z, L, C, Y(b); این, for کین.
4 R; نخواند, for بخواند.
5 R; اورا, for آنرا.
6 R. Z. L, C, Y(b): که, for کز.
7 C, Y(b); را, for گو.

زین در کجا رویم که ما را بخاک او
۶ و او را بخون ما که بریزد حوالتست[7]

گر سر قدم نمی کنمش پیش اهل دل
۷ سر بر نمی کنم که مقام خجالتست

جز یاد دوست هرچه کنی عمر ضایع است
۸ جز سرّ عشق هرچه بگوئی بطالتست

از هر جفاش[8] بوی وفائی همی دمد[9]
۹ در هر تعنّتیش[10] هزار استمالتست

ما را دگر معامله با هیچ کس نماند
۱۰ بیعی که بی حضور تو کردیم[11] اقالتست

سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر او[12]
۱۱ علمی که ره بحق ننماید جهالتست

۲۸

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

آن ماه دو هفته در نقاب است ۱ یا حوری دست در خضاب است
و آن وسمه بر ابروان دلبند[1] ۲ یا[2] قوس قزح بر آفتاب است

[7] L, Y(b); عجالت, for حوالت.
[8] R, Z, L, C, Y(b); جفات, for جفاش.
[9] R, L; دهد, for دمد.
[10] R, Z, L, C, Y(b); تعنّتیت, for تعنّتیش.
[11] I; کردم, for کردیم.
[12] I; دوست, for او.
[1] B, T; دلکش, for دلبند: Y(b); بران کمان ابرو, for بر ابروان دلبند.
[2] In all MSS. except I(a), and all texts but C; چون, for یا.

ای[3] شهرهٔ شهر و فتنهٔ خیل ۳ في منظرک النهار و الليل

هر کو نکند بصورتت میل ۴ در صورت آدمي دوابست[4]

گرچه تو امیر و ما اسیریم ۵ گرچه[5] تو بزرگ و ما حقیریم

ورچه[6] تو غني و ما فقیریم ۶ دلداري دوستان ثوابست

سیلاب ز سر گذشت یارا ۷ ز اندازه بدر[7] مبر جفا را

باز آی که از[8] غم تو ما را ۸ چشمی و هزار چشمه[9] آبست

ای داروی دلپذیر دردم ۹ اقرار به بندگیت کردم

داني که من از تو برگردم ۱۰ چندانکه خطا[10] کني صواب است

ای روی تو از بهشت بابی ۱۱ دل بر نمک لبت کبابی

گفتم زنم[11] بر آتش آبی ۱۲ این آتش دل نه[12] کار[13] آبست

ای سرو روان و گلبن نو ۱۳ مه پیکر[14] و آفتاب پرتو

بستان و بده بگو و بشنو ۱۴ شبهای چنین نه وقت خواب است

امشب شب خلوت است تا روز ۱۵ ای طالع سعد و بخت فیروز[15]

شمعی بمیان ما برافروز ۱۶ یا شمع منه که ماهتاب است

این گرسنه گرگ بی ترحم ۱۷ خود سیر نمي شود ز مردم

---

3 B; آن, for ای.

4 In I lines 7 and 8 are transposed with verses 3 and 4.

5 All MSS. except I and B, and all texts but Z and C; ورچه, for گرچه.

6 R, and all texts except C; گرچه, for ورچه.

7 I(b), R, T, C, Y(b); برون, for بدر.

8 I(a); در, for از.

9 In all MSS. except I, and all texts; قطره, for چشمه.

10 S, R, Z; جفا, for خطا.

11 I(a), I(b), B, T; که زنم, for بزنم.

12 I(a); چه, for نه.

13 All texts and all MSS. except I; جائی, for کار.

14 All texts and all MSS. except I; طلعت, for پیکر.

15 This, and the following line, are only found in I.

ابنـــای زمـــان مثـــال کنـــدم ۱۸ وین دور[16] فلک چو آسیاب است

ساقی قـدحـی قلنـدری وار ۱۹ در ده بمعـــاشـــران هشیـــــار

دیوانه بحـــال خـــویش بگـــذار ۲۰ کاین مستی ما نه از شرابست[17]

بـــادست غـــرور زنـــدگانی ۲۱ برقسـت لـوامـــع جـوانی[18]

دریـــاب دمـــی کـــه میتـــوانی ۲۲ بشتـــاب، که عمـر در شتـــابست

سعـــدی تو نه[19] مرد وصل اوئی ۲۳ چنـــد[20] لاف زنی و قرب جوئی

ای تشنه بخیـــره چنـــد پوئی ۲۴ کاین ره که تو میـــروی سرابست

۲۹

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [— ᴗ — ۱ ᴗ — ᴗ — ᴗ ۱ ᴗ — — ۱ ᴗ — —]

از هرچه میرود سخن دوست خوشتـــر است

۱ پیغام آشـــنـــا نفـــس روح پـــرور است

هـــرگـــز وجـــود حاضـــر[1] غـایب شنیـــدهٔ

۲ من درمیان جمع و دلم جای دیگـــر است

شاهد چو[2] درمیـــان نبود شمع گو بمیـــر[3]

۳ ور هست اگرچراغ نبـــاشد منـــوّر است

---

[16] I(b), R; چرخ, for دور. [17] Lines 19 and 20 are omitted in S.

[18] This and the next line are only found in I, and take the place of the two following verses which succeed line 18 in all other MSS. and texts; تندی وجفـا و زشت خوئی * چنـــد آنکه همیکنـــی نکـوئی
فرمـان برمت بهر چه گوئی * جان بر لب و گوش بر خطابست

[19] All texts but T and C; چه, for نه.

[20] All texts, and all MSS. except I; تا, for چند,

[1] In all MSS. except I, B, and in all texts, و is inserted after حاضر.

[2] All MSS. except I(a), and all texts; که, for چو.

[3] I(b), T, C, Y(b); مباش, for بمیر.

ابنای روزگار بصحرا روند و باغ

۴ صحرا و باغ زنده دلان کوی دلبر است

کاج آن بخشم رفته ما آشتی کنان

۵ باز آمدی که دیدهٔ مشتاق[4] بر در است

جانا دلم چو عود بر آتش بسوختی

۶ وین دم که میزنم ز غمت دود مجمر است

شبها که بیتو ام شب گور است در خیال

۷ ور[5] بیتو بامداد کنم روز محشر است

گیسوت عنبرینه و گردن تمام عود

۸ معشوق خوبروی چه[6] محتاج[7] زیور است

سعدی خیال بیهوده بستی امید وصل

۹ هجرت بکشت و وصل هنوزت مصوّر است

زنهار ازین امید درازت که در[8] دل است

۱۰ هیهات ازین خیال محالت که در سر است

۳۰

Metre: هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ◡ | ◡ — — ◡ | ◡ — — ◡ | ◡ — —]

ای کسوت زیبائی بر قامت چالاکت

۱ زیبا نتواند دید الّا نظر پاکت

گر منزلتی دارم بر خاکدرت میرم

۲ باشد که گذر افتد[1] یکروز بر آن خاکت

---

[4] I(b) S, R, T; عشّاق, for مشتاق.
[5] I; چون, for ور.
[6] Y(a), L, E, D; چو, for چه.
[7] B, T, C; حاجت, for محتاج.
[8] B, E, T, D; بر, for در.
[1] All MSS. and all texts, except T, C, Y(b); باشد, for افتد.

دانم که سرم روزي در پای تو خواهد شد

۳ هم در تو گریزم پس دست من و فتراکت

ای چشم خرد حیران در منظر مطبوعت

۴ وی دست نظر[2] کوتاه از دامن ادراکت

گفتم که در آویزم[3] با مار سر زلفت

۵ بیچاره فرو ماندم پیش لب ضحّاکت

مه روی بپوشاند خورشید خجل گردد[4]

۶ گر پرتو روی افتد بر طارم افلاکت

گر زانکه ببخشائي فضلست بر اصحابت

۷ ور زانکه بسوزاني حکمست بر املاکت

خون همه گر ریزي از کس نبود بیمت

۸ جرم همه گر بخشي از کس نبود باکت

چندانکه جفا خواهي میکن که نمیگردد

۹ غم گرد دل سعدي با یاد طربناکت

۳۱

Metre : رملِ مثمنِ مخبونِ مقصور [‿ – ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | – ‿ –]

اتفاقم بسر کوی کسی افتاد است

۱ که در آن کوی چو من کشته[1] بسی افتاد است

---

[2] I(a), I(b), B, and all texts except T, Y(b); هوس, for نظر.
[3] I, B, R, and all texts, نیاویزم, for در آویزم.
[4] I(a), I; ماند, for گردد.
[1] I(a), S, B, R; خر و بار, for چو من کشته: I(b), T, C; کوچه خر و بار, for کوئی چو من کشته: In I this hemistich runs as follows :—

که خر و بار درآن کوئی بسی افتاد است

خبر ما برسانید بمرغان چمن

۲ که هم‌آواز شما در قفسی افتاد است

بدلارام بگو ای نفس باد سحر[2]

۳ کار ما همچو سحر[3] با[4] نفسی افتاد است

روی شیرین چتوان گفت برو خال سیاه[5]

۴ انگبین است که در وی مگسی افتاد است

همه[6] کس عزم[7] هوس باختن ما نکند

۵ مگر آنکس که بدام هوسی افتاد است

سعدیا حال پراگندهٔ گوی[8] آن داند

۶ که همه عمر بچوگان کسی افتاد است

۳۲

Metre: رملِ مثمنِ مقصور [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

این توئي یا سرو بستاني برفتار آمده است

۱ یا ملک در[1] صورت مردم[2] بگفتار[3] آمده است

آن پری کز خلق پنهان بود چندین روزگار

۲ باز مي بینم که در عالم پدیدار آمده است

---

[2] I(a); صبا, for سحر. [3] I(a); صبا, for سحر. [4] S; در, for با.

[5] In all MSS. except I, and all texts, this hemistich runs as follows:— پائی‌بند تو تحمّل چکند گر نکند

[6] I(b), T, Y(b); هیچ, for همه.

[7] I(a); میل, for عزم: I, S, I(b); عیب, for do.

[8] I(b), B, S; او, for آن.

[1] R and all texts; بر, for در.

[2] R, T, C; آدم, for مردم. [3] E, D, Y, L; برفتار, for بگفتار.

عـود میســوزنـد یا گل میــدمـد در بوستـــان

۳ دوستـــان یا کاروان مشـــک تاتار آمـده است

ســاربانا یک نظـــر بـر[4] روی ، آن زیبـــا نـگار

۴ گر بجـــانی میـدهند اینک خریدار آمده است

تـــا مـــرا با نقـــش رویش آشنـــائي اوفتـــاد

۵ هرکه مي بینـم بچشمـــم نقش دیوار آمده است

من دگر در خانه ننشینم اسیـــر و دردمند

۶ خاصه این ساعت[5] که گفتي[6] گل ببازار آمده است

گـــر تـــو انکار نظـــر در آفـــرینـــش میکنـــي

۷ من همیگویم که چشم از بهـــر این کار آمده است[7]

وه که گـــر من بـــاز بینـــم روی یـــار خـــویش را

۸ مردهٔ بینی که در دنیـــا[8] دگر بار[9] آمده است

آنچـــه بر من میـــرود در بنـــدت ای آرام جان

۹ با کسی گویم که در بندت[10] گرفتـــار آمده است

نی کـــه مینـــالد همـــی در مجلـــس آزادگان

۱۰ ز آن همي نالد که بر وی زخم بسیـــار آمده است

تا نه پنداري که بعد از چشـــم خـــواب[11] آلود تو

۱۱ تا برفتي خوابم[12] اندر چشـــم بیدار آمده است

سعـــدیا گر همّتـــی داري منـــال از جـور یـار

۱۲ تا جهـــان بود است جـور یـار بر یار آمده است

[4] I(b), S, R, T, Z, C; در, for بر.
[5] R: موسم, for ساعت.
[6] I(a); گوئي, for گفتي.
[7] In I(a) this line is omitted.
[8] I(a), and all texts; عالم, for دنیا.
[9] I(b); بدیدار, for دگر بار.
[10] I, I(a), R; بندي, for بندت.
[11] S; مست, for خواب.
[12] I(a), S; خواب, for خوابم.

۳۳

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | — ∪ — |]

این خطّ شریف از آن بنان است
۱ وین[1] نقل حدیث از آن دهان است

این بوی عبیر آشنائی
۲ از ساحت یار مهربان است

مهر از سر نامه برگرفتم
۳ گوئی[2] که سر گلاب‌دان است

قاصد مگر آهوی ختن بود
۴ کش نافهٔ مشک درمیان است

این خود چه عبارت لطیف است
۵ وین خود[3] چه کنایت[4] و بیان است

معلوم شد این حدیث شیرین
۶ کز منطق آن[5] شکرفشان است

این خط بزمین نشاید انداخت
۷ کز جانب[6] ماه آسمان است

روزی برود روان سعدی
۸ کاین عمر[7] نه عمر جاودان است

---

1 I; وآن, for وین. 2 I; گفتي, for گوئي. 3 B; خط, for خود.
4 I(b), Z; کفایت, for کنایت. In I a1 and I و is omitted before بیان.
5 All texts except C and T; او, for آن
6 All texts and all MSS. except I; خدمت, for جانب.
7 All texts and all MSS. except I; عیش, for عمر.

خرم تن او که چون روانش
۹ از تن برود سخن روان است

۳۴

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

این باد بهار بوستان است ۱ یا بوی وصال دوستان است
دل میبرد این خط نگارین ۲ گوئی خط روئی [1] دلستان است
ای مرغ بدام گل [2] گرفتار ۳ باز آی که وقت آشیان است
شبها منّ و شمع مي گدازیم [3] ۴ این است که سوز من نهان است
گوشم همه روز از انتظارت ۵ بر راه و نظر بر آستان است
ور بانگ مؤذّنی بر آید ۶ گویم که درای کاروان است
با این همه دشمني که کردي ۷ باز آی که دوستي همان است
با قوّت بازوان عشقت ۸ سر پنجهٔ صبر ناتوان است
بیزاري دوستان دمساز ۹ تفریق میان جسم و جان است
نالیدن دردناک سعدي ۱۰ بر دعوي دوستي بیان [4] است
آتش به نی قلم در افتاد [5] ۱۱ وین دود که میرود دخان است

۳۵

(a) Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

چه رویست آنکه پیش کاروانست ۱ مگر شمعی بدست ساربانست

---

[1] All texts except T, C; یار, for روی.
[2] All MSS. and texts except L; دل, for گل.
[3] I(a) and all texts except T and C; در گدازیم, for میگدازیم.
[4] I(b), R, B, C, Y (b); نشان, for بیان.
[5] All texts and all MSS. except B; انداخت, for افتاد.

۳۳

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ‿ | — ‿ — ‿ | — ‿ —]

این خطّ شریف از آن بنان است
۱ وین[1] نقل حدیث از آن دهان است

این بوی عبیر آشنائي
۲ از ساحت یار مهربان است

مهر از سر نامه برگرفتم
۳ گوئی[2] که سر گلابدان است

قاصد مگر آهوی ختن بود
۴ کش نافهٔ مشک درمیان است

این خود چه عبارت لطیف است
۵ وین خود[3] چه کنایت[4] و بیان است

معلوم شد این حدیث شیرین
۶ کز منطق آن[5] شکرفشان است

این خط بزمین نشاید انداخت
۷ کز جانب[6] ماه آسمان است

روزی برود روان سعدي
۸ کاین عمر[7] نه عمر جاودان است

---

[1] I ; وآن, for وین. [2] I ; گفتي, for گوئي. [3] B, خط, for خود.
[4] I(b), Z ; کفایت, for کنایت. In I(a) and I و is omitted before بیان.
[5] All texts except C and T : او, for آن
[6] All texts and all MSS. except I ; خدمت, for جانب.
[7] All texts and all MSS. except I ; عیش, for عمر.

خرّم تن او که چون روانش
۹ از تن برود سخن روان است

۳۴

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

این باد بهار بوستان است ۱ یا بوی وصال دوستان است
دل میبرد این خط نگارین ۲ گوئی خط روئی [1] دلستان است
ای مرغ بدام گل [2] گرفتار ۳ باز آی که وقت آشیان است
شبها من و شمع مي گدازیم [3] ۴ این است که سوز من نهان است
گوشم همه روز از انتظارت ۵ بر راه و نظر بر آستان است
ور بانگ موذّنی بر آید ۶ گویم که درای کاروان است
با این همه دشمنی که کردي ۷ باز آی که دوستی همان است
با قوّت بازوان عشقت ۸ سر پنجهٔ صبر ناتوان است
بیزاری دوستان دمساز ۹ تفریق میان جسم و جان است
نالیدن دردناک سعدی ۱۰ بر دعوی دوستي بیان [4] است
آتش به نی قلم در افتاد [5] ۱۱ وین دود که میرود دخان است

۳۵

(a) Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

چه رویست آنکه پیش کاروانست ۱ مگر شمعی بدست ساربانست

---

1 All texts except T, C; یار, for روی.
2 All MSS. and texts except L; دل, for گل.
3 I(a) and all texts except T and C; در گدازیم, for میگدازیم.
4 I(b), R, B, C, Y (b); نشان, for بیان.
5 All texts and all MSS. except B; انداخت, for افتاد.

سلیمانست گوی در عماری ۲ که بر باد صبا تختش روانست
جمال ماه پیکر بر بلندی ۳ بدان ماند که ماه آسمانست
بهشتی صورتی در جوف محمل ۴ چو برجی کافتابش درمیانست
خداوندان عقل این طرفه بینند ۵ که خورشیدی بزیر سایه بانست
چو نیلوفر در آب و ماه[1] در میغ ۶ پری رخ در نقاب پرنیانست
روی کار من برقع بر انداخت[2] ۷ بیک بار آنکه در برقع نهانست
شتر پیشی گرفت از من برفتار ۸ که بر من بیش ازو بار گرانست
زهی اندک وفای[3] سست پیمان ۹ که آن سنگین دل نا مهربانست
ترا گر دوستی با من همین بود ۱۰ وفای ما و عهد ما همانست[4]
وفا کردیم و با ما غدر کردی[5] ۱۱ برو سعدی که این پاداش آنست
ندانستی که در پایان بیوری ۱۲ نه وقت پنجه کردن با جوانست .

۳۶

Metre. هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [‒ ‒ ◡ ◡ ‒ ◡ ‒ ◡ ◡ ‒ ‒ ◡ ◡ ‒ ◡ ‒]

انسوس بر آن دیده که روی نو ندید است
یا دیده و بعد از نو بروئی نگرید است ۱
گر مدّعیان نقش به بینند پری را
دانند که دیوانه چرا جامه درید است ۲

---

[1] I, C, Y(b); مهر, for ماه
[2] I; انداز, for انداخت in R this line is omitted.
[3] R; وفا و, for وفای.
[4] In L, Z, C, Y(b) the following verse is inserted after line 10: —
ندار ای ساربان آخر زمانی * که عهد وصل را آخرزمانست
[5] R, C, Z, L, Y(b); کردند, for کردی.

آن کیست که پیرامن خورشید جمالش
۳ از مشک سیه دایره بر سیم کشیده است

ای عاقل[1] اگر پای بسنگیت بر آید
۴ فرهاد بداني که چرا سنگ برید است

رحمت نکند بر دل دیوانهٔ[2] فرهاد
۵ آنکس که سخن گفتن شیرین نشنید است

از دست کمان مهرهٔ ابروی تو در شهر
۶ دل نیست که در بر چو کبوتر نطپید است

در وهم نیاید که چه مطبوع درختی
۷ پیداست که هرگز کس ازین میوه نچید است

سرّ قلم قدرت بیچون الهي
۸ در روی تو چون روی در آئینه پدید است

ما از تو بغیر از تو نداریم تمنّا
۹ حلوا بکسی ده که محبّت نچشید است

با این همه باران بلا بر سر سعدي
۱۰ نشگفت اگرش خانهٔ چشم[3] آب چکید است

۳۷

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخرب مکفوفِ مقصور [— — ⏑ ا — ⏑ — ⏑ ا ⏑ — ⏑ — ا ⏑ — ⏑ —]

امشب براستي شب ما روز روشن است
۱ عید وصال دوست علی رغم دشمن است

---

[1] I(b) ; غافل, for عاقل.
[2] I ; بیچاره, for دیوانه.
[3] I(b), C, Y(b) T ; دل, for چشم.

باد [1] بهشت میگذرد یا نسیم باغ [2]

۲۱ یا نکهت دهان تو یا بوی لادن است

هرگز نباشد از تن و جانت عزیزتر

۳ چشمم که در سر است و روانم که در تن است

گردن نهم بخدمت و گوشت کنم [3] بقول

۴ تا خاطرم معلّق [4] آن گوش و گردن است

ای پادشاه سایه ز درویش وا مگیر [5]

۵ ناچار خوشه چین بود آنجا که خرمن است

دور از تو در جهان فراخم مجال نیست

۶ دنیا [6] بچشم تنگدلان [7] چشم سوزن است

عاشق گریختن نتواند که دست شوق

۷ هرجا که میرود متعلّق بدامن است

شیرین بدر نمیرود [8] از خانه بی رقیب

۸ داند شکر که دفع مگس باد بیزن است

جور رقیب و سرزنش اهل روزگار

۹ با من همان حکایت گاو [9] و دهل زن است

بازان شاه را حسد آید بدین شکار

۱۰ کآن شاهباز را دل سعدی نشیمن است

---

[1] Y(b); بوی, for باد.

[2] T; صبح, for باغ.

[3] I(b); گوشم نهم, for گوشت کنم. T, C, Y (b); نهم, for کنم.

[4] B, C, Y(b), T; مقیّد, for معلّق.

[5] S, R, I; بر مگیر, for وا مگیر.

[6] I; عالم, for دنیا.

[7] S; سنگدلان, for تنگدلان.

[8] I; شود, for رود.

[9] In S and L و is omitted after گاو.

قلب رقيق چند بپوشد حديث عشق

۱۱ هرچه آن بآبگينه بپوشي مبيّن است[10]

۳۸

[— ‿ — | ‿ — — ‿ | ‿ — ‿ — | ‿ — —] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور ;Metre

اين بوی روح پرور از آن کوی دلبر است

۱ وين آب زندگاني از آن حوض[1] کوثر است

ای باد بوستان مگرت نافه درميان

۲ وی مرغ آشنا مگرت نامه در پر[2] است

بوی بهشت ميگذرد يا نسيم دوست

۳ يا کاروان صبح که گيتي منوّر است

اين قاصد از کدام زمين است مشکبوی

۴ وين نامه درچه داشت که عنوان معطّر است

بر راه باد عود بر آتش نهاده اند

۵ يا خود در ان زمين که توئي خاک عنبر است

باز آ و حلقه بر در رندان[3] شوق زن

۶ کاحباب را[4] دو ديده چو مسمار بر در است

داني که چون هميگذرانيم روزگار

۷ روزی که بيتو ميگذرد[5] روز محشر است

---

[10] In S this line is omitted.

[1] I(a), I ; جوی, for حوض.

[2] All MSS. and all texts except L ; بر, for پر.

[3] L ; زندان, for رندان.

[4] I(a), B, R, I, T ; کاصحاب, for کاحباب.

[5] S ; گذرانيم, for گذرد روز.

بازآ که در فراق تو چشم امیدوار

۸ چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

گفتم[6] که عشق را بصبوري دوا کنم[7]

۹ هر روز عشق بیشتر و صبر کمتر است

صورت ز چشم غایب و اخلاق در نظر

۱۰ دیدار در حجاب و معاني برابر است[8]

در نامه نیز[9] چند نگنجد حدیث عشق[10]

۱۱ کوته کنم که قصهٔ ما کار دفتر است

همچون درخت بادیه سعدي ز برق[11] شوق

۱۲ سوزان و میوهٔ سخنش همچنان تر است

آری خوش است وقت عزیزان[12] ببوی عود

۱۳ وز سوز غافل اند که در جان مجمر است

۳۹

Metre : رمل مثمن مقصور | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – |

ایکه گفتي هیچ مشکل چون[1] فراق یار نیست

۱ گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست

6 All MSS. except I, I(a), and all texts, گفتیم, for گفتم که.

7 All MSS. except I(a), and all texts, کنیم, for کنم.

8 This line is omitted in I(a).

9 I(a) ; درطی این صحیفه, for در نامه نیز چند : B, S, Z, مي نگنجد بارا, for نیز چند نگنجد.

10 I(b), C, Y(b) : شوق, for عشق.

11 I(b), B, I, S, R, Y(b), T, Z : ببرق, for ز برق.

12 I(a), I ; حریفان, for عزیزان.

1 I(b) : جز, for چون

خلــق را بیــدار باید بود از آب چشــم من

۲ وین عجب کآن وقت میگریم که کسی بیدار نیست

نوک مــژگانم بســرخي بــر بیــاضِ روی زرد

۳ قصّــهٔ دل مینویســد حاجت گفتار نیست

بیــدلان را عیــب کردم لا جرم بیــدل شدم

۴ آن گنه را این عقوبت همچنان بسیــار نیست

ای نسیــم صبــح اگر باز اتّفــاقی افتــدت [2]

۵ آفرین خوانی [3] بر آنحضرت که ما را بار [4] نیست

بــارها [5] روی از پریشــاني [6] بــدیــوار آورم

۶ گر غم دل با کســـی گویم [7] به از دیوار نیست

ما زبان اندر کشیدیم از حدیث خلــق و روی

۷ گر حدیثی هست با یار است با اغیار نیست

قادري بر هرچه میخــواهي بجــز [8] آزار من

۸ زانکـــه گر شمشیــر بر فرقم نهـــي آزار نیست

احتمــال نیش کردن واجبست از بهــر نوش

۹ حمل کوه بیستــون از بهر [9] شیــرین بار نیست

---

[2] All MSS. except I (a) and B, and all texts but T and C; اوفتد, for افتدت.

[3] I(b), S, T; گوئي, for خواني.

[4] S, T, E, Y, C; راه, for بار.

[5] I(a), B, S, R, Z, E, D, L; وقتها, for بارها.

[6] I(b) and C; پشیماني, for پریشاني.

[7] I, S, B; Z, E, Y (a), L, D; گوئي, for گویم.

[8] B, I, S, Z ; مکن ع, for بجز: R: مگر, for do.

[9] All texts and all MSS. except B; برباد, for از بهر.

سرو را مانی و لیکن سرو را رفتار نه[10]

۱۰ ماه را مانی و لیکن ماه را گفتار نیست

گر دلم در عشق تو[11] دیوانه شد عیبش مکن[12]

۱۱ بدر بی نقصان و زر بی عیب و گل بیخار نیست[13]

لوحش الله از قد و بالای آن سرو سهی

۱۲ زانکه مانندش بزیر گنبد دوار نیست

دوستان گویند سعدی خیمه در گلزار زن

۱۳ من گلی را دوست میدارم که در گلزار نیست

۴۰

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [– – ⏑ ⏑ – ⏑ – – ⏑ ⏑ – ⏑ – –]

آنرا که میسر نشود صبر و قناعت

۱ باید که نه[1] بندد کمر خدمت و طاعت

چون دوست گرفتی چه غم از دشمن خونخوار

۲ گو طبل ملامت بزن و کوس شناعت

گر خود همه بیداد کند هیچ مگوئید

۳ تعذیب دلارام به از ذل شفاعت

از هرچه تو گوئی بقناعت بشکیبم

۴ امکان شکیب از تو محال است و قناعت

---

[10] S; کو, for نه.

[11] I(b); او, for تو.

[12] I(b), Z; عیبم, for عیبش.

[13] In I(a) this line is omitted. In I verses 10 to 12 are omitted.

[1] All texts and all MSS, except I(b), نه, for نه.

گر نسخهٔ روی تو ببازار در آرند[2]
٥ نقّاش به بندد در دکّان صناعت[3]

دریاب دمی صحبت یاران[4] که دگربار
٦ چون رفت نیاید بکمند آن دم و ساعت

انصاف نباشد که من خستهٔ رنجور[5]
٧ پروانهٔ او باشم و او شمع جماعت

لیکن[6] چه توان کرد چو[7] قوّت نتوان کرد
٨ با گردش ایام ببازوی شجاعت

دل در هوست خون شد و جان در طلبت سوخت
٩ با این همه سعدی خجل از ننگ بضاعت

۴۱

Metre. هزج مثمّن اخرب [— — ◡ | ◡ — — | — ◡ ◡ | — — —]

ایجان خردمندان گوی خم چوکانت
١ بیرون نرود گوئی کافتاد[1] بمیدانت

روز همه سر بر کرد از کوه[2] و شب ما را
٢ سر بر نکند خورشید الّا ز گریبانت

[2] I(a), B, I, R, T, C, Z, Y(b); بر, for در.

[3] The following verse is inserted after line 5 in all texts and all MSS. except I:—

جان برکف دست آمده تا روی تو بیند * خود شرم نمی آیدش از ننگ بضاعت

[4] B, I(b), I, S, R, C, Y(a); یاری, for یاران: دم, for دمی: Y(b) نیکان, for یاران.

[5] I; مجروح, for رنجور.

[6] R; گفتم, for لیکن.

[7] T, Y(b); که, for چو.

[1] All texts and all MSS. except I; کافتاده, for کافتاد.

[2] In I و is omitted before شب.

جان در تن مشتاقان از ذوق [3] برقص آید
۳ چون باد بجنباند شاخی ز گلستانت

هرچند نمي سوزد بر من دل سنگینت
۴ گوئي دل من سنگست در چاه زنخدانت

جان باختن آسان است اندر نظرت [4] لیکن
۵ این لاشه نمي بینم شایستهٔ قربانت

دیوار سرایت را نقّاش نمي باید
۶ تو زینت ایواني نه صورت ایوانت

با داغ تو رنجوری به کز نظرت دوری
۷ پیش قدمت مردن به زانکه بهجرانت [5]

ای بادیهٔ هجران [6] تا عشق حرم باشد
۸ عشّاق نیندیشند از خار مغیلانت

دیگر نتوانستم از فتنه حذر کردن
۹ زانگه که در افتادم با نرگس [7] فتّانت

شاید که درین دنیا مرکش نبود هرگز
۱۰ سعدي که چو جان دارد بل دوستر از جانت

بسیار چو ذو القرنین آفاق بگردید است
۱۱ این تشنه که میمیرد بر [8] چشمهٔ حیوانت

---

3 B, C, Y(b) ; شوق, for ذوق

4 D ; ملهت, for نظرت.

5 In all texts and MSS. except I, this hemistich is written thus :—

پیش نظرت مردن بهتر که بهجرانت.

6 I, B, T, E, Y(a), Y(b), L, D : گر, for تا.

7 All texts and all MSS except B ; قامت, for نرگس.

8 I ; در, for بر.

۴۲

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [ـ ـ ‿ ‿ ـ ـ ‿ ـ ‿ ‿ ـ ـ ‿ ـ ‿ ـ]

از جان برون نیامده جانانت آرزوست
١ زنّار نا بریده و ایمانت آرزوست

بر درگهی که نوبت ارنی[1] همی زند
٢ موری نهٔ و ملک سلیمانت آرزوست

مردی نهٔ و خدمت مردی نکردهٔ
٣ و آنگاه صفّ صفّهٔ مردانت آرزوست[2]

فرعون‌وار لاف انا الحق همیزني
۴ و آنگاه قرب موسی عمرانت آرزوست

چون کودکان که دامن خود اسب میکنند[3]
٥ دامن سوار گشته و میدانت آرزوست

انصاف راه خود ز سر صدق دادهٔ
٦ بر درد نارسیده و درمانت آرزوست

امساک نفس میکني اش نام و هرنفس
٧ صد گونه از طعام تو بر خوانت آرزوست

بر خوان عنکبوت که بریان مگس بود
٨ شهپر جبرئیل مگس رانت آرزوست

---

[1] The reading هبلي, referring to Solomon's prayer, would seem more suitable here, but there is no authority for it.

[2] In I(b) this line is omitted.

[3] I(a), S, B, R, Z, E, D, L, Y(a); کرده اند, for میکنند.

هر روز از برای سگ نفس بو سعید
۹ یک کاسه شور با و دو تا نافت آرزوست

سعدی درین جهان که تونی ذره‌وار باش
۱۰ گر دل بنزد حضرت سلطانت آرزوست[4]

۴۳

Metre : سریع مسدّس مطوی مکسوف [‿ ‿ – ‿ ‿ – ‿ ‿ –]

بیتو حرامست بخلوت نشست ۱ حیف بود در بچنین روی بست
دامن دولت چو بدست اوفتاد ۲ گر بهلی باز نیاید بدست
هرکه بیفتاد بتیر نظر ۳ وانکه در آمد بکمندت نجست
ما بتو یکبار مقید شدیم ۴ مرغ بدام آمد و ماهی بشست
این چه نظر بود که خونم بریخت ۵ وین چه نمک بود که ریشم بخست
عمر قفا خورد براهی[1] کریخت ۶ عقل بلا دید[2] بکنجی نشست
بار مذلت نتوانم[3] کشید ۷ عهد محبت نتوانم شکست
وین رمقی[4] نیز که هست از وجود ۸ پیش وجودت نتوان گفت که[5] هست

---

[4] *N.B.*—In Y(b), B, T, C, lines 6 and 7, in Z line 7, and in I(b), line 9 are omitted.
The whole of the ode is omitted in I (a), R, and S.
[1] P, B, R, E, L, Y(a), D, Z : درین کار, for قفا خورد (only in I), I(b), S, C, T, Y(b) ; درین راه, for do.
[2] P, R, Z, E, D, L, Y(a) : درین روز, for بلا دید (only in I) B ; درین راه, for do. I(a), I(b), S, T, C, Y(b) ; درین وقت, for do.
N.B.—In I(a), line 5 (a) is joined to 6 (b), 5 (b) and 6 (a) being omitted.
[3] I, I(a), I(b), S, T, C, Y(b) : نتوانم, for نتوانم.
[4] I(b) ; نفسی, for رمقی.
[5] In all texts and all MSS. except I, S ; که is omitted before هست

هرگز اگر راه بمعنی بود ۹ سجدهٔ صورت نکند بت پرست[6]
مستی خمرش نشود آرزو ۱۰ هرکه چو سعدی بود[7] از عشق مست[8]

۴۴

Metre: مجتث مثمن مخبون مقصور [‿ — ‿ — ‿ ‿ — — ‿ — ‿ ‿ — —]

بسا[1] هلاک شود دوست در محبت دوست
۱ که زندگانی او در هلاک بودن اوست[2]
مرا وفا و جفائی[3] تو پیش یکسان است
۲ که هرچه دوست پسندد بجای دوست نکوست
هر آنچه بر سر آزادگان رود زیبا ست
۳ علی الخصوص که از دست یار زیبا خوست
مرا و عشق تو گیتی بیک شکم زاد است
۴ دو روح در بدنی چون دو مغز در یکپوست
دلم ز دست[4] بدر برد سرو بالائی
۵ خلاف عادت آن سروها که بر لب جوست
بخواب دوش چنان دیدمی[5] که زلفینش
۶ گرفته بودم و دستم هنوز غالیه بوست

[6] This line is omitted in B.
[7] In all texts and in all MSS. except I(b); شود, for بود.
[8] *N.B*—In R, the whole of this ode is omitted.
[1] All texts and all MSS. except I(b); بکا, for بسا.
[2] In I(b) this hemistich is written thus:—
که زندهٔ ابدست آدمی که کشتهٔ اوست.
[3] All texts except Y(b), transpose جفا and وفای.
[4] I(a), I(b), R, Z, E, L, D, Y(a); عشق, for دست.
[5] E, T, Y(a), L, D; آمدی, for دیدمی.

چو گوی در همه عالم بسر[6] بگردیدم
۷ ز دست عشقش و چوگان هنوز در پی گوست

ز دوست هرکه تو بینی مراد خود خواهد
۸ مراد خاطر سعدی مراد خاطر دوست[7]

جماعتی بهمین آب چشم بیرونی
۹ نگه[8] کنند و نه بینند کآتشم در[9] پوست[10]

۴۶

Metre: رمل مثمن مخبون مقصور [‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ —]

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست
۱ عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

بغنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح
۲ تا[1] دل مرده مگر زنده کند کاین دم ازوست

نه فلک راست مسلّم نه ملک را حاصل
۳ آنچه در سرّ سویدای بنی آدم ازوست

بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
۴ بارادت بکشم[2] درد که درمان هم ازوست

---

[6] I, I(a), S. R, Z; بجان, for بسر.
[7] I, I(b) S, R, T, C, Y(b): اوست, for دوست.
[8] I(a), I(b), T, C, Y(b); نظر, for نگه.
[9] In all MSS. except I, I(b), and all texts but Y(a), نوست, for پوست.
[10] In B this line is omitted.

N.B.—In T the following line is found at the end of the ode:-
دلم بخم زلفش چو گو در افتاده است * ندانم آن شب تار است یا که حلقهٔ موست

[1] I; که, for تا.　　[2] I, R; ببرم, for بکشم.

زخم خونینم اگر به نشود به باشد
۵ خنک آن زخم که هر لحظه مراه مرهم ازوست

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد[3]
۶ ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست

پادشاهی و گدائی بر ما یکسان است
۷ که برین در همه را پشت عبادت خم ازوست

سعدیا گر بکند سیل فنا خانهٔ عمر
۸ دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست[4]

۴۶

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ — —]

بوی گل و بانگ مرغ برخاست ۱ هنگام[1] نشاط و روز[2] صحر است

فرّاش خزان ورق بیفشاند ۲ نقّاش صبا چمن بیاراست

ما را سرباغ و بوستان نیست ۳ هرجا که توئی تفرّج آنجاست

گویند نظر بخوب رویان[3] ۴ نهی است نه این نظر که ما راست

در روی تو سرّ صنع بیچون ۵ چون آب[4] در آبگینه پیداست

چشم چپ خویشتن بر آرم ۶ تا روی[5] نه بینمت[6] بجز راست[7]

---

[3] S, R; باشد, for دارد.

[4] In I(b), lines 7 and 8 are transposed.

[1] In all texts and all MSS. except I; ایّام, for هنگام.

[2] I(b); وقت, for روز.

[3] All texts and all MSS. except I; بروی خوبان, for بخوب‌رویان.

[4] All texts but T, Z; روی, for آب.

[5] L; دیده, for روی.

[6] All MSS. except I(b), and all texts but C; بینمت, for بینمت.

[7] I(a); مگر, for بجز.

هر آدمئی که مهر مهرت[8] ۷ در وی نگرفت سنگ خاراست
روزی تز و جشک من[9] بسوزد ۸ آتش[10] که بزیر دیگ سوداست
نالیدن بیحساب[11] سعدی ۹ گویند خلاف رای[12] داناست
از ورطهٔ ما خبر ندارد ۱۰ آسوده که بر کنار دریاست

۴۷

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — —]

برمن که صبوحی زده ام خرقه حرامست
۱ ای مجلسیان[1] راه خرابات کدامست
هر کس بجهان خرّمی پیش گرفتست[2]
۲ ما را غم آن[3] ماه پریچهره تمامست
برخیز که در سایهٔ سروی بنشینیم
۳ کآنجا که تو بنشینی بر سرو قیامست
دام دل صاحب نظرانت خم گیسوست
۴ و آن خال و بناگوش مگر دانه و دامست
با چون تو حریفی بچنین جا و چنین[4] وقت
۵ گر باده خورم خمر بهشتی نه حرامست

[8] I(b), C, S, Y(b); مهری, for مهرت.
[9] I(a), and all texts but C, Y(b); ما, for من.
[10] In R, S, and all texts but C, T, Y(b), ز is inserted before آتش
[11] R; دردناک, for بیحساب.
[12] I; عقل, for رای.

[1] I(a), B, C, Y(b); مدّعیان, for مجلسیان.
[2] All MSS. except B, and all texts but T; گرفتند, for گرفت است.
[3] All MSS. but B, and all texts except T, C, Y(b); غمت ای, for غم آن.
[4] All MSS. but I(a), I(b), and all texts except K; جای دربغوقت, for جا و چنین وقت. In T, C, Y(b) this line is omitted.

با محتسب شهر بگوئید[5] که زنهار
۶ در مجلس ما سنگ میندازه که جامست
غیرت نگذارد که بگویم که مرا کشت
۷ تا خلق ندانند که معشوق چه نامست[6]
دردا که به پختیم درین سوز نهاني
۸ و آنرا خبر از آتش ما نیست که خامست
سعدي مبر اندیشه که در کام نهنگان
۹ چون در نظر دوست نشیني همه کامست

۴۸

Metre : رملِ مسدّسِ مقصور [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

پای سرو بوستانی در گل است
۱ سرو ما را پای معنی در دل است
هرکه چشمش بر چنین روی اوفتاد
۲ طالعش میمون و فالش[1] مقبل است
نیک خواهانم نصیحت میکنند
۳ خشت بر دریا زدن بیحاصل است
ای برادر ما بگرداب[2] اندریم
۴ و آنکه شنعت میزند[3] بر ساحل است

---

[5] R, S, L, D ; بگویند, for بگوئید.
[6] I(a), I(b), R, and all texts except Z ; کدامست, for چه نامست.
[1] I(b), T, Y(b) ; بختش, for فالش.
[2] I(a), I(b) ; بغرقاب, for بگرداب.
[3] T, Y(b) ; میکند, for میزند.

شوق را بر صبر قوت غالبست

۵ عقل را با عشق دعوی باطل است

نیست عاشق بغفلت میکند

۶ و آنکه معشوقی ندارد غافل است

دیده باشي تشنه مستعجل بآب [4]

۷ جان بجانان همچنان مستعجل است

بذل مال و جاه و ترک نام و ننگ

۸ در طریق عشق اول منزل است

گر بمیرد طالبی در بند دوست

۹ سهل باشد زندگاني مشکل است

عاشقی میگفت و خوش خوش میدوید [5]

۱۰ جان بیاساید چو [6] جانان قاتل است

سعدیا نزدیک رای عاشقان

۱۱ خلق مجنون اند و مجنون عاقل است

۴۹

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

با خردمندي و خوبي پارسا و نیکخوست [1]

۱ صورتی هرگز ندیدم کاین همه معنی دروست

---

[4] R, and all texts but T, Y(b); بر آب, for بآب. In P lines 1 to 7 are omitted.

[5] R and all texts; مي گریست, for میدوید.

[6] I(a), I(b), P, S, B, R, Z, C; که, for چو.

[1] In L, E, D, Y(a) the hemistiches of this line are transposed.

گر خیــال یاري اندیشند باری چون تو یار
۲ ور[2] هوای دوستي ورزند باری چون تو دوست

خاکپــایش[3] بوسه خواهم داد آبم گو ببر
۳ آبروی[4] عاشقان[5] پیش معشوق[6] آبجوست

شاهدش دیدار و گفتن فتنه اش ابرو و چشم[7]
۴ نادرش بالا و[8] رفتن دلپذیرش طبع و خوست

تا بخود باز آیم آنگه وصف دیدارش کنم
۵ از که میپرسي درین میدان که سرگردان چوگوست[9]

عیــب پیــراهن دریدن میکننــدم دوستان
۶ بیوفا یارم که پیــراهن همي درّم نه پوست

خاک سبزا رنگ و باد گلفشان و آب خوش[10]
۷ ابر مــروارید بــاران و هوای مشکبــوست

تیــر باران بر سر و صوفي گرفتــار نظــر
۸ مدّعی در گفتگوی و عاشق اندر جستجوست

هرکرا گنج احتیار آمد تو دست از وی بدار[11]
۹ کآنچنان شوریده دل پایش بکنجی در فروست

---

[2] R; یا, for ور.
[3] B; گویش, for پایش.
[4] In E, L, Y(a), Z, D; کآبروی, for آبروی.
[5] I(a), I(b), P, S, R, Z, Y(a), E, L, D; مهربانان, for عاشقان.
[6] R; در خرابات, for پیش معشوق
[7] Z, L, E, Y(a), D; بالا و زلف, for ابرو و چشم.
[8] I(a), B, P, R, Z, L, T, Y(a), E, D; آنرا, for بالا و.
[9] In I(b), this line is omitted.
[10] L, Y(a), Y(b), E; جوی, for خوش.
[11] B, T, Y(b); بشوئي, for بدار.

چشم اگر با دوست داري گوش با دشمن مکن
۱۰ عاشقي و نیکنامي سعدیا سنگ و سبوست [12]

۵۰

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ –]

بیا که نوبت صلح است و روزگار [1] عنایت [2]
۱ بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت شکایت [3]

برین [4] یکی شده بودم که گرد عشق نگردم
۲ قضای عشق در آمد [5] بدوخت چشم درایت

ملامت من مسکین [6] کسی کند که نداند
۳ که عشق تا بچه حدّ است و حسن تا بچه غایت

مرا بدست تو خوشتر هلاک جان گرامی
۴ هزار بار که رفتن بدیگری بحمایت

ز جهد [7] من چه گشاید تو ره بخویشتنم ده
۵ که چشم سعي ضعیفست بی چراغ هدایت [8]

[12] In I(a), R, P this line is omitted

[1] All texts and all MSS. except I : و دوستي, for روزگار.

[2] I(a) ; ارادت, for عنایت.

[3] All MSS. except I and R, and all texts but Y(b), ; حکایت, for شکایت.

[4] All texts and all MSS. except I, I(b), R ; بدین, for برین.

[5] All texts and all MSS. except I , ترا بدادم و بازم, for زقضای عشق در آمد.

[6] All the texts have بیدل, for مسکین.

[7] All MSS. except I(a) and all texts ; حرص, for جهد R : دست .
بنده چه آید, for ز جهد من چه گشاید.

[8] In B this line is omitted

جنایتی که بکردم[9] اگر درست بپرسی[10]

۶ فراق روی تو ما را[11] بس است حدّ جنایت

بهیچ روی نشاید خلاف رای تو کردن

۷ کجا برم گله از دست پادشاه ولایت

بهیچ صورتی اندر نباشد این همه معنی

۸ بهیچ سورتی اندر نباشد این همه آیت[12]

کمال حسن وجودت بوصف راست نیاید

۹ مگر هم[13] آئینه گوید چنانکه هست حکایت

مرا سخن بنهایت رسید و فکر[14] بپایان

۱۰ هنوز وصف جمالت[15] نمیرسد بنهایت

فراق نامهٔ سعدی بهیچ گوش نیامد

۱۱ که دردی از سخنانش در او نکرد سرایت[16]

۵۱

Metre: منسرح مثمّن مطوی مجدوم [– ◡ ◡ – | – ◡ – ◡ | – ◡ ◡ – | – ◡ –]

بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است

۱ پیر نگردد[1] که در بهشت برین است

---

[9] I, I(a), C, Y(b) ; نکردم, for بکردم.

[10] I, I(a), P, R ; بباشد, for بپرسی.

[11] In all texts and all MSS. except I(a) ; چندین, for ما را.

[12] In I(a) and I(b) this line is omitted.

[13] I(b) ; که, for هم.

[14] B, T, C, Y(b) ; عمر, for فکر.

[15] I(a), P, R, Z, T, Y(b), E, L, D ; کمالت, for جمالت.

[16] In I and B lines 10 and 11 are transposed.

[1] I ; نباشد, for نگردد.

آئینه در پیش آفتاب نهاد است

۲ بر در آن خیمه یا شعاع جبین است [2]

دیگر از آن جانبم نماز نباشد

۳ گر تو اشارت کني که قبله چنین است

گر همه عالم ز لوح فکر بشویند [3]

۴ عشق نخواهد شدن که نقش نگین است

گوشه گرفتم ز خلق و فایدهٔ نیست

۵ گوشهٔ چشمت بلای [4] گوشه نشین است

تا نه تصوّر کني که بیتو صبورم

۶ گر نفسی میزنم ز باز پسین است

حسن [5] تو هرجا که طبل عشق فرو کوفت

۷ بانگ بر آمد که غارت دل و دین است

سیم و زرم گو مباش و دولت [6] و اسباب

۸ روی تو دارم [7] که ملک روی زمین است

عاشق صادق بزخم دوست نمیرد [8]

۹ زهر مدابم بده که ماء معین است

[2] In I(a) this line is omitted.
[3] Y(b); بشویم, for بشویند
[4] I, S, R; برای, for بلای.
[5] I; مهر, for حسن.
[6] I(b), R, E, L, T, Y(a), Y(b), D; ملکت, for دولت: I; دنیا for do: In Z this hemistich runs as follows:—

گوزر و سیم مباش و نعمت و اسباب

[7] I(b), T, C, S, Y(b); خواهم, for دارم: B, I, R; بینم, for do.
[8] E, Y(a), Y(b), L, D; ننالد, for نمیرد.

سعدي ازين پس که راه پیش تو[9] دانست
۱۰ گر ره دیگر رود ضلال مبین است

٥٢

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒]

بنده وار آمدم بزنهارت ۱ که ندارم سلاح پیکارت
متّفق میشوم که دل ندهم ۲ معتقد میشوم دگر بارت
مشتري را بهای روی تو نیست ۳ من بدین مفلسي خریدارت
غیرتم هست و اقتدارم[1] نیست ۴ که بپوشم ز چشم اغیارت
گرچه بیطاقتم چو مور ضعیف ۵ میکُشم نفس و میکَشم بارت
نه چنان در کمند پیچیدي ۶ که مخلّص شود گرفتارت
من هم اول که دیدمت گفتم ۷ حذر از چشم مست خونخوارت
دیده شاید که بیتو برنکنم[2] ۸ تا نه بینم[3] فراق دیدارت
تو ملولي و دوستان[4] مشتاق ۹ تو گریزان و ما طلبکارت
چشم سعدي بخواب بیند خواب ۱۰ که ببستي[5] بچشم سحّارت
تو بدین هردو چشم[6] خواب آلود ۱۱ چه غم از چشمهای بیدارت[7]

[9] I(a), Z, Y(a), L, E, D; بکوی, for پیش.
[1] R, Z, E, Y(a), Y(b), D; و is omitted before اقتدارم.
[2] I(b), S, R, P; نکنند, for نکنم.
[3] I(b), B, R, P, S, C, Y(b): بیند, for بینم.
[4] R; دیگران, for دوستان.
[5] I(a), T, C, Y(b); بیند, for بستي.
[6] I(a); چشمهای, for هر دو چشم.
[7] S; بیمارت, for بیدارت.

۵۳

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [ـــ ◡ ـــ | ◡ ـــ ـــ ◡ | ـــ ◡ ـــ | ◡ ـــ ◡ ـــ]

تا دستها کمر نکني بر[1] میان دوست
۱ بوسی[2] بکام دل ندهي[3] بر دهان دوست

داني حیات کشتهٔ شمشیر عشق چیست
۲ سیبی گزیدن از رخ چون بوستان دوست

بر[4] ماجرای خسرو و شیرین قلم کشید
۳ شوری که درمیان من است و میان دوست

خصمی که تیر کافرش اندر غزا نکشت
۴ خونش بریخت ابروی همچون کمان دوست[5]

دل رفت و دیده خون شد و جان[6] ضعیف ماند
۵ و آنهم برای آنکه کنم جان فشان دوست

روزی بپای مرکب تازي در افتمش[7]
۶ گر کبر و ناز باز نه پیچد عنان دوست

هیهات کام من که بر اید درین طلب
۷ باشد که نام من برود بر زبان دوست

---

1 All MSS. except I(a) and all texts; در, for بر.
2 Y(a); بوسه, for بوسی.
3 B, Z, E, L, D, Y(a); بزني, for ندهي P; ننهي, for do
4 I, I(a), I(b), B, T, C, Y(b); در, for بر.
5 In R lines 3 and 4 are omitted.
6 I(b); جسم, for جان.
7 B, Z, E, Y(a), L, D; در اوفتم, for در افتمش.

چون جان سپردنيست بهر صورتی که هست

٨ در کوی عشق خوشتر و بر آستان دوست

با خويشتن همي برم اين آرزو بخاک[8]

٩ وز خاک سر بر آرم و پرسم نشان دوست

فرياد مردمان[9] همه از دست دشمن است

١٠ فرياد سعدي از دل نا مهربان دوست

٥٤

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [— — ⏑ — | ⏑ — ⏑ ⏑ | — — ⏑ — | ⏑ — ⏑ ⏑]

تن آدمي شريف است بجان آدميّت

١ نه همين لباس رعنا[1] ست نشان آدميّت

اگر آدمي بچشمست و دهان و گوش و بيني

٢ چه ميان نقش ديوار و ميان آدميّت

خور و خواب و خشم و شهوت سبعيست[2] و جهل و ظلمت

٣ حيوان خبر ندارد ز جهان[3] آدميّت

بحقيقت آدمي باش و گرنه مرغ باشد[4]

٤ که همي[5] سخن بگويد بزبان آدميّت

---

[8] I, I(b), S, R, P, Z, C ; شوق تا بخاک, for آرزو بخاک.

[9] I(b) ; دوستان, for مردمان.

[1] Y(b) ; زيبا, for رعنا.

[2] In all MSS. except I, and all texts ; شهوتست, for سبعيست

[3] I(b), E, L, Z, Y(a), D ; نشان, for جهان.

[4] E, L, Z, Y(a), D ; دانم, for باشد.

[5] I(b), B, S, R, T, C, Y(b) ; همان, for همي.

مگر آدمي نبودي که اسیر دیو ماندي
۵ که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت

اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد
۶ همه عمر زنده باشي بروان آدمیّت

طیران مرغ دیدي تو ز پای بند شهوت
۷ بدر آی تا به بیني طیران آدمیّت [a]

بنصیحت آدمي شو نه بخویشتن که سعدي
۸ هم از آدمي شنید است بیان آدمیّت

۵۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– ᴗ – | ᴗ – – | ᴗ – ᴗ | ᴗ – ᴗ | – –]

چشمت خوش است و بر اثر خواب خوشتر است
۱ طعم دهانت از شکر ناب خوشتر است

زنهار از آن تبسّم شیرین که میکني
۲ کز خندهٔ شکوفهٔ سیراب خوشتر است

شمعي به پیش روی تو گفتم که بر کنم
۳ حاجت بشمع نیست که مهتاب خوشتر است

دوش آرزوی خواب خوشم بود یکزمان [1]
۴ امشب نظر بروی تو از خواب خوشتر است

---

[a] In T and C the following line is inserted between 7 and 8:—
رسد آدمي بجائی که بجز خدا نبیند ٭ بنگر که تا چه حدّ است مکان آدمیّت

[1] T, C; دمی, for زمان

در خوابگاه عاشق سر بر کنار دوست

۵ کیمخت خارپشت ز سنجاب خوشتر است

ز آن سوی بحر آتش اگر خوانیم بلطف

۶ رفتن بروی[2] آتشم از آب خوشتر است

ز آب روان و سبزه و صحرا و لاله زار

۷ با من مگو که چشم بر[3] احباب خوشتر است[4]

زهرم مده بدست رقیبان تندخوی[5]

۸ از دست خود بده که ز جلّاب خوشتر است

سعدی دگر بگوشهٔ وحدت[6] نمیرود

۹ خلوت خوش است و خدمت اصحاب[7] خوشتر است

هر باب ازین کتاب نگارین که بر کنی

۱۰ همچون بهشت گوئی از آن باب خوشتر است

۵۶

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ —]

جان و تنم ایدوست فدای تن و جانت

۱ موئی نفروشم بهمه ملک جهانت

---

[2] I, Z, E, L, D, Y(a), Y(b); بسوی, for بروی.

[3] B, S, R, P, I; در, for بر.

[4] In I(a) line 7 is omitted.

[5] Z, E, L, Y(a), D; زشتخوی, for تندخوی: P, S, I; تنگ‌خوی, for زشت‌خوی.

[6] I(a), B, E, L, Z, Y(a), D, C; خلوت, for وحدت.

[7] I(a), I(b), Y(b); صحبت احباب, for خدمت اصحاب.

شیرین‌تر ازان لب نشنیدم که سخن گفت
۲ تو خود شکری یا عسل است آبدهانت

یکروز عنایت کن و تیری بمن انداز
۳ باشد که تفرج بکنم دست و کمانت[1]

گر راه بگردانی و گر روی بپوشی
۴ من مینگرم گوشهٔ چشم نگرانت

بر سرو نباشد رخ چون بدر[2] منیرت
۵ با[3] ماه نباشد قد چون سرو روانت

آخر چه بلائی تو که در وصف نیائی
۶ بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت

گر عیب کنند بی خبر از حسن[4] تو ما را
۷ معذور بدارند[5] چو به بینند[6] بعیانت

حیفست چنین روی نگارین که بپوشی
۸ سودی بمساکین رسد آخر چه زیانت

باز آی که در دیده بماند است خیالت
۹ بنشین که بخاطر بگرفتست[7] نشانت

بسیار نباشد دلی از دست بدادن
۱۰ از جان رمقی دارم و هم برخی جانت

[1] B, Z, L, Y(a), Y(b), D, E ; بکنم آن تیر, for بکنم دست.

[2] I(a), B, P, S, R, E, L, Y(a), Z, D ; ماه, for بدر.

[3] I(a), B, S, R, P, Z ; بر, for با.

[4] In all texts, and all MSS. except I ; هر کس که ملامت کند از عشق, for گر عیب کنند بی خبر از حسن.

[5] I, B, S, P, Z, C, Y(a), E, L, D , دارد, for دارند.

[6] I, I(a), P, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; بهبند, for ببینند.

[7] I(b), and all texts ; بنشسته است for بگرفتست.

دشنـــام کرم کردی و گفتـــی و شنیـــدم

١١ خـــرّم دل[8] سعـــدی که بر آید[9] بزبانت

٥٧

Metre : رملِ مسدّسِ مقصور [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

جان ندارد هرکه جانانیـــش نیســـت

١ تنگ عیش است آنکه بستانیش نیست

هرکه را صورت نه بنـــدد سرّ عشـــق

٢ صورتی دارد ولی جانیـــش نیســـت

گـــر دلی داری بدلـــداری[1] سپـــار[2]

٣ ضایع آن کشور که سلطـــانیش نیست

چشـــم نـــابینـــا زمیـــن و آسمـــان

٤ ز آن نمی بیند که انسانیش[3] نیست

کامران آن دل که محبوبیش هست

٥ نیک بخت آن سر که سامانیش نیست

عـــارفـــان درویش صـــاحب درد را

٦ پادشـــا خوانند اگـــر نانیش نیست

ماجـــرای عقـــل پرسیـــدم ز عشـــق

٧ گفت معزول است و فرمانیش نیست

---

[8] I(a), I (b), B, S, R, P, Z ; تن, for دل.
[9] All texts and all MSS. except I ; بر آمد, for بر آید.
[1] I(a), R, Z ; بدلبندی, for بدلداری.
[2] R, I(b), B, T, C, P, S, Y(b) ; بده, for سپار .
[3] L ; نورانیش, for انسانیش. In I(a), I(b), B, C, Y(b) lines 4 and 5 are transposed. In S line 4 is omitted.

درد عشق از تندرستي خوشتر[4] است

۸ گرچه غیر[5] از صبر درمانیش نیست

هرکه را با ماهروئی سر خوش است

۹ دولتی دارد که پایانیش نیست

خانه زندان است و تنهائي ملال[6]

۱۰ هرکه چون سعدي گلستانیش نیست

۵۸

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ ـ ‿ ـ | ‿ ‿ ـ ـ | ‿ ـ ‿ ـ | ـ ـ]

چو نیست راه برون آمدن ز میدانت

۱ ضرورتست چه گوی احتمال چوگانت

براستي که نخواهم بریدن[1] از تو امید

۲ بدوستي که نخواهم شکست پیمانت

اگر هلاک پسندي و گر بقا[2] بخشي

۳ بهر چه حکم کني نافذ است فرمانت

اگر تو عید همایون بعهد باز آئي

۴ بخیلم ار نکنم خویشتن بقربانت

[4] B, C; بهتر, for خوشتر.
[5] I, S, R, Z; پیش, for غیر. In P lines 8 (b) and 9 (a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).
[6] In all MSS. except I(b), and all texts; ضلال, for ملال.
[1] T, Z, C, L; بریده, for بریدن.
[2] I(b); عطا, for بقا: T, Y(b); شفا, for do.

مه دو هفته ندارد فروغ چندانی

۵ که آفتاب که میتابد[3] از گریبانت

اگر نه سرو که طوبی در آمدی در باغ

۶ خجل شدی چو بدیدی قد خرامانت

نظر بروی تو صاحبدلی نینداخت

۷ که بیدلش نکند چشمهای فتّانت

غلام همت شنگولیان و رندانم

۸ نه زاهدان که نظر میکنند پنهانت

بیا اگر همه بد کردهٔ که نیکت باد

۹ دعای نیکوان از چشم بد نگهبانت

بخاک پات که گر سر فدا کند سعدی

۱۰ مقصّر است هنوز از ادای احسانت

۵۹

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [‿ — ‿ — ‿ ‿ — — ‿ — ‿ — ‿ ‿ ‿ —]

چنان بموی[1] تو آشفته ام ببوی تو مست

۱ که نیستم خبر از هرچه در دو عالم هست

دگر بروی کسم دیده بر نمیباشد

۲ خلیل من[2] همه بتهای آذری بشکست

---

[3] All texts have همي, for که مي.
[1] I(a), I(b), I, R, Z, Y(b); بروی, for بموی.
[2] I, I(a), I(b), B, S, P, R. Y; ما, for من.

مجال خواب نمیباشدم ز دست خیال

۳ در سرای نشاید بر آشنایان بست

در قفس طلبد[3] هر کجا گرفتاریست

۴ من از کمند تو تا زنده ام نخواهم جست[4]

غلام همّت[5] آنم که پای بند یکی[6] است

۵ بجانبی متعلّق شد از هزار برست

مطیع رای تو ام گر دلم بخواهی سوخت

۶ اسیر حکم تو ام گر تنم بخواهی خست

نماز شام قیامت بهوش باز آید

۷ کسیکه خورده بود می ببامداد[7] الست

نگاه من بتو و دیگران بخود مشغول

۸ معاشران ز می وعارفان ز ساقی مست

اگر تو سرو خرامان ز پای ننشینی

۹ چه فتنها که بخیزد میان اهل نشست

برادران و عزیزان[8] نصیحتم مکنید

۱۰ که اختیار من از دست رفت چو[9] تیر از شست

حذر کنید ز باران دیدهٔ سعدی

۱۱ که قطره سیل شود چون بیکدگر پیوست

[3] Z; خلاص می طلبد, for در قفس طلبد.
[4] R, P; رست, for جست.
[5] I(a), P, I; دولت, for همّت.
[6] I(b), S, R, T, Y(b); کسی, for یکی.
[7] R, I, I(b), T, Z, C; زبامداد, for ببامداد.
[8] S, R, I; بزرگان, for عزیزان.
[9] All MSS. except I and R, and all texts; و, for چو: R; شد, for رفت.

خوش است نام تو بردن ولی دریغ بود
۱۲ ازین[10] سخن که بخواهند برد دست بدست

۶۰

Metre : هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

چون عیش[1] گدایان بجهان سلطنتی نیست
۱ مجموع‌تر از ملک رضا مملکتی نیست

گر منزلتی هست کسی را مگر ان را[2]
۲ کاندر نظر هیچ کسش منزلتی نیست

هرکس صفتی دارد و رنگی و نشانی[3]
۳ تو ترک صفت کن که ازین به صفتی نیست

پوشیده کسی بینی فردای قیامت
۴ کامروز برهنه است و بر او عاریتی نیست

آنکس که درو معرفتی هست کدامست
۵ آنست که با هیچکسش معرفتی نیست[4]

سنگی و گیاهی که درو خاصیتی[5] هست
۶ از آدمی به[6] که درو منفعتی نیست

---

[10] I(b), B, S, I, P ; درین, for ازین.

[1] All texts and all MSS. except I ; ملک, for عیش

[2] I(b), B, R, I ; آنست, for آن را.

[3] S, R ; طریقی, for نشانی.

[4] In I(a), B and C, lines 4 and 5 are transposed. In S line 5 is omitted.

[5] I(a) ; منفعتی, for خاصیتی.

[6] I(a), S, E, L, Y(a), T, Z, D ; به ز آدمی دان, for از آدمی به.

درویش تو در مصلحت خویش چه دانی[7]
۷ خوشباش گرت نیست که بیمصلحتی نیست

آن دوست نباشد که شکایت کند از دوست[8]
۸ فریاد که بر حال کسش[9] مرحمتی نیست

آن عاشق مجروح ندانی[10] که چه گفته است
۹ هر[11] خون که دلآرام بریزد دیتی نیست[12]

راه ادب آنست که سعدی بتو اموخت
۱۰ گر گوش بداری به[13] ازین تربیتی نیست

٦١

Metre : رمل مسدس مقصور [‒ ᴗ ‒ | ‒ ‒ ᴗ ‒ | ‒ ‒ ᴗ ‒]

خوشتر از دوران عشق ایام نیست
۱ بامداد عاشقان را شام نیست

مطربان رفتند و صوفی در سماع
۲ عشق را آغاز هست انجام نیست

کام[1] هر جوینده را آخر است
۳ عارفان را[2] منتهای کام نیست

---

[7] B, I ; ندانی, for چه دانی.
[8] R ; یار, for دوست.
[9] I ; منش, for کسش.
[10] I ; نهودی, for ندانی.
[11] I ; بس, for هر.
[12] In I(a), I(b), B, S, R, T, C, 8(b) and 9(a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).
[13] I(b), R ; کنی بهلر, for بداری به : B, T, C, Y(b) ; کنی گوشتر, for do.
[1] I(a) ; کار, for کام.
[2] I(a), R, Z, Y(a), E, L, D, C ; عاشقان, for عارفان.

از هزاران در یکی گیرد سماع
۴ زانکه هرکس محرم پیغام نیست

آشنایان رهٔ بدین معنی برند
۵ در سرای خاص بار عام نیست

تا نسوزد برنیاید بوی عود
۶ پخته داند کاین سخن با خام نیست

هرکسی را نام معشوقي که هست
۷ میبرد معشوق ما را نام نیست[3]

سرو را با جمله زیبائي که هست
۸ پیش اندام تو هیچ اندام نیست

مستي از من پرس و شور عاشقي
۹ آن[4] کجا داند که دردآشام نیست

باد صبح و خاک شیراز آتشي است
۱۰ هرکرا در وی گرفت[5] آرام نیست

خواب بی هنگامت از رهٔ میبرد
۱۱ ورنه بانگ صبح بی هنگام نیست

سعدیا چون بت شکستي خود مباش
۱۲ خود پرستي کمتر از اصنام نیست[6]

---

[3] This line is omitted in I.

[4] T, C, Ÿ(b); او, for آن.

[5] I(b); رسد, for گرفت.

[6] In I this hemistich runs as follows :—خود پرستیدن کم از اصنام نیست.

۶۲

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ◡ — | ◡ — — | — — ◡ — | ◡ — ◡ —]

خوش میروي بتنها تنها فدای جانت
۱ مدهوش میکداري یاران مهربانت

در آینه نگه[1] کن تا خویشتن[2] به بیني
۲ وز[3] حسن خود بماند انگشت در دهانت

قصد شکار داري یا اتّفاق بستان
۳ عزمی درست باید[4] تا[5] میکشد عنانت

ای گلبن خرامان با دوستان نگه[6] کن
۴ تا نگذرد نسیمی بر ما ز بوستانت[7]

رخت سرای عقلم تاراج شوق[8] کردي
۵ ای دزد آشکارا مي بینم از نهانت

هر دم کمند زلفت صیدی دگر بگیرد
۶ پیکان غمزه در دل ز ابروی چون کمانت

---

1 B, and all texts but T ; نظر, for نگه : I: طلب, for do.
2 B, T, C: حسن خود, for خویشتن : Y(b) : روی خود, for do.
3 All texts and I(a), P, B ; کز, for وز
4 I(a) ; میلی درست باشد, for عزمی درست باید : T and Y(b) ; داري, for باید.
5 D, Z ; یا, for تا.
6 I(a) ; گذر, for نگه.
7 In S, R, E, L, Y(a), Z, D. the following verse is inserted after line 4 :—
مشغول عشق جانان گر عاشقی است صادق ٭ در روز دوستی صبر چون من بر آستانت
N.B.—The first hemistich occurs in ode 147, line 7.
8 B ; عشق, for شوق.

دانی چرا نخفتم تو بادشاه حسنی [9]

۷ خفتن حرام باشد بر چشم پاسبانت

ما را نمي برارزد [10] با وصلت آشنائي

۸ مرغی نکوتر از من باید هم آشیانت

من آب زندگاني بعد از تو می نخواهم

۹ بگذار تا بمیرم بر خاک آستانت

من فتنهٔ زمانم و آن دوستان که داري

۱۰ بیشک نگاه دارند از فتنهٔ زمانت

سعدي چون دوست داري آزاد باش و فارغ [11]

۱۱ ور دشمني بباشد با [12] هرکه در جهانت

٦٣

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

خوش میرود آن پسر که برخاست ۱ سرویست که میرود چنین راست

ابروش کمان [1] قتل عاشق ۲ گیسوش کمند عقل داناست

بالای چنین اگر در اسلام ۳ گویند که هست زیر [2] و بالاست

[9] Z, L, E, Y(a), D ; ای بادشاه خوبان, for تو بادشاه حسنی : I(a) has وقلی, for حسنی.

[10] I(b) ; برآید, for برارزد : L ; بر آرد, for do : I(a), B, S, P, R and all texts but L and Y(a) ; برازد, for do : I ; گذارد, for do.

[11] I(a), I(b), B, Y(b) ; ایمن, for فارغ.

[12] E, L, Y(a), Z, D ; ز, for با.

[1] I ; صید, for کمان.

[2] In I(a), I(b), S, R, I, و is omitted after زیر.

ای آتش خرمن عزیزان ۴ بنشین که هزار فتنه برخاست[3]

بی جرم بکش که بندهٔ مملوک ۵ بی شرع ببر که خوان یغماست

دردت بکشم که درد داروست ۶ خارت بخورم که خار خرماست

انگشت نمای خلق گشتن[4] ۷ زشت است ولیک با تو زیباست

باید که سلامت تو باشد ۸ سهل است ملامتی که بر ماست

جان در قدم تو ریخت سعدي ۹ وین منزلت از خدای میخواست

خواهي که دگر حیات یابد[5] ۱۰ یکبار بگو که کشتهٔ ماست

۶۴

Metre: [‒ ⏑ ⏑ ‒ ‒ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑] رمل مثمن مخبون مقطوع مسبّغ

۱ خبرت هست که بیروی تو آرامم نیست
طاقت بار فراق این همه[1] ایّامم نیست

۲ خالي از ذکر[2] تو عضوی چه حکایت باشد
سر موئی بغلط بر[3] همه اندامم نیست

۳ میل آن دانهٔ خالم نظری بیش نبود
چون بدیدم رهٔ بیرون شدن از دامم نیست

۴ شب بر آنم که مگر[4] روز نخواهد بودن
بامدادت که[5] به بینم طمع شامم نیست

[3] C; برپاست, for برخاست.
[4] All texts and all MSS. except I; بودن, for گشتن.
[5] S, P; باشد, for یابد.
[1] R; و غم, for این همه.
[2] S; یاد, for ذکر.
[3] All texts and all MSS. but I; در, for بر.
[4] I(b); دگر, for مگر.
[5] T, Y(b); چو, for که.

شم از آنروز که برکردم و رویت دیدم

۵ بهمین دیده سر دیدن اقوامم[6] نیست

گر همه شهر بجنگم بدر آیند و خلاف

۶ منکه در خلوت خاصم خبر از عامم نیست

نه بزرق آمده ام تا بملامت بروم

۷ بندگي ورزم[7] اگر عزّت و اکرامم نیست

بخدا و بسراپای تو کز دوستیت[8]

۸ خبر از دشمن و اندیشه[9] ز دشنامم نیست[10]

نازنینا مکن آن جور که کافر نکند

۹ ور جهودي بکند بهرهٔ ز[11] اسلامم نیست

دوستت[12] دارم اگر[13] لطف کني ور[14] نکني

۱۰ بدو چشم تو که چشم از تو بانعامم[15] نیست

سعدیا نامتناسب حیوانی باشد

۱۱ هرکه[16] گوید که دلم هست و دلارامم نیست

---

[6] I(a), I(b) ; اقدامم, for اقوامم.

[7] I(b), R, B, S, P, I, T, C, Y(b) ; لازم, for ورزم.

[8] In T, C, Y(b), this hemistich runs thus :—

بسراپائی تو ای دوست که از دوستیت

[9] In I ز is omitted after اندیشه.

[10] In P line 8 is omitted.

[11] I ; در, for ز.

[12] All MSS. but B, and all texts except T ; دوست, for دوستت.

[13] P, R, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D ; اگرم, for اگر : I(a) ; تو اگر, for do. : I(b) ; که اگر, for do.

[14] E, Z, Y(a), L, D ; یا, for ور.

[15] I ; بر, for به.

[16] I(a), I(b) ; آنکه, for هرکه.

۶۵

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

دوشم آن سنگدل پریشان داشت ۱ یار دل برد و دست برجان داشت

دیده در می‌فشاند در دامن ۲ گوئیا آستین مرجان داشت

درد هجران بناله به نشود[1] ۳ ور نه نالیدمی چه درمان داشت

می نپنداشتم که روز شود ۴ تا بدیدم سحر که پایان داشت

در باغ بهشت بکشودست[2] ۵ باد گوئی کلید رضوان داشت

غنچه دیدم که از نسیم صبا ۶ همچو من دست در گریبان داشت

که نه تنها منم ربودهٔ عشق ۷ هر گلی بلبلی سحرخوان[3] داشت

رازم از پرده بر ملا افتاد ۸ چند شاید بصبر پنهان داشت

سعدیا ترک جان بباید گفت ۹ که بیکدل دو دوست نتوان داشت

۶۶

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

دیده از دیدار خوبان بر گرفتن مشکل است

۱ هرکه ما را این نصیحت میکند بیحاصل است

یار زیبا گرهزارش وحشت از ما[1] بر دل است

۲ بامدادان روی او دیدن صباحی مقبل است

---

1 In I this hemistich runs as follows:—اندرونم ز شوق می‌سوزد.

2 All MSS. but I(b), S, and all texts except Y(b); بکشودند, for بکشودست.

3 All texts and all MSS. but I, I(a); غزلخوان for سحرخوان.

1 P, I, S, Y(b); وی, for ما

آنکه در چاه زنخدانش دل بیچارگان
۳ چون ملک محبوس در زندان[1] چاه بابل است
پیش ازین من دعوي پرهیزگاري کردمی
۴ باز میگویم که هر دعوي که کردم باطل است
زهر نزدیک خردمندان اگرچه قاتل است
۵ چون ز دست دوست میگیري شفای عاجل است
من قدم بیرون نمي یارم نهاد از کوی دوست[2]
۶ دوستان معذور داریدم که پایم در گل است[3]
باش تا دیوانه خوانندم[4] همه فرزانگان
۷ ترک جان نتوان گرفتن تا تو گوئي[5] عاقل است
آنکه میگوید نظر بر منظر[6] خوبان مکن
۸ او همین[7] صورت همي[8] بیند ز معني غافل است
ساربان آهسته ران کآرام جان در محمل است
۹ اشترانرا[9] بار بر پشت است و ما را بر دل است
گر بصد منزل فراق افتد میان ما و دوست
۱۰ همچنانش درمیان جان شیرین منزل است
سعدیا سهل است با هرکس گرفتن دوستي
۱۱ لیک چون پیوند شد خود[10] بازکردن مشکل است

---

[2] R ; بار, for دوست.
[3] In P lines 6 to 11 are omitted.
[4] I, I(b), S, T, Z, C, Y(b) ; گویندم, for خوانندم.
[5] B ; بگوئي, for تو گوئي.
[6] I(b), B, S ; در, for بر : I ; صورت, for منظر.
[7] All texts, and all MSS. except I and R ; خودبین, for همین.
[8] I(b) ; نمي, for همي.
[9] I, I(a), I(b), S, Z ; چارپایانرا, for اشترانرا.
[10] I and B ; خو, for خود.

۶۷

Metre : هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ᴗ ا ᴗ – – ᴗ ا ᴗ – – ᴗ ا ᴗ – –]

دیگر نشنیدیم چنین فتنه که برخاست

۱ از خانــه برون آمد و بازار بیاراست

در وهم نگنجد که چه دلبند و چه شیرین

۲ در وصف نیاید که چه مطبوع و چه زیبا ست

صبر و دل و دین میبرد[1] و طاقت و آرام

۳ از زخم پدید است که بازوش[2] تواناست

از بهر خدا روی[3] مپوش از زن و از مرد

۴ تا صنع خدا مینگرند از چپ و از راست

چشمی که ترا بیند و در[4] قدرت[5] بیچون

۵ مدهوش نماند نتوان گفت که بیناست

دنیــا بچــه کار آید و فردوس چه باشــد

۶ از بار خدا به ز تو حاجت نتوان خواست

فریاد من از دست غمت عیب نباشد

۷ کاین درد نپندارم[6] ازان من تنها ست

با جــور و جفــای تو نسازیم چه سازیــم

۸ چون زهره و یارا نبــود چاره مــدارا ست

---

[1] I ; رود, for برد.

[2] S ; با زور, for بازوش.

[3] I(b) ; زلف, for روی.

[4] R ; از, for در.

[5] I(b) ; حضرت, for قدرت.

[6] S ; ندانم که, for نپندارم.

از روی شما صبر نه صبر است که زهر است[7]

۹ وز دست شما زهر نه زهر است که حلوا ست

آن کام و دهان و لب و دندان[8] که تو داري

۱۰ عیش است ولی تا ز برای که مهیّا ست

گر خون من و جملهٔ عالم تو بریزي

۱۱ اقرار[9] بیاریم که جرم از طرف ما ست

تسلیم تو سعدي نتواند که نباشد

۱۲ گر سر بنهد ور ننهد دست تو بالاست

۶۸

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

دیدار تو حلّ مشکلات است ۱ صبر از تو خلاف ممکنات است

دیباچهٔ صورت بدیعت[1] ۲ عنوان کمال حسن[2] ذات است

لبهای تو خضر اگر بدیدي ۳ گفتي لب چشمهٔ حیات است

بر کوزهٔ آب نه دهانت[3] ۴ بردار[4] که کوزهٔ نبات است

ترسم تو[5] بسحر غمزه یک روز ۵ دعوي بکني[6] که معجزات است

زهر از قبل تو نوش دارو ست ۶ فحش از دهن تو طیّبات است

---

7 I; موت, for زهر.

8 I(b); لب خندان, for لب و دندان.

9 R; انصاف بداهیم, for اقرار بیاریم. *N.B.*—In P odes from 65 to 98 are omitted under Tayyibāt.

1 I; لطیفت, for بدیعت.

2 In B, Z, E, L, Y(a), Y(b) و is inserted after حسن.

3 In all texts and all MSS. but I; دهانرا, for دهانت.

4 I(a), I(b), S, R, I, C, Y(b); باز آر, for بردار.

5 B, Z, E, Y(a), Y(b); که, for تو.   6 I(b), L; نکني, for بکني.

عهد تو و توبهٔ من از عشق ۷ می بینم و هر دو بی ثبات است

چون روی[7] تو صورتی ندیدیم ۸ در شهر که مبطل صلوٰة است

آخر نگهی بسوی ما کن ۹ کاین دولت[8] حسن را زکوٰة است

چون تشنه بسوخت در بیابان ۱۰ چه فایده گر جهان فرات است[9]

سعدی غم نیستی ندارد ۱۱ جان دادن عاشقان نجات است

۶۹

Metre: [مجتث مثمن مخبون مقطوع مسبّغ ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | — ‿‿]

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است

۱ ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است

برادران طریقت[1] نصیحتم[2] مکنید

۲ که توبه در رهِ عشق ابگینه و[3] سنگ است

دگر بخفیه نمیبایدیم شراب و سماع

۳ که نیکنامی در دین عاشقان ننگ است

چه تربیت شنوم یا چه مصلحت بینم

۴ مرا که چشم بساقی و گوش بر چنگ است

بیادگار کسی دامن نسیم صبا

۵ گرفته ایم و دریغا[4] که باد در چنگ است

---

[7] All texts and all MSS. but I ; ما خود چو, for چون روی

[8] I ; نعمت, for دولت.

[9] In I(a) lines 9 and 10 are transposed.

[1] S ; و عزیزان, for طریقت.

[2] I(b) ; ملامتم, for نصیحتم.

[3] S ; بر, for و.

[4] All texts and all MSS. but I ; چه حاصل, for دریغا

۵

بخشم رفتهٔ ما را که میبرد پیغام

۶ بیا که ما سپر انداختیم اگر جنگ است

بکش چنانکه تو داني[5] که بیمشاهدهٔ ات

۷ فراخنای جهان بر وجود ما تنگ است

ملامت از دل سعدي فرو نشوید عشق

۸ سیاهي از حبشي چون رود که خود رنگست

۷۰

Metre: رملِ مثمنِ مخبونِ محذوف [‿ ‿ — ‿ | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ —]

دوستدارم که بپوشي رخ همچون قمرت

۱ تا چو خورشید نه بینند بهر بام و درت

جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش

۲ گر در آینه به بیني برود دل ز برت

جای خنده است سخن گفتن شیرین پیشت

۳ کآب حیوان[1] چو بخندي برود از شکرت

راه آه سحر از شوق نمییارم داد

۴ تا مبادا[2] که بشوراند خواب سحرت

هیچ پیرایه زیادت نکند حسن ترا

۵ هیچ مشّاطه نیارآید ازین خوبترت

---

[5] I; تونهي, for تو داني.

[1] I; شیرین, for حیوان.

[2] I(a), I(b), S, Z; نبایه, for مبادا.

بارها گفته ام این روی بهر کس[3] منمای
۶ تا تأمّل نکند دیدهٔ هر بی بصرت

باز گویم نه که این صورت و معنی که تراست
۷ نتواند که به بیند مگر اهل نظرت

راه صد دشمنم از بهر تو میباید داد
۸ تا یکی دوست به بینم که بگوید خبرت[4]

آنچنان سخت نیاید[5] سر من گر برود
۹ نازنینا که پریشانی مویی ز سرت

غم آن نیست که بر خاک نشیند سعدي
۱۰ زحمت خویش نمیخواهد بر رهگذرت

۷۱

[– ⏑ ⏑ – | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏒] رملِ مثمنِ مخبونِ مقصور :Metre

دل نماند است که گوی خم چوگان تو نیست
۱ خصم را پای گریز از سر میدان تو نیست

تا سر زلف پریشان تو در جمع آمد
۲ هیچ مجموع ندانم[1] که پریشان تو نیست

در تو حیرانم و اوصاف معاني که تراست
۳ و اندر آن کس که بصر دارد و حیران تو نیست

[3] Z, E, L, Y(a) ; بمردم, for بهر کس.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] I(a) ; نباشد, for نیاید.
[1] Y(b) ; ندیدم, for ندانم.

آن چه عیب است که در صورت زیبای[2] تو هست
۴ و آن چه سحراست که در غمزهٔ فتّان تو نیست

آب حیوان نتوان گفت که در عالم هست
۵ گر چنان است که در چاه زنخدان تو نیست

از خـــدا آمدهٔ آیت رحمت بر خلـــق
۶ و آن کدام آیت لطفست که در شان تو نیست

گر ترا هست شکیب از من و امـــکان فراغ
۷ بوصالت که مرا طاقت هجران تو نیست

تو کجا نالی ازین خار که در پای من است
۸ یا چه غم داری ازین درد که بر[3] جان تو نیست

دردی از حسرت دیدار تو دارم که طبیب
۹ عاجز آمد که مرا چاره[4] و درمان تو نیست

آخر ای کعبـــهٔ مقصـــود کجا افتـــادی
۱۰ که خود از هیـــچ طرف حدّ بیابان تو نیست

گر براني چکنـــد بنـــده که فرمان نبـــود
۱۱ ور بخواني عجب از غایت احسان تو نیست[5]

سعـــدیا شایـــد اگر در طلـــب یار عزیـــز
۱۲ جان شیرین بدهي کان ویست آن تو نیست[6]

---

[2] I(a); مطبوع, for زیبای.

[3] I(b), B, R, T; در, for بر.

[4] In all texts but Z, and all MSS. except I و is omitted after چارهٔ.

[5] This line is omitted in I.

[6] This line is only found in I; in all other MSS. and texts the following is substituted for it:—

سعدي از بند تو هرگز بدر آید هیهات * بلکه حیفست بر آن کس که بزندان تو نیست

۷۴

Metre: رملِ مسدّسِ مقصور [ـ ٮ ـ ـ | ـ ٮ ـ ـ | ـ ٮ ـ]

درد عشق از تندرستی خوشتر است
۱ ملک[1] درویشی ز هستی خوشتر است

عقل بهتر می نهند از کاینات
۲ عارفان گویند مستی خوشتر است

خودپرستی خیزد از دنیا و جاه
۳ نیستی از خود[2] پرستی خوشتر است

چون گران باران بسختی میروند
۴ هم سبکباری و چستی خوشتر است

سعدیا چون دولت و فرماندهی
۵ می نماند زیر[3] دستی خوشتر است

۷۵

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ٮ ٮ ـ ـ | ٮ ٮ ـ ـ | ٮ ٮ ـ ـ | ٮ ـ]

در من این هست که صبرم ز نکورویان نیست
۱ از[1] گل و لاله گزیر است و ز گلرویان[2] نیست

---

[1] C; بلکه, for ملک.
[2] All texts and all MSS. except I, I(a), R; و حق, for لا خود.
[3] All texts and all MSS. except I; تنگ, for زیر.
[1] All texts and all MSS. except I; ور, for لا.
[2] I: گلبویان, for گلرویان.

دل گم کرده در این شهر نه من میجویم
۲ هیچکس نیست که مطلوب مرا جویان نیست

آن پریزاده[4] مه پاره که منظور[3] من است
۳ کس ندانم که بجان در طلبش پویان نیست

ساربانا خبر دوست بیاور که مرا
۴ خبر از دشمن و اندیشه[4] ز بدگویان نیست

مرد باید که جفا بیند و منّت دارد
۵ نه بنالد که مرا طاقت بدخویان نیست

عیب سعدی مکن ای خواجه[5] اگر آدمئی
۶ کآدمی نیست که میلش بپریرویان[6] نیست

۷۴

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

دوش دور از رویت ایجان[1] جانم از غم تاب داشت
۱ ابر چشمم بر رخ از سودای دل[2] سیلاب[3] داشت

از تفکّر عقل مسکین پایمال عشق[4] شد
۲ با[5] پریشانی دل شوریده چشم[6] خوابداشت

---

[3] All texts and all MSS. but I ; دلبند, for منظور.

[4] In I and Y(b) ز is omitted after اندیشه.

[5] B, T, C, Y(b) ; دوست, for خواجه.

[6] I(a) ; نکورویان, for پریرویان.

[1] S ; روی تو جان, for رویت ایجان.

[2] I ; تو, for دل.

[3] I(b) ; خوناب, for سیلاب.

[4] In I this hemistich runs as follows :— بر تفکّر عقل مسکین پایگاه صبر دید

[5] I ; بر, for با.

[6] All MSS. except I, and all texts but T ; چشم, for چشم.

کوس غارت زد فراقت گرد شهرستان دل

۳ شحنهٔ عشقت سرای عمر[7] در طبطاب داشت

نقش نامت کرد[8] دل محراب[9] تسبیح وجود

۴ تا سحر تسبیح گویان روی در محراب داشت

دیده ام میجست گفتندم که[10] بیني روی دوست

۵ عاقبت معلوم کردم[11] کاندرون[12] سیماب داشت

روزگارم عشق خوبان شهد فایق مینمود

۶ باز دانستم که شهد آلوده زهر ناب داشت[13]

سعدي این ره مشکل افتاد است در دریای عشق

۷ کاول[14] و آخر صبوري اندکی پایاب داشت

۷۵

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [‿ ‿ — ‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ —]

روز وصلم قرار دیدن نیست ۱ شب هجرانم آرمیدن نیست

طاقت سر بریدنم باشد ۲ وز حبیبم سر بریدن نیست

مطرب از دست من بجان آمد ۳ که مرا طاقت شنیدن نیست

---

7 T, C, Y(b); عقل, for عمر. In I(a) this line is omitted.

8 I, Y(b); گردة, for کرد.

9 All texts and all MSS. except I, I(b) insert و after محراب.

10 I(b), C, Y(b), T; به, for که: I, S; نه, for که; I(b), S, C, T, Y(b); و is inserted before گفتندم.

11 All texts and all MSS. except I; خوش درفشان بود چشم, for عاقبت معلوم کردم.

12 All MSS. and all texts except C, Y(b); کاندرو, for کاندرون.

13 In all texts, and all MSS. except I, line 6 runs as follows:—
آسمان آغاز کارم سخت شیرین مینمود • کی گمان بردم که شهد آلودهٔ زهر ناب داشت

14 In all texts and all MSS. except I, I(a); اول, for کاول.

دست بیچارهٔ چون بجان نرسید ۴ چارهٔ جز پیرهن دریدن نیست

ما خود افتادگان مسکینیم ۵ حاجت دام گستریدن نیست

با خداوندگاری افتادیم ۶ کش سر بنده پروریدن نیست

دست درخون عاشقان[1] داری ۷ حاجت تیغ بر کشیدن نیست

گفتم ای بوستان روحانی ۸ دیدن میوهٔ چون[2] چشیدن نیست

گفت سعدی خیال خیرهٔ مبند[3] ۹ سیب سیمین برای چیدن نیست

۷۶

Metre :
مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

ز من مپرس که در[1] دست او دلت چونست

۱ ازو بپرس که انگشتهاش در خون است

وگر[2] حدیث کنم تندرست را چه خبر

۲ که اندرون جراحت رسیدگان چون است

بحسن[3] طلعت لیلی نگاه می نکند

۳ فتاده در پی بیچارهٔ که مجنون است

خیال روی کسی در سر است هر کس را

۴ مرا خیال کسی کز خیال بیرون است

---

1 S ; دوستان, for عاشقان.
N.B.—In I lines from 4 to 7 are omitted.

2 All MSS. except R, and all texts but T, Y(a) ; گزیدن, for چشیدن

3 I(a) ; مهر, for مبند.

1 All texts and S ; از, for در.

2 B and all texts ; اگر, for وگر.

3 In I, S, T و is inserted after بحسن.

خجسته روز کسی کز درش تو باز آئی
۵ که بامداد بروی تو فال میمون است

چنین شمایل موزون و قدّ خوش که تراست
۶ بترک عشق[4] تو گفتن نه طبع موزون است

اگر کسی بملامت ز مهر[5] بگریزد
۷ مرا بهر چه تو گوئی ارادت افزون است

نه پادشاه منادی زدست[6] که می مخورید[7]
۸ بیا که چشم و دهان تو مست و میگون است

کنار سعدی از آنروز کز تو دور افتاد
۹ از آب دیده تو گوئی کنار[8] جیحون است

۷۷

Metre : منسرح مثمّن مطوی منحور [– ا – ᴗ ᴗ – ا ᴗ – ᴗ – ا – ᴗ ᴗ – ا]

سرو چمن پیش اعتدال تو پست است
۱ روی تو بازار آفتاب شکست است

شمع فلک با هزار مشعل انجم
۲ پیش وجودت[1] چراغ باز نشست است

---

[4] I(a) ; وصل, for عشق.

[5] All texts and I(a), I(b), B ; عشق بر گردد, for مهر بگریزد : S ; یلو بر گردد, for do.
N.B.—This line is omitted in R.

[6] I(a) ; کنند, for زدست : I(b), T, L, E, Y(a), Y(b), D, O ; زنند, for do. : R ; زند, for do.

[7] I(a), B, S, T, Z, Y(a), E, D ; نخورید, for مخورید.

[8] I(a), T, L, E, Y(a), Y(b), D ; که رود, for کنار.

[1] I(a), S ; وجودش, for وجودت : I(b) ; دو چشمت, for وجودت.

توبه کند مردم از گناه بشعبان
۳ در رمضان بین که[2] چشمهای تو مست است

با همه زور آوری و مردی و شیری[3]
۴ مرد ندانم که از کمند تو جست است

این یکی از دوستان بتیغ تو کشته است
۵ و آن دگر از عاشقان بتیر تو خسته است

دیده بدل میبرد شکایت[4] منظور[5]
۶ دیده نداند که دل بمهر تو بسته است

دست طلب داشتن ز دامن معشوق
۷ پیش کسی گو کش اختیار بدست است

با چو تو روحانی تعلّق خاطر
۸ هرکه ندارد دد است[6] و نفس[7] پرست است

منکر سعدی که ذوق عشق ندارد
۹ نی شکرش در دهان تلخ کبست است

۷۸

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور | – ⏑⏑ | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑ [

سفر دراز نباشد بپای طالب دوست
۱ که زندهٔ ابد است آدمی که کشتهٔ اوست

---

[2] I(a), I(b), B, S, R, T, Z ; نیز, for بین که.
N.B.—In I(a) lines 2 and 3 are transposed.

[3] I(b) ; تندی, for شیری. *N.B.*—In I(a) line 4 is omitted.

[4] All texts and all MSS. but I(a) ; حکایت, for شکایت.

[5] I(a), I(b), S, R, B, T, C, Y(b) ; مجنون, for منظور.

[6] I(a), I(b), B, S, R, Z, T, C ; دواب, for دد است : I(b), S, T, C, Z, omit و after ددست.

[7] T ; خویش, for نفس.

شراب خوردهٔ معنی چو[1] در سماع آید
۲ چه جای جامه که بر خویشتن بدرد پوست

هر آنکه با رخ منظور[2] ما نظر دارد
۳ بترک خویش بگوید که تُرک[3] عربده جوست

حقیر تا نشماري تو آب چشم فقیر
۴ که قطره قطره باران چو باهم آید جوست

نمیرود که کمندش همي‌برد مشتاق
۵ چه جای پند نصیحت کنان بیهده گوست

چو درمیانهٔ خاک اوفتادهٔ بیني
۶ از او بپرس که چوگان از آن مپرس که گوست

چرا و چون نرسد بندگان مخلص را
۷ رواست گر همه بد میکني بکن که نکوست

کدام سرو سهي راست با وجود تو قدر
۸ کدام غالیه را پیش خاکپای تو بوست

بسی بگفت خداوند عقل و نشنیدم
۹ که دل بغمزهٔ خوبان مده که سنگ و سبوست

هزار دشمن اگر بر سرند سعدي را
۱۰ بدوستی که نگوید بجز حکایت دوست

بآب دیدهٔ خونین نوشته صورت[4] حال
۱۱ نظر بصفحهٔ اوّل مکن که تو بر توست

---

[1] S; که, for چو.

[2] I(b); مطبوع, for منظور.

[3] I, I(b), B, R, S, Z, E, L, D, Y(a); خصم, for ترک: T, C, Y(b) یار, for do.

[4] I(a), I(b), S, R, T; قصه, for صورت.

٧٩

Metre: هزج مسدّس مقصور [⏑ – – – | ⏑ – – – | ⏑ – ~]

شراب از دست خوبان سلسبیل است

١ وگر خود خون میخواران سبیل است[1]

نمیدانم رطب را چاشني چیست

٢ همي بینم[2] که خرما بر نخیل است

سر انگشتان خاضب[3] دلفریبش

٣ نه در حنّا که در خون قتیل است

الا ای کاروان محمل مرانید[4]

٤ که ما را بند برپای رحیل است

هر آن شب در[5] فراق روی لیلی

٥ که بر مجنون رود[6] لیلی[7] طویل است

کمندش میدواند پای مشتاق

٦ بیابان را نپرسد چند میل است

---

1 In I(b) this hemistich runs as follows:—
وگر خون میخورود آن هم سهیل است : B, L, Y ; دگر, for وگر.

2 S, Z ; دانم, for بینم.

3 I, T, Y(b) ; صاحب, for خاضب : I(a) and all texts but T, Y(b) ; نغزو, for do.

4 S, R, I, T, Z, C ; برانید, for مرانید.

5 I(a), B, S, R, E, L, Y(a), Y(b), Z, D ; کز, for در.

6 B ; بمجنون بگذرد, for که بر مجنون رود.

7 I(b) ; سالی, for لیلی.

نه وسمه است آن بدلبندی خضیب است
۷ نه سرمه است آن بجادوئی کحیل است [8]

چو مور افتان و خیزان رفت باید
۸ و گر خود ره بزیر پای پیل است

حبیب آنجا که دستی برفشاند
۹ محبّ ار سر نیفشاند بخیل است

از ما گر طاعت آید [9] شرمساریم
۱۰ از ایشان گر قبیح آید جمیل است

بدیل دوستان گیرند و یاران
۱۱ ولیکن شاهد ما بی بدیل است

سخن بیرون مگوی از عشق سعدی
۱۲ سخن عشق است و دیگر [10] قال و قیل است

۸۰

Metre:
[‒ ‒ ‒ | ‒ ᴗ ‒ ᴗ | ᴗ ᴗ ‒ ‒ | ᴗ ‒ ᴗ ‒ ᴗ] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

شب فراق که داند که تا سحر چند است
۱ مگر کسیکه بزندان عشق [1] در بند است

بگفتم از غم دل [2] راه بوستان گیرم
۲ کدام سرو ببالای دوست مانند است

[8] In I(b) this hemistich runs thus :—
نه چشمست آن بجادوئی خطیل است

[9] In all texts and all MSS. except I ; اگرچه ما بطاعت, for زما گر طاعت آید.

[10] I(a), I(b) ; باقي, for دیگر

[1] S ; شوق, for عشق.

[2] S, Z ; تو for دل.

پیام ما[3] که رساند بیار مهر گسل

۳ که بر شکستي و ما را هنوز پیوند است

قسم بجان تو خوردن[4] طریق عزت نیست

۴ بخاکپای تو کآن هم عظیم سوگند است

که با شکستن پیمان و بر گرفتن[5] دل

۵ هنوز دیده بدیدارت آرزومند است

بیا که بر سر کویت بساط چهرهٔ ماست

۶ بجای خاک که در زیر پایت افگند است

خیال روی تو بیخ امید بنشاند است

۷ بلای عشق تو بنیاد صبر برکند است

عجبتر آنکه تو مجموع اگر قیاس کنی

۸ بزیر هر خم[6] موئی دلی پراگند است

اگر برهنه نباشي که شخص بنمائي

۹ گمان برند که پیراهنت گل آگند است

ز دست رفته نه تنها منم درین سودا

۱۰ چه دستها که ز دست تو بر خداوند است

فراق یار که پیش تو برگ کاهی نیست

۱۱ بیا و بر دل ما بین که کوه الوند است

ز ضعف طاقت آهم نماند و ترسم خلق

۱۲ گمان برند که سعدي ز دوست خورسند است

---

[3] In all texts and all MSS. except I(b) ; من, for ما.

[4] I(a), R, C, E, L, Y(a), Y(b), D ; گفتن, for خوردن.

[5] I(a), R ; برگسستن, for بر گرفتن.

[6] R and all texts except T, Y(b) ; بن, for خم.

۸۱

Metre: رجزِ مثمّنِ مطوي مخبون [‿ ‿ — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — | ‿ — ‿ —]

صبحدمی که بر کنم دیدهٔ بروشنائیت
۱ بر در بندگي[1] زنم حلقهٔ آشنائیت

سر بسریر سلطنت بنده فرو نیاورد
۲ گر بتوانگري رسد نوبتی از گدائیت

پرده اگر بر افگني وه که چه فتنها بود
۳ چون پس پرده میرود این همه دلربائیت

گوشهٔ چشم مرحمت بر صفّ عاشقان فگن
۴ تا شب رهروان شود روز بروشنائیت

سر ننهند بندگان بر خط پادشاه اگر
۵ سر ننهد[2] به بندگي بر خط پادشاهیت

خلق جزای هر عمل بر در کبریای تو
۶ عرضه همي دهند و ما قصّه بیوفائیت[3]

وقتی اگر برانیم بندي دوزخم مکن[4]
۷ کآتش آن فرو کشد گریه ام از جدائیت

راه تو نیست سعدیا کم زني و مجرّدي
۸ تا بخیال در بود پیري و پارسائیت

---

[1] I(b), S, R, Z; آسمان, for بندگي.
[2] All MSS. and all texts except L; بنهد, for ننهد.
[3] In I(a) and T this line is omitted.
[4] All texts and all MSS. except I(a); بکن, for مکن.

٨٢

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | ⏒ — ᴗ —]

صبحدم خاکی بصحرا برد باد از کوی دوست
١ بوستان در عنبرسارا گرفت از بوی دوست

دوست گر با ما بسازد دولتی باشد عظیم
٢ ور نسازد مي بباید ساختن با خوی دوست

گر قبولم میکند مملوک خود مي پرورد
٣ ور براند پنجه[1] نتوان کرد با بازوی دوست

هرکرا خاطر بروی دوست رغبت میکند
٤ بس پریشاني بباید بردنش چون موی دوست

دیگرانرا عید گر فرداست ما را اینذم است
٥ روزه داران ماه نو بینند[2] و ما ابروی دوست[3]

دشمنم را بد نمیخواهم که آن بد بخت را
٦ این عقوبت بس که بیند دوست همزانوی دوست

هرکسی بیخویشتن جولان عشقی میکند
٧ تا بچوگان که خواهد افتادن[4] گوی دوست

هرکسی را دل بصحرائی و باغی میرود
٨ هرکس از سوئی بدر[5] رفتند وعاشق[6] سوی دوست

---

[1] B, S, Y(a), E, L, D, C, Z, T ; زور, for پنجه.

[2] I(b) ; ماه میجویند, for ماه نوبینند

[3] In I(a) the order of lines 4 and 5 and 7 and 8 is reversed.

[4] R, B_x and all texts ; در خواهد فتادن, for خواهد اوفتادن.

[5] I(a) ; برون, for بدر.

[6] I(b) ; ما از, for عاشق : Z, E, Y(a), L, D ; عارف, for عاشق : T, C, Y(b) ; ما در کوی, for عاشق سوی.

کاج باری باغ و بستانرا که تحسین میکنند

۹ بلبلی بودی چو سعدی یا گلی چون روی[7] دوست

۸۳

Metre: رملِ مثمّن مخبونِ مقصور [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

صبح میخندد و من گریه کنم از غم دوست

۱ ای دم صبح چه داری خبر از مَقْدَم دوست

بر[1] خودم گریه همی آید و بر خنده تو

۲ تا تبسّم چه کنی بی خبر از مَبْسَم دوست

ای نسیم سحر از من بدلارام بگوئی

۳ که کسی جز تو ندارم که بُوَد مَحْرَم دوست

گو[2] کم یار برای دل اغیار مگیر

۴ دشمن این نیک پسندد که تو گیری[3] کم دوست

تو که با جانب خصمت بارادت نظر است

۵ به که ضائع نگداری طرف[4] مُعَظَّم دوست

من نه آنم که عدو[5] گفت تو خود دانی نیک

۶ که ندارد دل دشمن خبر از عالم دوست

---

[7] B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), D : بودی چو, for چون روی.

[1] I (b) : من, for بر.

[2] ,, گر, for گو.

[3] ,, بگیرد, for تو گیری.

[4] ,, طمع, for طرف.

[5] ,, مرد, for عدو.

نی نی[6] ای باد مرو حال من خسته مگو

۷ تا[7] غباری نه نشیند بدل خرّم دوست

هر کسی را غم خویش است ولی سعدی را

۸ همه وقتی غم آن تا چه کند با غم دوست

۸۴

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [— ⏑ ⏑ — | — ⏑ ⏑ — | — ⏑ ⏑ — | —]

عشق ورزیدم و عقلم بعلامت برخاست

۱ کآنکه[1] عاشق شد ازو حکم[2] سلامت برخاست

هرکه با شاهد گلروی بخلوت بنشست

۲ نتواند ز سر کوی[3] ملامت برخاست

عشق[4] غالب شد و از گوشه نشینان صلاح

۳ نام مستوری و ناموس[5] و کرامت برخاست

گل صد برگ ندانم بچه رونق بشگفت

۴ یا صنوبر بکدامین قدّ و قامت[6] برخاست

در گلستانی کآن گلبن خندان بنشست

۵ سرو آزاد بیکپای غرامت برخاست

---

6 I(b); از من, for نی نی. 7 I(b); که, for تا.

N.B.—This ode is only found in I (Badāyi') and I(b) (Tayyibat).

1 All MSS. except I, and all texts; هرکه, for کآنکه.

2 I(a), R; راه, for حکم.

3 I(a), I(b), B, S, R; راه, for کوی. 4 I; وجد, for عشق.

5 In I, I(a), I(b) و is omitted after ناموس. 6 I(a); بالا, for قامت.

N.B.—In I(a) lines 4 and 5 and 6 and 7 are transposed.

In B, T, C, line 7 is omitted, and in I this line takes the place of verse 3.

دي زمـــانى بتكلّف بر سعــــدي بنشست
۶ فتنه بنشست و چو برخاست قيامت برخاست

كه شنيدي كه بر انگيخت سمنـــد غم عشق
۷ كه نه اندر عقبش گرد ندامت برخـــاست

۸۵

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ◡ ا — ◡ — ◡ ا ◡ — —]

فـــرياد من از فـــراق يـــار است ۱ افغـــان [1] من از غم نـــگار است
بيـــروى چـــو ماه آن نـــگارين [2] ۲ رخسارهٔ من بخـــون نـــگار است
خـــون جگـــرم ز فـــرقت تـــو ۳ از ديده روانه [3] بر [4] كنـــار است
درد دل من ز حدّ گذشته است ۴ جانـــم ز فـــراق بيقـــرار است [5]
كس را ز غـــم من آگهي نيست ۵ آوخ كه جهان نه پايـــدار است
از دست زمـــانه در عـــذابـــم ۶ ز آن جان و دلم چنين [6] فكار است
سعدي چكني شكايت از دوست ۷ چون شادي و غم نه بر قرار است

۸۶ *

Metre : رمل مثمّن مقصور [— ◡ — — ا — ◡ — — ا — ◡ — — ا — ◡ —]

كس بچشمم در نمي‌آيد كه گويم مثل اوست
۱ خود بچشم عاشقان صورت نبندد غير [1] دوست

---

[1] In all texts and all MSS. except 1, و is added before افغان.
[2] I(a) ; پري روى, for نگارين.
[3] I(a) ; هميشه, for روانه.
[4] In all MSS. except I, and all texts but T ; در, for بر.
[5] In I this line is omitted.
[6] In all texts, and all MSS. except 1, همي, for چنين.
* In the original odes 86 and 87 are marked as 88 and 89.
[1] I(b), B, S, R, T ; مثل, for غير.

هرکه با مستان نشیند ترک مستوري کند
۲ آبروی نیکنامان[2] در خرابات آبجوست

جز خداوندان معني را نگرداند[3] سماع
۳ اوّلت[4] مغزی بباید تا برون آئي[5] ز پوست

بنده ام گر تاج[6] خواهي برسرم نه یا تبر
۴ هرچه پیش عاشقان آید ز معشوقان نکوست

عقل وقتی خسروي میکرد در[7] ملک وجود
۵ باز چون فرهاد عاشق برلب شیرین اوست

عنبرین چوگان زلفش را گر[8] استقصا کني
۶ زیر هر موئی دلی بیني که سرگردان چو گوست

سعدیا چندانکه خواهي گفت وصف روی یار
۷ حسن گل بیش از قیاس[9] بلبل بسیارگوست

۸۷

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ –]

کیست آن لعبت خندان که پریوار برفت
۱ که قرار از[1] دل دیوانه بیکبار برفت

---

[2] Z, E, L, Y(a), D ; نیک نامي, for نیک نامان.

[3] I(a) ; نمي زیبد, for نگرداند : I(b), R, T, C ; نغلطاند, for do : B, S, E, Z, L, Y(a), Y(b), D ; نمیشاید, for do.

[4] All texts and all MSS. except I, S ; اوّلش, for اوّلت.

[5] All texts and all MSS. except S, R ; آید, for آئي.

[6] I(a), I(b), S, T, E, L, Y(a), Y(b), D ; تیغ, for تاج.

[7] All MSS. except I, R, and all texts but T ; بر, for در.

[8] I(a) ; چو, for گر.

[9] R ; زبان, for قیاس.

[1] In I(b) and R, از is omitted before دل.

باد بوی گل وصلش بگلستان آورد

٢ آب گلزار بشد رونق عطّار برفت

صورت یوسف نا دیده صفت میکردند

٣ چون بدیدند زبان همه [2] از کار برفت

بعد ازین عیب و ملامت نکنم مستانرا

٤ که مرا در حق این طایفه انکار برفت

در سرم بود که هرگز ندهم دل بخیال

٥ بسرت کز سر من آنهمه پندار برفت

آخر این مور میان بستهٔ افتان خیزان

٦ چه خطا [3] داشت که‌سر کوفته چون مار برفت

بخرابات چه حاجت که کسی [4] مست شود

٧ که بدیدار تو عقل از سر [5] هشیار برفت

بنماز آمده محراب دو ابروی تو دید

٨ دلش از دست ببردي [6] و بزنّار برفت

پیش تو مردن از آن به که پس از من گویند

٩ نه بصدق آمده بود آنکه بآزار [7] برفت

تو نه مرد گل بستان وصالی [8] سعدي

١٠ که بپهلو نتواني بسر خار برفت

---

[2] I(a), I(b), B, S, R, I, Z ; سخن, for همه

[3] I(a) ; گنه, for خطا.

[4] I(a), I(b), S, R, I, T, Z, C ; یکی, for کسی.

[5] I, I(a), R, Z, E, Y(a), L, D, C ; تن, for سر : S ; دل, for do.

[6] All MSS. and texts except T, Y(b) ; ببردند, for ببردي.

[7] I(b), T, C ; بانکار, for بآزار.

[8] I(a), B, S ; امیدی, for وصالی.

۸۸

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

کس ندانم که درین شهر گرفتار تو نیست
۱ هیچ بازار چنین گرم که[1] بازار تو نیست

سرو زیبا و بزیبائی بالای تو نه
۲ شهد شیرین و بشیرینی گفتار تو نیست

خود که باشد که ترا بیند و عاشق نشود
۳ مگرش هیچ نباشد که خریدار تو نیست

کس ندید است ترا یکنظر اندر همه عمر
۴ که همه عمر دعاگوی هوادار[2] تو نیست

آدمی نیست مگر کالبد بیجان است
۵ آنکه گوید که مرا میل بدیدار تو نیست

ای که شمشیر جفا بر سر ما آخته
۶ صلح کردیم که ما را سر پیکار تو نیست[3]

صبر[4] تلخست و لیکن چکنم گر نکنم
۷ چون گزیر از لب شیرین شکربار تو نیست

من سری دارم و در پای تو خواهم بازید[5]
۸ خجل از ننگ بضاعت که سزاوار تو نیست

---

[1] I(b), S, B, Z, E, Y(a), C, L, D ; چو, for که.
[2] All texts and all MSS. except I. R ; طلبکار, for هوادار.
[3] In I(a), I(b), B, S, Z this line is omitted.
[4] I ; جور, for صبر.
[5] I(a) ; انداخت, for بازید.

بجمال تو که دیدار ز من باز مگیر
۹ که مرا طاقت نادیدن دیدار تو نیست [6]

سعدیا گر نتوانی که کم خود گیری
۱۰ سر خود گیر که صاحب نظری کار تو نیست

۸۹

Metre: [– ⏑– – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | – ⏑ ⏑] رمل مثمن مخبون مقطوع مسبغ

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست
۱ یا نظر با تو ندارد مگرش ناظر نیست

نه حلال است که دیدار تو بیند هرکس [1]
۲ که حرامست بر آنکش نظری طاهر نیست

هیچکس [2] را مگر این عشق [3] نباشد که مراست [4]
۳ کآنچه من مینگرم بر دگری ظاهر نیست

هر شبی روزی و هر روز زوالی دارد
۴ شب هجر [5] من و معشوق مرا آخر نیست

هرکه با غمزهٔ خوبان سروکاری دارد
۵ سست مهر است که بر [6] داغ جفا صابر نیست

---

[6] In I this line is omitted.
[1] I(a), I(b), I · همه, for هر.
[2] I; همه, for هیچ.
[3] I; ذوق, for عشق.
[4] I, I(b), C; مرا, for مراست. *N.B.*—In I(a) line 3 is omitted.
[5] All texts and all MSS. except I(b); وصل, for هجر.
[6] I(b), S; با, for بر. *N.B.*—In I(a) lines 4 and 5 are transposed.

سر موئیم نظری کن که من اندر تن خویش

٦ یکسر موی ندارم[7] که ترا ذاکر نیست

همه دانند که سودا زدهٔ دلشده را

٧ چارهٔ صبر است و لیکن چکند قادر نیست

هر که سر[8] پنجهٔ مخضوب تو بیند گوید

٨ گر بدین[9] دشنه[10] یکی[11] کشته شود نادر نیست

گفته بودم غم دل با تو بگویم روزی[12]

٩ بزبان چند بگویم که دلم حاضر نیست

گر من[13] از چشم همه خلق بیفتم سهل است

١٠ تو مپندار که مخذول ترا ناصر نیست

التفات از همه[14] عالم بتو دارد سعدی

١١ همتی کآن بتو مصروف بود قاصر نیست

٩٠

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — —]

کهن شود همه کس را بروزگار ارادت

١ مگر مرا که همان عشق[1] اوّل است و زیادت

---

[7] I(a), I; ندانم, for ندارم.
[8] All texts and all MSS. except I, I(a), R; آن, for سر.
[9] All texts except T and all MSS. but I(b), R; برین, for بدین.
[10] This is the I reading. All other MSS. and all texts have دست.
[11] All texts except Z; کسی, for یکی.
[12] All texts and all MSS. except I; چندی, for روزی.
[13] All texts and all MSS. except I; اگر, for گر من.
[14] In S از is omitted before همه.
[1] I(b), B, and all texts; مهر, for عشق.

گرم جواز نباشد ببارگاه[2] قبولت

٢ كجا روم كه بميرم[3] بر آستان عبادت

مرا بروز قيامت مگر حساب نباشد

٣ چو[4] هجر و وصل تو ديدم چه جاي[5] موت و اعادت

شنيده ام[6] كه نظر ميكني بحال ضعيفان

٤ تپم گرفت و دلم خوش بانتظار عيادت

گرم بگوشهٔ چشمي شكسته وار ببيني

٥ فلك شوم ببزرگي[7] و مشتري بسعادت

بيايمت كه ببينم كدام زهره و يارا

٦ روم كه بيتو نشينم كدام صبر و جلادت

مرا هر آينه روزي قتيل[8] عشق ببيني

٧ گرفته دامن قاتل بهر دو دست ارادت

اگر جنازهٔ سعدي بكوي دوست در آرند[9]

٨ زهي حيات نكونام و مردنش[10] بشهادت

٩١

Metre: مضارع مثمن اخرب مكفوف مقصور [— — ∪ | — ∪ ∪ — | ∪ — ∪ — | — ∪ —]

كارم چو زلف يار پريشان و درهم است

١ پشتم بسان ابروي دلدار پرخم است

---

[2] S, R, I; پيشگاه, for بارگاه.
[3] I(a), B, I; بميرم, for بميرم.
[4] B, S, R, Y(b), T, C; كه, for چو.
[5] T, Y(b); بسم, for چه جاي.
[6] All texts and all MSS. except I(a); شنيدمت, for شنيده ام.
[7] I(a); بلندي, for بزرگي.
[8] I; تمام كشته, for قتيل عشق.
[9] I(b); عشق ندارند, for دوست در آرند.
[10] I(b), T; مردن, for مردنش: I; رفتن, for do: all other texts and MSS.; مردني, for do.

غم شربتی ز خون دلم نوش کرد و گفت
٢ این شادي کسی که درین گرد خرّم است

تنها دل من است گرفتـــار در[1] غمان
٣ یا خود درین زمانه دل[2] شادمان کمست

زینسان که میدهد دل من داد هرغمی
۴ انصاف ملک عالم عشقش مسلّم است

داني خیال روی تو در چشم من چه گفت
۵ آیا کجا ست آنکه همه روز همدم است

خواهیي چو[3] روز روشن داني تو حال من
٦ از تیره شب بپرس که او نیز محرم است

ای کاشکی میان منستی و دلبـــرم
٧ پیوندی این چنین که میان من و غمست

٩٢

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ‒ ‒]

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
١ یا شب و روز بجز فکر تو ام کاری هست

بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس
٢ که بهر حلقهٔ موی[1] تو گرفتاری هست

گر بگویم که مرا با تـــو سروکاری نیست
٣ در و دیوار گواهي بدهـــد کاری هست

---

[1] I(b) ; این, for در.
[2] I(a) ; دلی, for دل.
[3] B, E, Y(a), D ; که, for چو
[1] In all texts and all MSS., but S and R ; زلف, for موی.

هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید
۴ تا ندید است ترا بر منش انکاری هست

صبر بر جور رقیبت چکنم گر فکنم
۵ همه دانند که در صحبت گل خاری هست

نه من خام طمع عشق تو مي ورزم[2] و بس
۶ که چو من سوخته[3] در خیل[4] تو بسیاری هست

باد خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد
۷ آب هر طیب که در طبله[5] عطّاری هست

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
۸ سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست

من ازین دلق مرقّع بدر آیم روزی
۹ تا همه خلق بدانند که زنّاری هست

عشق سعدي نه حدیثی است که پنهان ماند
۱۰ داستانی است که در هر سر بازاری هست

۹۳

Metre : مجتثّ مثمّن مخبونِ مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | — —]

بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست
۱ بگوی اگر گنهی رفت و گر خطای هست

---

[2] C, E, Y(a), Y(b), D; ورزیدم, for مي ورزم. In I(b), T, C, the following hemistich is substituted for 6 (a); همه را هست همین داغ محبّت که مرا است.
[3] I(a); شیفته, for سوخته.
[4] I(b), Y(a); عشق, for خیل.
[5] I(a), B, S, Z; کلبه, for طبله.

روا بود کـه چنین بی حساب دل ببـری
۲ مکـن که مظلمهٔ خلق را جزای همت

تـوانگـران را عیبی نباشـد ار وقتی
۳ نظـر کننـد که در کوی ما گدای هست

بکام دشمن و[1] بیـگانه رفت چنـدین روز
۴ ز دوستـان نشنیـدم کـه آشنای هست

کسی نمـانـد که بر درد من ببخشایـد
۵ کسی نگفت که بیـرون ازو[2] دوای هست

هـزار نوبت اگر خاطـرم بشـو رانی
۶ ازین طرف که منم همچنان صفای هست

بدود آتش ماخـولیـا دماغ بسوخت
۷ هنوز جهـل مصـوّر که کیمیای هست

بکام دل نرسیدیم و جـان بحلـق رسیـد
۸ و گـر بـکام رسد همچنـان رجای هست

بجان دوست که در اعتقاد سعـدی نیست
۹ که در جهان بجز از کوی دوست جای هست

۹۴

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [ـ ـ ᴗ ـ ـ ـ | ᴗ ـ ـ ـ | ᴗ ـ ـ ـ]

مپنـدار از لب شـیـریـن عبـارت
۱ کـه کامی حـاصـل آیـهد بیمـارت

[1] L and C omit و after دشمن.   [2] L; این, for او.

فراق افتد میان دوستداران
۲ زیان و سود باشد در تجارت
یکی را گر[1] به بینی کشته دوست
۳ بدیگر دوستانش ده بشارت
ندانم هیچکس در عهد حسنت
۴ که با دل باشد الّا بی بصارت
مرا آن گوشهٔ چشم دلاویز
۵ بکشتن میکند گوئی اشارت
گر آن حلوا بدست صوفی افتد
۶ خدا ترسی نباشد روز[2] غارت
عجب دارم درون عاشقان را[3]
۷ که پیراهن نمیسوزد[4] حرارت
جمال دوست چندان سایه انداخت
۸ که سعدی نا پدید است از حقارت

۹۵

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [‿ ‿ — ‿ | — ‿ — — | ‿ ‿ — ‿ | — ‿ — —]

متناسبست[1] و موزون حرکات دلفریبت
۱ متوجّه است با ما سخنان بی حسیبت

[1] All texts and all MSS. except I, R; چون, for گر.
[2] I(b); وقت, for روز.
[3] I(a), B, S, R, Z; صوفیانرا, for عاشقانرا.
[4] I(a), S, R, B, and all texts but T; نسوزاند, for نمیسوزد.
[1] All texts and all MSS. except I(b); متناسبند, for متناسب است.

چه نميتوان صبوري ستمت كشم ضروري

۲ مگر آدمي نباشد كه برنجد از عتيبت

اگرم تو خصم باشي نروم ز پيش تيرت

۳ و گرم تو سيل[2] باشي نگريزم از نشيبت[3]

بقياس در نگنجي و بوهم[4] در نيائي

۴ متحيّرم در اوصاف جمال و حسن و زيبت[5]

اگرم بر آورد بخت بتخت پادشاهي[6]

۵ نه چنان كه بندۀ باشم همه عمر[7] در ركيبت

عجب از كسي درين شهر كه پارسا بماند

۶ مگر او نديده باشد رخ پارسا فريبت

تو برون خبر نداري كه چه ميرود ز عشقت

۷ بدر آ وگرنه آتش بزنيم در حجيبت

تو درخت خوب[8] منظر همه ميوۀ و ليكن

۸ چكنم بدست كوته كه نميرسد بسيبت

تو شبي در انتظاري ننشستۀ چه داني

۹ كه چه شب گذشت بر منتظران ناشكيبت[9]

---

[2] I ; صيد, for سيل.

[3] I, Y(b) ; نهيبت, for نشيبت.

[4] All texts and all MSS. except I(b) ; بوصف, for بوهم.

[5] I(b), B ; جمال روي زيبت, for جمال و حسن و زيبت : S ; روي, for حسن.

[6] I(b) ; كامراني, for پادشاهي.

[7] I(b) ; روز, for عمر.

[8] D ; نيك, for خوب. *N.B.*—This line is omitted in I.

[9] In I(b), B, T, C this line is omitted.

تو خود ای شب جدائی چه شبی بدین درازي

۱۰ بگذر که جان سعدي بگداخت[10] از نهیبت

۹۶

Metre : هزجِ مسدّسِ مقصور [ـ ـ ـ ب ا ـ ـ ـ ب ا ـ ـ ـ ب]

مرا خـــود با تو سرّی[1] در میان هست

۱ و گرنه روی خـــوب اندر[2] جهان هست

وجـــودی دائم از مهـــرت گـــدازان

۲ وجودم رفت و مهرت[3] همچنان هست

مبـــرظـــن کـــز سرم سودای عشقت

۳ رود تا در[4] وجـــودم[5] استخوان هست

اگـــر پیشـــم نشینـــی دل نشانـــي

۴ و گـــر غایب شوي در دل نشان هست

بگفتن بر[6] نیایـــد شـــرح حسنت[7]

۵ و لیکـــن گفت خواهـــم تا زبان هست

نـــدانـــم قامتست آن یا قیـــامت

۶ که میگـــوید چنین سروی روان هست[8]

---

[10] I ; بگدازي, for بگداخت.
[1] I, R, C, Y(b) ; چیزی, for سرّی.
[2] All texts and all MSS. except I ; زیبا در, for خوب اندر.
[3] I(a), T, C, Y(b) ; مهم, for مهرت.
[4] All texts and all MSS. except I(b) ; بر, for در.
[5] I, B, S, R ; زمینم, for وجودم.
[6] I(a), I(b), B, S, R, T, C, Y(b) ; راست, for بر.
[7] All texts and all MSS. except I ; عشقت, for حسنت.
[8] In I(a) lines 6 and 5 are transposed.

توان گفتن بمه مانی ولی ماه

٧ نپندارم چنین شیرین دهان هست

بجز پیشت[9] نخواهم سر نهادن

٨ اگر بالش[10] نباشد آستان هست

برو سعدی که کوی وصل جانان

٩ نه بازاریست کآنجا قدر جان هست

٩٧

Metre: هزج مسدّس مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

نشاید گفتن آنکس را دلی هست

١ که ندهد برچنین صورت دل از دست

نه منظوری که با او میتوان گفت

٢ نه خصمی کز کمندش میتوان جست[1]

بدل گفتم ز چشمانش بپرهیز

٣ که هشیاران نیامیزند با مست

سر انگشتان مخضوبش نه بینی

٤ که دست صبر برپیچید و بشکست

نه آزاد از سرش[2] برمیتوان خاست

٥ نه با او میتوان آسوده بنشست

[9] I(b), T, C, L, Y(a), Y(b), E, D; کویت, for پیشت.

[10] I(a), B, S, R, Z, E, L, Y(a), D; بالین, for بالش: I(b), B, and all texts; وگر, for اگر.

[1] T, Y(b); رست, for جست.

[2] I(b); برش, for سرش.

اگر دودی رود بی آتشی نیست

۶ وگر خونی رود هم[3] کشته هست

خیالش در نظر چون آیدم خواب

۷ نشاید در بروی دوستان بست

نشاید خرمن بیچارگان سوخت

۸ نمیباید دل درماندگان[4] خست

بآخر دوستي نتوان بریدن

۹ باوّل خود نمیبایست پیوست

دلت از دست بیرون رفته سعدي[5]

۱۰ نیاید باز تیر رفته از شست

۹۸

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [‿ ‿ – | – ‿ – ‿ | – – ‿ –]

نه خود اندر جهان نظیر تو نیست ۱ که قمر چون رخ منیر تو نیست

ندهم دل بقدّ و قامت سرو ۲ که چو بالای دلپذیر تو نیست

در همه شهر ای کمان ابرو ۳ کس ندانم که صید تیر تو نیست

دل مردم کسی دگر[1] نبرد ۴ که دلی نیست کآن اسیر تو نیست

گر بگیري نظیر من چکنم ۵ که مرا در جهان نظیر تو نیست

---

[3] I(b), B, R, T, C, Y(b); بباید, for رود هم.

[4] S; درویش را, for درماندگان.

[5] In R this hemistich is written thus:—دل از دست تو بیرون برد سعدي.

[1] I(a), I(b); دگر کسی, for کسی دگر.

ظاهر آنست کآن[2] دل چو حدید ۶ در خور صدر[3] چون حریر تو نیست
همه عالم بعشقبازي رفت ۷ نام سعدي که[4] در ضمیر تو نیست

۹۹

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [‿ – ‿ – | – ‿ ‿ – | – – ‿ –]

هر که عشق[1] اندر و کمند انداخت ۱ بمراد ویش[2] بباید ساخت
هر که عاشق نبود[3] مرد نشد ۲ نقرهٔ صافی[4] نگشت تا نگداخت
هیچ مصلح بکوی عشق نرفت ۳ که نه دنیا و آخرت در باخت
آنچنانش[5] بذکر مشغولم ۴ که ندانم بخویشتن پرداخت
همچنان شکر عشق میگویم ۵ که گرم دل بسوخت جان بنواخت
سعدیا خوشتر از حدیث تو نیست ۶ تحفهٔ روزگار[6] اهل شناخت
آفرین بر زبان شیرینت ۷ کاین همه شور در جهان انداخت

۱۰۰

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ –]

هر کسی را نتوان گفت که صاحبنظر است
۱ عشقبازي دگر و نفس‌پرستي دگر است

---

[2] I(a); ظاهر است این که آن, for ظاهر آنست کآن.
[3] E, Y(a), L, D, T; لایق جسم, for در خور صدر: Z; صدر, for جسم.
[4] T, Y(b); و, for که.
[1] I, I(a), S, B, R, Z; خصم, for عشق.
[2] I(b); دلش, for ویش.
[3] All texts and all MSS. except I; نگشت, for نبود.
[4] I(b); خالص, for صافی: I; فایق, for do.
[5] I(a), S; آنچنانت, for آنچنانش.
[6] All texts except T insert و before اهل.

نه هر آن چشم که بینند[1] سیاه است و سپید

۲ یا سیاهي[2] ز سپیدي بشناسد[3] بصـــر است

هر که در[4] آتش غشقش نبود طاقت[5] سوز

۳ گو بنزدیک مرو کآفت[6] پروانه پـــر است

گر من از دوست بنالم نفسم صادق نیست

۴ خبر از دوست ندارد که ز خود با خبر[7] است

آدمي صورت اگر دفـــع کند شهوت نفس

۵ آدمي خوی شود ورنه همـــان جانور است

شربت از دست دلآرام چه شیرین و چه تلخ

۶ بده ای دوست که مستسقی ازآن تشنه تر است

من خود از عشق لبت فهم سخن مي نکنم

۷ هر چه زآن تلختزم گر[8] تو بگوئي شکر است

ور[9] بتیغم بزني با تو مرا خصمی نیست

۸ خصم آنم که میان من و تیغت سپر است

من ازین بند نخـــواهم بدر آمد همـــه عمر

۹ بنـــد پائی که بدست تو بود تاج سر است

دست سعدي بجفا نگسلد از دامن دوست

۱۰ ترک لؤلؤ نتوان گفت که دریا خطر است

---

[1] B, T, Y(b) ; بینی, for بینند.

[2] All texts and all MSS. except I ; و, for ز.

[3] I ; نشناسد, for بشناسد.

[4] I(a), I(b), S, R, C, Y(a), T, L, E, D ; از, for در.

[5] In B, R, Y(a), Y(b), E, L, D, C, و is inserted after طاقت.

[6] I(b), B, R, Z, Y(a), E, L, D ; کآتش, for کآفت.

[7] I(b), C ; بیخبر, for با خبر.

[8] I(a) ; چون, for گر

[9] All texts and all MSS. but I ; گر, for ور.

۱۰۱

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطويّ موقوف [– ˘ ˘ – | – ˘ – ˘ | – ˘ ˘ – | – ˘ – ˘ | ...]

هرکه دلآرام دید از دلش آرام رفت

۱ باز نیاید[1] خلاص هرکه درین دام رفت

یاد تو میرفت و ما عاشق و بیدل شدیم

۲ پرده بر انداختی کار باتمام رفت

مه ننماید بروز چیست که در خانه تافت

۳ سرو نروید ببام کیست که بر بام رفت

مشعلهٔ بر فروخت پرتو خورشید عشق

۴ خرمن خاصان بسوخت خانقه[2] عام رفت

عارف مجموع را در پس دیوار صبر

۵ طاقت بودن نماند[3] ننگ شد و نام رفت

گر بهمه عمر خویش با تو بر آرم دمی

۶ حاصل عمر آن دمست باقي ایّام رفت

هرکه هوائی نپخت یا بفراقی نسوخت

۷ آخر عمر از جهان چون برود خام رفت[4]

ما قدم از سر کنیم در طلب دوستان[5]

۸ راه بجائی نبرد هرکه باقدام رفت

همّت سعدي بعشق میل نکردي ولیک

۹ پای فرو شد بکام عقل بناکام رفت

---

[1] B, R; چشم ندارد, for باز نیاید.
[2] S; جایگه, for خانقه.
[3] I(b), B, Z; صبرش نبود, for نماند بودن.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] R; دلستان, for دوستان.

۱۰۲

Metre:
مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ᴗ — ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — ᴗ — ا ᴗ —ᴗ —]

هر صبحدم نسیم گل از بوستان تست
۱ الحان بلبل از نفس دوستان تست

چون خضر دید آن لب جان[1] بخش دلفریب
۲ گفتا که آب[2] چشمهٔ حیوان دهان تست

یوسف ببندگیت کمر بسته بر میان
۳ بودش یقین که ملک ملاحت ازان تست

هرکه از نشان[3] چشمهٔ کوثر شنیده است
۴ داند نشاني از دهن بی نشان تست[4]

هر شاهدی که در نظر آمد بدلبري
۵ در دل نیافت راه که آنجا مکان تست

از[5] رشک آفتاب[6] جمالت بر آسمان
۶ هر ماه ماه[7] دیدم چون ابروان تست

این باد روح پرور از انفاس صبحدم
۷ گوئي مگر ز طرّهٔ عنبر فشان تست

---

[1] Y(b); شیرین, for جان بخش.
[2] I(a); نوش, for آب: T, C; یقین که, for که آب.
[3] S; ز نشان, for از نشان.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] I(a); وز, for از.
[6] R, Z, C, E, L, Y(a), Y(b), D; آسمان, for آفتاب.
[7] I(a); پشت هلال, for هر ماه ماه.

صد پيرهن قبا كنم از خرّمي اگر

٨ بينم كه دست من چو كمر بر[8] ميان تست

گويند[9] ميهماني عشّاق ميكني

٩ سعدي ببوسهٔ ز لبت ميهمان تست

١٠٣

Metre : هزجِ مثمّنِ اخربِ مكفوفِ مقصور [– – ⏑ ⏑ – – ⏑ ⏑ – – ⏑ ⏑ – – ⏑ ⏑ – –]

اينجا شكري هست كه چندين مگسانند

١٠ يا بو العجبي كاين همه صاحب هوسانند

بس در طلبت سعي نموديم و نگفتي

٢ كاين هيچ كسان در طلب من[1] چه كسانند

اي قافله سالار چنين سخت[2] چه راني

٣ آهسته كه در كوه و كمر باز پسانند

صد مشعله افروخته گردد بچراغي

٤ آن نور تو داري و دگر مقتبسانند

من قلب و لسانم بوفاداريِ[3] صحبت[4]

٥ وينان همه قلبند كه پيش تو لسانند

[8] I(a), C, Y(b) ; در, for بر.

[9] All texts and all MSS. except I(a) ; گفتند, for گويند.

[1] Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; ما, for من.

[2] B, and all texts but Z ; گرم, for سخت.

[3] C ; بهواداري, for بوفاداري.

[4] In I(a), P, S, R, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, C, و is added before صحبت.

آنان که شب آرام نگیرند ز ذکرت[5]

۶ چون صبح پدید است که صاحب نفسانند

ویشان که بدیدار چنان[6] میل ندارند

۷ سوگند توان خورد که بی عقل[7] و خسانند

داني چه جفا میرود از دست رقیبت

۸ حیف است که طوطي و زغن هم قفسانند

در طالع من نیست که نزدیک تو باشم

۹ میگویمت از دور دعا گر برسانند[8]

۱۰۴

Metre متقارب مثمن سالم [— — ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ]

بناز ای خداوند اقبال سرمد

۱ ببخت همایون و تخت ممهّد

مغیث[1] زمان ناصر اهل ایمان

۲ گزین خدا[2] یاور دین احمد

خداوند فرمان[3] ملک سلیمان

۳ شهنشاه عادل اتابک محمد

---

[5] All texts and all MSS. except I; فکرت, for ذکرت.

[6] I(a), S, R, Y(a), Y(b), E, T, Z, C; چنین, for چنان

[7] In all texts and all MSS., except I, S, و is omitted after بی عقل.

[8] In I(a) this line is omitted.

[1] I(a); معین, for مغیث.

[2] R; احد, for خدا.

[3] In Z, E, Y(a), D, و is added after فرمان.

ز سعد ابوبکر تا سعد زنگي

۴ پدر بر پدر نامور[4] جدّ بر جدّ
همه نامداران و گردن فرازان

۵ بزنجیر سبق الایادي مقیّد
سر بندگي بر زمینش نهاده

۶ همه نامداران[5] دریا و سرحد
خردمند شاها رعیت پناها

۷ که مخصوص بادي بتائید سرمد
یکی پند پیرانه بشنو ز سعدي

۸ که بخت‌ت جوان باد و جاهت ممجّد[6]
زبوده است تا بود دوران گیتي

۹ بابقای ابنای گیتي معوّد
مؤبّد نمیماند این ملک گیتي[7]

۱۰ نشاید برو تکیه برهیچ مسند
بانصاف ران دولت و زندگاني

۱۱ که نامت بگیتي بماند مخلّد

۱۰۵

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [– – ∪ | – ∪ – ∪ | ∪ – –]

باد آمد و بوی عنبر آورد ۱ بادام شگوفه بر سر آورد

[4] I(a); خسرو, for نامور.
[5] R, T, C; خداوندگاران, for همه نامداران.
[6] B; دولت موبد, for جاهت ممجّد.
[7] I(a), I(b), S, R, T, C; دنیا, for گیتي.

شاخ گل از اضطراب بلبل ۲ با آن همه خار سر بر آورد
تا پای مبارکش ببوسم ۳ قاصد که پیام دلبر آورد
ما نامه بوی سپرده بودیم ۴ او نافهٔ مشک اذفر آورد
هرگز نشنیده ام که بادی ۵ بوی گلی از تو[1] خوشتر آورد
کس مثل تو خوبروی فرزند ۶ نشنید که هیچ مادر آورد
شاید که کنند زنده در گور ۷ در عهد تو هرکه دختر آورد
بیچاره کسی که در فراقت ۸ روزی[2] بنماز دیگر آورد
سعدی دل روشنت صدفوار ۹ هر قطره که خورد گوهر آورد
شیرینی دختران طبعت ۱۰ شور از متمیّزان بر آورد

۱۰۶

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑ — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — —]

پیش رویت دگران صورت بر دیوارند
۱ نه چنین صورت و معنی[1] که تو داری دارند
تا گل روی تو دیدم همه گلها خار است
۲ تا ترا یار گرفتم[2] همه خلق[3] اغیارند
آنکه گویند بعمری شب قدری باشد[4]
۳ مگر آنست که با دوست بپایان آرند
دامن دولت جاوید و گریبان امید
۴ حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند

---

[1] R; از بوی تو بوی, for بوی گلی از تو.
[2] Y(b); روزی. for روزی.
[1] I(b); زیبا, for معنی.
[2] S; گزیدم, for گرفتم.
[3] I(a), B, T, C, L: یار. for خلق.
[4] I(a), I(b), S, R, P, D, L; بود مست, for باشد.

نه من از دست نگارین تو مجروحم و بس

۵ که بشمشیر غمت کشته چو من بسیارند

عجب از چشم تو دارم که شبانگه[5] تا روز

۶ خواب میگیرد و خلقی ز غمت بیدارند

بوالعجب واقعهٔ باشد و مشکل کاری[6]

۷ که نه پوشیدهٔ تواند داشت[7] نه گفتن یارند

یعلم الله[8] که خیالی ز تنم بیش نماند

۸ بلکه آن نیز خیالی است که مي پندارند

تا به بستان ضمیرت گل معنی بشگفت

۹ بلبلان از تو فروماندهٔ چو بوتیمارند

سعدي اندازهٔ ندارد که چه شیرین سخنی

۱۰ باغ طبعت همه مرغان شکر گفتارند[9]

۱۰۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ◡ — ا ◡ — — ◡ ا ◡ — ◡ — ◡ ا ◡ — —]

با دوست باش گو همه آفاق دشمنند

۱ گو مرهمست گر دگران نیش میزنند

ای صورتی که پیش تو خوبان روزگار

۲ همچون طلسم پای خجالت بدامنند

---

[5] I(a), I(b), B, S, R, P, Z ; شبانی, for شبانگه : I ; شبانش, for do.

[6] I ; دردی, for کاری.

[7] In I(b) and C, و is inserted after توان داشت.

[8] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C ; علم, for یعلم.

[9] In I(a), I(b), B, T, C, lines 9 and 10 are transposed.

یک بامداد اگر بخرامي ببوستان

۳ بیني که سرو را ز لب جوی برکنند

تلخ است پیش طائفهٔ جور خوبروی

۴ زین[1] معتقد شنو که شکر می پراگنند

ای منّقي گر[2] اهل دلی دیدها بدوز

۵ کاینان[3] بدل ربودن مردم معیّنند[4]

یا برقعی بچشم تامّل فرو گدار

۶ یا دل بنه که پرده ز کارت برافگنند

جانم دریغ نیست و لیکن دل ضعیف

۷ صندوق سرّتست نخواهم[5] که بشکنند

حسن تو نادر است[6] در این عهد[7] و شعر من

۸ من چشم در[8] تو و دگران[9] گوش برمنند

گوئي جمال دوست[10] که بیند چنانکه[11] اوست

۹ الّا براه دیدهٔ سعدي نظر کنند

---

[1] All texts and all MSS. except I(a); از معتقد, for زین معتقد.

[2] S; که, for گر.

[3] I(b), R, P, Z; کاینشان, for کاینان.

[4] In I this line is omitted.

[5] I(b), B, S, P, T, C, Y(b); مبادا, for نخواهم.

[6] In I, I(b), Z, E, Y(a), Y(b), L, D, و is omitted after است and inserted before شعر.

[7] All texts and all MSS. except I; وقت, for عهد.

[8] All texts and all MSS. but I; بر, for در.

[9] I; همه گان, for دگران.

[10] I(b), S, B, T, C; او, for دوست

[11] S; چنانچه, for چنانکه.

N.B.—In E, Z, Y(a), Y(b), L, D, this ode begins with the two following lines, which seem corrupt:—

خداوندان نعمت میتوانند   که درویشان بیطاقت برانند

ولیکن دور گیتي را وفا نیست   همان بهتر که قدر خود بدانند

۱۰۸

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

بیفگن خیمه تا محمل برانند	۱	که همراهان آن عالم[1] روانند
زن و فرزند و خویش و یار[2] و پیوند	۲	برادر خواندگان کاروانند
نباید بستن اندر صحبتی دل	۳	که بی ایشان بماني گر نمانند[3]
ز[4] اوّل خاک بود است آدمیزاد	۴	بآخر چون بیندیشي همانند
پس آن بهتر که اوّل[5] و آخر خویش	۵	بیندیشند و قدر خود بدانند
زمین چندی بخورد از خلق و چندی	۶	هنوز از کبر سر بر آسمانند
یکی بر تربتی فریاد میخواند[6]	۷	که اینان پادشاهان جهانند
بگفتم تختهٔ بر کن ز گوری	۸	ببین تا[7] پادشه یا پاسبانند
بگفتا[8] تخته بر کندن چه حاجت	۹	که[9] میدانم که مشتی استخوانند
نصیحت داروی تلخست و باید	۱۰	که چون جلاب در حلقت چکانند
چنین سقمونیای شکر آلود	۱۱	ز داروخانهٔ سعدي ستانند

۱۰۹

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ —]

توانگران که بجنب سرای درویشند ۱ ضرورتست که وقتی[1] ازو بیندیشند

---

[1] S, E. Z, Y(a), Y(b), L, D; منزل, for عالم.
[2] T, C; یار و قوم, for خویش و یار : B; قوم, for یار.
[3] I(a), I(b), B, S, R, I, T, L; یا بمانند, for گر نمانند.
[4] I(b), B, S, R; نه, for ز.
[5] In S, P, and all texts و is omitted after اوّل.
[6] T, Y(b); میکرد, for میخواند.
[7] I(b), B; یا, for تا.
[8] S; بگفتم, for بگفتا.
[9] R; همي, for که مي.
[1] I(a); هرچند, for وقتی : I(b), B, S, R, P, I, T; هروقت, for do.

تو[2] ای توانگر حسن از غنای درویشان

۲ خبر نداري اگر خسته اند و[3] گر ریشند

ترا چه غم که یکی در[4] غمت بجان آید

۳ که دوستان تو چندان که[5] میکشي بیشند

مرا بعلّت بیگانگی ز خویش مران

۴ که دوستان وفادار بهتر از خویشند

غلام همّت رندان[6] پاکبازانم

۵ که از محبّت با دوست دشمن خویشند

هر آینه لب شیرین جواب تلخ دهد

۶ چنانکه صاحب نوشند ضارب[7] نیشند

تو عاشقان مسلّم ندیدهٔ سعدي

۷ که تیغ بر سر و سر بندهوار در پیشند

نه چون منند و تو مسکین حریص[8] کوته دست

۸ که ترک هر دوجهان گفته اند و درویشند

---

[2] I(a); تونی, for تو ای.

[3] I, I(b), B, P, R, E, L. D, C, T, Z; و is omitted after خسته اند.
N.B.—In T, the following line is inserted between verses 2 and 3:—

ترا چه غم که یکی دشمن است و دیگر دوست
که دشمنان تو چون دوستان وفا کیش اند

[4] P, E, T, Y(a); از, for در.

[5] S; هرچند, for چندانکه.

[6] In I(a), I (b), B, I, R, P, T, Y(b) و is inserted after رندان.

[7] In Z و is inserted before ضارب.

[8] In I(a), I(b), R, C و is inserted after حریص.

۱۱۰

Metre:
[ـ ـ ـ ا ـ ‿ ـ ‿ ا ـ ـ ‿ ‿ ا ـ ‿ ـ ‿ ‿] مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند
۱ جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

حریف مجلس[1] ما خود همیشه دل میبرد
۲ علی الخصوص که پیرایهٔ بدو بستند

کسان که در رمضان چنگ و نی[2] شکستندی
۳ نسیم گل چو شنیدند[3] توبه بشکستند

بساط سبزه لگد کوب شد بپای نشاط
۴ ز بسکه عارف و عامی برقص بر جستند

دو دوست قدر شناسند عهد[4] صحبت را
۵ که مدّتی ببریدند و باز پیوستند

برون نمیرود از خانقه یکی هشیار
۶ که پیش شحنه بگوید که صوفیان مستند

یکی درخت گل اندر میان خانهٔ[5] ماست
۷ که سروهای چمن پیش قامتش پستند

اگر جهان همه دشمن شود بدولت دوست
۸ خبر ندارم از ایشان[6] که در جهان هستند

---

[1] I; خلوة, for مجلس.
[2] I(a), S, I; می, for نی.
[3] I(a), I(b), I, B, C; بشنیدند, for چو شنیدند.
[4] I(a), قدر, for عهد: I(b), Z, S; اهل, for do.: B, T, C, Y(b); روز for do.
[5] I; محل, for خانه.
[6] I; اینان, for ایشان.

مثال راکب دریاست حال کشتهٔ عشق[7]
۹ که ترک یار بگفتند و خویشتن رستند[8]

بسرو گفت کسی[9] میوهٔ نمي آري
۱۰ جوابداد که آزادگان تهي دستند

براه عقل برفتند سعدیا بسیار
۱۱ که ره بمنزل[10] دیوانگان ندانستند

۱۱۱

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ـ ‿ ـ ـ | ‿ ‿ ـ ـ | ‿ ‿ ـ ـ | ‿ ‿ ـ]

دُنيي آنقدر ندارد که بر او رشک برند
۱ یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند

نظر آنانکه نکردند بدین[1] مشتی[2] خاک
۲ الحق انصاف توان داد[3] که صاحب نظرند

عارفان هرچه بقائی و ثباتی نکند
۳ گر همه ملک جهانست[4] بهیچش نخرند

تا تطاول نه پسندي و تکبّر نکني
۴ که خدا را چو تو در ملک بسی جانورند

---

[7] I, R; حال کشتهٔ عشق, for عیش درویشان.

[8] In T this line is omitted.

[9] I(a), S; چرا, for کسی: I(b), B, P, T, Z, Y(a), E, L, D; یکی, for do.

[10] R, I; عالم, for منزل.

[1] I(a); درین, for بدین.

[2] In I(a), I(b), P, R, B, Z, E, L, Y(a), Y(b) و is inserted before خاک.

[3] I(b); کرد, for داد.

[4] I(a); وجود ست, for جهانست.

این سرائیست که البتّه خلل خواهد یافت[5]

۵ خنک آنقوم که در بند سرای دگرند[6]

دوستي با که شنیدي که بسر برد[7] جهان

۶ حق عیانست ولی طایفهٔ بی بصرند

ای که بر[7] پشت[8] زمینی همه وقت آن تو نیست

۷ دیگران در شکم مادر و پشت پدرند

گوسفندی برد این گرگ دغا از گلّه[9]

۸ گوسفندان دگر خیره در او مینگرند[10]

آنکه پای از سر نخوت ننهادی بر خاک

۹ عاقبت خاک شد و خلق برو میگذرند

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

۱۰ تا دمی چند که ماند است[11] غنیمت شمرند

گل بیخار میسّر نشود در بستان

۱۱ گل بیخار جهان مردم نیکو سیرند

سعدیا مرد[12] نکونام نمیرد هرگز

۱۲ مرده آنست که نامش بنکوئي نبرند

---

5 I(a), I(b), B, P; کرد. for یافت.

6 In S this line is omitted.

7 All texts and all MSS. except, I(a), B; در, for بر.

8 I(a); روی, for پشت.

9 I(a), I(b), S, T, C, Y(b); مزوّر هر روز, for دغا از گلّه.

10. *N.B.*—In P lines 7 and 8 are omitted.

11 R; باقیست, for ماند است.

12 I(a), R; نفس, for مرد.

۱۱۲

Metre:
[‒ ‒ ‒ ⏑ ‒ ⏑ ‒ ‒ ⏑ ⏑ ‒ ‒ ⏑ ‒ ‒] مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

روندگان طریق[1] از بلا نپرهیزند
۱ گرفتگان ارادت بجور نگریزند

امیدواران دست طلب ز دامن دوست
۲ اگر فروگسلانند در که آویزند[2]

مگر تو روی بپوشي وگر نه ممکن نیست
۳ که اهل معرفت از تو نظر بپرهیزند

بگیر جامهٔ صوفي بیار جام شراب
۴ که نیکنامي و مستي بهم نیامیزند

رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار
۵ هزار فتنه چه غم باشد ار برانگیزند

مرا که با تو چو مقصود آشتي افتاد
۶ رواست گر همه عالم بجنگ برخیزند

اگر هلاکت سعدي[3] بتیغ فرقت تست
۷ حلال باشد خونی که دوستان[4] ریزند

طریق ما سر عجز است و آستان رضا
۸ که از تو صبر نباشد گر از[5] تو بستیزند

---

[1] I; نه شرط عشق بود کز, for روندگان طریق از.
[2] In I(b), S, P, this line is omitted
[3] I; جانم, for سعدي.
[4] All texts and all MSS. except I(b), S; عاشقان, for دوستان.
[5] I, I(b), S, P, Z; با, for از.

۱۱۳

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطوي موکوف [_ ᴗ ᴗ _ | _ ᴗ _ | _ ᴗ ᴗ _ | _ ᴗ _]

روز بر آمد بلند ای پسر هوشمند
۱ گرم بود آفتاب خیمه برویش ببند

طفل گیا شیر خورد شاخ جوان گو ببال
۲ ابر بهاري گریست طرف چمن گو بخند

تا بتماشای باغ میل چرا مي کند
۳ هرکه بنخیلش در است قامت سرو بلند

عقل روا مي نداشت گفتن اسرار دل[1]
۴ قوّت بازوی عشق بیخ صبوري بکند

دل که بیابان گرفت[2] چشم ندارد براه
۵ هرکه[3] صراحي[4] کشید گوش ندارد به پند

کشتهٔ شمشیر عشق حال نگوید[5] که چون
۶ تشنهٔ دیدار دوست راه نپرسد که چند

هرکه پسند آمدش چون تو گلی در نظر[6]
۷ بس که بخواهد شنید سرزنش نا پسند

---

[1] All texts and all MSS. except I; عشق, for دل.
[2] Y(b); برفت, for گرفت.
[3] I(b); سرکه, for هرکه.
[4] Y(b); صبوحي, for صراحي.
[5] I(a); نداند, for نگوید : I; نپرسد for do.
[6] In all texts and all MSS. except I, I(a); یکی در کنار, for گلی در نظر.

در نظر دشمنان نوش نباشد هنی
۸ وز قبل دوستان نیش نباشد[7] گزند

آنکه سرش در کمند جان بدهانش رسید
۹ مي نکند التفات آنکه[8] بدستش کمند

سعدي اگر عاقلي[9] عشق طریق تو نیست
۱۰ با کف و بازوی یار[10] پنجه نشاید فگند

۱۱۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ ⏑̱ —]

شاید این طلعت میمون که بفالش دارند
۱ در دل اندیشه و در دیدهٔ خیالش دارند

نه در آفاق چنین روی دگر نتوان دید
۲ مگر آئینه که در پیش جمالش دارند

عجب از دام غمش[1] گر بجهد مرغ دلی
۳ این همه میل که با دانهٔ خالش دارند

نازنینی که سر اندر قدمش باید[2] باخت
۴ نه حریفی که توقّع بوصالش دارند

غالب آنست که مرغی چو[3] بدامی افتاد
۵ تا بجائی نرود بی پر و بالش دارند

---

[7] I(b); نباشد, for نیاید.
[8] I(a); این که, for آنکه.
[9] I(a), B, S, R, P, T, C; عاشقي, for عاقلي.
[10] I(a); زورآوران, for و بازوی یار.
[1] I: دلش, for غمش.
[2] B, T, C, Y(b); بتوان, for باید.
[3] All texts and all MSS. except I, I(a), I(b), S, P, R; که, for چو.

عشق لیلی نه باندازهٔ هر مجنونی است
۶ مگر آنانکه سر ناز و دلالش دارند

دوستي با تو حرامست که چشمان خوشت
۷ خون عشّاق بریزند و حلالش دارند

خرّما دور[4] وصالی و خوشا درد دلی
۸ که بمعشوق توان گفت و مجالش دارند

حال سعدي تو نداني که ترا دردی نیست
۹ دردمندان خبر از صورت حالش دارند[5]

۱۱۵

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

شوخي مکن ای دوست که صاحبنظرانند
۱ بیگانه و خویش از پس و پیشت نگرانند

کس نیست که پنهان نظري با تو ندارد
۲ من نیز بر آنم که همه خلق[1] برانند

هل نظر آنند که چشمی بارادت
۳ با روی تو دارند و دگر بی بصرانند

قومی[2] غم دین دارد و قومی غم دنیا
۴ بعد از غم رویت غم بیهودهٔ خورانند

---

[4] T, C; روز, for دور.

[5] In T, the following line is found after verse 9:—
غم بیهودهٔ دنیا مخور و پند بگیر * از پریشاني آنان که ملالش دارند

[1] I(b), R; شهر, for خلق.

[2] I; هرکس, for قومی.

ساقی بده آن کوزهٔ خمخانه[3] بدرویش

۵ کآنها که بمردند[4] گل کوزه‌گرانند

چشمی که جمال تو ندید است چه دید است

۶ افسوس بر آنان که بغفلت گذرانند

تا رای کجا داری و پروری که داری

۷ کز هر طرفت طایفهٔ منتظرانند

آنان[5] که بدیدار تو در رقص نیایند[6]

۸ چون می‌گذری در عقبت[7] جامه درانند

سعدی بجفا ترک محبّت نتوان کرد[8]

۹ بر در بنشینیم گر از خانه برانند

۱۱۶

Metre: منسرح مثمّن مطوی مجدوع [— — ∪ ∪ — | ∪ — ∪ — | — ∪ ∪ — | — ∪ —]

مطرب مجلس بساز[1] زمزمهٔ عود ۱ خادم ایوان[2] بسوز مجمرهٔ عود

قرعهٔ همّت[3] برآمد آیت رحمت ۲ یار[4] در آمد ز در بطالع مسعود

[3] S, E, Y(a), Y(b), D, L, T, Z ; میخانه, for خمخانه.
[4] I(a) ; برفتند, for بمردند.
[5] I, I(a), I(b), S, P, R ; ایشان, for آنان.
[6] I(a) ; خرامند, for نیایند.
[7] In all texts and all MSS. except I ; میروی اندر طلبت, for میگذری در عقبت.
[8] P, I, T, Y(b) ; گفت, for کرد.
[1] I ; بسپار, for بساز.
[2] C ; صدغرل, for ایوان.
[3] C ; زدیم, for همّت.
[4] R, Z, C, L ; دوست, for یار.

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد ۳ صحبت یوسف به از دراهم معدود

وه که ازو[6] جور و تندیم چه خوش آمد ۴ چون حرکات ایاز بر[7] دل محمود

روز گلفشان[8] و نوبهار چو[9] خسبي ۵ خیز که تا[10] بر کنیم دامن مقصود

باغ مزیّن چو بارگاه سلیمان ۶ مرغ سحر بر کشیده[11] نغمهٔ داؤد

راوي روشن دل از عبارت سعدي ۷ ریخته در بزم شاه لولوئی منضود[12]

خسرو ملک عجم اتابک اعظم ۸ سعد ابو نصر سعد زنگي مودود

۱۱۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [‿ ‿ — | — ‿ ‿ | — ‿ ‿ | — ‿ ‿ | — ‿]

شرف مرد[1] بجود است و کرامت بسجود

۱ هرکه این هر دو ندارد عدمش به ز[2] وجود

ای که در نعمت و نازی بجهان غرّه مباش

۲ که محال است درین مرحله امکان خلود

وی که در شدّت فقری و پریشاني حال

۳ صبر کن کاین دو سه روزی بسر آمد معدود

---

[5] In Z, C, L lines 2 and 3 are transposed.

[6] In I و is omitted after از.

[7] C, L ; در, for بر.

[8] Z, C, L ; گلستان, for گلفشان.

[9] This is the I reading. All other texts and MSS. have چه.

[10] I, R ; مگر, for که تا.

[11] I ; گرفته, for کشیده.

[12] In I verses 7 (b) and 8 (a) are omitted and 7 (a) is joined with 8 (b).

[1] I(a), I(b), S, R ; نفس, for مرد.

[2] I, I(a), I(b), S, R, P, C ; که, for ز.

خاک راهی که برو میگذري ساکن[3] باش
۴ که عیون است و جفون است و حدود است و قدود

این همان چشمهٔ خورشید جهان افروز است
۵ که همي تافت بر آرامگهٔ عاد و ثمود

خاک مصر طرب انگیز[4] نه بیني که همان
۶ خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود

دنیي آن قدر ندارد که برو رشک برند
۷ ای برادر که نه محسود بماند نه حسود

دست حاجت چو[5] بري پیش[6] خداوندی بر
۸ که کریمست و رحیمست و غفورست و ودود

از ثری تا بثریا بعبودیت او
۹ همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود

کرمش نامتناهي نعمش بی پایان
۱۰ هیچ خواهنده ازین در نرود بیمقصود

قیمت خود بمناهي و ملاهي مشکن
۱۱ گرت ایمان درستست بروز موعود[7]

پند سعدي که کلید در گنج سعد است
۱۲ نتواند که بجای آورد الّا مسعود

---

3 I(a); حاضر, for ساکن.
4 R; افروز, for انگیز.
5 I, I(a); که, for چو.
6 R; نزد, for پیش.
7 In P this line is omitted.

۱۱۸

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [– ◡ – – | – ◡ – – | – ◡ – – | – ◡ –]

طرفه میدارند یاران صبر من بر داغ[1] و درد

۱ داغ و دردی کز تو باشد[2] خوشتر[3] است از باغ ورد

دوستانت را که داغ مهربانی دل[4] بسوخت

۲ گر بدوزخ بگذرانی آتشی بینند سرد

حاکمی گر عدل خواهی کرد با ما یا ستم

۳ بنده ایم ار صلح خواهی جست[5] با ما یا نبرد

عقل را با عشق خوبان طاقت[6] سر پنجهٔ نیست

۴ با قضای آسمانی بر نیاید جهد مرد

عافیت میبایدت چشم از نکورویان بدوز

۵ عشق میورزی بساط نیکنامی در نورد

زهرهٔ مردان نداری چون زنان در خانه باش

۶ ور بمیدان میروی از تیر باران بر نگرد[7]

حمل رعنائی مکن بر[8] گریهٔ صاحب سماع

۷ اهل دل دانی[9] که تا زخمی نخورد آهی نکرد

---

[1] In Y(a) و is omitted after داغ.

[2] Z; دارم, for باشد.

[3] I(a) and all texts; بهتر, for خوشتر.

[4] S; جان, for دل.

[5] All texts and all MSS. except I; کرد, for جست.

[6] I(a), R; قوّت, for طاقت.

[7] In P this line is omitted.

[8] T; بی صبری مکن از, for رعنائی مکن بر.

[9] I, B, S, P, C; داند, for دانی: I; آشنا, for اهل دل.

هیچکس را بر من از یاران مجلس دل نسوخت
۸ شمع مي بینم که اشکش میرود بر روی درد

با شکایتها که دارم از زمستان فراق
۹ گر بهار وصل[10] باشد لیس بعد الورد برد

هرکه را دردی چو سعدي میگدازد گو منال
۱ چون دلارامش طبیبی میکند داروست درد

۱۱۹

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [ـ ᴗ ـ ـ ا ـ ـ ᴗ ـ ا ـ ـ ᴗ ـ ا ـ ـ ᴗ ـ]

عیب جویانم[1] حکایت پیش جانان گفته اند
۱ من خود این پیدا همیگویم که پنهان گفته اند

پیش ازین گفتند کز عشقت[2] پریشان است حال
۲ گر بگفتندی که مجموعم پریشان گفته اند[3]

پرده در عیبم نپوشیدند و دامن بر گناه
۳ جرم درویشی چه باشد تا بسلطان گفته اند

تا چه[4] مرغم کم حکایت پیش عنقا کرده اند
۴ یا چه[4] مورم کم سخن پیش سلیمان گفته اند

دشمني کردند با من لیکن از روی قیاس
۵ دوستي باشد که دردم پیش درمان گفته اند

---

[10] I(a), I(b), S, R, T, C, L, Y(b) ; باز, for وصل.

[1] T, Y(b) ; گویانم, for جویانم.

[2] I(b), Z, E, L, D, Y(a), Y (b) ; عشقم پریشان بود, for عشقت پریشانست.

[3] In I(a), lines 2 and 3 are transposed.

[4] L, Y(a) ; چو, for چه in both couplets.

ذکر سودای زلیخا پیش یوسف کرده اند
۶ حال سرگردانی آدم برضوان گفته اند

داغ پنهانم نمی بینند و مهر سر بمهر
۷ آنچه بر اجزای ظاهر دیده اند آن گفته اند

ور نگفتندی چه حاجت کآب چشم و رنگ روی
۸ ماجرای عشقم از سر تا بپایان گفته اند

پیش ازین گفتند سعدی دوست میدارد ترا
۹ بیش از آنت دوست میدارم که ایشان گفته اند

عاشقان دارند کار و عارفان دانند[5] حال
۱۰ این سخن در دل فرود آید که از جان گفته اند[6]

۱۲۰

Metre: رمل مسدس مقصور [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

گلبنان پیرایه بر خود کرده اند
۱ بلبلان را در سماع آورده اند

ساقیان لا ابالی در طواف[1]
۲ هوش میخواران مجلس برده اند

جرعهٔ خوردیم و کار از دست رفت
۳ تا چه بیهوشی که[2] در می کرده اند

---

5 In all texts and all MSS. except S, B, دارند, for دانند.

6 In I(a), T, C, this line is omitted.

1 I; سماع, for طواف.

2 All MSS. and all texts, except C, T; بیهوشانه, for بیهوشی که.

ما بیک شربت[3] چنین بیخود شدیم
۴ دیگران چندین قدح چون خورده اند

آتش اندر پختگان افتاد و سوخت
۵ خام طبعان همچنان افسرده اند

خیمه بیرون بر که فرّاشان باد[4]
۶ فرش دیبا بر[5] چمن گسترده اند

زندگاني چیست مردن پیش دوست
۷ کاین گروه زندگان دل مرده اند

تا جهان بود است جمّاشان[6] گل
۸ از سلحداران خار آزرده اند

عاشقان را کشته مي بینند[7] خلق
۹ بشنو از سعدي که جان پرورده اند

۱۲۱

Metre : متقارب مثمّن مقصور [ـ ـ ∪ | ـ ـ ∪ | ـ ـ ∪ | ـ ∪]

نشاید که خوبان بصحرا روند ۱ همه کس شناسند و هرجا روند

حلال است رفتن بصحرا و لیک ۲ نه انصاف باشد که بیما روند

نباید دل از دست مردم ربود ۳ چو خواهند جائی که تنها روند

که بپسندد از باغبانان گل ۴ که از بانگ بلبل بسودا روند

[3] Z, E, L, D, Y(a), Y(b) ; جرعه, for شربت.
[4] I(a) ; باغ, for باد.
[5] All texts and all MSS. but I ; در, for بر.
[6] T, Y(b) ; فراشان, for جماشان.
[7] B ; پندارند for, می بینند.

بر آرند فریاد عشق از خطا ٥ گر[1] این شوخ چشمان بیغما روند

همه سروها را بباید خمید[2] ٦ که در پای آن سرو بالا روند

بسا هوشمندان که در کوی عشق ٧ چو من عاقل[3] آیند و شیدا روند

بسازیم بر آسمان سلّمی ٨ اگر شاهدان بر ثریّا روند

نه سعدي درین گل فرو رفت و بس ٩ که آنان که بر روی دریا روند

١٢٢٠

Metre :
[‒ ◡◡ | ‒ ◡ ‒ ◡ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ◡ ‒ ◡ ◡] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

نه هرچه جانورند آدمیتی دارند

١ بس آدمي که در آفاق[1] نقش دیوارند

سیاه سیم زراندود چون ببوته برند

٢ خلاف آن بدر آید که خلق پندارند

کسان بچشم تو بی‌قیمت اند و کوته قدر

٣ که پیش اهل بصیرت بزرگ[2] مقدارند

زبان حال که داند که خامشان لحد

٤ بصد هزار زبان در حدیث و گفتارند[3]

که زینهار بنخوت مناز بر سر خاک

٥ برو که همچو تو در زیر خاک بسیارند

[1] I(a); چو, for گر.
[2] I, I(a), C. L; چمید, for خمید.
[3] I; غافل, for عاقل.
[1] I; این ملک, for آفاق.
[2] I(a); بلند, for بزرگ.
[3] In all texts, and all MSS. except I, this line runs as follows :—
برادران لحد را زبان گفتن نیست * تو گوش دار که با جملگي بگفتارند

وفا[4] نمي کند این پنجروزه نوبت[5] ملک
۶ که بگذرند و بابنـــای دهر بگـــذارند[6]

بخواب لذّت و شهوت گذاشتند حیــات
۷ کنــون که زیر زمیــن خفته اند بیدارند

که التفات کند عذر که این زمان گویند
۸ کجا بخوشه رسد تخم که این نفس کارند

هــزار جــان گرامي فدای اهل نظـــر
۹ که مال و منصب دنیــا بهیچ بشمـــارند

طمــع مدار[7] ز دنیـــا سـر هوا و هوس
۱۰ نه پر شود مگرش خاک بر سر انبارند

دعای بد نکنـــم بر بدان که مسکینـــان
۱۱ بدست خوی بد خویشتـــن گرفتـــارند

بجـــان زنده‌دلان سعـــدیا که ملـک وجود
۱۲ نیـــرزد آنکه وجودی ز خود بیـــازارند

۱۲۳

Metre: رملِ مسدّسِ محذوف [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

آفتـــاب از کوه سـر بــر میـــزند ۱ ماه‌روی انگشــت بر در میزند
آن کمـــان ابرو که تیر غمزه‌اش ۲ هر زمانی صیـــد دیگـــر میـــزند

[4] All MSS. and all texts, but Y(b); کرا, for وفا.
[5] T, Y(a); دولت, for نوبت.
[6] Line 6 is omitted in I
N.B.—Lines 7, 8, 9 are only found in I.
[7] S, R, P, I, Y(b); مبند, for مدار.

دست و ساعد میکشد درویش را ۳ تا نه پنداري که خنجر میزند

یاسمین بوئی[1] که سرو قامتش ۴ طعنه بر بالای[2] عرعر میزند

روی و چشمی دارم اندر مهر او[3] ۵ کاین گهر میریزد و[4] آن زر میزند[5]

انگبین رویان نترسند از مگس ۶ نوش میگیرند و نشتر میزند

در بروی دوست بستن شرط نیست ۷ ور[6] ببندی سر بدر بر میزند

سعدیا زین پس[7] قلم پولاد دار[8] ۸ کاین سخن آتش به نی در[9] میزند

۱۲۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ –]

آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد

۱ نه دل من که دل خلق جهانی دارد

بتماشای درخت چمنش حاجت نیست

۲ هرکه در خانه چو تو[1] سرو روانی دارد

---

[1] All texts and all MSS. except I; روئی, for بوئی.

[2] I; لاله, for بالای.

[3] In I, the first hemistich is written thus:—

چشم و روی دارم اندر عشق او

[4] In all texts and all MSS. except I, و is omitted before آن.

[5] In I(b), the following verse is added after line 5:—

عشق را پیشانئی باید چو میخ * تا جبینش سر بر سر میزند

[6] I; ار, for ور.

[7] I(a), I(b), B, S, R, P; دیگر, for زین پس.

[8] All texts and all MSS. except I, کن, for دار

[9] All texts, and I, B; بر, for در.

[1] S, P; چنین, for چو تو

کافران از بت بیجان چه تمتّع[2] دارید[3]
۳ باری آن بت بپرستید که جانی دارد

ابرویش بکمان ماند و قد راست[4] چو[5] تیر
۴ کس ندانم[6] که چنین تیر و کمانی دارد

علّت[7] آن است که وقتی سخنی میگوید
۵ ورنه معلوم نبودی[8] که دهانی دارد

حجّت آنست که[9] گه گه کمری می بندد
۶ ورنه مفهوم نگشتی که میانی دارد

گر تو خواهي که یکی را سخن تلخ بگوئي
۷ تلخ نبود که از آن درج بیانی دارد[10]

ای که گفتي مرو اندرپی خونخوارهٔ خویش
۸ با کسی گوی که در دست عنانی دارد

عشق داغیست که تا مرگ نیاید نرود
۹ هرکه بر چهره ازین داغ نشانی دارد

سعدیا کشتي ازین ورطه[11] بدر نتوان برد
۱۰ که نه بحریست محبّت[12] که کرانی دارد

---

[2] I(b); توقّع, for تمتّع.

[3] I, I(a), I(b), P, Z; دارند, for دارید.

[4] L; قد است, for قد راست. [5] I, S, P; به, for چو.

[6] All texts and all MSS. except I, I(a); ندیدم, for ندانم.

[7] I(a); علّت, for حجّت, and vice versa.

[8] All texts and all MSS. except I; نگشتی, for نبودی.

[9] I(b), B, R, S, E, Y(a), L, D; وقتی, for گه گه: P, Z; روزی, for do.

[10] This line is only found in I.

[11] All texts and all MSS. except I(a), موج, for ورطه.

[12] I(b); مودّت, for محبّت.

۱۲۵

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [– ‿ – – | – ‿ – – | – ‿ – – | ‿ – –]

آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما میبرد

۱ ترک از خراسان آمدست[1] از پارس یغما میبرد

شیراز مشکین میکند چون[2] ناف آهوی ختن

۲ گرباد نوروز از سرش بوئی[3] بصحرا میبرد

برطاس[4] گردربرکشم[5] یکلحظه[6] بی اندام او

۳ چون خارپشتم[7] گوئیا سوزن[8] در[9] اعضا میبرد

من پاس دارم تا بروز امشب بجای پاسبان

۴ کآن چشم خواب آلوده خواب از دیدهٔ من میبرد

بسیار میگفتم که دل با کس نه پیوندم ولی

۵ دیدار خوبان اختیار از دست دانا میبرد

دل برد و تن در داده ام[10] ور میکشد استاده ام

۶ کآخر ندانم[11] بیش ازین یا می کشد یا میبرد

---

[1] B, S, and all texts; آمده, for آمدست.

[2] I(a); از, for چون.

[3] I(b); موئی, for بوئی.

[4] B and all texts; سنجاب, for برطاس.

[5] S, P, B, and all texts; دربرمیکنم, for گردربرکشم: I, I(a) I(b); دربرمیکشم, for do.: R; خود, for بر.

[6] I(a); هر, for یک.

[7] C; پشتی, for پشتم.

[8] R; نیشی, for سوزن.

[9] I; بر, for در.

[10] I(a); دل برغمش بنهاده ام, for دل برد و تن در داده ام: B, R, and all texts; دین, for تن.

[11] All MSS. and all texts, except Y(a); کافر نداند, for کآخر ندانم.

چون حلقه در گوشم کند هر روز لطفش وعدهٔ
۷ دیگر چو شب نزدیک شد چون زلف درپا میبرد
حاجت بترکی نیستش تا در کمند آرد دلی
۸ من خود برغبت در کمند افتاده ام تا میبرد
هرکو نصیحت میکند در روزگار حسن او
۹ دیوانگان عشق را دیگر بسودا میبرد
وصفش نیارد[12] کرد کس دریای شیرین است و بس
۱۰ سعدی که شوخی میکند گوهر بدریا میبرد

۱۲۶

Metre. رمل مثمن محذوف [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

انکه نقش دیگرش جائی مصوّر می شود
۱ نقش او در چشم ما هر روز خوشتر می شود
عشق دانی چیست سلطانی که هرجا خیمه زد
۲ بی خلاف[1] آن مملکت بروی مقرّر می شود
دیگران را تلخ می آید شراب جور[2] عشق
۳ ما ز دست دوست میگیریم و شکر می شود
دل ز جان بر گیر و در بر گیر یار مهربان
۴ گر بدین مقدارت این دولت میسّر می شود
هرگزم در سر نبود اندیشهٔ[3] سودا ولیک
۵ پیل اگر در بند می اوفتد مسخّر می شود

---

[12] P, I; ندانند, for نیارد.

[1] Z, L, D; گمان, for خلاف.

[2] I(a); دور, for جور.

[3] S, P; این پیشهٔ, for اندیشهٔ

عيشهــا دارم درين آتش كه بيني دمبدم
۶ كاندرونم گرچــه ميســوزد منــوّر مي شــود

تا نه پنداري كه با ديگر كسم خاطر خوش است
۷ ظاهرم با جمع و خاطر جاى ديگر مي شود

غيــرتم گويد نگويم با حريفــان راز خــويش
۸ باز مي بينــم كه در آفاق دفتــر مي شود

آب شوق از چشم سعدي ميرود بر دست خط[4]
۹ لاجرم چون شعر مي آيد[5] سخن تر مي شود

قول مطبوع از درون سوزناك آيد كه عود
۱۰ چون همي[6] سوزد جهان از وى معطّر مي شود[7]

۱۲۷

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

اميــدوار چنــانم كه كار بستــه بــر آيد
۱ وصال چون بسر آمد فراق هم بسر آيد

من از تو سير نگردم وگر ترش كني[1] ابرو
۲ جواب تلخ ز شيرين مقابل شكــر آيد

برغم دشمنم اى دوست سايۀ بسر افگن[2]
۳ كه موش كور نخواهد كه آفتاب بر آيد

---

[4] All MSS. and all texts but L omit و before خط.
[5] C, T; مي گويد, for مي آيد.
[6] I(b); كه مي, for همي
[7] In I(a), this line is omitted.
[1] I(a); بنشيني, for كني آبرو.
[2] I(a); I(b), S, R, P, T, Z, C, L; آور, for افگن: B, E, D, Y(a), Y(b); انداز, for do.

گلم ز دست بدر برد[3] روزگار مخالف
۴ امید هست که خارم ز پای هم بدر آید

گرم حیات نماند بماند این غم و حسرت
۵ وگر بمیرد[4] بلبل درخت گل ببر آید

ز بسکه در نظر آمد[5] خیال روی تو ما را
۶ چنان شدم که خیالم بجهد در نظر آید

هزار قرعه بنامت زدیم و باز نگشتی
۷ ندانم آیهٔ رحمت بطالع که بر[6] آید

ضرورت است که روزی بکوه رفته ز دستت
۸ چنان بگرید سعدی که آب[7] تا[8] کمر آید

۱۲۸

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [– ‿ ‿ | – – ‿ ‿ | – – ‿ ‿ | – – ‿]

اگر آن عهد شکن بر[1] سر میثاق آید
۱ جان رفته است که در[2] قالب مشتاق آید

همه شبهای جهان روز کند طلعت او
۲ گر[3] چو صبحش نظری بر همه آفاق آید

3 I; رفت, for برد.
4 I(a), R, I, T, Z, Y(b); نمیرد, for بمیرد: B, S, P, E, D, Y(a), L; نماند, for بمیرد.
5 All texts and all MSS. but S; آید, for آمد.
6 R, B, P, and all texts but T; در, for بر.
7 T; اشک, for آب: C; سیل, for do.
8 I(a), I(b), P; در, for تا: B, Z, I; بر, for do.
1 I(a), I(b), S, R, I; با, for بر: P; در, for do.
2 I(a), I(b), B, S, R, I, P, T, Z, C; با, for در.
3 I(b), B, S; که, for گر.

هرغمی را فرحی هست ولی مي[4] ترسم
۳ پیش از آنم بکشد زهر که ترياق آید
بندگي هیچ نکردیم و طمع میداریم
۴ که خداوندي از آن سیرت و اخلاق آید
گر همه صورت خوبان جهان جمع کنند
۵ روی زیبای تو دیباچهٔ[5] اوراق آید
دیگری گر همه احسان کند از من بخل است
۶ وز تو مطبوع بود گر همه احراق آید[6]
سرو از آن پای[7] گرفتست بیکجای مقیم
۷ که اگر با تو رود شرمش از آن ساق آید
بیتو گر باد صبا میوزدم[8] بر دل ریش
۸ همچنان است که آتش که به حرّاق[9] آید
گر فراقت نکشد[10] جان بوصالت بدهم
۹ تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید
سعدیا هرکه ندارد سر جان‌افشاني
۱۰ مرد آن نیست که در حلقهٔ عشّاق آید

---

[4] All texts and all MSS. except I(a); ولیکن, for ولی مي.
[5] I(a), E, Y(a), Y(b), D, Z; سر دفتر, for دیباچهٔ
[6] In I(a), this line is omitted.
[7] S; جای, for پای.
[8] I(a), I(b), S, I: زندم, for وزدم.
[9] P, and all texts but C; برحرّاق, for بحرّاق: I, P, S, and all texts but C. omit که before بحرّاق.
[10] I, I(b), R, Z; بکشد, for نکشد.

۱۲۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‒ ‿ ‒]

اینک از جنت فردوس یکی می آید
۱ اختری میگذرد یا ملکی می آید

هر شکرپاره که در میرسد از عالم غیب
۲ بر دل ریش عزیزان نمکی می آید

تا مگر یافته گردد نفسی صحبت [1] دوست [2]
۳ نفسی میرود از عمر و یکی می آید

سعدیا لشکر سلطان غمش ملک وجود
۴ هم بگیرد که دمادم یزکی می آید

۱۳۰

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [‒ ‒ ‿ | ‒ ‿ ‿ ‒ | ‒ ‿ ‿ ‒ | ‒ ‒]

آن سرو که گویند ببالای تو ماند
۱ هرگز قدمی پیش تو رفتن نتواند

دنبال تو رفتن [1] گنه از جانب ما نیست
۲ با غمزه بگو تا دل مردم نستاند

---

[1] All texts and all MSS. except I; خدمت, for صحبت.
[2] I(b), B, S, R, P, T, C; او, for دوست
N.B.—In B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, the following verse follows line 3:—

شک درین نیست که سودای تو در جان من است
گر رقیب از سخنش بوی شکی می آید

The whole of the ode is omitted in I(a).
[1] All texts, and all MSS. except S; بودن, for رفتن.

زنهار که چون میگذری بر سر مجروح

۳ از وی خبری پرس[2] که چون میگذراند

بخت این نکند با من بیچاره[3] که یکروز

۴ همخانهٔ[4] من باشي و همسایه نداند[5]

هرکو سرپیوند تو دارد بحقیقت

۵ دست از همه چیز و همه کس در گسلاند

امروز چه داني تو که[6] در آتش و آبم

۶ چون خاک شوم باد بگوشت برساند

آنان که بدانند پریشانيِ مشتاق[7]

۷ گویند[8] که نالیدن بلبل بچه ماند

هر ساعتی آن فتنهٔ نو خواسته از جای

۸ بر خیزد و خلقی بتحیّر بنشاند

گل را همه بر دست گرفتند و ربودند[9]

۹ بلبل نتوانست که فریاد نخواند[10]

در حسرت آنم که سر و مال بیکبار

۱۰ در دامنش افشانم و دامن نفشاند

سعدي تو درین بند[11] بمیري و ندانند

۱۱ فریاد بکن تا[12] بکشد یا برهاند

---

[2] I(b), B, S, R; و زوی خبرت نیست, for از وی خبری پرس.

[3] All texts and all MSS. but I, B; سر گشته, for بیچاره.

[4] I; همخوابهٔ, for همخانهٔ.

[5] In I(a) this line is omitted.

[6] T, C, Y(b); که چه, for تو که.

[7] All the texts; عشّاق, for مشتاق.

[8] B, and all texts; دانند, for گویند.

[9] P; ببردند, for ربودند.

[10] In I(a) this line is omitted.

[11] I(b); درد, for بند.

[12] I(b), S, R, P, T, Z, L; یا, for تا.

۱۳۱

Metre : رجزِ مثمّن سالم [— — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

ای ساربان آهسته ران[1] کآرام جانم میرود

۱ و آن دل که با خود داشتم با دلستانم میرود

من ماندهام مهجور ازو بیچاره[2] و رنجور ازو[3]

۲ گوئي که نیشي دور ازو در استخوانم میرود

گفتم بنیرنگ و فسون پنهان کنم ریش[4] درون

۳ پنهان نمیماند که خون بر[5] آستانم میرود

برگشت[6] یار سرکشم بگذاشت عیش نا خوشم

۴ چون مجمری پر[7] آتشم کز سر دخانم میرود

با آن[8] همه بیداد او[9] آن[8] عهد بی بنیاد او[9]

۵ در سینه دارم یاد[10] او یا[11] بر زبانم میرود

محمل بدار ای ساربان تندي[12] مکن با کاروان

۶ کز عشق آن سرو روان گوئي روانم میرود

---

[1] I(b), S, P, C ; رو, for ران.
[2] P ; دل خسته, for بیچاره.
[3] In I(a) this hemistich runs as follows:—من مانده ام رنجور ازو در مانده و مهجور ازو.
[4] R, T, Z, E, L, D ; راز, for ریش.
[5] I(a) ; از, for بر : B ; در, for do.
[6] I(b), B, R, and all texts ; بگذشت, for بر گشت.
[7] I(a), I(b), B, S ; در, for پر.
[8] All texts and all MSS. except I, R ; این, for آن.
[9] I(a), I(b), R, B ; ازو, for او
[10] S ; مهر, for یاد. [11] B, T, Z, C, L, تا, for یا
[12] I(a), I(b), B, R ; سودا, for تندي S, P ; سختي, for do.

گفتم بگریم تا ابل چون خر فروماند[13] بگل
۷ وین نیز نتوانم که دل با کاروانم میرود

باز آی و برچشمم نشین ای دلستان[14] نازنین
۸ کآشوب و فریاد از زمین بر[15] آسمانم میرود

شب تا سحر مي[16] نغنوم و اندرز کس مي نشنوم
۹ این ره بقاصد میروم کز کف عنانم میرود

صبر از وصال یار من برگشتن از دلدار من
۱۰ گرچه نباشد کار من هم کار از آنم میرود

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
۱۱ من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود

سعدي فغان از دست ما لایق نبود ای بیوفا
۱۲ طاقت نمي آرم[17] جفا کار از فغانم میرود

۱۳۲

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ ∪ — — ∪ ∪ — — ∪ ∪ — —]

آن به که نظر باشد و گفتار نباشد
۱ تا مدّعي اندر پس دیوار نباشد

ای دوست بر آور دری از خلق برویم
۲ تا هیچ کسم واقف اسرار نباشد

---

[13] I, B; فرو ماندم, for فرو ماند.

[14] I(a), R; دلربای, for دلستان: I(b), S, P, B, and all texts; دلفریب, for do (

[15] I(b), C, P; تا, for بر.

[16] All texts and all MSS. except I, B: گه, for مي.

[17] I, S, R; دارم, for آرم.

مي خواهم و معشوق و زمانی و مکانی[1]

۳ کو باشد و من باشم و اغیار نباشد

پندم مده ای یار[2] که دیوانهٔ سرمست

۴ هرگز بسخن عاقل و هشیار نباشد

با صاحب شمشیر مبادت سروکاری

۵ الّا بسر خویشتنت کار نباشد

سهل است بخون من اگر دست بر آري

۶ جان دادن در پای تو دشوار نباشد

ماهت نتوان گفت بدین صورت و گفتار[3]

۷ مه را لب و دندان شکربار نباشد

و آنسرو که گویند ببالای تو ماند

۸ هرگز بچنین قامت و رفتار نباشد

ما توبه شکستیم که در مذهب عشّاق

۹ صوفي نپسندند که خمّار نباشد

هر پای که در خانه فرو رفت بگنجی

۱۰ دیگر همه عمرش سر بازار نباشد

عطّار که در عین گلابست عجب نیست

۱۱ گر وقت بهارش سر گلزار نباشد

---

[1] All texts and all MSS. except I(a); و زمینی و زمانی for زمانی و مکانی.

[2] I(a), P, R, T; دوست, for یار.

[3] T, C, Y(b); صورت شهرین, for صورت و گفتار.

مردم همه دانند که در نامهٔ سعدی

۱۲ مشکی است که در طبله[4] عطّار نباشد

۱۳۳

Metre:
[– ⏑ ⏑ – | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑ | ⏑ ⏑] مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

اگر خدای نباشد ز بندهٔ خوشنود

۱ شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

قضای کن فیکون است حکم بار خدای

۲ بدین سخن سخنی در نمیتوان افزود

نه زنگ عاریتی[1] بود بر[2] دل فرعون

۳ که صیقل ید بیضا سیاهیش نزدود

بخواند و راه ندادش کجا رود بدبخت

۴ ببست دیدهٔ مسکین و دیدنش فرمود[3]

[4] I(a), I(b), B, S, P, T, Z; کلبه, for طبله.

N.B.—In I lines 2 and 3 are omitted. In I, I(a), I(b), B, P, the following line is inserted after line 13:—

جان در سرکار تو کند سعدی وغم نیست * کان یار نباشد که وفادار نباشد

In all texts and all MSS. but I, the following verse is inserted after line 1:—

آن بر سرگنج است که چون نقطهٔ کنجی * بنشیند و سرگشته چو پرکار نباشد

[1] I(b); عافیتی, for عاریتی.

[2] All texts and all MSS. except I, I(a); در, for بر.

[3] In I(a), this line is placed at the end of the ode.

نصیب دوزخ اگر طلق بر خود اندايد[4]

٥ چنان دروجهد آتش که چوب نفط آلود[5]

قلم بطالع میمون[6] و بخت بد رفته است

٦ اگر تو خشم کني ای پسر وگر خوشنود

گنه نبود و عبادت نبود بر سر خلق

٧ نبشته بود که این مقبل است وآن مردود[7]

مقدّر[8] است که از هر کسی چه فعل آید

٨ درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود

بسعي ماشطه اصلاح زشت نتوان کرد

٩ چنانکه شاهدی از روی خوب نتوان سود

سیاه زنگـــي هرگز شود سفیـد بآب

١٠ سپید رومي هرگز شود سیاه بدود[9]

سعادتی که نباشد طمـع مکـن سعدي

١١ که چون نکاشته باشند مشکل است درود

قلـــم بآمدني رفت اگر رضا بقضا[10]

١٢ دهي وگر ندهي بودني بخواهد بود

[4] I(b); اندازد, for اندايد.
[5] I(b); اندود, for آلود.
[6] I(a); مسعود, for میمون.
[7] All MSS. and E, Z, Y(a), D, L; ناجی and ماهون, for مقبل and مردود.
[8] I(a); معیّن, for مقدّر.
[9] In I(a) this line is omitted.
[10] S; بغدا, for بقضا.

۱۳۴

Metre : منسرح مثمّن مطوی مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

آنکه مرا آرزوست دیر میسّر شود
۱ و اینچه[1] مرا در سراست عمر درین سر شود

تا[2] تو نیائی بفضل رفتن ما باطل است
۲ ور بمثل پای ما[3] در طلبت سر شود[4]

برق جمالی[5] بجست خرمن عقلم[6] بسوخت
۳ ز آن همه آتش نگفت[7] دود دلی بر شود

ای نظر آفتاب هیچ زیان داردت
۴ گر در و دیوار ما[8] از تو منوّر شود

گر نگهی[9] دوست وار بر[10] طرف ما کنی
۵ حقّه همان کیمیا ست وین مس ما زر شود

هوش خردمند را عشق بتاراج برد
۶ من نشنیدم که باز صید کبوتر شود

---

[1] All texts and I(a), I(b), B, R ; آنچه, for اینچه.
[2] B, C, Y(b); چون, for تا.
[3] I ; سعدی, for ما.
[4] In B, T, C, Y(b), this hemistich runs as follows :—در طلبت پای ما گر بمثل پر شود.
[5] I(a), R ; بمانی, for جمالی.
[6] I(b), S, P, B, R, and all texts ; عقلی, for عقلم : I ; خلقی, for do.
[7] T, C, P ; بگفت, for نگفت.
[8] Z, S ; جان, for ما.
[9] C ; نظری, for نگهی
[10] S, P ; در, for بر.

گر تو چنین خوبروی بار دگر بگذری
٧ سنّت پرهیزگار دین قلندر شود

هرکه بگل در بماند تاش[11] نگیرند دست
٨ هرچه کند جهد بیش پای فروتر شود

چون متصوّر شود[12] در[13] دل ما نقش دوست
٩ همچو بتش بشکنم هرچه مصوّر شود

پرتو خورشید عشق بر همه افتد ولیک
١٠ سنگ بیکنوع نیست تا همه گوهر شود

هرکه بگوش قبول دفتر سعدي شنید
١١ دفتر وعظش[14] بگوش همچو دف تر شود

١٣٥

[– ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑ | – ⏑ ⏑ –] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع Metre

بحسن دلبر ما هیچ در نمیباید
١ جز این دقیقه که با دوستان نمي پاید

حلاوتیست لب لعل آبدارش را
٢ که در حدیث نیاید چو در حدیث آید

ز چشم غمزده خون میرود بحسرت آن
٣ که او بگوشهٔ چشم التفات فرماید

[11] All texts and all MSS. except I, I(a); تا, for تاش.

[12] I(b), I; نبود, for شود. P; بود, for do.

[13] I(a); بر, for در.

[14] I(a); پندش, for وعظش.

بیـــا که دمبدمت یاد میرود هر چند

۴ که یاد آب بجـــز تشنگی نیفـــزاید

امیـدوار تو جمعی که روی بنمـــائی

۵ اگرچه فتنه نشـــاید که روی بنمـــاید

نخست خونم اگر میروی بقتـــل بریز

۶ که گــر نــریزی از دیـده ام بپـــالاید

بانتظار تو آبی که میـــرود از چشـم

۷ بآب چشـــم نماند که چشمـــه میزاید

کنند هر کسی[1] از حضرتت تمنّـــائی

۸ خلاف همّت من کز تو ام تو میباید[2]

شکر بدست ترش روی خادمم مفرست

۹ وگر بدست خودم زهر میدهی شاید

تو همچو کعبه عزیز اوفتـــاده[3] در اصل

۱۰ که هر که وصل تو خواهد جهان به پیماید

من آن قیـــاس نکردم که زور بازوی عشق

۱۱ عنان عقل ز دست حکیـــم برباید

نگفتمت که بدرکان نظر[4] مکن سعدی

۱۲ چو ترک ترک نگفتی تحمّلت باید

---

[1] I(a), P, B, R, and all texts but Z; هریکی, for هرکسی.

[2] In P this line is omitted.

[3] In I(a), this line is omitted.

[4] I(b), S, R, P, B, T, C, Y(b); نگه, for نظر

۱۳۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [‿ ‿ ― ― | ‿ ‿ ― ― | ‿ ‿ ― ― | ‿ ‿ ― ―]

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید
۱ روی میمون تو دیدن در دولت بکشاید

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را
۲ تا دگر مادر گیتي چو تو فرزند بزاید

این لطافت که تو داري همه دلها بفریبي
۳ وین ظرافت[1] که تو داري همه غمها بزداید

رشکم از پیرهن آید که در آغوش[2] تو خسبد
۴ زهرم[3] از غالیه آید که بر[4] اندام تو ساید

نی شکر با همه شیرینی اگر لب بکشائي
۵ پیش نطق[5] شکرینت سر[6] انگشت بخاید

گر مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبا
۶ چون تو دارم همه دارم وگرم هیچ نباید

دل بسختي بنهادم پس از آن دل بتو دادم
۷ هرکه از دوست تحمّل نکند عهد[7] نپاید

---

[1] I(b), E, L, Y(a), D, L; ملاحت, for ظرافت: B, S, R, P, T, C, Y(b); لیاقت, for do.
[2] I(b); اندام, for آغوش.
[3] I(b); حیفم, for زهرم.
[4] S, B, and all texts; در, for بر.
[5] Y(a), Y(b), T; لعل, for نطق.
[6] I(a), I(b), B, R, P, C, T; چون, for سر.
[7] I(a); مهر, for عهد. In C and T this line is omitted.

بهمه کس بنمـــودم خم ابرو که تو داري
۸ ماه نو هرکه به بینـــد بهمه کس بنمـــاید

گر حلال است که خون همه عالم تو[4] بریزي
۹ آنکه روی از همـــه عالم[8] بتو آورد نشاید

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند
۱۰ پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید

سعدیا دیدن خوبان نه حرام است ولیکن
۱۱ نظـــری گر بربائي[9] دلت از کف برباید

۱۳۷

Metre : مضارع مثمن اخرب [– – ᴗ – ᴗ – – – – ᴗ – ᴗ – – ᴗ – –]

با کاروان مصـــري چندین شکـــر نباشد
۱ در لعبستان چیني زین خوبتـــر نباشد

این دلبري و شوخي[1] از سرو و گل نیاید
۲ وین شاهدي و شنگي[2] در[3] ماه و خور نباشد

گفتم بشیر مردی چشـــم از نظر بدوزم
۳ با تیر[4] چشم خوبان تقوی سپر نباشد

---

[8] Y(a) ; مردم, for عالم.
[9] P, and all texts ; بنمائي, for بربائي.
[1] I(b), S, P, B, C, T, Y(b) ; خوبي, for شوخي.
[2] All texts and all MSS. except I(a), R ; خوبي, for شنگي.
[3] I(a), Z, E, Y(a), Y(b), D, L ; با, for در.
[4] I(b), S, P, R, C, T, Z, E, Y(a), L, D ; پیش, for تیر : P, Y(a), E, T, Z, L, D, C ; خود, for با.

ما را نظر بخیر است در روئی خوبرویان [5]

۴ هرکو [6] بشرّ کند میل آن [7] خود بشر نباشد

هرآدمي که بیني از سرّ عشق خالي

۵ در پایهٔ جماد است او جانور نباشد

الّا گدر نباشد پیش تو اهل دل را

۶ ورنه بهیچ تدبیر از تو گدر نباشد

هوشم نماند با کس اندیشه ام توني بس

۷ جائی که حیرت آمد سمع و بصر نباشد

بر عندلیب عاشق گر بشکني قفس را

۸ از ذوق اندرونش پروای در نباشد

تو مست خواب نوشین [8] تا بامداد و بر من [9]

۹ شبها رود که گویم هرگز سحر نباشد

دل میبرد بدعوي فریاد [10] شوق سعدي

۱۰ الّا بهیمهٔ را کز دل خبر نباشد

تا آتشی نباشد در هیزمی [11] نگیرد

۱۱ طامات مدّعي را چندین اثر نباشد

[5] All texts and all MSS. but I(a); از حسن ماهرویان, for در روی خوب رویان.

[6] I(a); وانکو, for هرکو.

[7] I(a), B, S, R, P, Z, C; او, for آن.

[8] I(b), S, T, C; دوشین, for نوشین.

[9] I(b), S, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما را, for بر من.

[10] In all texts and all MSS. except I(a) و is inserted after فریاد.

[11] I(b), B, P; در مغز من, for در هیزمی.

۱۳۸

Metre: رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

بلبل بیدل نوائی میزند ۱ باد پیمائی هوائی میزند

کس نمی بینم ز بیرون سرای ۲ و اندرونم مرحبائی میزند

آتشی دارم که میسوزد وجود ۳ چون برو باد صبائی میزند

گرچه دریا را نمی بینم کنار ۴ غرقه حالی[1] دست و پائی میزند

شاهدی[2] بر بام باشد[3] تا یکی ۵ سر بدیوار سرائی میزند

آشنایان را جراحت مرهم است ۶ زانکه شمشیر آشنائی میزند

حیف باشد دست او در خون من ۷ پادشاهی با گدائی میزند

بنده ام گر بی گناهی میکشد ۸ راضیم گر بی خطائی میزند

شکر نعمت میکنم گر خلعتی ۹ میفرستد[4] یا قفائی میزند

نا پسندیده است پیش اهل رای[5] ۱۰ هر که بعد[6] از عشق رائی میزند

محتسب گو چنگ میخواران بسوز ۱۱ مطرب ما خوش نوائی[7] میزند

دود از آتش میرود خون از قتیل ۱۲ سعدی این دم هم ز جائی میزند

---

[1] I(a), I(b), B, R, I, S, C; حالا, for حالی

[2] All texts and all MSS. except I; فتنه, for شاهدی.

[3] T, C; شدخور, for باشد.

[4] B; میرساند, for میفرستد.

[5] T, C, Y(b); دل, for رای.

[6] I(a), I(b), S, R, P; پیش, for بعد: B, T, C; غیر, for do.

[7] I(b), B, C, Y(b); خوب نائی, for خوش نوائی: S, R, P; خوب, for خوش.

N.B.—In I(a), the following line is found at the end of the ode:—

عقل و دین و دانشم تاراج کرد * دار این دل دلربائی می زند

۱۳۹

Metre:
[ــ ٮ ــ ا ٮ ــ ــ ٮ ا ٮ ــ ٮ ــ ا ٮ ــ ــ] مضارعِ مثمّن اخربِ مکفوفِ محذوف

بخت این کند که رای تو با ما یکی شود
۱ تا بشنود حسود و برو ناوکی شود

خونم بریز و بر سر خاکم گذار کن
۲ کآن رنج و سختي ام همه بیش اندکی شود

آنرا مسلّم است تماشای نو بهار
۳ کز عشق بوستان گل و خارش یکی شود

ای مفلس آنچه در سرتست از هوائی[1] گنج
۴ پایت ضرورتست که در مهلکی شود

سعدي درین کمند بدیوانگي فتاد
۵ گر دیگرش خلاص بود زیرکی شود

۱۴۰

Metre:
[ــ ٮ ــ ا ٮ ــ ــ ٮ ا ٮ ــ ٮ ــ ا ٮ ــ ــ] مضارع مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

بسیار سالها بسر خاک ما رود
۱ کاین آب چشمه آید و باد صبا رود

این پنجروزه مهلت ایام آدمي
۲ بر خاک دیگران بتکبّر چرا رود

[1] I, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; خیال, for هوائی.

ی دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری
۳ شادی مکن که بر[1] تو همین ماجرا رود

دامن کشان که میرود[2] امروز بر زمین
۴ فردا غبار کالبدش[3] بر هوا رود

خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم
۵ مانند سرمه‌دان که دران توتیا رود

دنیا حریف سفله و معشوق بیوفا ست
۶ چون میرود هرآینه بگذار تا رود[4]

این است حال تن که تو بینی[5] بزیر خاک
۷ تا جان نازنین که بر آید کجا رود

بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست
۸ سعدی مگر بسایهٔ لطف خدا رود

یا رب مگیر بندهٔ مسکین و دستگیر
۹ کز تو کرم فزاید و از[6] ما خطا رود

۱۶۱

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — —]

از[1] حال منت خبر نباشد ا در کار منت نظر نباشد

---

[1] I(a), I(b), I, R; با, for بر.
[2] All texts and all MSS. but I; میروی, for میرود.
[3] P, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), I, D; کالبدش, for کالبدت.
[4] In S, this line is omitted: in I(a), B, it is transposed with verse 7.
[5] I(b), P, S, B, R, Z, C, E, L, Y(a), Y(b), D; شنیدی, for تو بینی.
[6] I, I(a), I(b), B, S, P, T, C, Y(b); بر, for از.
[1] I, I(a), I(b); تا, for از.

تا قوّت صبر بود کردم[2] ۲ دیگر چکنم[3] اگر نباشد
آئین وفا و مهرباني ۳ در شهر شما مگر نباشد
گویند نظر چرا نبستي ۴ تا مشغله و خطر نباشد
ای خواجه برو که جهد انسان ۵ با تیر قضا سپر نباشد
این شور که در سراست ما را ۶ وقتی برود که سر نباشد
بیچاره کجا رود گرفتار ۷ کز کوی تو ره بدر نباشد
چون روی تو دلفریب و دلبند ۸ در روی زمین دگر[4] نباشد
در پارس چنین نمک ندیدم ۹ در مصر چنین شکر نباشد
گر حکم کني بجان سعدي ۱۰ جان از تو عزیزتر نباشد

۱۴۲

Metre : هزجِ مسدّسِ محذوف [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — —]

ترا نادیدن ما غم نباشد ۱ که در خیلت به از ما کم نباشد
من از دست تو در عالم نهم روی[1] ۲ ولیکن چون تو در عالم نباشد
عجب گر در چمن برپای خیزي[2] ۳ که سرو راست پیشت خم نباشد
مبادا در جهان دلتنگ روئي ۴ که رویت بیند و خرّم نباشد
من اوّل روز دانستم که این عهد ۵ که با من میکني محکم نباشد
که دانستم که هرگز سازگاري[3] ۶ پري را با بني آدم نباشد
مکن یارا دلم مجروح و بگذار[4] ۷ که هیچم در جهان مرهم نباشد

---

[2] All texts and all MSS. except I(b); کردیم, for کردم.
[3] I(a), B, C; چکنهم, for چکنم.
[4] S, R, P, Z, L, Y(a); مگر, for دگر.
[1] I(a); سر, for روی.
[2] I, S, R, and all texts; خیزد, for خیزي.
[3] B; آشنائي, for سازگاري.
[4] I, P, C; مگذار, for بگذار.

بیا تا جان شیرین بر تو ریزم ۸ که بخل و دوستي باهم نباشد
نخواهم بیتو یکدم زندگاني ۹ که طیب عیش بی همدم نباشد
نظر گویند سعدي با که داري ۱۰ که غم با یار بردن[b] غم نباشد
حدیث دوست با دشمن نگویم ۱۱ که هرگز مدّعي محرم نباشد

۱۴۳

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ — —]

چه کسی که هیچکس را بتو بر گذر نباشد
۱ که نه در تو باز[1] ماند مگرش بصر[2] نباشد
نه طریق دوستانست و نه شرط مهرباني
۲ که ز دوستي بمیرم[3] و ترا خبر نباشد
مکن ارچه میتواني که ز خدمتم براني
۳ نزنند سائلی را که دری دگر نباشد[4]
برهت نشسته بودم که نظر کني بحالم
۴ نکني که چشم مستت[5] ز خمار بر نباشد
همه شب درین حدیثم که خنک تنی که دارد
۵ مژهٔ بخواب و بختی که بخواب در نباشد

---

[b] I(a); گفتن, for بردن : Y(b); خوردن, for do.
[1] I(a); خیرهٔ, for باز.
[2] All texts and all MSS. except I(a), R; نظر, for بصر.
[3] I(a), S, R, C, Y(b); بمیریم, for بمیرم : P, B, Y(a), T, Z, E, L, D بمیرند, for do.
[4] In I(a), line 3 is omitted.
[5] S, P, R, T, Z, L, E, D, Y(a), Y(b); منّت, for مستت.

چه خوش است مرغ وحشي كه جفاي كس نه بيند

۶ من و مرغ خانگـــي را بكشند و پر نبـــاشيد

نه من آن گنـــاهكارم[6] كه بتـــرسم از عقوبت

۷ نظـــري كه سر نبـــازي ز سر نـــظـــر نبـــاشد

قمري كه دوست داري همه روز دل بر او[7] نه

۸ كه شبيست خون بريزد كه درو قمـــر نبـــاشد

چه وجـــود نقـــش ديوار و چـــه آدمي كه با او

۹ سخني ز عشـــق گوينـــد و در او اثر نبـــاشد

شـــب و روز رفـــت[8] بايـــد قـــدم رونـــدگان را

۱۰ چو بمـــاءمني رسيـــدي دگرت[9] سفـــر نبـــاشد

ورقي كزان سعـــدي سخـــنـــي بر او نويسي[10]

۱۱ ورق درخت طوبي است چگـــونه تر نبـــاشد

۱۴۴

Metre: خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [– ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ –]

جان من جان من فداي تو باد ۱ هيچت از دوستان نيـــايد ياد

ميـــروي و[1] التفات مي نكنـــي ۲ سرو هرگز چنيـــن نرفت آزاد

6 All texts and all MSS. except I(a), I; اين گناه دارم, for آن گناهكارم.

7 I; آن, for او.

8 I(b); شب و روز رفته, for شب و روز رفت.

9 I(a), I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; رسيدنه دگر, for رسيدي دگرت.

10 I(b), S, P, B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, C; دو, for بر: I(b), B, R, T; نوشتي, for نويسي.

1 In all texts and all MSS. except I, I(a), I(b), و is omitted after ميروي.

آفرین خدای بر پدری ۳ که تو پرورد و مادری که تو زاد
بخت نیکت بمنتهای امید ۴ برساناد و چشم بد مرساد
تا چه کرد آنکه نقش روی تو بست ۵ که در فتنه بر جهان بکشاد
من بگیرم عنان شه روزی ۶ گویم[2] از دست خوبرویان داد
خسروا گر تو داد من ندهي ۷ جان شیرین خود دهم برباد[3]
عقل با عشق بر نمي آید ۸ جور مزدور مي برد[4] استاد
گفته بودم که رخت بر بندم ۹ تا ره بصره گیرم و بغداد[5]
دست از دامنم نمیدارد[6] ۱۰ خاک شیراز و آب رکناباد
آنکه هرگز بر آستانهٔ عشق ۱۱ پای ننهاده بود سر بنهاد
روی در[7] خاک رفت و سر نه عجب ۱۲ که رود هم درین هوس برباد
مرغ وحشي که میرمید از دام[8] ۱۳ با همه زیرکی بدام اوفتاد
همه از دست غیر ناله کنند[9] ۱۴ سعدي از دست خویشتن فریاد[10]

---

[2] S and all texts; زنم, for گویم.

[3] In I, I(a), I(b), P, B, this line is omitted. In all texts and all MSS., but I the following verse is added after line 7:—

تو بدین چشم شوخ و پیشاني * دل من باز پس نخواهي داد

[4] I(a), I(b), S, R, P, T, C; میکشد, for میبرد.

[5] In I this line is omitted.

[6] I(b), P; دارند, for دارد.

[7] I(a), P, and all texts, except Z; بر, for در.

[8] I(b), R, P, C; قید, for دام.

[9] S, and all texts, except Z; مي نالند, for ناله کنند.

[10] In I the following lines are inserted after verse 14:—

روی گفتم که در جهان بنهم * کردم از بندگي آزاد
که نه بیرون پارس منزل نیست * شام و روم است و بصره و بغداد

In T, C, the following version of the last verse is found after line 10:—

نه که بیرون پارس منزل نیست * مصر و شام است و بصره و بغداد

۱۴۵

Metre : هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [ــ ــ ‿ ‿ ــ ‿ ــ ‿ ‿ ــ ‿ ــ ‿ ‿ ــ ــ]

جنگ از طرف دوست دل آزار نباشد
۱ یاری که تحمّل نکند یار نباشد

اگر بانگ بر آید که سری در قدمی رفت
۲ بسیار مگوئید که بسیار نباشد

آن بار که گردون نکشد یار سبکروح
۳ گر بر دل عاشق بنهد بار نباشد

تا رنج تحمّل نکني گنج نه یابي[1]
۴ تا شب نرود صبح پدیدار نباشد

آهنگ دراز شب و رنجوري مشتاق[2]
۵ با آن[3] نتوان گفت که بیدار نباشد

ز دیدهٔ من پرس که خواب شب مستي
۶ چون خاستن و خفتن بیمار نباشد

گر دست بشمشیر بري عشق[4] همان است
۷ کآنجا که ارادت بود انکار نباشد

مرغان قفس را المی باشد و شوقی
۸ کآنمرغ نداند که گرفتار نباشد

---

[1] E, Z, Y(a), Y(b), D, L, and all MSS. except I; بیني, for یابي. In I(b), this line is omitted.

[2] T, Y(b); عشّاق, for مشتاق.

[3] I, C, T; او, for آن.

[4] T, C, Y(b); مهر, for عشق.

دل آینهٔ صورت چین[5] است و لیکن

۹ شرطست که بر آینه زنگار نباشد

آنرا که بصارت نبود یوسف مصري[6]

۱۰ جائی بفروشد که خریدار نباشد[7]

سعدي حیوان را که سر از خواب گران شد

۱۱ در بند نسیم خوش اسحار نباشد

۱۴۶

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

حدیث عشق بطومار در نمي‌گنجد

۱ بیان شوق بگفتار در نمي گنجد

سماع انس که دیوانگان از آن[1] مستند

۲ بسمع مردم هشیار در نمي گنجد

میسّرت نشود عاشقي و مستوري

۳ ورع بخانهٔ خمّار در نمي گنجد

چنان فراخ نشسته است یار در دل تنگ

۴ که پیش زحمت اغیار در نمي گنجد

---

[5] I(a), R, T; غیب, for چین: I(b); نقش تو ت نیست, for صورت چین است.

In I the hemistich is written thus:—در صورت زیبا چتوان گفت و لیکن.

[6] I(b), B, R, S, P, and all texts except Z; صدیق, for مصري.

[7] In I this line is omitted.

[1] B and all texts but T; او, for آن.

ترا چنانکه توئي من صفت ندانم[2] کرد

۵ که عرض جامه ببازار در نمي گنجد

دگر بصورت هیچ آفریده دل ندهم[3]

۶ که با تو صورت دیوار در نمي گنجد

خبر که میبرد[4] امشب رقیب مسکین را

۷ که سگ بزاویۀ غار در نمي گنجد

چو گل ببار بود هم نشین خار بود

۸ چو در کنار بود خار در نمي گنجد

چنان ارادت و شوق است درمیان دو دوست

۹ که سعي دشمن خونخوار در نمي گنجد

بچشم دل نظرت میکنم که دیدۀ سر

۱۰ ز برق شعلۀ دیدار در نمي گنجد

ز دوستان که ترا هست جای سعدي نیست

۱۱ گدا میان خریدار در نمي گنجد

۱۴۷

Metre : مضارع مثمّن اخرب [— — ᴗ — | ᴗ — — | — — ᴗ — | ᴗ — —]

دیدار یار غایب داني چه ذوق دارد

۱ ابری که در بیابان[1] بر تشنۀ ببارد

---

2 E, Y(a), Y(b), L, D ; نخواهم, for ندانم : T, C ; نیارم, for do.

3 I(a), R, P ; نهم, for دهم.

4 I ; دهد, for برد.

1 I(a), T ; بهاران, for بیابان.

ای بوی آشنائي دانستم از کجائي
۲ پیغام وصل جانان پیوند روح دارد

سودای عشق پختن عقلم نمي پسندد
۳ فرمان عقل بردن عشقم نمي گذارد

باشد که خود برحمت یاد آوري[2] تو ما را
۴ ورنه کدام قاصد پیغام ما گذارد[3]

هم عارفان عاشق دانند حال مسکین
۵ گر عارفی بنالد یا[4] عاشقی بزارد

پائی که بر نیاید روزی[5] بسنگ عشقی
۶ گوئیم جان ندارد تا دل نمي سپارد

مشغول عشق جانان گر عاشقی است صادق
۷ در روز تیر باران باید که سر نخارد

بیحاصل است مارا[6] اوقات زندگاني
۸ الّا دمی که یاري با همدمی بر آرد

زهرم چو نوشدارو[7] از دست یار شیرین
۹ بر دل خوش است وبی او[8] نوشم نمیگوارد[9]

داني چرا نشیند سعدي بکنج خلوت
۱۰ کز دست خوبرویان بیرون شدن نیارد

---

[2] I(a), I(b), B, S, R, P, I, T, C; آورند, for آوري تو.
[3] I(b); گذارد, for ندارد.
[4] B, T, Y(b); ور, for با.
[5] I; وقتی, for روزی.
[6] I; یارا, for مارا.
[7] All texts and all MSS. but I(b); نوشداروست, for نوشدارو.
N.B.—In T and C line 11 is omitted.
[8] II(b), P, S, R, B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; نیشم, for وبی او.
[9] In T and C this line is omitted. The usual reading is نمیگذارد which is clearly corrupt.

۱۴۸

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ]

دوش بیروی تو آتش بسرم بر میشد
۱ آبم از دیده همی‌رفت و زمین تر میشد[1]

تا بافسوس بپایان نرود عمر عزیز
۲ همه شب ذکر تو میرفت و مکرّر میشد

چون شب آمد[2] همه را دیده بیآرامد[3] و من
۳ گفتی[4] اندر بن مویم سر نشتر میشد

آن نه می بود که دور از نظرت میخوردم
۴ خون دل بود که از دیده بساغر میشد

از خیال تو بهر سو که نظر میکردم
۵ پیش چشمم در و دیوار مصوّر میشد

چشم مجنون چو بخفتی همه لیلی دیدی
۶ مدّعی بود اگرش خواب میسّر میشد

هوش می‌آمد و میرفت[5] نه دیدار ترا
۷ می بدیدم نه خیالت[6] ز برابر میشد

گاه چون عود بر آتش دل تنگم میسوخت
۸ گاه چون مجمره ام دود بسر بر میشد

---

1 I; آبم از دیدهٔ میامد که و آبی از دیده, for آبم از دیده همی رفت و.
2 I(b); آید, for آمد. 3 I(a); بیاساید, for بیآرامد.
4 I, R, Z, E, Y(a), C, L, D; گوئی, for گفتی.
5 In I(b), P, I, و is inserted after میرفت.
6 I, I(b), B, R, P, Z, Y(a), Y(b), E, L, D: خیالم, for خیالت. In I(a), T, O, this line is omitted.

یارب[7] آن صبح کجا رفت که شبهای دگر
۹ نفسی میــزد و آفاق منوّر میشـد

سعدیا عقد ثریّا مگر امشب بگسیخت
۱۰ ورنه هر شب بگریبان فلک[8] بر میشد[9]

۱۴۹

Metre: هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ⏑ ⏑ — ⏑ — — — — ⏑ ⏑ — ⏑ — —]

در پای تو افتادن شایسته دمی باشد
۱ ترک سر خود گفتن زیبــا قدمی باشد

بسیار زبونیهــا بر خویش روا دارد
۲ درویش که بازارش با محتشمــی باشد

زینسان که وجود تست ای صورت روحاني
۳ شاید که وجود ما پیشت عدمی باشد

گر جمله صنمها را صورت بتو مانستي
۴ شاید که مسلمــان را قبله صنمی باشد

با آنکه اسیران را کشتي و خطا کردي
۵ بر کشتــه گذر کردن نوع کرمی باشد

رقص از سرِ ما بیرون امروز نخواهد شد
۶ کاین مطرب ما یکدم خاموش نمی باشد

---

7 I; گوی, for یارب.

8 All texts and all MSS. except I(a); افق, for فلک.

9 In I this line is omitted.

هرکو بهمه عمرش سودای گلی باشد[1]
٧ داند که چرا بلبل دیوانه همی باشد

کس از الم و دردت[2] واقف نشود سعدي
٨ الّا بکسی گوئي کورا المی باشد

١٥٠

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [– ‿ ‿ | – – ‿ ‿ | – – ‿ ‿ | – – ‿ –]

درمن این عیب قدیمست و بدر مي نرود
١ که مرا بی می و معشوق بسر مي نرود

صبرم از دوست مفرمای و تعنّت بگذار
٢ کاین بلائیست که از طبع بشر مي نرود

مرغ مألوف که با خانه خدا[1] انس گرفت
٣ گر بسنگش بزني جای دگر مي نرود

عجب از دیدهٔ گریان منت مي آید
٤ عجب آنست کزو خون جگر مي نرود

من ازین باز نیایم که گرفتم در پیش
٥ اگرم میرود از پیش و گرمي نرود

خواستم تا نظری بنگرم و باز آیم
٦ گفت ازین کوچهٔ ما راه بدر مي نرود

---

[1] I(a), I(b), B, R, S, P, Z, E, Y(a), D, L; بودست, for باشد.

[2] All texts and all MSS. except I; برالم ریشت, for از الم و دردت.

[1] C; خود for خدا.

N.B.—In I(a), lines 3 and 4 are transposed.

جور معشوق چنان نیست که ابرام[2] رقیب
۷ گوئی ابریست که از پیش قمر می نرود
تا تو منظور پدید آمدي ای فتنهٔ دهر[3]
۸ هیچ دل نیست که دنبال نظر می نرود
زخم شمشیر غمت را بشکیبائي و عقل
۹ چند مرهم بنهادیم و اثر می نرود
ترک دنیا و تماشا و تنعّم گفتیم
۱۰ مهر مهریست که چون نقش حجر می نرود
موضعی[4] در همه آفاق ندانم امروز
۱۱ کز حدیث من و حسن تو خبر می نرود
ای که گفتي مرو اندر پی خوبان سعدي
۱۲ چند گوئی مگس از پیش شکر می نرود

۱۵۱

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

زانگه که برآن[1] صورت[2] خوبم نظر افتاد
۱ از صورت بی طاقتیم پرده بر افتاد
گفتم که بعقل از همه کاری بدر آیم[3]
۲ بیچاره فرو ماند چو عشقش بسر افتاد

---

[2] I(b), S, R, P, Z; الزام, for ابرام.
[3] I(a), I(b), R, P; شهر, for دهر. [4] I; منزلی, for موضعی.
N.B.—In I lines 8, 9, 10 are omitted.
[1] All texts and all MSS. except I(a); بدان, for برآن.
[2] P; عارض, for صورت.
[3] All texts and all MSS. except I, S; آید, for آیم. In I this hemistich runs as follows:—گفتم که عقل از همه کاری بدر آید

نیکم نظر افتاد بر آن منظر مطبوع

۳ کاوّل نظرم هرچه وجود از نظر افتاد

شمشیر کشیده است نظر برسر مردم

۴ چون پای بدارم که ز دستم سپر افتاد

در سوخته پنهان نتوان داشتن آتش

۵ ما هیچ نگفتیم و حکایت بدر افتاد

با هرکه خبر گفتم از اوصاف جمیلش[4]

۶ مشتاق چنان شد که چو می بیخبر افتاد

هان تا لب شیرین نستاند دلت از دست

۷ کآنکه از غم او کوه گرفت از کمر افتاد

صاحبنظران این[5] نفس گرم چو آتش

۸ دانند که درخرمن[6] من[7] بیشتر افتاد

سعدي نه حریف غم او بود و لیکن

۹ با رستم دستان بزند هرکه در افتاد

۱۵۲

Metre: منسرح مثمّن مطوي منحور [‒ ◡ ◡ ‒ | ‒ ◡ ‒ ◡ | ‒ ◡ ◡ ‒ | ‒]

زنده شود هرکه پیش دوست بمیرد

۱ مرده دلست آنکه هیچ دوست نگیرد

---

[4] I(b), B, S, P, and all texts; جمالش, for جمیلش.
[5] I(a), I(b), P, B, Z, E, C, Y(a), Y(b), L, D; زین, for این.
[6] All texts and all MSS. except I, R; اندر تن, for در خرمن.
[7] R and all texts but C; ما, for من

هرکه ز ذوقش درون سینه صفائیست[1]

۲ شمع دلش را ز شاهدی نگزیرد

طالب عشقی دلی، چو موم بدست آر

۳ سنگ سیه صورت نگین نپذیرد[2]

صورت سنگین دلی کشندهٔ سعدیست

۴ هرکه بدین صورتش کشند نمیرد

۱۵۳

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [⏑ ⏑ — | — ⏑ — ⏑ | ⏑ ⏑ —]

شورش بلبلان سحر باشد ۱ خفته از صبح بیخبر باشد

تیر باران عشق خوبانرا ۲ دل بیچارگان سپر باشد

عاشقان کشتگان معشوقند ۳ هرکه زنده است پر خطر باشد[1]

همه عالم جمال طلعت اوست ۴ گو کسی را که[2] این نظر باشد

کس ندانم که دل بدو ندهد ۵ مگر آنکس که بی‌بصر باشد[3]

آدمی را که خارش[4] اندر پای ۶ نرود طرفه جانور باشد

گو ترش روی باش و تلخ سخن ۷ زهر شیرین لبان شکر باشد

عاقلان از بلا بپرهیزند ۸ مذهب عاشقان دگر باشد

پای رفتن نماند سعدی را ۹ مرغ عاشق بریده پر باشد

---

[1] All texts and all MSS. except I, I(a); صفائیست, for صفائیست.
In B this hemistich runs thus:—هر که ز دردش درون دوست صفا نیست

[2] This line is followed by the subjoined verse in B, R, and all texts:—

صد چو من خسته در فراق تو میراد * و آنکه ترا بیند و بدوست نگیرد

[1] In P this line is omitted.

[2] I, I(b), P; تا, for گو

[3] In S this line is omitted.

[4] All texts and all MSS. except R; خارکی در, for خارش اندر.

۱۵۴

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [‒ ‒ ᴗ ‒ ‒ ᴗ ‒ ᴗ ‒ ᴗ ᴗ ‒ ‒]

سرمست ز کاشانه بگلزار بر آمد
۱ غلغل ز گل و لاله بیکبار بر آمد

مرغان چمن نعره زنان دیدم و گریان
۲ زین[1] غنچه[2] که از طرف[3] سمن[4] زار بر آمد

آب از گل رخسارهٔ او عکس پذیرفت[5]
۳ و آتش بسر غنچهٔ گلنار[6] بر آمد

سجّاده نشینی که مرید غم او شد
۴ آوازه‌اش از خانهٔ خمّار بر آمد

زاهد چو کرامات بت عارض او دید
۵ از خانه میان بسته بزنّار بر آمد[7]

در[8] خاک[9] چو من بیدل و بی دیده نشاندش
۶ اندر نظر هرکه[10] پریوار بر آمد

من مفلس از آن روز شدم کز حرم غیب
۷ دیبای[11] جمال تو ببازار بر آمد

---

1 I; کان, for زین: I(b), S, R, P; کین, for do.

2 I(a); طرفه, for غنچه.

3 I(a); سوئی, for طرف.

4 All texts and all MSS. except I, I(a), R; چمن, for سمن.

5 I; بدر رفت, for پذیرفت.

6 B, S; گلزار, for گلنار.

7 This line is omitted in I.

8 B, S, and all texts; بر, for در.

9 I(a); حال, for خاک.

10 I(a); آنکه, for هرکه.

11 I(b); دینار, for دیبای.

کام دلم آن بود که جان بر تو فشانم
۸ آن کام میسّر شد و این کار بر آمد[12]

سعدي چمن[13] آنروز بتاراج خزان داد[14]
۹ کز باغ دلش بوی گل یار بر آید

۱۵۵

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

سرو بالائی بصحرا میرود ۱ رفتنش بین تا چه زیبا میرود
تا کدامین باغ ازو خرّم شود[1] ۲ کو برامش کردن آنجا میرود
میرود بر[2] راه و در اجزای خاک ۳ مرده میگوید مسیحا میرود
اهل دل را گو نگهدارید چشم ۴ کآن پري پیکر بیغما میرود
هر کرا در شهر دید از مرد و زن ۵ دل ربود[3] اکنون بصحرا میرود
آفتاب و سرو غیرت میبرند ۶ کآفتاب سرو بالا میرود
باغ را چندان بساط افگنده اند ۷ کآدمی بر فرش دیبا میرود
عقل را با عشق زور[4] پنجه نیست ۸ کار مسکین از مدارا میرود
سعدیا دل در سرش کردي و رفت ۹ بلکه جانت نیز در پا میرود
اینچنین بیخود[5] نرفتي سنگدل ۱۰ گر بدانستي چه بر ما میرود[6]

---

[12] In I(a), this verse is transposed with line 7.

[13] I, P, R ; سمن, for چمن.

[14] B : رفت, for داد.

[1] I(b). B, R, P, I, T, C ; خرّمتر است, for خرّم شود.

[2] I(b), P, I ; در, for بر.

[3] I ; ببرد, for ربود.

[4] In I و is inserted after زور.

[5] Z ; بیدل, for بیخود.

[6] In I(b), P, T, C, line 10 is inserted between verses 3 and 4. In B this line is omitted.

۱۵۶

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [— — ∪ — ∪ ∪ — ∪ — — ∪ — ∪ — ∪ ∪ — ∪ — ∪ ∪]

شب عاشقان بیدل[1] چه شبی دراز باشد
۱ تو بیـــا کز اوّل شب در صبح باز باشد

عجب است اگر توانم که سفر کنم ز پیشت[2]
۲ بکجــــا رود کبـوتر که اسیـر باز باشد

ز محبّتت نخواهم که نظر کنم برویت
۳ که محبّ صادق آنست که پاکبـــاز باشد

بکرشمهٔ عنایت نظری[3] بسوی[4] ما کن
۴ که دعای دردمنـــدان ز سر نیاز باشد

همه شب درین خیالم که حدیث وصل جانان[5]
۵ بکدام دوست گویم که محـــلّ راز باشد

چه نماز باشد آنرا که تو در خیال باشي
۶ تو صنم نمیگـــذاري که مرا نماز باشد[6]

---

[1] I; بیدوست, for بیدل.

[2] S, P, E, Y(a), T, Z, L, D; کویت, for پیشت: I, I(b), B, R, Y(b), C; دستت, for do.

[3] I(b), P, I; نگهی, for نظری.

[4] B, T, Z, Ç, Y(b); بحال, for بسوی.

[5] In all texts and all MSS. except I, this hemistich runs as follows:— سخنی که نیست طاقت که ز خویشتن بپوشم.

[6] In I(a), this line is omitted.

N.B.—In all texts, and all MSS. except I, the following verse is found between lines 6 and 7:—

* ز چنین قیاس کردم چو تو دوست میگرفتم *
* که ثنا و حمـــد گوئیم و جفا و ناز باشد *

دگرش چو باز بیني غم دل مگوی سعدي
۷ که شب وصال کوتاه و سخن[7] دراز باشد

قدمی که بر گرفتي بوفائي[8] عهد یاران
۸ اگر از بلا بترسي قدم مجاز باشد

۱۵۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ب | — ب — ب | ب — — ب | — ب —]

عیبی نباشد از تو که بر ما جفا رود
۱ مجنون از آستانهٔ لیلی کجا رود

گر سر فدای پای[1] تو کردم دریغ نیست
۲ بسیار سر که در سر[2] مهر و وفا رود

ور من گدای کوی تو باشم[3] غریب نیست[4]
۳ قارون اگر بخیل تو آید گدا رود

مجروح تیر عشق اگرش تیغ در قفاست
۴ چون میرود ز پیش تو چشم از قفا رود

حیف آیدم که پای همي بر زمین نهي
۵ کاین پای لایق است که بر چشم ما رود

در هیچ موقفم[5] سر گفت و شنید نیست
۶ الّا در آن مقام که ذکر شما رود

ای هوشیار اگر بسر مست بگذري
۷ عیبش مکن که بر سر مردم قضا رود

---

[7] S; فمش, for سخن.
[8] All texts and all MSS. except I; بوفا و عهد, for بوفائي عهد.
[1] R, P; جان, for پای. [2] I(b); پی, for سر.
[3] B, and all texts but Z; گشتم, for باشم.
[4] I(a); عجب مدار, for غریب نیست. [5] T, C; موضعم, for موقفم.

ما چون نشانه پای بگل در بمانده ایم

۸ خصم آن حریف نیست که تیرش خطا رود [6]

ای آشنای کوی محبّت صبور باش

۹ بیداد نیکوان همه بر آشنا رود

سعدي بدر نمیکني از سر هوای گل

۱۰ در پات لازمست که خار جفا رود

۱۵۸

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [ـ ـ ـ ᴗ | ـ ـ ـ ᴗ | ـ ـ ـ ᴗ | ـ ـ ـ ᴗ]

غلام آن سبکروحم که با من سرا گران دارد [1]

۱ جوابش تلخ [2] و پنداري شکر زیرزبان دارد

مرا گر دوستي با او بدوزخ میبرد شاید

۲ بنقد اندر بهشتست آنکه یاری دلستان [3] دارد

کسی را کاختاری هست و محبوبي و مشروبي

۳ مراد از بخت و حظّ از عمر و مقصود از جهان دارد

برون از خوردن و خفتن حیاتی هست انسان را [4]

۴ بجانان زندگاني کن بهائم نیز [5] جان دارد

---

[6] In I(a), lines 8 and 9 are transposed.

[1] I(a), I(b), P, I; سر بر من, for با من سر.

[2] In S, I, Y(a) و is omitted after تلخ.

[3] All texts and all MSS. but I; مهربان, for دلستان.

[4] I(b), E, L, D, Y(a), Y(b); خیالی نیست مردم را, for حیاتی هست انسان را.
S, P, Z; same but هست, for نیست.
R, Z; same but حیانی, for خیالی
B, C, T; جهانی هست, for خیالی نیست.

[5] All texts and all MSS. except I, I (a); که وصل دوست, for بهائم نیز.

محبّت با کسی ورزم[6] کزو با خود نمی آیم
۵ چو بلبل کز نشاط گل فراغ از آشیان دارد

نه مردم گر بشمشیر جفا از دوست بر گردم[7]
۶ دهل را کاندرون باد است ز انگشتی فغان دارد

بتشویش قیامت در که یار از یار بگریزد[8]
۷ محبّ از خاک برخیزد محبت همچنان دارد

خوش آمد باد نو روزی بصبح از باغ پیروزی
۸ ببوی دوستان ماند نه[9] بوی بوستان دارد

یکی سر بر[10] کنار یار و خواب صبح مستولی
۹ چه غم دارد ز مسکینی که سر بر آستان دارد

چو سعدی عشق پنهان دار و لذت جوی[11] وآسایش
۱۰ بتنها عیش[12] میراند که منظوری[13] نهان دارد

۱۵۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ —]

فراق را دلی از سنگ سخت تر باید
۱ مرا دلیست که با شوق بر نمی آید

[6] All texts and all MSS. but I; دارم, for ورزم.
[7] I, I(a), B, R; از جفای, for از جفا.
In all texts and all MSS. but I this hemistich runs thus:—
نه مردی گر بشمشیر از جفای دوست برگردی
[8] All texts and all MSS. except I; بر گردد, for بگریزد.
[9] I(b) and all texts except Z; ز for نه.
[10] I(b), P, Z, E, Y(a), Y(b), D, C; در, for بر.
[11] I; تنها باش و راحت بین, for عشق پنهان دار و لذت جوی.
[12] I(a), I; ملک, for عیش.
[13] I(a); محبوبی, for منظوری.

هنوز با همه بد عهدیت دعا گویم
۲ بیا و گر همه دشنام میدهي شاید

اگرچه هردو[1] جهانت بدل خریدارند
۳ منت بجان بخرم تا کسی نیفزاید

بکش چنانکه[2] توانی[3] که بنده را نرسد
۴ خلاف آنچه[4] خداوندگار فرماید

نه زنده را بتو میل است و مهرباني و بس
۵ که مرده را به نسیمت روان بیاساید

مپرس کشتهٔ شمشیر عشق را چونی
۶ چنانکه هرکه به بیند برو ببخشاید

پدر که چون توجگر گوشه از خدا میخواست[5]
۷ خبر نداشت که دیگر چه فتنه میزاید

توانگرا در رحمت بروی درویشان
۸ مبند ور تو به بندي خدای بگشاید

بخون سعدي اگر تشنهٔ حلالت باد
۹ تو دیر زي که مرا عمر خود نمي باید

۱۶۰

Metre: هزج مسدس محذوف [ـ ـ ᴗ ا ـ ـ ـ ᴗ ا ـ ـ ـ ᴗ]

فلک را این همه تمکین نباشد ۱ فروغ مهر و مه چندین نباشد

---

[1] I, I(a), I(b), B, S, R, P; هرکه, for هر دو.
[2] I, I(a), I(b), B, and all texts; چنانچه, for چنانکه.
[3] B; تو داني, for تواني.
[4] I(a), Z; آنکه, for آنچه.
[5] E, Y(a), L, D; میجست, for میخواست.

صبا گر بگذرد برخاک کویت[1] ۲ عجب گر دامنش مشکین نباشد

چو[2] مروارید تاج خسروانیست ۳ یکی[3] در خوشهٔ پروین نباشد

بقای ملک باد این خاندان را ۴ که تا باشد خلل در دین نباشد

هر آنکو سر بگرداند ز حکمت ۵ ازو[4] بیچاره تر مسکین نباشد

عدو را کو سزای[5] پای پیل است ۶ بزن تا بیدقش فرزین نباشد

چنین خسرو کجا باشد در آفاق ۷ و گر باشد چنین شیرین نباشد

خدایا[6] دشمنش جائی بمیراد ۸ که هیچش دوست[7] بر بالین نباشد

مرا گویند سعدي تا کی این غم ۹ کسی بی دوست چون غمگین نباشد[8]

۱۶۱

Metre: [‒ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ | ‒ ‿ ‒ ‿] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع

که میرود بشفاعت که دوست[1] باز آرد

۱ که عیش[2] صحبت[3] بی او کدورتی دارد

کجا[4] مجال سخن باشدم[5] بحضرت دوست

۲ مگر نسیم صبا این[6] پیام بگذارد

---

[1] Z, R, P; پایت, for کویت.
[2] All texts and all MSS. except I(a); ز, for چو.
[3] I(a); فلک را, for یکی در.
[4] I(b), R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; از آن, for ازو.
[5] I(a); تو بر دل, for سزای: B, S, P; کز تو بر دل, for کو سزای.
[6] I(a), I(b), S, R, T, Z, C, Y(a), E, L, D; خدا را, for خدایا.
[7] I(b), P; خلق, for دوست. [8] This line is only found in I(a).
[1] B, S, R, C; یار, for دوست. [2] L; صفائی, for عیش.
[3] All texts and all MSS. except I; خلوت, for صحبت.
[4] P, I, I(b), R; کرا, for کجا.
[5] I(a), S, P, I, Z; گفتنت, for باشدم:
I(b), R; گفتنست, for do.
[6] I(a), I(b), S, R, P, I; کین, for این.

ستیزه بردن با دوستان همین مثل است[7]
۳ که تشنه چشمهٔ حیوان بگل بینداید

مرا که گفت[8] دل از یار مهربان بردار[9]
۴ باعتماد صبوری که شوق نگذارد[10]

حرام باد بر آنکس نشست با معشوق[11]
۵ که از سر همه بر خاستن نمی یارد

درست ناید از آن مدعی حکایت[12] عشق
۶ که در مواجهه تیغش زنند و سر خارد

بکام دشمنم ای دوست همچنین[13] مگذار
۷ کس این کند که دل دوستان بیازارد

بیا که در قدمت اوفتم و گر بکشی
۸ نمیرد آنکه بدست تو روح بسپارد[14]

حکایت شب هجران که باز داند گفت
۹ مگر کسیکه چو سعدی ستاره بشمارد

---

7 All texts except C; با دوست این مثل دارد, for با دوستان همین مثلست.

8 In I, B; که is inserted after گفت.

9 B, T, C; برگیر, for بردار. In B this hemistich runs as follows :—
مرا که گفت که از مهر یار دل برگیر.

10 In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I the following line is inserted between verses 4 and 5 :—

* که گفت هرچه نه بینی ز خاطرت برود *
* مرا تمام یقین شد که سهو پندارد *

11 I(b), B, S, P, and all texts; برخاست بدوست, for با معشوق.

12 R, I; حقیقت, for حکایت.

13 I(b), E, Y(a), Y(b), L, D; این چنین, for همچنین.

14 In I(a) lines 7 and 8 are transposed.

۱۶۲

Metre: [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ] مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع

که برگذشت که بوی عبیر می آید
۱ که میرود که چنین دلپذیر می آید

نشان یوسف گم گشته[1] میدهد یعقوب
۲ مگر ز مصر بکنعان بشیر می آید

ز دست رفتم و بی دیدگان[2] نمیدانند
۳ که زخمهای نظر بر بصیر می آید

همی خرامد و عقلم بطبع میگوید
۴ نظر بدوز که آن بی نظیر می آید

جمال کعبه چنان میدواندم بنشاط
۵ که خارهای مغیلان حریر می آید

ز آنچنان بتو مشغولم ای بهشتی روی
۶ که یاد خویشتنم در ضمیر می آید[3]

ز دیدنت نتوانم که دیده بردوزم
۷ وگر معاینه[4] بینم که تیر می آید

هزار جامهٔ معنی که من بپردازم[5]
۸ بقامتی که تو داری قصیر می آید

---

[1] I(b), R, P; کرده for گشته. [2] I(a); بیگانگان for بی دیدگان.
[3] In I(a) this line is omitted.
[4] I(a), I(b), B, S, P, Z; مقابله for معاینه.
[5] I(b), B, S, R, Z; بر اندازم for بپردازم

بکشتن آمدہ بود آنکه مدّعي پنداشت
۹ که رحمتی مگرش بر اسیر مي آید

سبد نالهٔ سعدی بهر که در آفاق
۱۰ هم آتشی زدهٔ تا نفیر مي آید

۱۶۳

[ــ ــ ا ــ ــ ا ــ ــ ا ــ ــ ــ ا ــ ــ ــ] مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع :Metre

کسی بعیب من از خویشتن نپردازد
۱ که هرکه مینگرم با تو عشق میبازد

فرشتهٔ تو بدین روشني نه آدمئي
۲ نه آدمیست که بر تو نظر نیندازد

چنین پسر که توئي راحت روان پدر
۳ سزد که مادر گیتي بروی تو[1] نازد

کمان خفتهٔ ابرو کشیده تا بن گوش
۴ چو اشکری[2] که بدنبال صید میتازد

کدام گل که بروی تو ماند اندر باغ
۵ کدام سرو که با قامتت سرافرازد

درخت میوهٔ مقصود از آن بلند تراست
۶ که دست قدرت کوتاه ما بدو[3] یازد

[1] All texts and all MSS. except I, R; بفو پسر for بروی تو.
[2] All texts and all MSS. except I; لشکري for اشکري.
[3] I, I(b) and all texts; بدان for بدو.

نه آدمي که اگر آهنـــي بود شخصـــی

۷ در آفتـــاب جمـــالت[4] چو موم بگدازد[5]

مسلّمـــش نبـــود عـــشـــق یار آتش روی

۸ مگـــر کسیکـــه چـــو پـــروانه ســـوزد و سازد

مدهٔ بدست فراقم[6] پس از وصال چو چنگ

۹ که مطـــربش[7] بزند بعـــد از آن که بنوازد

خـــلاف عهـــد[8] تو هرگز نیاید از سعـــدي

۱۰ دلی که از تو بـــپـــرداخت با که پردازد

۱۹۴

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ⏑ — | ⏑ — — | — — ⏑ — | ⏑ — — —]

گر گویمت که سروی سرو اینچنین نباشد

۱ ور گویمـــت که ماهی مه بر زمین نباشد

گر در جهـــان بگـــردي و آفاق در نوردي

۲ صورت بدین شگرفي در کفر و دین نباشد

لعلست[1] یا لبانت قندست[2] یا دهانت

۳ تا در برت نگیـــرم نیکـــم یقیـــن نباشد

---

[4] I(b), S, P, Z; خیالت for جمالت.
[5] In I(a) this line is omitted.
[6] I; رقیبم for فراقم. [7] I; صاحبش for مطربش.
[8] All texts and all MSS. except I; رای for عهد.
[1] All texts and all MSS except I, S, P; لعلی است for لعلست.
[2] All texts, and all MSS. except I, I(a), I(b); قندیست for قندست.

صورت کنند[3] زیبا بر پرنیان و دیبا
٤ لیکن در[4] ابروانش سحر مبین نباشد

زنبور[5] اگر میانش باشد بدین لطیفی
٥ حقّا که در دهانش این انگبین نباشد

گر هرکه در جهان را شاید که خون بریزي
٦ با یار مهربانت باید که کین نباشد

گر جان نازنینش در پای ریزي ای دل
٧ در کار نازنینان جان نازنین نباشد

ور زانکه دیگری را بر ما همي گزیند[6]
٨ گو بر گزین که ما را جز او[7] گزین نباشد

عشقش حرام بادا بر یار سرو بالا
٩ تر دامني که جانش[8] در آستین نباشد

سعدي بهیچ معني چشم از تو بر نگیرد
١٠ الّا گرش براني علّت جز این نباشد

١٦٥

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [– ⏑ ⏑ – | – ⏑ ⏑ – | – ⏑ ⏑ – | – –]

کاروان شکر از مصر بشیراز آید
١ اگر آن یار سفر کردهٔ ما باز آید

[3] In I(a), I(b), B, S, P, and all texts but L و is inserted after کنند.
[4] I, I(a), B, S, R, Z ; بر for در.
[5] I ; سروي for زنبور.
[6] I(a), C ; گزیني for گزیند.
[7] All texts, and all MSS. except I, B , تو for او.
[8] I , بر for در.

گر تو باز آئي وگر[1] خون[2] منت در خورد است
۲ پیشت آیم[3] چو کبوتر که بر باز آید

نام و ننگ و دل و دین گر برود این مقدار
۳ چیست تا در نظر عاشق جانباز آید

من خود این سنگ بجان میطلبیدم همه عمر
۴ کاین قفس بشکند و مرغ بپرواز آید

اگر این داغ جگرسوز که بر جان من است
۵ بر دل کوه نهي سنگ بآواز آید

من همان روز که روی تو[4] بدیدم گفتم
۶ هیچ شک نیست که از روی چنین ناز آید

هرچه در صورت عقل آید و در وهم[5] و قیاس[6]
۷ آنکه محبوب من است از همه ممتاز آید

گر تو باز آئي و بر دیدهٔ سعدي بروي
۸ هیچ شک نیست که منظور باعزاز آید[7]

---

[1] I(b), P, and all texts ; اگر for وگر ; I(a), S, R ; که گر for do.
[2] I(a), B, T ; جان for خون
[3] I(a) ; آرم for آیم.
[4] I(a), and all texts but T, L ; این روی for روی تو.
[5] B, R, T, C ; فهم for وهم.
[6] In S this hemistich runs as follows :—

هرچه در صورت وهم آید از روی قیاس

[7] In I(a) this hemistich reads as follows :—

هم ازین نیست که محبوب باعزاز آید

۱۶۶

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ◡ ‒ ‒]

کسی که روی تو دید است حال من داند
۱ که هرکه دل بتو پرداخت[1] صبر نتواند

مگر تو روی بپوشي وگرنه ممکن نیست
۲ که هرکه روی[2] تو بیند نظر بپوشاند

هر آفریده که[3] چشمش بر آن جمال افتاد
۳ دلت[4] ببخشد و بر جانت آفرین خواند

اگر بدست کند باغبان[5] چنین سروی
۴ چه جای چشمه که بر چشمهاش بنشاند

چه روزها بشب آورد جان منتظرم[6]
۵ ببوی آنکه شبی با تو روز گرداند

بجهد و حیله[7] شبی در فراق روز آرم[8]
۶ وگرنه بینمت آنروز هم بشب ماند

جفا و سلطنت میرسد ولی مپسند
۷ که گر سوار براند پیاده در ماند[9]

---

[1] B; دادست for پرداخت.
[2] All texts and all MSS. except I; آدمي که for هرکه روی.
[3] All texts and all MSS. except I; آفریده که چشمش for آدمي که در چشمش.
[4] All texts and all MSS. except I, I(a), B, R; دلش for دلت.
[5] S; آدمي for باغبان.
[6] T, E, Y(a), Y(b), L, D; جان و منتظر است for جان منتظرم.
[7] B, R; به چند for بجهد و.
[8] I; کنم for آرم.
[9] In I(a) line 7 is omitted.

بدست رحمتم از خاک آستان بردار[10]

۸ که گر بیفگنیم[11] کس بهیچ نستاند

چه حاجتست بشمشیر قتل عاشق را

۹ حدیث دوست بگویش که جان بر افشاند

پیام اهل دل است این خبر[12] که سعدي داد[13]

۱۰ نه هرکه گوش[14] کند معني سخن داند

۱٦۷

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ]

کسی که روی تو بیند نگه[1] بکس نکند

۱ ز عشق سیر نگردد[2] ز عیش بس نکند

درین روش که توئي پیش هرکه باز آئي

۲ گرش بتیغ زني روی باز پس نکند

چنان بپای تو در مردن آرزومندم

۳ که زندگاني خویشم دگر[3] هوس نکند

بمدتی نفسی یاد دوستی نکني

۴ که یاد تو نتواند که یک نفس نکند

ندانمت که اجازت نوشت و فتوی داد

۵ که خون خلق بریزي مکن که کس نکند

---

10 All texts and all MSS. except I ; بر گیر for بردار.

11 R ; تو بفگنیم for بیفگنیم.

12 C, T ; سخن for خبر.

13 B, T ; راست for داد.

14 I (a) ; فهم, for گوش.

1 B, T, Y(b) ; نظر for نگه.

2 C, I ; نباشد for نگردد.

3 All texts and all MSS. except I(a), چنان for دگر.

اگر نصیب نبخشی نظر دریغ مدار

۶ شکر فروش چنین ظلم[4] بر مگس نکند

بنال سعدی اگر شوق بوستان[5] داری

۷ که هیچ بلبل ازین ناله در قفس نکند

۱۶۸

Metre: رمل مثمن مخبون محذوف [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒]

کیست آن فتنه که با تیر و کمان میگذرد

۱ و آن چه تیر است که از[1] جوشن جان میگذرد

آن نه شخصی است جهانی است پر از لطف و کمال[2]

۲ عمر ضایع مکن ای دل[3] که جهان میگذرد

آشکارا نپسندد دگر آن روی چو ماه

۳ گر بداند که چه بر خلق نهان[4] میگذرد[5]

آخر ای نادرهٔ دور زمان از سر لطف

۴ بر ما آی زمانی که زمان میگذرد

صورت[6] زیبای نو ای ماه دلارای[7] چنانکه

۵ صورت حال من از شرح و بیان میگذرد

---

[4] I(a); جور for ظلم.

[5] All texts, and all MSS. except I, I(a), R; عشق دوستان for شوق بوستان.

[1] I(b), S, R, P; در for از

[2] I(a); حسن و جمال for لطف و کمال.

[3] I(a), C; جهان for دل.

[4] I(b), S, P, Z, E, Y(a), L, D; جهان for نهان.

[5] In I(a) this line is omitted.

[6] R, B, and all texts; روی for صورت

[7] R, دلارام for دلارای.

تا دگر باد صبائی بچمن باز آید

۶ عمر می بینم و چون[8] برق یمان میگذرد

آتشی در دل سعدی بمحبّت زدهٔ

۷ دود آنست که وقتی بزبان میگذرد

۱۶۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‒ ⏑⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ‒]

گفتمش سیر به بینم مگر از دل برود

۱ آنچنان جای گرفته است که مشکل برود

دلی از سنگ بباید بسر راه وداع[1]

۲ تا تحمّل کند آنروز که محمل برود

چشم[2] حسرت بسر انگشت[3] فرو میگیرم

۳ که اگر[4] راه دهم قافله در[5] گل برود

ره ندیدم چو برفت از نظرم صورت دوست

۴ همچو چشمی که چراغش ز مقابل برود

[8] In I(a), I(b), S, R, E, Z, Y(a), Y(b), D, و is omitted before چون.
[1] S; فراق for وداع.
[2] R, S and all texts; اشک for چشم.
[3] I(a), I(b), P, B; اشک for انگشت.
[4] B, T, Y(b); گرش for اگر.
[5] I, I(b), S, R, Z; بر for در.

موجم[6] این بار چنان کشتي طاقت بشکست
۵ که عجب دارم اگر تخته بساحل برود

سهل بود آنکه بشمشیر عتابم میکشت
۶ قتل صاحب نظر آنست که قاتل برود

نه عجب گر برود قافلهٔ[7] صبر و شکیب
۷ پیش هر چشم که آن شکل[8] و شمایل برود

کس ندانم که درین شهر گرفتار تو نیست
۸ مگر آن کس که بشهر آید و غافل برود

گر همه عمر نداد است کسی دل بخیال
۹ چون بیاید بسر راه[9] تو بیدل برود

روی بنمای که صبر از دل صوفي ببري
۱۰ پرده بردار که هوش از سر[10] عاقل برود

سعدي ار عشق نبازد چکند ملک وجود
۱۱ حیف باشد که همه عمر بباطل برود

قیمت وصل نداند مگر آزردهٔ هجر[11]
۱۲ مانده[12] آسوده بخسبد چو بمنزل برود[13]

---

[6] I, I(a), S, P ; موج ازین for موجم این.
[7] I, I(a), I(b), B, R, P ; قاعده for قافله.
[8] All texts and all MSS. except I(a) ; قد for شکل.
[9] T, Y(b) ; کوی for راه.
[10] I(b), B, P, S, T, Z, C ; تن for سر : R, I ; دل for do.
[11] I(a) ; عشق for هجر.
[12] I(a) ; خسته for مانده : I ; مرده for do.
[13] In B, T, C, this line is omitted.

۱۷۰

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ ––]

کیست آن ماه منوّر که چنین میگذرد
۱ تشنه جان میدهد و ماء معین میگذرد

سرو اگر نیز تحرّک کند از جای بجای
۲ نتوان گفت که نیکو تر ازین میگذرد

حور عین میگذرد در[1] نظر سوختگان
۳ یا مه چارده یا لعبت چین میگذرد

کام ازو کس نگرفته است مگر باد بهار
۴ که بر آن زلف و بنا گوش و جبین میگذرد

مردم زیر زمین رفتن او پندارند
۵ کآفتابیست که بر چرخ برین[2] میگذرد

پای کو بر سر عاشق نه بر دیده نشین
۶ حیف باشد که چنین کس بزمین میگذرد

هرکه در شهر دلی دارد و دینی داند
۷ گو حذر کن که هلاک دل و دین میگذرد

از خیال آمدن و رفتنش اندر دل و چشم
۸ با گمان افتم اگر خود بیقین میگذرد[3]

---

[1] I; بر for در

[2] B, T, C; روی زمین for چرخ برین: I(b), R, P, S; اوج for چرخ.

[3] In I(a) this line is omitted.

گر کند خشم[4] بما یا[5] نکند حکم او راست[6]

۹ پادشاهي است که بر ملکِ یمین میگذرد

سعدیا گوشه نشیني کن و شاهد بازي

۱۰ شاهد آنست که بر گوشه نشین میگذرد[7]

۱۷۱

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ⏑ ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — —]

کی[1] برست این گل خندان و چنین زیبا شد

۱ یا کی[2] این غورهٔ نو رسته چنین[3] حلوا شد

دیگر آن مرغ کی از بیضه بر آمد که چنین

۲ بلبلی خوش سخن[4] و طوطي شکرخا شد

کی در آموخت چنین[5] لطف و بلاغت کامروز[6]

۳ مردم از عقل بدر بود چو[7] او گویا[8] شد -

---

[4] L; چشم for خشم.

[5] I(a), Y(b); ور for یا.

[6] I(b), P, T; و راست for او راست.

[7] In S this line is omitted.

[1] I(a), I(b), Y(a), L; چون for کی.

[2] All texts and all MSS. except I; آخر for یا کی.

[3] All texts and all MSS. except I; خواسته کی for رسته چنین.

[4] All texts and all MSS except I; بلبل خوش نفس for بلبلی خوش سخن.

[5] All texts and all MSS. except I; که در آموختش این for کی در آموخت چنین.

[6] All texts and all MSS. except I; کآنروز for کامروز.

[7] All texts and all MSS. but I; که for چو.

[8] I, Z; دانا for گویا.

شاخکـــی تازه بپـــرورد [9] صبـا بر لب جوی
۴ چشـــم بـــرهم نزد و [10] ســرو سهـــي بالا شد

عقـــل را گفتـــم ازین پس بسلامت بنشین
۵ گفـــت خاموش که این فتنه دگر پیـــدا شد

عالم طفلي و جهلي و [11] جواني [12] بگذشت [13]
۶ کآدمي [14] طبـع ملک خوی و پري سیما شد

پر نشد چون صدف از دانهٔ مرجان [15] دهنی
۷ که نه از حســـرت آن [16] دیدهٔ ما دریا شد

سعـــدیا غنچـــهٔ سیراب نگنجـــد در پوست
۸ وقت خوش دید [17] بخنـــدید و گل رعنا شد

۱۷۲

Metre : رمل مثمن مخبون مقطوع [– ⏑ ⏑ – | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏓]

مجلـــس ما دگـــر امـــروز به بستـــان ماند
۱ عیـــش خلـــوت بتمـــاشـــای گلستـــان ماند

---

[9] All texts and all MSS. except I ; برآورد for بپرورد.
[10] All texts and all MSS. except I ; نزدی for نزد و.
[11] All texts and all MSS. but I ; خوئي for جهلي و.
[12] All MSS. and all texts but L ; حیواني for جواني. (The former reading breaks the metre.)
[13] S ; بگذاشت for بگذشت.
[14] All texts and all MSS. but I ; آدمی for کآدمی.
[15] L ; لولو for مرجان.
[16] In all texts and all MSS. except I ; او for آن.
[17] In Y(a) و is inserted after دید.
N.B.—In P. and R. this ode is omitted.

می حلال است کسی را که بود خانه بهشت
۲ خاصه از دست حریفی که برضوان ماند

خطِّ سبز و لب لعلت بچه ماننده کنم[1]
۳ من بگویم[2] بلب چشمهٔ حیوان ماند

تا سر زلف پریشان تو محبوب من است[3]
۴ روزگارم بسر زلف پریشان ماند

چکند کشتهٔ عشقت که نگوید غم دل
۵ تو مپندار که خون ریزي و پنهان ماند

هرکه چون موم بخورشید رخت نرم نشد
۶ زینهار از دل سختش که بسندان ماند

نادر افتد که یکی[4] دل بوصالت[5] ندهد
۷ یا کسی در بلد کفر مسلمان ماند

تو که چون برق بخندي چه غمت باشد[6] از آنکه
۸ من چنان زار بگریم که بباران ماند

طعنه بر حیرت سعدي نه بانصاف زدي
۹ کس چنین روی نه بیند که نه حیران ماند

هرکه با صورت و بالای تو اش انسی[7] نیست
۱۰ حیوانیست که بالاش بانسان ماند

---

[1] All texts and all MSS. but I, R; مانه گوئي for ماننده کنم.
[2] T, E, L, Y(a), Y(b), D, C; برياحين و لب for من بگویم بلب.
[3] In I(a) this hemistich runs as follows:
تا سر زلف تو محبوب دل انس منست.
[4] R, B; کسی for یکی.
[5] E, Y(a), Y(b), L, D; بجمالت for بوصالت.
N.B.—In T, and C, this line is omitted.
[6] I, I(a), I(b), B, S, P, R; دارد for باشد. [7] S, R; میلی for انسی.

۱۷۳

Metre: مقفارِب مثمّنِ مقصور [ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ]

مرا راحت از زندگی دوش بود ۱ که آن ماه رویم در آغوش بود
چنان مست دیدار و حیران عشق ۲ که دنیا و دینم فراموش بود
نگویم می لعل شیرین گوار ۳ که زهر از کف دست او نوش بود
ندانستم از غایت لطف و حسن ۴ که سیم و سمن یا بر و دوش بود
بدیدار و گفتار جان پرورش ۵ سراپای من دیده و گوش بود
نمیدانم آنشب که چون روز شد ۶ کسی باز داند که با هوش بود
مؤذّن غلط گفت[1] بانگ نماز ۷ مگر همچو من مست و مدهوش بود
بگفتیم[2] و دشمن بدانست و دوست ۸ نماند آن تحمل که سرپوش بود
بخوابش مگر دیدهٔ سعدیا ۹ زبان درکش امروز[3] کآن دوش بود
مبادا که گنجی بجوید[4] فقیر ۱۰ که نتواند از حرص خاموش بود

۱۷۴

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ]

مرا چو آرزوی روی آن نگار آید
۱ چو بلبلم هوس نالهای زار آید
میان انجمن از لعل او چو آرم یاد
۲ مرا سرشک چو یاقوت در کنار آید

---

[1] R, I; کرد for گفت.
[2] P; نگفتیم for بگفتیم.
[3] B; این روز for امروز.
[4] I(a), I(b), S, T, Z, C, Y(b); به بیند for بجوید.

زرنگ لاله مرا روی دلبـــر آید یاد
۳ ز شکل سبزهٔ مرا یاد خطّ یار آیـــد

گلی بدست من افتد چو روی او[1] هیهات
۴ هزار سال دگر گر چنین بهـــار آیـــد

خسان[2] خـورند بر از باغ وصل او و مرا
۵ ز گلستان جمالش نصیب خار آیـــد

طمـــع مدار وصالی که بیفـــراق بود
۶ هرآینـــه پس هر مستئی خمار آیـــد

مرا زمانه ز یاران بمنـــزلی انداخت
۷ که راضیـــم[3] بنسیمـــی کزان دیار آیـــد

فراق یار بیکبـــار بیـــخ صبـــر بکنـــد
۸ بهـــار وصل ندانم که کی ببار آیـــد

دلا اگرچه که تلخ است بیخ صبر ولی[4]
۹ چو بر امید وصال است خوشگوار آیـــد

پس از تحمّل سختي امید وصل مرا ست
۱۰ که صبح از شب و تریاق هم ز مار آیـــد

ز چرخ عربدهٔ جو چون خدنگ تیر جفا[5]
۱۱ بجست در دل مردان هوشیـــار آیـــد

---

[1] I(a), P. C ; تو for او.
[2] R, T, Y(b) ; کسان for خسان.
[3] R ; قانعم for راضیم.
N.B.—In I(a) lines 7 and 8 are omitted.
[4] I(a), I(b), R ; داغ هجر ولیک for بیخ صبر ولی : P ; هجر یار ولیک for do.
[5] C ; جور و جفا for تیر جفا.

چو عمر خوش نفسی گر گذر کنی با[6] من
۱۲ مرا همان نفس از عمر در شمار آید
بجز غلامي دلدار خویش سعدي را
۱۳ ز کار و بار جهان گر شهی است عار آید

۱۷۵

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ⏑ — | ⏑ — — | — — ⏑ — | ⏑ — —]

سرمست اگر در آئي[1] عالم بهم بر آید
۱ خاک وجود ما را گرد از[2] عدم بر آید
گر پرتوی ز رویت در کنج خاطر افتد
۲ خلوة نشین جانرا[3] آه از حرم بر آید
گلدسته امیدي بر دست عاشقان نه
۳ تا رهٔ روان غم[4] را خار از قدم بر آید
گفتم[5] بکام روزی با تو دمی بر آرم
۴ آن کام بر نیامد ترسم که دم بر آید
عاشق بگشتم ار چه دانسته بودم اول
۵ کز تخم عشق بازی[6] شاخ ندم بر آید
گویند دوستانم سودا و ناله از چیست[7]
۶ سودا از عشق خیزد ناله ز غم بر آید

---

[6] I(a), I(b), R, P; بر for با.
N.B.—In S and B this ode is omitted.
[1] I; آید for آئی.
[2] Y(b) omits از before عدم.
[3] L; دل for جان.
[4] I; ره for غم.
[5] I, Z, L; گفتی for گفتم.
[6] R; نیکبختی for عشق بازی.
[7] R, Z, C, L, Y(b); تا کی for از چیست.

دل رفت و صبر و دانش ما مانده ایم و جانی
۷ گر غم غم تو باشد آن نیز هم بر آید

سعدی ز سوز[8] سینه هردم چنان بنالد
۸ کز عشق[9] سوزناکش دود از قلم بر آید[10]

۱۷۶

Metre : هزج مثمّن سالم [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — —]

نه چندان آرزومندم که وصفش در بیان[1] آید
۱ وگر صد نامه بنویسم حکایت بیش ازان آید

مرا تو جان شیرینی بتلخی رفته از اعضا[2]
۲ الا ای جان بتن باز آ وگرنه تن بجان آید

ملامتها که بر من رفت و سختیها که پیش آمد
۳ گر از هر نوبتی[3] فصلی بگویم[4] داستان آید

چه پروای سخن گفتن بود مشتاق خدمت را
۴ حدیث آنگه کند بلبل که گل با بوستان آید

چه سود آب فرات آنگه که جان تشنه بیرون شد
۵ چو مجنون با کنار افتاد لیلی درمیان آید

---

[8] Z, L ; شور for سوز : C, Y(b) ; دست جورت for سوز سینه.
[9] Z, L ; سوز ناله for سوز ناکش : C, Y(b) ; سوز سینهٔ او for عشق سوز ناکش.
[10] In I this line is omitted.
N.B.—This ode is only included in the *Tayyebāt* in I ; in the other MSS. and texts it comes under the *Badāyi'* or *Khawātīm*.
[1] T, Y(b) ; در شرح و بیان for وصفش در بیان.
[2] S ; پیشم for اعضا.
[3] I(a), I(b), R and all texts ; بانگی for نوبتی.
[4] S ; بخوانم for بگویم.

من ای[5] گل دوست میدارم ترا[6] کز بوی مشکینت[7]

۶ چنان مستم که گوئي بوی یار مهربان آید

نسیم صبح را گفتم تو[8] با او جانبی داري

۷ کز آن جانب که او باشد[9] صبا[10] عنبر فشان آید

گناه تست اگر وقتی بنالد ناشکیبائي

۸ ندانستي که چون آتش در اندازي[11] دخان آید

خطا گفتم بنادانی که چون[12] جوری[13] کند عذرا

۹ نمیباید که وامق را شکایت بر زبان آید

قلم خاصیتی دارد که سر تا سینه بشکافي

۱۰ دگر بارش چو فرمائي[14] بفرق سر[15] دوان آید

زمین[16] باغ و بستانرا بعشق باد نوروزي

۱۱ بباید ساخت با جوری که از باد خزان آید

گرت خونابه گیرد دل ز دست دوستان سعدي

۱۲ نه شرط دوستي باشد که از دل بر دهان[17] آید

---

[5] I(a), I(b), B, Z, Y(a), C, E, L, D; این for ای.

[6] I(a), I(b), R, Z, Y(a), E, L, D; چرا for ترا.

[7] I(a), S, P, R, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; مشکینش for مشکینت.

[8] Y(a); که for تو.

[9] I(b), B, R, P; آید for باشد. [10] S; هوا for صبا.

N.B.—In I(a) lines 6 and 7 are transposed.

[11] B; برافروزي for در اندازي. [12] B; گر for چون.

[13] I(a), I(b), B, S, P, Z; شوخي for جوری.

[14] Z, S, I; بفرمائي for چو فرمائي.

[15] I(b); بسر پیشت for بفرق سر.

[16] In all texts and all MSS. but I و is inserted after زمین.

[17] All texts and all MSS. except I; زبان for دهان.

۱۷۷

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

نظر خدای بینان ز سر[1] هوا نباشد
۱ سفر نیازمندان ز ره[2] خطا نباشد

همه وقت عارفان را نظر است و دیگرانرا
۲ نظری معاف دارند و دوم[3] روا نباشد

بنسیم صبح باید که نبات زنده گردد
۳ که جماد و مردگان را خبر از صبا نباشد

اگرت سعادتی هست که زنده دل بمیری
۴ بحیاتی اوفتادي که دگر فنا نباشد

بکسی نگر که ظلمت بزداید از وجودت
۵ نه کسی نعوذ بالله که در او صفا نباشد

تو خود از کدام شهري که ز دوستان نپرسي
۶ مگر اندران ولایت که تويي وفا نباشد

اگر اهل معرفت را چو نی استخوان بسوزد
۷ چو دفش بهیچ سختي خبر از قفا نباشد

اگرم تو خون بریزي بقیامتت نگیرم
۸ که میان دوستان این همه ماجرا نباشد

به رفیق مهربان است حریف سست پیمان
۹ که بروز تیرباران سپر بلا نباشد

---

1 I ; طلب for ز سر.
2 I ; قدم for ز ره : I(a), I(b), S, P, T, Z, C, Y(a), E, L, D ; سر for ره
T, C, Y(b) ; دگر for دوم.

تو در آینه نظر[4] کن که چه دلبری و لیکن
۱۰ چو تو خویشتن[5] به بینی نگهت[6] بما نباشد

دگری همین حکایت بکند که من و لیکن
۱۱ چو معاملت ندارد سخن آشنا نباشد

تو گمان مبر که سعدی بجفا[7] ملول گردد
۱۲ که گرش تو بی جنایت بکشی جفا نباشد

۱۷۸

Metre: مضارع مثمّن اخرب [– – ⏑ – | – ⏑ ⏑ – | – – ⏑ – | – ⏑ – –]

ذوق شراب آنست یک روز[1] اگر بباشد ۱ هر روز بامدادت ذوقی[2] دگر بباشد

بیخ مداومت را روزی[3] شجر بروید ۲ شاخ معاملت[4] را وقتی[5] ثمر بباشد

استاد کیمیا را بسیار سیم باید ۳ در خاک تیره کردن تا آنکه زر بباشد

بسیار صبر باید تا آن طبیب دل را ۴ در کوی دردمندان روزی گذر بباشد

عالم که عارفان را گوید نظر بدوزند[6] ۵ گر یار ما ببینند صاحب نظر بباشد

زیرا که بادشاهی چون بقعهٔ بگیرد ۶ بنیاد حکم[7] اوّل زیر و زبر بباشد

دیوانه را که گوئی بیدار[8] باش وعاقل ۷ بیمست[9] کز نصیحت دیوانه تر بباشد

---

[4] I(a), I(b), B, R, P; نگه for نظر.
[5] I; تو که خویشتن نه بینی for چو تو خویشتن به بینی.
[6] I(a), S, P, R, T, Y(a), E, L, D; نظرت for نگهت.
[7] I(b), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ز جفا for بجفا.

[1] R, Z, L, Y(b); وقتی for روزی.
[2] C; ذوق for ذوقی.
[3] C; وقتی for روزی.
[4] I; مطایبت for معاملت.
[5] C, Z, L, Y(b); روزی for وقتی.
[6] C, Z; بدوزید for بدوزند.
[7] Z; ملک for حکم.
[8] Z, L; هشیار for بیدار.
[9] Z, L; ترسم که از for بیمست کز.

بانگ سحر برآمد درویش را خبر شد ۸ رطل گرانش درده تا بی‌خبر بباشد[10]

ساقی بیار جامی مطرب بگوی قولی[11] ۹ لب بر[12] دهان نی نه تا نی شکر بباشد

امروز قول سعدی شیرین نمی نماید ۱۰ چون داستان شیرین فردا سمر بباشد

۱۷۹.

Metre: رمل مثمن مخبون مقطوع مسبّغ [‒ ⏑ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ⏑ ‒]

نفسی وقت بهارم هوس صحرا بود

۱ با رفیقی[1] دو که دایم نتوان تنها بود

خاک شیراز چو دیبای منقّش دیدم

۲ وآن همه صورت زیبا[2] که بر[3] آن دیبا بود

پارس در سایهٔ اقبال اتابک ایمن

۳ لیکن از نالهٔ مرغان چمن غوغا بود

شکرین پسته دهانی بتفرّج[4] بگذشت

۴ که بگویم نتوان گفت که چون[5] زیبا بود

یعلم[6] الله که شقایق نه بدان لطف و سمن

۵ نه بدان بوی و صنوبر[7] نه بدان بالا بود

[10] This line is omitted in R, C, Z, L, Y(b)

[11] R, C, Z, L, Y(b); چیزی for قولی.

[12] R, C, Y(b); در for بر.

N.B.—This ode is included under *Tayyebat* only in I.

[1] S, P, T, C, Y(b); حریفی for رفیقی. [2] I; شاهد for زیبا

[3] I, R, and all texts but T; در for بر. I(b), B, S, P, بدان for بر آن.

[4] All texts and all MSS. except I, I(a); تنعم for تفرج

[5] I(b), R, P; چه for چون.

[6] I(a), S, P, R, C, T, Z, Y(b); علم for یعلم.

[7] Z, Y(a), E, L, D; نه هم سرو for صنوبر نه: I(a), شمشاد for صنوبر.

فتنهٔ سامریش در نظر[8] شورانگیز
۶ نفس عیسویش در لب شکّرخا بود

من در اندیشه که بت یا[9] مه نو یا ملک است
۷ یا[10] پري پیکر[11] مه روی[11] ملک سیما بود[12]

دل سعدي و جهانی بدمی غارت کرد
۸ همچو نوروز که بر خوان ملک یغما بود

۱۸۰

Metre : [— ◡ — | ◡ — — ◡ | — ◡ ◡ — | ◡ — —] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

ناچار هرکه صاحب روی نکو بود
۱ هرجا که بگذرد همه چشمي بر او[1] بود

ای گل تو نیز خاطر بلبل نگاهدار
۲ کآنجا که رنگ و بوی بود گفتگو بود

نفس آرزو کند که تو لب بر لبش نهي
۳ بعد از هزار سال که خاکش سبو بود

پاکیزه روی در همه شهری بود و لیک
۴ نه چون تو پاکدامن و پاکیزه خو بود

---

8 All texts and all MSS. except I ; دهن for نظر.

9 I(a) ; بتخانه چین for بت یا مه نو · S, Z, D, L, بتخانه for بت یا مه.

10 T, C, E, Y(a), Y(b) ; که for یا : S, I, I(a), I(b), P, R ; بت for پري.

11 In C, E, Y(a), Y(b), D, the و is inserted in both places.

12 In I(a) this hemistich runs as follows :

یا بت مه وش گل روی سمن سیما بود.

1 I(a), S, P ; در for بر.

ای گـــوی ِحسن بردہ ز خـــوبان روزگار
۵ مسکین کسی که در خم چوگان چوگو بود

موئی چنیـــن دریـغ نبـــاشد گرہ زدن
۶ بگـــدار تا کنـــار و بـــرت مشکبـــو بود

پنـــدارم آنکـــه با تـــو ندارد تعلّقـــی
۷ نه آدمي که صورتی از سنـــگ و رو بود

من باز از تـــو بر نتـــوانم گرفت چشـــم
۸ گم کردہ دل هر آئینه[3] در جستجو بود

بر مي نیاید از دل تنگـــم نفـــس تمام[4]
۹ چـــون نالهٔ کسی که بچـــاهی فرو بود

سعـــدي سپاس دار و جفا بیـــن و دم مزن
۱۰ کز دســت نیکـــوان همـــه چیزی نکو بود

۱۸۱

Metre: هزج مسدّس محذوف [ـ ـ ب ا ـ ـ ـ ب ا ـ ـ ـ ب]

نگفتـــم روزہ بسیـــاری نپـــاید[1] ۱ ریاضـت بگـــذرد اندہ[2] ســـرآید
پس[3] دشواري آسانیســـت ناچار ۲ و لیـــکـــن آدمي را صبـــر باید

---

[2] In I(a) this line is omitted.
[3] I(b), S, and all texts; در آینه for هر آئینه.
[4] I; روان for تمام: T; چنان for do.
[1] Y(a); باید for پاید.
[2] All texts and all MSS. but I; سختي for اندہ.
[3] All texts and all MSS. except I insert از after پس.

رخ از ما تا بکی پنهان کند عید ۳ هــلال اینــک[4] کابرو[5] مینماید

سرا بستان[6] درین موسم چه بندي ۴ درش[7] بکشــای تا دل بــر کشاید

غلامان[8] را بگــو تا عود سوزند[9] ۵ کنیزک[10] را بگــو تا مشک ساید

که پــنــدارم نــگار ســرو بالا ۶ ازین در[11] تهنیــت گویان در آید

سواران حلقه بربودند[12] و آنشوخ ۷ هنــوز از حلقهــا[13] دل میرباید[14]

چو یار اندر حدیث آید بمجلس ۸ مغنّــي را بگــو تا کــم سرآید

که شعر اندر چنین مجلس نگنجد ۹ بلــی گر گفتــهٔ سعدیست شاید

۱۸۴

Metre: هزج مسدّس محذوف [ᴗ ــ ــ ــ ا ᴗ ــ ــ ــ ا ᴗ ــ ــ]

هر آن ناظــر که منظــوری ندارد ۱ چــراغ دولتــش نــوری ندارد

چه کار اندر بهشــت آن مدّعي را ۲ که میــل امــروز با حوری ندارد

چه ذوق از ذکر پیــدا آید[1] او را ۳ که پنهــان شوق مذکوری ندارد[2]

میان عارفان صاحب نظــر نیست ۴ که خاطر پیــش منظــوری ندارد

[4] All texts and all MSS. except I; I(a), R; این است for اینک.

[5] I; بابرو for کابرو.

[6] I(a); در بستان بدین for سرا بستان درین.

[7] All texts and all MSS. except I; دوم for درش.

[8] I(a); غلامت for غلامان.

[9] T; سوزد for سوزند.

[10] I(a); کنیزت for کنیزک: all other MSS. and all texts کنیزان for do.

[11] All texts and all MSS. except I; درین دم for ازین در.

[12] I(b), B, P; نمودند for بربودند.

[13] Y(b), خلقها for حلقها.

[14] S; مي کشاید for مي رباید.

[1] I(b), T, C, S, P; باشد آنرا for آید او را.

[2] In I(a) this line is omitted

اگر سیمرغ اندر دام زلفی ۵ بماند تاب عصفوری ندارد

طبیب ما یکی[3] نامهربان است ۶ که[4] گوئی هیچ رنجوری ندارد

و لیکن چون عسل[5] بشناخت سعدی ۷ فغان از دست زنبوری ندارد

۱۸۳

Metre: [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —] مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف

هر گه که بر من آن بت عیّار بگذرد

۱ صد کاروان ز[1] عالم اسرار بگذرد

مست شراب ناز[2] و جوانی و شاهدی

۲ هر لحظه پیش مردم هشیار بگذرد

هرگه که بگذرد بکشد دوستان خویش

۳ وین دوست منتظر که دگر بار بگذرد[3]

گفتم بگوشهٔ بنشینم چو عاقلان

۴ دیوانه ام کند چو بر دیوار بگذرد

گفتم دری ز خلق به بندم بروی خویش

۵ دردیست در دلم که ز دیوار بگذرد

بازار حسن جملهٔ خوبان شکستهٔ

۶ ره نیست کز تو هیچ خریدار بگذرد[4]

---

[3] B, Y(a), E, L, D ; زبس for یکی.

[4] B, Y(a), Y(b), E, L, D ; تو for که

[5] I(a) ; شهد for عسل.

[1] In I, I(b), ز is omitted before عالم

[2] I(a), I(b), I, P, Z ; خواب for ناز و.

[3] In I(a) this line is omitted.

[4] In I(a) lines 5 and 6 are transposed. In I line 6 is omitted.

ترسم که مست و عاشق[5] و بیدل شود چو ما
۷ گر محتسب بخانهٔ خمّار بگذرد

غافل مشو که عمر گرانمایه ضایع است
۸ الّا دمیکه در نظر یار بگذرد

آسایش است رنج کشیدن ببوی آنکه
۹ روزی طبیب بر سر بیمار بگذرد[6]

سعدي بخویشتن نتوان رفت سوی دوست
۱۰ کانجا طریق نیست که اغیار[7] بگذرد

۱۸۴

Metre: رملِ مثمّنِ سالم [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

هرکه چیزی دوست دارد جان و دل بروی گمارد
۱ هرکه محرابش تو باشي سر ز سجده[1] نیارد

روزی اندر خاکت[2] افتم ور ببادم میرود سر
۲ کآنکه در پای تو میرد[3] جان بشیریني[4] سپارد[5]

من نه آن صورت پرستم کز تمنّای تو مستم
۳ هوش من داني که بود است آنکه صورت مینگارد

[5] R; غافل for عاشق.

[6] In I the following line is inserted after line 9:—

این محتسب که دشمن چنگست و خصم نای
یک روز بس که بر در خمّار بگذرد

[7] Y(b); میار for اغیار.

[1] All texts and all MSS. except S; خلوت for سجده.

[2] All texts and all MSS but I; پایت for خاکت.

[3] I, I(a), R, C, Y(a), E, L, D; افتد for میرد.

[4] R; شیرین می for بشیریني.

[5] In I(a) this line is omitted.

عمر گويند که ضايع ميکني با خوبرويان

۴ آنکه[6] منظوري ندارد عمر ضايع ميگذارد

هرکه ميخواهد[7] درختي در سرابستان معني

۵ بيخش اندر دل[8] نشاند تخمش اندر جان[9] کارد

عشق و مستوري نباشد پاي گو در دامن آور

۶ کز گريبان ملامت سر بر آوردن نيارد

گر من از عهدت بگردم نا جوانمردم نه مردم

۷ عاشق صادق نباشد کز ملامت سر بخارد

باغ ميخواهم که روزي سرو بالايت به بيند

۸ تا گلت در پا بريزد و ارغوان بر سر ببارد

اين[10] چه رفتاراست وقامت وآن چه گفتار[11] وقيامت[12]

۹ چند خواهي گفت سعدي طيّبات آخر ندارد

۱۸۵

Metre: [– ⏑ – | ⏑ – – ⏑ | ⏑ – ⏑ – | ⏑ – –] مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف

امروز در فراق[1] تو ديگر بشام شد

۱ اي ديده پاس دار که خفتن[2] حرام شد[3]

[6] In I, R, P, Z, Y(a), Y(b), E, L, D, و is inserted before آنکه

[7] I; ورزد for خواهد.   [8] S; جان for دل.

[9] I(b), S, P, and all texts; سينه for جان.

[10] All MSS. and all texts except T, C; آن for اين.

[11] R and all texts but Z; بالا for گفتار

[12] In Z و is omitted before قيامت

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] L, Y(b); دو فراق نو ديگرم بفراق تو for دو فراق تو ديگر.

[2] R, L; خواب for خفتن.

[3] In C, L, Y(b), this hemistich runs thus; در انتظار وصل توعمرم تمام شد.

بیش[4] احتمال سنگ جفا[5] خوردنم نماند[6]

۲ کز رقّت[7] اندرون ضعیفم چو جام شد[8]

افسوس خلق می‌شنوم در قفای خویش

۳ کین پخته[9] بین که در سر سودای خام شد

تنها نه من بدانهٔ خالت مقیّدم

۴ کین[10] دانه هرکه دید گرفتار دام شد

گفتم یکی[11] بگوشهٔ چشمش نگه کنم

۵ چشمم درو بماند و زیادت[12] مقام شد

ای دل نگفتمت که عنان نظر بتاب

۶ اکنونت افگند که ز دست لگام شد[13]

از من بعشق روی تو می زاید این سخن

۷ طوطی شکر شکست که شیرین کلام شد

آن مدّعی که دست ندادی ببند کس[14]

۸ این بار در کمند تو افتاد و رام شد

شرح غمت بوصف نخواهد شدن تمام

۹ جهدم بآخر آمد و دفتر تمام شد

---

4 I, R, Z ; پیش for بیش

5 R ; جور و جفا بردنم for سنگ جفا خوردنم.

6 I ; بماند for نماند. 7 R, ضعف for رقّت.

8 In L this line runs as follows, verse 2 above being inserted after it;
آمد نماز شام و نیاید نگار من * ای دیده پاس‌دار که خوابت حرام شد

9 I; تحفه for پخته. 10 Z omits که before این.

11 Z, L ; دمی for یکی.

12 C, L, Y(b) ; زیادم for زیادت. 13 This line is omitted in R.

14 C, Z, Y(b) ; ببندگی for ببند کس : R ; بدام زلف for do.

ابنای روزگار غلامان بزر خرند
۱۰ سعدی ترا بطوع[15] و ارادت غلام شد

۱۸۶

[Metre: رمل مثمن مخبون مقصور ‒ ‒ ◡ ◡ | ‒ ‒ ◡ ◡ | ‒ ‒ ◡ ◡ | ‒ ◡ ‒]

هفته میرود از عمر و بده روز کشید
۱ کز گلستان صفا[1] بوی وفائی ندمید[2]

آنکه برگشت و جفا کرد و بهیچم بفروخت
۲ بهمه عالمش از من نتوانند خرید

هرچه زآن تلختر اندر حق من خواهد گفت[3]
۳ کو بگو زآن[4] لب شیرین که لطیفست و لذید[5]

کر من[6] از خار بترسم نبرم دامن گل
۴ کام در کام نهنگست ببایـد[7] طلبید

مرو ای دوست که ما بیتو نخواهیم نشست
۵ مبر ای یار که ما از تو نخواهیم برید

از تو با مصلحت خویش نمی پردازم
۶ که محال است که در[8] خود نگرد هرکه تو دید

[15] R, C, L, Y(b); باختیار for بطوع.
N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* in I only; in other MSS. and texts it is included under *Badāyi'* or *Khawatīm*.
[1] R, T, C, Y(b); جفا for صفا.
[2] All texts and all MSS. except I, I(a), S; نرسید for ندمید.
[3] I; همه عالم نبود for حق من خواهد گفت.
[4] I. B; از for زان
[5] *N.B.*—In I(a) this line is omitted.
[6] All texts and all MSS. except I; اگر for گر من.
[7] In T و is inserted before بباید.
[8] I; با for در.

آفرین گفتن[9] و دشنام شنیدن سهل است
۷ چه از آن به که مرا با تو بود[10] گفت و شنید

جهد بسیار بکردم که نگویم غم دل
۸ عاقبت جان بدهان آمد و طاقت نرسید

آخر ای مطرب ازین پردهٔ عشّاق نکرد
۹ چند گوئی که مرا پرده بچنگ تو درید

تشنگانت بلب[12] چشمهٔ حیوان مردند[13]
۱۰ چند چون ماهی بر خشک توانند طپید

شعر[14] سعدی بشنو ای که تو خود زیبائی
۱۱ خاصه آنوقت که در گوش کنی مروارید

۱۸۷

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

هرکه بی او[1] زندگانی میکند ۱ گر نمی میرد گرانی میکند

من بر آن بودم که ندهم دل بکس ۲ سرو بالا دلستانی میکند

مهربانی مینمایم بر[2] قدش ۳ سنگدل نا مهربانی میکند

---

9 All texts and all MSS. except I, R; کردن for گفتن

10 Z, E, Y(b), L, D; بود با تو مرا for مرا با تو بود.

11 In I(a) this line is omitted.

12 All texts and all MSS. except I; تشنگان لبت ای for تشنگانت بلب.

13 S; مهرند for مردند.

14 All texts and all MSS. except I(a), S; حرف for شعر

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

1 E, C, Y(a), L, Z, D; آن for او.

2 R, T, E, Y(a), Y(b), C, L, D; با for بر.

برف پیري مي نشيند بر سرم ۴ همچنان طبعم جواني ميکند
ماجرای دل نميگفتم[3] بخلق[4] ۵ آب چشمم ترجماني ميکند
آهن افسرده ميکوبد که جهد ۶ با قضای آسماني ميکند[5]
عقل را با عشق زور پنجه نيست ۷ احتمال از ناتواني ميکند
چشم سعدي در[6] اميد روی يار ۸ چون دهانش دُرفشاني ميکند
هم بود شوری درين سر بيخلاف ۹ کاين همه[7] شيرين زباني ميکند

۱۸۸

Metre : رمل مسدس محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

يار با ما بيوفائي ميکند ۱ بی سبب[1] از ما جدائي ميکند
شمع جانم را بکشت آن بيوفا ۲ جای ديگر روشنائي ميکند
ميکند با خويش خود[2] بيگانگي ۳ با غريبان آشنائي ميکند
جو فروش است آن نگار سنگدل ۴ با من او گندم نمائي ميکند
يار من اوباش و قلاش است و رند ۵ بر من او[3] خود پارسائي ميکند
ای مسلمانان بفريادم رسيد ۶ کان فلانی بيوفائي[4] ميکند

[3] T, C ; گويم for گفتم
[4] All texts and all MSS but I ; بکس for بخلق
[5] In I(a), and B lines 6 and 7 are transposed.
[6] All texts and all MSS. except I, R ; بر for در.
[7] I ; کين چنين for کاين همه.
N.B.—This ode is omitted in I(b)
[1] I(a), T, C, R ; گناه for سبب.
[2] All MSS. except I(a), and all texts but T ; خويشتن for خويش خود
R ; يار for خويش
[3] I(a) ; پيش ياران for بر من او خود.
[4] I(a) ; نا خدای for بی وفای

کشتي عمرم شکست اندر[5] غمش ۷ وز[6] من مسکین جدائي میکند

آنچه بر من مي رود از جور و جفا[7] ۸ آفت دور سمائي میکند

سعدي شیرین سخن در راه عشق ۹ از لبش بوسي گدائي میکند

۱۸۹

Metre: رملِ مثمّنِ سالم [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

هرکه شیریني فروشد مشتري بر وی بجوشد

۱ یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد

همچنان عاشق نباشد ور بود صادق نباشد

۲ هرکه درمان مي پذیرد یا نصیحت مینیوشد

گر مطیع خدمتت را کفر فرمائي بگوید

۳ ور[1] حریف مجلست را[2] زهر فرمائي بنوشد

شمع پیشت روشنائي نزد آتش مینماید

۴ گل بدستت خوبروئي پیش یوسف میفروشد

سود بازرگان دریا بیخطر ممکن نباشد

۵ هرکه مقصودش[3] تو باشي تا نفس دارد[4] بکوشد

---

5 S, P, C, T; از شکسست for اندر شکست.

6 All texts and all MSS. except I(a); از for وز.

7 In all texts and all MSS. except I(a), this hemistich runs as follows: آنچه با من مي کند اندر زمان.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

1 S; یا for ور.

2 In I(a), S, P, Y(a), Y(b), E, L, D, را is omitted after مجلست.

3 T, Y(b); منظورش for مقصودش.

4 S; باشد for دارد.

برگ چشمم مي نخوشد در زمستان فراقت
۶ وین عجب کاندر زمستان برگهای تر بخوشد

هرکه معشوقی[5] ندارد عمر ضایع میگذارد
۷ همچنان نا پخته باشد هرچه بر[6] آتش نجوشد

تا غمی پنهان نباشد رقّتی پیدا نگردد
۸ هم گلی دید است سعدي تا[7] چو بلبل میخروشد

۱۹۰

Metre: [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ] رمل مثمّن مخبون محذوف

هرکه مجموع نباشد بتماشا نرود
۱ یار با یار سفر کرده به تنها نرود

باد آسایش گیتي نزند[1] بر دل ریش
۲ صبح صادق ندمد تا شب یلدا نرود

بر دل آویختگان عرصهٔ عالم[2] تنگ است
۳ کانکه[3] جائی بگل افتاده[4] دگر جا نرود

هرگز اندیشهٔ یار از دل دیوانه عشق
۴ بتماشای گل و لاله[5] بصحرا نرود

---

[5] All texts and all MSS. except I ; منظوری for معشوقی.
[6] I(a), B, T, E, Y(a), Y(b), L, D ; هرکه در for هرچه بر.
[7] P, C, T, Y(b); کو for تا.
N.B.—In I(b) and R this ode is omitted.
[1] I(a), S, R, B, and all texts ; بزند for نزند.
[2] E, T, Z, C, Y(a), Y(b) ; دنیا for عالم.
[3] R ; هرکه for کانکه : T, C, Y(b) ; آنکه for do.
[4] I(a), B, S, P, T, C ; افتد بدگر for افتاده دگر.
[5] I(a), P, S, R, B, Z ; سبزه for لاله.

بسر[6] خار مغیلان بروم با تو چنان
۵ بارادت که کسی[7] بر سر دیبا نرود

با همه رفتن زیبای تذرو اندر باغ
۶ گو بشوخي برود پیش تو زیبا نرود[8]

گر تو ای[9] تخت سلیمان بسر ما زین دست
۷ رفت خواهي عجب از مورچه در پا نرود[10]

باغبانان بشب از زحمت بلبل چونند
۸ که در ایام گل از باغچه غوغا نرود

همه عالم سخنم رفت و بگوشت نرسید
۹ آری آنجا که تو باشي سخن ما[11] نرود

هرکه ما را به نصیحت ز تو مي پیچد روی
۱۰ گو بشمشیر که عاشق بمدارا نرود

ماه رخسار بپوشي تو بت یغمائي[12]
۱۱ تا دل خلقی ازین شهر بیغما نرود

گوهر قیمتي از کام نهنگان آرند[13]
۱۲ هرکه او را غم جانست بدریا نرود

سعدیا بار کش و یار فراموش مکن
۱۳ مهر وامق بجفا کردن عذرا نرود

---

[6] S; بر سر for بسر. [7] B, S, R, P; یکی for کسی.
[8] In I(a) this line is inserted at the end
[9] B; با for ای.
[10] In I(a) this line is omitted.
[11] In P, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, ز is inserted before ما.
[12] I, B, Z, E, Y(a), Y(b), D; رعنائي for یغمائي.
[13] T; گیرند for آرند.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.

۱۹۱

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ]

هرکه را باغچهٔ هست به بستان نرود
۱ هرکه مجموع نشسته است پریشان نرود

آنکه در دامنش آویخته باشد خاری
۲ دیگرش[1] گوشهٔ خاطر بگلستان نرود

سفر قبله دراز است و مجاور با دوست
۳ روی در قبلهٔ معنی به بیابان نرود[2]

گو بیارند کلید همهٔ درهای بهشت
۴ جان عاشق بتماشاگه رضوان نرود

گر سرت مست کند بوی حقیقت روزی
۵ اندرونت بگل و لاله و ریحان نرود

هرکه دانست که منزلگه معشوق کجاست
۶ مدّعي باشد اگر بر سر پیکان نرود

صفت عاشق صادق بدرستي[3] آنست
۷ که گرش سر برود از سر پیمان نرود

بنصیحت گر دل شیفته میباید گفت
۸ برو ای خواجه که این درد بدرمان نرود[4]

[1] All texts and all MSS. except I; هرگزش for دیگرش.
[2] In I(a) this line is omitted.
[3] Z, Y(a), E, L, D; بحقیقت for بدرستي.
[4] In I(a) this line is omitted.

بملامت نرود از دل ما صورت عشق

۹ نقش بر سنگ نبشته است بطوفان نرود[5]

عشق را عقل نميخواست که بيند ليکن

۱۰ هيچ عيار نباشد که بزندان نرود

سعديا گر همه شب شرح غمش خواهي گفت

۱۱ شب بپايان رود و شرح بپايان نرود

۱۹۲

Metre : هزج مثمن اخرب مكفوف مقصور [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

يا رب شب دوشين چه مبارک سحري بود

۱ کورا بسر کشتهٔ هجران گذري بود

آن دوست که با او[1] بارادت نظري هست

۲ با ما مگر او را بعنايت[2] نظري بود

من بعد شکايت[3] نکنم تلخي هجران

۳ کآن ميوه که از صبر چشيدم[4] شکري بود

روئی[5] نتوان گفت که حسنش بچه[6] ماند

۴ گوئي که در آن نيمشب از روز[7] دري بود

---

[5] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] I(a), S, P, C; ما را for با او.

[2] All texts and all MSS. except I(a); بارادت for بعنايت.

[3] All texts and all MSS. except I(a); حکايت for شکايت.

[4] All texts and all MSS. but I(a); بر آمد for چشيدم.

[5] T, C; مه را for روئی.

[6] C; بتو for بچه.

[7] S, P; حسن for روز.

گویم قمری بود کس از من نه پسندد
باغی که بهر شاخ درختش قمري بود ۵

آن دم که خبر بودم ازو تا تو نگوئي
کز خویشتن و هرکه[8] جهانم خبري بود ۶

در عالم وصفش بجهانی برسیدم
کاندر نظرم هردو[9] جهان مختصري بود ۷

من بودم و او نی قلم اندر سر من کش
با او نتوان گفت وجود دگري[10] بود ۸

با غمزهٔ خوبان که چو شمشیر کشید است
در صبر بدیدیم[11] و نه محکم سپري بود ۹

سعدي نتواني که دگر دیده بدوزي
کآن دل بربودند[12] که صبرش قدري بود ۱۰

۱۹۳

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [— ⏑⏑ | — ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | — ⏑ ⏑ ⏓]

یار باید که هرچه یار کند ۱ بر مراد خود اختیار کند

زینهار از کسیکه از[1] غم دوست ۲ پیش بیگانه زینهار کند

بار یاران بکش که دامن[2] گل ۳ آن برد کاحتمال خار کند

[8] I(b), B, T, L, Y(a) D; هردو for هرکه. [9] I(a); هرکه for هردو.

[10] B; که ما را اثری for وجود دگری.

[11] This is the I(a), R, variant; B; که for و : C; ندیدیم که for بدیدیم نه : L omits و.

[12] C, Y(b); بربودست for بربودند.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] I(a), I, Y(b); در for از. [2] R; صحبت for دامن.

خانهٔ عشق در خرابات است ۴ نیکنامی درو چه کار کند
شهربند هوای نفس مباش ۵ سگ شهر استخوان شکار کند
هر شبی مست[3] شاهدی بودن ۶ روز هشیاریت خمار کند
قاضي شهر عاشقان باید ۷ که بیک شاهد اقتصار[4] کند
سیر سعدي سرای سلطان است ۸ نادر آنجا کسی گذار کند

۱۹۴

Metre: سريعِ مسدّسِ مطويِ موقوف [— ◡ — ا — ◡ ◡ — ا — ◡ ◡ —]

از همه باشد بحقیقت گزیر ۱ وز تو نباشد[1] که نداري نظیر
مشرب شیرین نبود بی رجام[2] ۲ دعوت منعم نبود بی فقیر
آن عرق است از بدنت یا گلاب ۳ آن نفس است از دهنت یا عبیر
بذل تو کردم تن و هوش و روان ۴ وقف تو کردم دل و چشم[3] و ضمیر
دل چه بود جان که بدو زنده ام ۵ گو بده ای دوست که گویم بگیر
راحت جان باشد از آن قبضه تیغ ۶ مرهم دل[4] باشد از آن جعبه تیر
درد نهاني بکه گویم که نیست ۷ با خبر از درد من الا خبیر
عیب کنندم که چه دیدي در او ۸ کور نداند[5] که چه بیند بصیر
چون نرود در پی صاحب کمند ۹ آهوی بیچاره بگردان اسیر

---

[3] All texts and all MSS. but I(a); یار for مست.
[4] I(a), B, S, R, P. I, L, Z, C; اختصار for اقتصار.
[1] I(a), S, B, and all texts but Y(b); نشاید for نباشد.
[2] I(b), C; رخام for رجام.
[3] R; جسم for چشم.
[4] C, I, L; جان for دل.
[5] I(a); چه داند for نداند.

هرکه دل شیفته دارد چو من ۱۰ بس که بگوید سخن دلپذیر

نالهٔ سعدی بچه[6] دانی خوش است ۱۱ بوی خوش آید چو بسوزد عبیر

۱۹۵

Metre: [‒ ‒ ᴗ | ‒ ᴗ ‒ ᴗ | ᴗ ‒ ‒ ᴗ | ‒ ᴗ ‒] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

ای صبر پایدار که پیمان شکست یار

۱ کارم ز دست رفت و نیامد بدست یار

برخاست آهم از دل[1] و در خون نشست چشم

۲ یا رب ز من چه خاست که بیمن نشست یار

رحمت نکرد بر قد همچون کمان من[2]

۳ چون تیر ناگهان ز کنارم[3] بجست یار

عمری نهاده روئی تعبّد بر آستان

۴ گفتم مگر دری بکشاید ببست یار

دشمن همین کند که تو کردی بدوستی

۵ فی الجمله دوستست که با دشمن است یار[4]

در عشق یار نیست مرا سیم و زر دریغ

۶ لیک آب چشم و آتش دل[5] هردو هست یار

---

[6] I(a) and all texts but Z; زچه for بچه.

[1] I(a), I(b), B, P, T, C; آه و ناله for آهم از دل.

[2] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows:—

چون قامتم کمان صفت از غم خمیده شد.

[3] All texts and all MSS. except I; کمانم for کنارم.

[4] Lines 4 and 5 are only found in I.

[5] R; درد دلم for آتش دل.

سعدي چو[6] بیوفائي یارت درست شد
۷ در دل شکن امید که پیمان شکست یار

۱۹۶

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ ∪ — ∪ — ∪ — ∪ — —]

آن کیست که میرود بنخچیر ۱ پای دل دوستان بزنجیر

همشیرهٔ جادوان بابل ۲ همسایه لعبتان کشمیر

این است بهشت اگر شنیدي ۳ کز دیدن او جوان شود پیر

از عشق کمان دست و بازوش ۴ افتاده خبر ندارد از تیر

نقّاش که[1] صورتش به بیند ۵ از دست بیفگند تصاویر

ای سخت جفای سست پیمان[2] ۶ رفتی و چنین برفت تقدیر

کوته نظران ملامت از عشق ۷ بیفایده مي کنند و تحذیر

با جان مگر[3] از جسد بر آید ۸ خونی که فرو شد است با شیر

گر جان طلبد حبیب عشّاق[4] ۹ نه صبر روا بود نه تاخیر

آنرا که مراد دوست باید ۱۰ گو ترک مراد خویشتن گیر

سعدي چو اسیر عشق ماندي ۱۱ تدبیر تو چیست ترک تدبیر

---

[6] All texts and all MSS. except I ; سعدي چو for اکنون که.

N.B.—In all texts, and all MSS. except I, the following line is found after verse 6 :

سعدي به بندگیش کمر بستهٔ بسی
لیکن ز بندگي تو طرفی نه بست یار

[1] R ; چو for که.

[2] I(a), I(b), S, R ; پیوند for پیمان.

[3] B, S ; من for مگر.

[4] I(b) ; عاشق for عشّاق.

۱۹۷

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

آمد که آنکه بوی گلزار ۱ منسوخ کند گلاب عطّار

خواب از سر خفتگان بدر برد ۲ بیداري بلبلان هشیار[1]

ما کلبهٔ زهد بر گرفتیم ۳ سجّادهٔ که میبرد بخمّار

یک رنگ شویم تا نباشد[2] ۴ این خرقهٔ ستر پوش زنّار

برخیز که چشمهای مستت ۵ خفتست و هزار فتنه بیدار

وقتی صنمی دلی ربودی ۶ تو خلق ربودهٔ بیکبار

یا خاطر خویشتن بما دهٔ ۷ یا خاطر ما ز دست بگذار[3]

نه راه شدن نه روی بودن ۸ معشوقهٔ ملول و ما گرفتار[4]

هم زخم تو به چو میخورم زخم ۹ هم بار تو به چو مي کشم بار

من پیش نهادهٔ ام که در خون ۱۰ بر گردن و بر نگردم از یار[5]

گر دنیی و آخرت بیارند[6] ۱۱ کاین هر دو بگیر و دوست بگذار

---

[1] L; اشجار for هشیار: all texts but L, and all MSS. except I; سحار for do.

[2] All texts and all MSS. but I; نماند for نباشد

[3] All texts and all MSS. but I; بگذار for بگذر.

[4] *N.B.*—In I eight out of the eleven lines of Ode 205 are inserted in this ghazal after verse 8.

[5] In T and C the following verse is found after line 10:—

گفتي که بدهٔ تو یوسف خویش
اسباب جهان بیا و بردار

[6] I(a), I (b), P, R, T; بیاري for بیارند.

ما یوسف خود نمي فروشیم ۱۲ تو سیم سیاه خود نگهدار[7]
گر مردی ازو تو بر نگردي ۱۳ سعدي بجفا و جور بسیار[8]

۱۹۸

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ — —]

پروانه نمي شکیبد از دور ۱ ور قصد کند بسوزدش نور
هرکس بتعلّقی[1] گرفتار ۲ صاحب نظران بعشق[2] منظور
آنروز که روز حشر باشد ۳ دیوان حساب و عرض منشور
یا رب که تو در بهشت باشي ۴ تا کس نکند نگاه در حور
ما زنده بذکر دوست باشیم ۵ دیگر حیوان بنفخهٔ صور
ما مست شراب ناب عشقیم ۶ نه تشنهٔ سلسبیل و کافور
من دانم و دردمند بیدار[3] ۷ آهنگ شب دراز دیجور
آخر ز هلاک ما چه خیزد ۸ سیمرغ چه میکند بعصفور
بیم است شرار آه عشّاق[4] ۹ کاتش بزند حجاب مستور
نزدیک نمیشوي[5] بصورت ۱۰ وز دیدهٔ دل نمیشوي[5] دور

---

[7] In T and C the following verse is found after line 12:—
در گوش بدار پند سعدي * دل بر کن ازین جهان غدّار

[8] B; زنهار for بسیار. In I(a), S, P, I, Z, this line is omitted.

[1] B; شخص بعلّتي for کس بتعلّقی.

[2] All texts and all MSS. but I; بروی for بعشق.

[3] I, P, B, T, Y(1), E, C, L, D; دیدار for بیدار.

[4] I(a), I(b), S, P, R, C; مشتاق for عشّاق.

[5] I(a); نمیشود for نمیشوي in both places.

از پيش تو راه رفتنم نيست ۱۱ گردن بکمند به که مهجور
سعدي چو مرادت انگبين است ۱۲ واجب بود[6] احتمال زنبور

۱۹۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ــ ـــ ا ــ ــ ـ ـ ا ــ ــ ـ ـ ا ــ ــ ـ ـ ـ]

بفلک ميرسد[1] از روی چو خورشيد تو نور
۱ قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور
آدمي چون تو در آفاق نشان نتوان داد
۲ بلکه در جنّت فردوس نباشد چو تو حور
حور فردا که چنين روی بهشتي بيند
۳ گرش انصاف بود معترف آيد بقصور
شب ما روز نباشد[2] مگر آنگاه که تو
۴ از شبستان بدر آئي چو صباح از ديجور
زندگان را نه عجب گر بتو ميلی[3] باشد
۵ مردگان باز نشينند بعشقت[4] ز قبور[5]
آن بهايم نتوان گفت که جانی دارد
۶ که ندارد نظری با چو تو زيبا منظور
سحر چشمان تو باطل نکند چشم آويز
۷ مست چندانکه بپوشند نباشد مستور

---

[6] I(a), I(b), S, R, P, I, T, C; کند for بود.

[1] Y(b); مهرود for ميرسد.

[2] T; نگردد for نباشد.

[3] R; رغبت for ميلی.

[4] I(b), S, B, R, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D; ز مشقت for بعشقت.

[5] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D; بقهور for ز قبور.

این حلاوت که تو داری نه عجب کزدستت

۸ عسلی پوشد[6] و زنار ببندد زنبور

آنچه در غیبتت[7] ای دوست بمن میگذرد

۹ نتوانم که حکایت کنم الا بحضور

منم امروز و تو انگشت نمای زن و مرد

۱۰ من بشیرین سخنی تو بنکوئی[8] مشهور

سختم آید که بهر دیده ترا مینگرند[9]

۱۱ سعدیا غیرتت آید نه عجب سعد[10] غیور

۲۰۰

[– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –] رمل مثمن مقصور :Metre

تا بدین غایت که رفت از من نیامد هیچ کار

۱ راستی خواهی[1] ببازی صرف کردم روزگار

هیچ دست آویزم آن ساعت که ساعت در رسد

۲ نیست الا آنکه بخشایش کند پروردگار

بس ملامتها که خواهد برد[2] جان نازنین

۳ روز عرض از دست جور نفس نا پرهیزگار

---

[6] I(b), S, R, P; دوزد for پوشد.

[7] P, S, R; غیبت آن for غیبتت ای.

[8] All texts and all MSS. but I; و تو بخوبی for تو بنکوئی.

[9] I(b), S, R, P, T, C; بیفتد for نگرند.

[10] In I, I(a), B, R, Z, Y(a), E, C, L, D, و is inserted after سعد.

[1] I; باید for خواهی.

[2] T, C, Y(b); دید for برد.

گاه میگویم چه بودی گر نبودی روز حشر
۴ تا نگشتندی بدان در[3] روی نیکان شرمسار

باز میگویم نشاید راه نومیدی گرفت
۵ پیش انعامش چه باشد عفو چون من صد هزار

دوستانم توبه گویند از گنه‌کاری بکن
۶ توبه تا من میکنم[4] هرگز نباشد برقرار

چشم تدبیرم نمی بیند طریق مصلحت[5]
۷ جرم بخشا یا بتوفیقم چراغی پیش دار

من که از شرم گنه سر برنمیدارم[6] ز پیش
۸ سر بعلیین بر آرم گر تو گوئی سر برار

گرچه نا[7] فرمانی از حد رفت و تقصیر[8] از حساب
۹ هرچه هستم همچنان هستم بعفو امیدوار

یا رب از سعدی چه کار آید پسند حضرتت
۱۰ یا توانائی بده یا ناتوانی در گذار

۲۰۱

Metre: منسرح مثمّن مطوی موقوف [– ᴗ ᴗ – | – ᴗ – | – ᴗ ᴗ – | – ᴗ –]

خفتن عاشق یکیست بر سر دیبا و خار
۱ چون نتواند گرفت[1] دست در آغوش یار

---

[3] E, Y(a), Y(b), L, D ; از for در.
[4] I ; برم for کدم.
[5] All texts and all MSS. but I ; بتاریکی جهل for طریق مصلحت.
[6] I(a), I(b), B, S, T ; آرم for دارم.
[7] I, P, S, C ; بی for نا.
[8] I(a), I(b), S, R, C ; بیرون for تقصیر.
[1] T, C, Y(b) ; کشید for گرفت.

گر دگری را شکیب[2] هست ز دیدار دوست
۲ من نتوانم گرفت بر سر آتش قرار

آتش آه[3] است و دود میرودش تا بسقف
۳ چشمهٔ چشم است و موج میزندش بر کنار

گر تو ز ما فارغي ما بتو مستظهریم
۴ ور تو ز ما بی نیاز ما بتو امیدوار

ای که بیاران غار مشتغلي دوستکام
۵ غمزهٔ ما بر درست چون سگ اصحاب غار[4]

این همه بار احتمال میکنم و میروم
۶ اشتر مست از نشاط گرم رود زیر بار

ما سپر انداختیم گردن تسلیم پیش
۷ گر بکشي حاکمي ور بدهي زینهار

تیغ جفا گر زني ضرب تو آسایش است
۸ روی ترش گر کني تلخ تو شیرین گوار

سعدي اگر داغ عشق در تو[5] مؤثر شود
۹ فخر بود بنده را داغ خداوندگار

۲۰۲

Metre: منسرح مثمّن مطوي موقوف [ـ ـ ᴗ ᴗ ـ | ـ ᴗ ـ | ـ ᴗ ᴗ ـ | ـ ᴗ ـ]

دولت جان پرور است صحبت آموزگار
۱ خلوت بی مدّعي سفرهٔ بی انتظار

---

[2] I(a), B. P: قرار for شکیب.
[3] I(n); دل for آه.
[4] In all texts and all MSS but I, I(n), this hemistich runs as follows: من سگ اصحاب کهف بر در یاران غار.
[5] T, C, S; بر for در.

آخر عهد شبست اول صبح ای ندیم

۲ صبح دوم بایدت سر ز گریبان بر آر
دور نباشد که خلق روز تصوّر کنند

۳ گر بنمائي بشب طلعت خورشید وار
مشعلهٔ برفروز مشغلهٔ پیش گیر

۴ تا برود از سرت[1] زحمت خواب و خمار
خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع

۵ نالهٔ موزون مرغ بوی خوش لاله زار
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش[2]

۶ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
فصل[3] بهار است خیز تا بتماشا رویم

۷ تکیه بر ایّام نیست تا دگر آید بهار
وعده که گفتي شبی با تو بروز آورم

۸ شب بگذشت از حساب روز برفت از شمار
دور جوانی گذشت موی سیه شد سپید

۹ برق یمانی بجست گرد نماند از سوار
دفتر فکرت بشوی گفتهٔ سعدي بگوی

۱۰ دامن گوهر[4] بیار بر سر مجلس ببار

---

[1] This is the S reading: P, T; بهرند از سرت for برود از سرت: B, E, L, D, Y(a), Y(b), Z, C; ببرندت ز سر for do.
[2] I(b), T, C, E, Y(a), Y(b), D; در نظر هوشیار for پیش خداوند هوش.
[3] S, P, R, B, T, Z, C, L; روز for فصل.
[4] S; دولت for گوهر.

۲۰۳

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطویِ موقوف [— ᴗ — ا — ᴗ ᴗ — ا — ᴗ — ا — ᴗ ᴗ —]

ره بخرابات برد عارف[1] پرهیزگار
۱ سفرهٔ یکروزه کرد نقد همه روزگار

ترسمت ای نیکنام پای بر آید بسنگ
۲ شیشهٔ پنهان بیار تا بخوریم آشکار

گر بقیامت رویم بیخبر و بار عمل
۳ به که خجالت بریم چون بکشایند بار

کاین[2] همه ناموس و نام[3] چون درم ناسره
۴ روی طلا کرده بود[4] هیچ[5] نبودش عیار

روز قیامت که خلق طاعت و خیر آورند
۵ ما چه بضاعت بریم پیش کریم افتقار[6]

کار بتدبیر نیست بخت بزور آوری
۶ دولت و جاه آنسریست تاکه کند اختیار

بس که خرابات شد صومعه صوف[7] پوش
۷ بس که کتبخانه گشت[8] مصطبهٔ درد خار

[1] S; زاهد for عارف.
[2] All texts and all MSS. except I; کان for کاین.
[3] I, P; بانگ for نام.
[4] S, P, Z; دانسته for بود.
[5] R; چونکه for هیچ.
[6] B; انکسار for افتقار: L; خداوندگار for کریم افتقار.
[7] E, Y(a), L, D; خرقه for صوف.
[8] I(b) and all texts; شد for گشت.

مدّعي از گفتگوی دولت معني نیافت
۸ راه نبرد از ظلام ماه ندید از غبار

مطرب یاران[9] بگوی[10] این[11] غزل دلپذیر
۹ ساقي مجلس بیار آن قدح غمگسار

گر همه عالم بعیب در پی ما اوفتند
۱۰ هرکه دلش با یکی است غم نخورد از هزار

سعدي اگر فعل نیک از تو نیاید همي
۱۱ بد نبود نام نیک از عقبت[12] یادگار

آتش فکرت ز عشق[13] میجهد اندر وجود
۱۲ آب روانت ز طبع میرود اندر دیار[14]

۲۰۴

Metre: سریع مسدّس مطوي موقوف [‒ ‿ ‿ ‒ | ‒ ‿ ‿ ‒ | ‒ ‿ ‒]

زنده کدامست بر هوشیار ۱ آنکه بمیرد بسر کوی یار
عاشق دیوانهٔ سرمست[1] را ۲ پند خردمند نیاید بکار
سر که بکشتن بنهي پیش دوست ۳ به که بگشتن[2] بنهي در دیار
ای که دلم بردي وجان سوختي ۴ در سر سودای تو شد روزگار

---

[9] I(a); خوش گو for یاران.
[10] R; بخوان for بگوی.
[11] All texts and all MSS. except I; آن for این.
[12] I(a), I(b), B, T; بر اثرت for از عقبت.
[13] All texts and all MSS. except I; عشقت ز فکر for فکرت ز عشق.
[14] In I(a) and T this line is omitted.
[1] I(b), R, P; درویش for سرمست.
[2] R, Z, Y(a), E, L, D; بغربت for بگشتن.

شربت زهر ار تو دهی نیست تلخ ۵ کوه احد گر تو نهی نیست بار

بندی مهر تو نیابد[3] خلاص ۶ غرقهٔ عشق تو نه بیند کنار

درد نهانی دل تنگم بسوخت ۷ لا جرمم[4] عشق بود[5] آشکار

در دلم آرام تصور مکن ۸ وز[6] مژه ام خواب توقّع مدار

گر گله از ماست[7] شکایت بگوی ۹ ور گنه از تست غرامت بیار

بر سر پا عذر نباشد قبول ۱۰ تا نه نشینی نه نشیند غبار

دُرّ[8] چه محل دارد و دینار چیست ۱۱ مدّعیم گر نکنم جان نثار

سعدی اگر زخم خوری غم مخور ۱۲ فخر بود داغ خداوندگار[9]

۲۰۵

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

شرط است جفا کشیدن از یار ۱ خمر است و خمار و گلبن و خار

من معتقدم که هر[1] چه گوئی ۲ شیرین بود از لب شکر بار

نزد[2] دگری نمیتوان رفت ۳ از تو بتو آمدم بزنهار

عیبت نکنم اگر بخندی ۴ بر من چو بگریم از غمت زار

---

[3] I(b); نه بیند for نیابد.

[4] I; لاجرمش for لاجرمم.

[5] I(a); تو شد for بود.

[6] I(a), P, B, and all texts but L; در for ور.

[7] In I(a) از is omitted before ماست.

[8] All texts and all MSS but I; دل for در.

[9] In all texts and all MSS. but I, this line is omitted, and in its place is substituted the following verse:—

چون تو دگر دوست نیاید بدست * ای که فدای تو سعدی خداوندگار

In T and C both lines are introduced with the variant من صد for سعدی in line 12.

[1] I(a), I(b), P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بهر for هر که.

[2] All texts and all MSS. but I; پیش for نزد.

شک نیست که بوستان بخندد ۵ وقتی[3] که بگرید ابر آزار[4]

تو میروی و خبر نداری ۶ و اندر عقبت قلوب و ابصار

گر پیش تو نوبتی بمیرم ۷ هیچم نبود گزند و تیمار

جز حسرت آن که زنده گردم ۸ تا پیش بمیرمت دگر بار

گفتم که بگوشهٔ چو سنگی ۹ بنشینم و روی دل بدیوار

دانم که میسّرم نگردد ۱۰ تو سنگ در آوری بگفتار

سعدی نرود بسختی از پیش ۱۱ با قید کجا رود گرفتار

۲۰۶

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

فتنه ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر

۱ قامتست آن یا قیامت عنبر است آن یا عبیر

گم شدم در راه سودا رهنمایا رهنمای

۲ صبرم[1] از پا اندر آمد دستگیرا دستگیر

گر ز پیش خود برانی چون سگ از مسجد مرا

۳ سر ز حکمت بر نگیرم[2] چون مرید از حکم[3] پیر

---

[3] I(b), R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; هرگه for وقتی.
[4] In I(a) this line is omitted.
N.B.—In R the following line is found at the end of the ode:—
نه رای شدن نه روی بودن * معشوقه ملول و ما گرفتار
In I lines 3, 4, 5, 7, 8, 9, 10 and 11 of this ode are inserted in ghazal 189 after verse 8, but in a different order, lines 1, 2 and 6 being omitted.
[1] I(a); طاقتم for صبرم.
[2] I(b), S, P, B, and all texts; ندارم for نگیرم.
[3] B, S, P; گفت for حکم: T, C; پند for do.

ناوک فرياد من هر ساعت از مجرای دل
۴ بگذرد از چرخ اطلس[4] همچو سوزن از حرير
چون کنم کز دل شکيبايم ز دلبر نا شکيب
۵ چون کنم کز جان گزير است و ز جانان نا گزير
بيتو گر در جنّتم نا خوش شراب سلسبيل
۶ با تو گر در دوزخم خرّم هوای زمهرير
مرغ وصلت[5] گر بپرّد در هوای بخت من
۷ وه که آنساعت ز شادي چار پر گردم چو تير
تا روانم هست نامت برزبان دارم روان
۸ تا وجودم هست خواهم کند[6] نقشت در ضمير
گر نبارد فضل باران عنايت برسرم
۹ لابه بر گردون رسانم چون جهود اندر[7] فطير[8]
بو العجب شوريده ام سهوم بلطفت[9] در گذار
۱۰ سهمگين افتاده ام جرمم برحمت[10] در پذير
آه درد آلود سعدي گر ز گردون بگذرد
۱۱ در تو کافر دل[11] نگيرد ای مسلمانان نفير

---

4 All texts and all MSS. but R; هفتم for اطلس.
5 S, P; بخت for وصلت.
6 All texts and all MSS. but I, R; خواهد بود for خواهم کند.
7 S; جهودان از for جهود اندر.
8 In I(a) this line is omitted.
9 I(a), I(b), B, S, P; رحمت for لطفت: R, and all texts; طاعت for do.
10 I(a), I(b), B, S, P, Z; طاعت for رحمت. In T, C, this line runs as follows:—
سهمگين افتاده ام جرمم بطاعت در نگر
بو العجب شوريده ام سهوم برحمت در پذير
11 I(a); سنگين for کافر دل.

۲۰۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ]

۱ ما درین شهر غریبیم و درین ملک فقیر • بکمند تو گرفتار و بدام تو اسیر

۲ در آفاق کشادست و لیکن بستست • از سر زلف تو بر پائی دل ما زنجیر

۳ من نظر باز گرفتن نتوانم هرگز[1] • از من ای خسرو شیرین[2] تو نظر باز مگیر

۴ گرچه در خیل تو بسیار به از ما باشد • ما ترا در همه عالم نشناسیم نظیر

۵ در دلم بود که جان فشانم لیکن[3] • باز در خاطر آید[4] که متاعیست حقیر

۶ این حدیث از سر درد است که من میگویم • تا بر آتش نه نهی بوئی نیاید ز عبیر

۷ گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست • رنگ رخساره خبر میدهد از سِرّ ضمیر[5]

۸ من از آن هردو کمانخانهٔ ابروی تو چشم • بر نگیرم اگرم دیده بدوزند به تیر

---

[1] L; همه عمر for هرگز.
[2] L; خوبان for شیرین.
[3] L; روزی for لیکن.
[4] L; آمد for آید.
[5] After line 7 the following verse is inserted in L:—
عشق پروانهٔ سوز من عجبت می آید * چه جوانی تو که از دست ببردی دل پیر

عجب از عقل کسانی که مرا پند دهند

۹ برو ای خواجه که عاشق نبود[6] پند پذیر

سعدیا پیکر مطبوع برای نظرست

۱۰ گر نه بیند چه بود فایدهٔ چشم بصیر

۲۰۸

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ◡ ◡ — | — ◡ — ◡ | ◡ — ◡ ◡ | — ◡ —]

یار آن بود که صبر کند بر جفای یار

۱ ترک رضای خویش کند در رضای یار

گر بر وجود عاشق صادق زنند[1] تیغ

۲ بیند گناه[2] خویش[3] و نه بیند خطای یار

یار از برای نفس گرفتن طریق نیست

۳ ما نفس خویشتن بکشیم از برای یار

یاران شنیده‌ام که بیابان گرفته‌اند

۴ بیطاقت از ملامت خلق و جفای یار

من ره نمیبرم مگر[4] آنجا که کوی دوست

۵ من سر نمي نهم مگر[4] آنجا که پای یار

گفتي هوای باغ در ایام گل خوش است

۶ ما را بدر نمیرود[5] از سر هوای یار

[6] Y(b); شود for بود.

[1] I(a), S, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), D; نهند for زنند.

[2] All texts and all MSS. but I; خطای for گناه.

[3] In I(b) and C و is omitted after خویش.

[4] R; بجز for مگر in both places. [5] I(b); نمیشود for نمیرود.

بستان بمشاهده دیدن مجاهده است
۷ ور صد درخت گل بنشانی بجای یار

ای باد اگر بگلشن روحانیان روي[6]
۸ یار قدیم[7] را برسانی دعای یار

ما را ز درد عشق تو با کس حدیث نیست
۹ هم پیش یار گفته شود ماجرای یار

هرکس میان جمعی و سعدی بگوشهٔ[8]
۱۰ بیگانه باشد از همه خلق[9] آشنای یار[10]

۲۰۹

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع مسبّغ [ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ]

ای بخلق از جهانیان ممتاز ۱ چشم خلقی بروی خوب تو باز

لازمست آنکه دارد این همه لطف[1] ۲ که تحمّل کنندش این همه ناز

ای بعشق[2] درخت بالایت ۳ مرغ جانم رسیده[3] در پرواز[4]

آن نه صاحب نظر بود که کند ۴ از چنین روی در بروی فراز

بخورم گرز دست تست نبید ۵ نکنم گر خلاف تست نماز

---

[6] I(a); رسي for روي.
[7] R, T, Z, Y(a), E, L, D; عزیز for قدیم
[8] I(a), I(b), I, B, Z, C; و گوشهٔ for بگوشهٔ.
[9] B, T, C, Y(b); کس for خلق.
[10] In I(a) the following line is found after line 10:—
جز درد دوستي مطلب در دیار عشق * هم در دیار ما که شناسد دوای یار
[1] B; حسن for لطف.
[2] I(b); بهشت for بعشق.
[3] I, R; رمیده for رسیده: I(a); همیشه for رسیده.
[4] In C this line is omitted.

گر بگریم چو شمع معذورم ۶ کس نگوید در آتشم مگداز

من نگفتم سخن در[5] آتش عشق ۷ تا[6] بگفت[7] آب دیدهٔ غمّاز

آب و آتش خلاف یک دگرند ۸ نشنیدیم صبر و عشق انباز

هرکه دیدار دوست میطلبد ۹ دوستی را حقیقت است و مجاز

آرزومند کعبه را شرط است ۱۰ که تحمّل کند نشیب و فراز

سعدیا زنده عاشقی باشد[8] ۱۱ که بمیرد[9] بر آستان نیاز

۲۱۰

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — — | ∪ — ∪ —]

پیوند روح میکند این باد مشکبیز

۱ هنگام[1] نوبت سحر است ای ندیم خیز

مطرب[2] بخوان و شمع بر افروز[3] و می بیار[4]

۲ عنبر بسای و عود بسوزان و گل بریز

گر یار[5] دست میدهدت هیچ گو مباش

۳ خوشتر بود عروس نکو روی بی جهیز

[5] I(a); از for در.

[6] I(a); که for تا.

[7] All texts and all MSS. but I(a); نگفت for بگفت.

[8] I(a) R; باشی for باشد.

[9] I(a), R, I, Z; بمیری for بمیرد.

[1] B. T. نزدیک for هنگام.

[2] All texts and all MSS. except I; شاهد for مطرب.

[3] B. S; بیفروز for بر افروز.

[4] All texts and all MSS. except I; بنه for بیار.

[5] All texts and all MSS. but I; دوست for یار

امروز باید ار کرمی میکند سحاب[6]

۴ فردا که تشنه مرده بود آب گو مریز[7]

من در وفای عهد[8] چندان کند نیستم

۵ کز دامن تو دست بدارم بتیغ تیز

لیکن بدست خویشتنم کش که گفته اند

۶ از دوستان تحمل و با دشمنان ستیز[9]

گر تیغ میزني سپر اینک وجود من

۷ عیّار مدّعي کند از کشتن احتریز

فردا که سر ز خاک بر آرم اگر ترا

۸ بینم فراغتم بود از روز رستخیز

تا خود کجا رسد بقیامت نماز من

۹ من روی در تو و همه[10] کس روی در حجیز[11]

سعدي بعشق[12] روی تو در پای بند ماند

۱۰ قیدی نکردهٔ که میسّر شود گریز

---

[6] In B this hemistich runs as follows:—

امروز باید آب که گرمست آفتاب

[7] This is the R. reading: I; لاو گو بخیز: I(a); سیل for آب: I(b), P, B, C, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; لای for do.: I(a), I(b), P, S, B, T, Z, E, Y(a), Y(b); مخیز for مریز.

[8] All MSS. but I(a), and all texts except C; وفا و عهد for وفای عهد.

[9] In I lines 5 and 7 are omitted, verse 6 being substituted for them. This verse is only found in I.

[10] I(a), I(b), T, E, Y(a), Y(b), L, D; همه را for همه کس: R; دگران for do..

[11] In I this line is omitted.

[12] All texts and all MSS. but I; ندام عشق for بعشق روی.

۲۱۱

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [– ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ ⏓]

ساقی سیم تن چه خسبی خیز ۱ آب شادی بر آتش غم ریز

بوسهٔ بر کنار ساغر نه[1] ۲ پس بگردان شراب شهد آمیز

کابر آذار و باد نو روزی ۳ در فشان می کنند و عنبر بیز

جهد[2] کردیم[3] تا نیالاید ۴ بخرابات دامن پرهیز

دست بالای عشق زور آورد ۵ معرفت را نماند جائی[4] ستیز

گفتم ای عقل زور مند چرا ۶ بر گرفتی ز راه عشق[5] گریز

گفت اگر گربه شیر نر گردد ۷ نکند با[6] پلنگ دندان تیز

شاهدان می کنند خانهٔ زهد ۸ مطربان میزنند راه حجیز

توبه را تلخ میکند در حلق ۹ یار شیرین دهان شور انگیز

سعدیا هر دمت که دست دهد ۱۰ در سر[7]. زلف دلبران[8] آویز

دشمنان را بحال خود بگذار ۱۱ تا قیامت کنند و رستا خیز

۲۱۲

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [– ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ –]

متقلب درون جامهٔ ناز ۱ چه خبر دارد از شبان دراز

---

[1] I(a), S, P, R, and all texts; ده for نه. [2] R; عهد for جهد.

[3] I(a); کردم که تا for کردیم تا.

[4] R and all texts but C; روی for جائی.

[5] I(a), B, R, and all texts; عشق راه for راه عشق. [6] R; بر for با.

[7] I(b), R, and all texts but C; بسر for در سر.

[8] I(b), S, P; دوستان for دلبران.

عاقل انجام عشق می داند[1] ۲ زان[2] هم اول نمیکند آغاز

جهد کردم که دل بکس ندهم ۳ چون توان کرد با دو دیدهٔ باز

زینهار از بلای تیر نظر ۴ که چو رفت از کمان نیاید باز[3]

مگر از شوخي تذروان بود ۵ که فرو دوختند دیدهٔ باز

محتسب در قفای رندان است ۶ غافل از صوفیان[4] شاهد باز

پارسائی که خمر عشق چشید ۷ خانه گو با معاشران پرداز

هرکرا با گل آشنائي هست ۸ گو برو با جفای خار بساز

سپرت مي ببايد افگندن ۹ ای که دل میدهي بتیر انداز

هرچه آید[5] ز دوستان کرم است ۱۰ گر اهانت کنند و گر اعزاز

دست مجنون و دامن لیلی ۱۱ سر[6] محمود و خاک پای[7] ایاز

هیچ بلبل[8] نداند[9] این دستان ۱۲ هیچ مطرب[8] ندارد این آواز

هر متاعی ز معدنی خیزد ۱۳ شکر از مصر و سعدي از شیراز

۲۱۳

Metre: هزج مسدّس مقصور [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — —]

مبارک ترشب و خرّم ترین روز ۱ باستقبالم آمد بخت پیروز

دهل زن گو دو نوبت زن بشارت ۲ که دوشم قدر بود امروز نوروز

---

[1] All texts and all MSS. except I; بیند for داند.

[2] I(a), I(b), B, R, S, P, Y(a), Y(b), E, Z, L, D; تا for زان: T, C; هم از for زان هم.

[3] In R this line is omitted. [4] S; زاهدان for صوفیان.

[5] All texts and all MSS. except I; بیني for آید.

[6] I(b), P, R, Z; روی for سر. [7] I(a); آستان for خاک پای.

[8] In all texts and all MSS. except I(a), I(b), I, R, مطرب and بلبل, are transposed. [9] C; نگوید for نداند.

مه است این[1] یا ملک یا آدمیزاد ۳ توئي یا آفتاب عالم افروز

ندانستی[2] که ضدّان در کمین اند ۴ نکو کردي علیٰ رغم بد آموز

مرا با دوست ای دشمن وصال است ۵ ترا گر دل نخواهد دیده بر دوز

شبان دانم[3] که از درد[4] فراقت ۶ نیاسودم ز فریاد جهان سوز[5]

گر آن شبهای با وحشت نمیبود[6] ۷ نمیدانست سعدي قدر این روز

۲۱۴

[– ⏑ – ا ⏑ – ⏓ – ⏑ – ا ⏑ – ⏑ – ا ⏑ – –] مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور Metre.

امشب مگر بوقت نمیخواند این خروس
۱ عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس

پستان یار در شکن زلف[1] تابدار
۲ چون گوی عاج در خم چوکان آبنوس

امشب[2] که چشم فتنه[3] بخوابست زینهار
۳ بیدار باش تا نرود عمر بر فسوس

تا نشنوي ز مسجد آدینه بانگ صبح
۴ یا از در سرای اتابک غریو کوس

---

1 All texts and all MSS. except S, P; آن for این.

2 I(a); بدانستم for ندانستی.

3 L; داني for دانم.

4 I(b); دست for درد.

5 The following line, which is only found in the texts (except Z), succeeds verse 6:—

از آن تاریکی شبهای خلوت * فتاده در حدیث من چنین سوز

6 C, Y(b); نهودي for نمي بود.

1 I(a), B, S, R, Z, C; خم گیسوی for شکن زلف.

2 All texts but C, and all MSS. except I(a), B; یکشب for امشب.

3 I(a), R; دوست خفته for چشم فتنه.

لب از[4] لب چو چشم خروس ابلهی بود
۵ برداشتن بگفتن[5] بیهودهٔ خروس

۲۱۵

Metre : مضارع مثمن مکفوف محذوف [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — ∪ — | — — ∪ —]

عمرت دراز باد که کوته کنی نفس
۱ پیغمبرت شفیع همی آورم که بس

آخر ز دست کین همه فریاد و گفتگوی
۲ دردت نمي کند سر روئین چون جرس

خانه خدای گو در برج کبوتران
۳ بگشای یا بکش که بمردیم در قفس

من مي روم که چون تو گرانجان درین سرای
۴ گر ساعتی دگر نروي بشکند هرس

گرچه شبست و مردم اوباش در کمین
۵ رندان ازین بتر بکند شحنه عسس

دیدار دوستان هوسم بود پیش ازین
۶ اکنون بشومي تو برفت از من آن هوس

گر بشنود کسی که تو پهلوی کعبهٔ
۷ حج نا گزارده شد ننشیند برو مگس

---

[4] I(a) B, S, C ; بر for از.
[5] All texts but C ; بگفته for بگفتن.
N.B.—In I(b) and P this ode is omitted.

گر جنس خویشتن طلبی در جهان کسی

۸ در زیر آسمان نبود چون تو هیچ کس

سعدی نفس شمردن دانا بوقت نزع

۹ خوشتر که زندگانی با غیر هم نفس[1]

۲۱۶

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [ــ ــ ᴗ ــ ا ــ ــ ᴗ ــ ا ــ ــ ᴗ ــ ا ــ ــ ᴗ ــ]

بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس

۱ ور پای بندی همچو من فریاد میکن[1] در[2] قفس

گیرند مردم دوستان نا مهربان و مهربان

۲ هر روز خاطر با یکی ما خود یکی داریم و بس

محمول پیش آهنگ را از[3] من بگو ای ساربان

۳ تو خواب میکن بر شتر تا بانگ بردارد[4] جرس

شیرین بضاعت بر مگس چندانکه تندی میکند

۴ او باد بیزن همچنان در[5] دست و می‌آید[6] مگس

پند خردمندان چه سود اکنون که بندم سخت شد

۵ گر جستم این بار از قفس بیدار باشم زین سپس[7]

---

[1] This ode is only found in I.

[1] B; بردار for میکن: I(a), I(b), P, S, R, C; میخوان for do.

[2] I(a), S, B, R; از for در.

[3] I(b), B, S, E, Y(a), Y(b), D; با for از.

[4] All MSS. and all texts but C; می دارد for بر دارد.

[5] I(a), I(b), B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; بر for در.

[6] B, Z; میپراند for می آید.

[7] In R this line is omitted.

گر دوست می آید برم یا تیغ دشمن بر سرم

۶ من با کسی افتاده‌ام کز وی نپردازم بکس

با هرکه بنشینم دمی باشد کزو غافل شوم

۷ چون صبح بیخورشیدم از دل بر ندي آید نفس

من مفلسم در کاروان گو هرکه خواهد[8] قصد کن

۸ نگذاشت مطرب در برم چندانکه بستاند عسس

گر بند میخواهی بنه ور پند میخواهی بده

۹ دیوانه سر خواهد نهاد آنکه نهد از سر هوس

فریاد سعدي در جهان افگندي ای آرام جان

۱۰ چندش بفریاد آوري باری بفریادش برس

۲۱۷

Metre: رجزِ مثمّنِ مطویّ مخبون [— ◡ ◡ — | ◡ — ◡ — | — ◡ ◡ — | ◡ — ◡ —]

آنکه هلاک من همي[1] خواهد و من سلامتش

۱ هرچه کند ز شاهدی[2] کس نکند ملامتش

میوه نمیدهد بکس باغ تفرج است و بس

۲ جز بنظر نمیرسد سیب درخت[3] قامتش

داروی دل نمیکنم کانکه مریض عشق شد

۳ هیچ دوا نیاورد باز باستقامتش

---

[8] I(a), I(b), B, S, P; خواهي for خواهد.

[1] T, C; جان من for من همي.

[2] S, R, P, Z; بشاهدي for ز شاهدي.

[3] S; سرو بلند for سیب درخت.

هرکه فدا نمیکند دنیی و دین و مال و سر

۴ گو غم نیکوان[4] مخور تا نخوری ندامتش

جنگ نمی کنم اگر دست بتیغ می برد

۵ بلکه بخون مطالبت هم نکنم قیامتش

کاج که در قیامتش بار دگر بدیدمی

۶ کانچه گناه او بود من بکشم غرامتش

هرکه هوا گرفت و رفت[5] از پی آرزوی دل

۷ گوش مدار سعدیا بر خبر[6] سلامتش

۲۱۸

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

یار[1] بیگانه نگیرد هرکه دارد یار[1] خویش

۱ ای که دستی چرب داری بیشتر[2] دیوار خویش

خدمتت را هرکه فرمائی کمر بندد بطوع[3]

۲ لیکن آن خوشتر[4] که فرمائی بخدمتکار خویش

من هم اوّل روز گفتم جان فدای روی تست[5]

۳ شرط مردی نیست بر گردیدن از گفتار خویش

[4] S; شاهدان for نیکوان.
[5] S, P; هوای تن گرفت for هوا گرفت و رفت.
[6] In P از is inserted after خبر.
[1] R; بار for یار in both places.
[2] L, Z; پیشتر for بیشتر.
[3] L; شوق for طوع.
[4] R, Z, C, L, Y(b); بهتر for خوشتر.
[5] R, Z, Y(b); تو for تست.

درد عشق از هرکه مي پرسم جوابم مي دهد
۴ از که مي پرسي که من خود عاجزم در کار خویش

صبر چون پروانه باید کردنت بر[6] سوز[7] عشق
۵ ای که صحبت با یکی[8] داري نه در[9] مقدار خویش

یا چو دیدارم نمودي دل نبایستي شکست[10]
۶ یا نبایستي نمود اوّل مرا دیدار خویش

حد زیبائی ندارند این خداوندان حسن
۷ ای دریغا گر نخوردندی غم غمخوار خویش

عقل را پنداشتم در عشق تدبیری بود
۸ من نخواهم کرد دیگر تکیه بر پندار خویش

هرکه خواهد[11] در حق من هرچه خواهد گو بگو
۹ من نخواهم[12] داشت دست از دامن دلدار خویش[13]

روز رستا خیز کانجا کس نپردازد بکس
۱۰ من نپردازم بهیچ از گفت و گوی یار خویش

سعدیا در کوی عشق از پارسائي دم مزن
۱۱ هر متاعی را خریداریست[14] در بازار خویش

---

[6] C, L, Y(b); در for بر.
[7] R, C, Z; داغ for سوز.
[8] Z, L; کسی for یکی.
[9] R, C, Y(b); بر for در.
[10] Z, L; ربود for شکست
[11] I; خواهي for خواهد.
[12] L; ما نمیداریم for من نخواهم داشت.
[13] This line is omitted in R.
[14] I; خریدار ست for خریداریست.

N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I(a).

۲۱۹

Metre: مضارع مثمن اخرب مكفوف مقصور [— — ∪ — ∪ — ∪ ∪ — — ∪ — ∪ — ∪ —]

اي روبهک چرا ننشستی[1] بجای خويش
۱ با شير پنجه کردي و ديدي سزای خويش

دشمن بدشمن آن نپسندد که بيخرد
۲ با نفس خود کند بمراد هوای خويش

از دست ديگران[2] چه شکايت کند کسی
۳ سيلی بدست خويش زند[3] برقفای خويش

دزد از جفای شحنه چه فرياد ميکند[4]
۴ گو گردنت[5] نميزند الا جفای خويش

خونت برای قالي سلطان بريختند
۵ ابله چرا نخسبي[6] بر بوريای خويش

گر هر دو ديده هيچ نه بيند باتفاق
۶ بهتر ز ديدهٔ که نه بيند خطای خويش

چاه است و راه و ديدهٔ بينا و آفتاب
۷ تا آدمي نگاه کند پيش پای خويش[7]

---

[1] I(b), B, R, P, L; ننشينی for ننشستي.
[2] All texts and all MSS. but I; ديگری for ديگران.
[3] I(a), S, P, T, C, Y(b); زده for زند.
[4] T; چو بيداد ميکشد for چه فرياد مي کند: C, Y(b); بيداد for فرياد.
[5] All texts; گردنش for گردنت.
[6] I(a), I(b), S, R, B and all texts; نخفتي for نخسبي.
[7] In I(a) lines 6 and 7 are transposed.

چندین چراغ دارد ، بیراهه میرود
۸ بگذار تا بیفتد و بیند سزای[8] خویش[9]

با دیگران بگوی که ظالم بچه فتاد
۹ تا چاه دیگران نکنند از برای خویش

گر گوش دل بگفتهٔ سعدي کند کسی
۱۰ اول رضای حق طلبد پس رضای خویش

۲۲۰

Metre: رمل مثمن محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

چون بر آمد ماهروی از مطلع پیراهنش
۱ چشم بد را گفتم الحمدی بدم[1] پیرامنش

تا چه خواهد کرد با من دور گیتي[2] زین دو کار
۲ دست او در گردنم یا خون من در گردنش

هرکه معلومش نمیگردد که زاهد را که کشت
۳ گو سر انگشتان شاهد بین و رنگ[3] ناخنش[4]

گر چمن گوید مرا همرنگ رویش لاله ایست
۴ از قفا باید بدر کردن زبان چون[5] سوسنش

---

[8] R, P; بنشین بجای for بیند سزای : I, I(b), C; بنشین for بیند.
[9] In I(a) this line is omitted.
[1] B, T, C, Y(b); بخوان for بدم.
[2] R; گردون for گیتي.
[3] I(a); خون for رنگ.
[4] In I this line is omitted.
[5] In I چون is omitted after زبان.

ماه و پروینش نیارم[6] گفت[7] و سرو[8] و آفتاب

۵ لطف جان در جسم دارد جسم در پیراهنش

آستین از دست[9] مسکینان گرفتم در کشد

۶ چون تواند رفت چندین دست دل در دامنش

من سبیل دوستان[10] کردم نصیب عرض[11] خویش

۷ دشمن آنکس در جهان دارم که دارد دشمنش

گر تنم موئی شود از دست جور روزگار

۸ بر من آسان تر بود کاسیب موئی بر تنش

تا چه رویست آنکه حیران مانده ام در وصف او

۹ صبحی از مشرق همي تابد یکی از روزنش

بعد ازین ای یار چون[12] تفصیل هشیاران کني[13]

۱۰ گر دران[14] جا نام من بیني قلم برسر زنش

لایق سعدي نبود این خرقهٔ تقوی و زهد

۱۱ ساقیا جامی بده وین خرقه از تن[15] بر کنش

---

[6] I(a); نخواهم for نیارم.

[7] In all MSS. and all texts but L و is omitted after گفت.

[8] T, C, Y(b); رخ کان خورشید for وسرو و آفتاب: I(a), B, R, Y(a), E, L, D; شمع for سرو.

[9] All texts and all MSS. but I; چنگ for دست.

[10] I(b), S, R, P, I, Z; دشمنان for دوستان.

[11] R, T, C; عمر for عرض.

[12] I, I(a), and all texts; اگر for چون.

[13] S, P, I, C, Y(b); کنند for کني.

[14] R; گردرآنجا نام من گر درمیان for نام من.

[15] S, R, I, P; سر for تن.

۲۲۱

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [— — ᴗ | — — — ᴗ | — — — ᴗ]

خطا کردي بقول دشمنان گوش
۱ که عهد[1] دوستان کردي فراموش

که گفت آنروی شهر آرای بنمای
۲ چو بنمودي دگر بارش[2] فراپوش

دل سنگینت آگاهي ندارد
۳ که من چون[3] دیگ روئین میزنم جوش

نمي بینم خلاص از دست فکرت[4]
۴ مگر کافتاده باشم مست و مدهوش

بظاهر پند مردم مي نیوشم
۵ نهانم عشق میگوید که مینوش

مگر ساقي که بستانم ز دستش
۶ مگو مطرب که بر قولش کنم[5] گوش

مرا جامی بده وین جامه بستان
۷ مرا نقلی بنه[6] وین خرقه بفروش

نشستم تا برون آئي خرامان
۸ تو بیرون آمدي من رفتم از هوش

[1] I(b), S, P; قول for عهد.
[2] T, C, E, Y(a), Y(b), Z, L, D; باره for بارش.
[3] I(b), S, B, and all texts; همچون for من چون.
[4] R; مهرش for فکرت: I; فکرش for do.
[5] C, Y(b); نهم for کنم.
[6] All texts and all MSS. except I; بده for بنه.

تو در عالم نمي گنجي ز خوبي[7]
۹ من مسکین کجا گنجم[8] در آغوش

خردمندان نصیحت مي کنندم
۱۰ که سعدي چون دهل بیهوده مخروش

لیکن تا بچوگان میزنندش
۱۱ دهل هرگز نخواهد گشت[9] خاموش

۲۲۲

Metre : مجتثّ مثمّنِ مخبونِ محذوف [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

رها نمیکند ایام در کنار منش
۱ که داد خود بستانم ببوسه از دهنش

همان[1] کمند بگیرم که صید خاطر خلق
۲ بدان همي کند و در کشم بخویشتنش

ولیک دست نیارم زدن بران[2] سرزلف
۳ که مبلغی دل خلق است زیر هر شکنش

غلام قامت آن لعبتم[3] که بر قد او
۴ بریده اند ملاحت[4] چو جامه بر بدنش

---

[7] I(b), B, S, R; بخوبي for ز خوبي.
[8] All texts and all MSS. but I; مرا هرگز کجا گنجي for من مسکین کجا گنجم.
[9] I(a), R, I, Z; بود for گشت.
[1] R, and all texts but T; من آن for همان.
[2] All texts and all MSS. but I, I(a); بدان for بران.
[3] I; لعبت آن قامتم for قامت آن لعبتم.
[4] All tezts and all MSS. but I; لطافت for ملاحت.

ز رنگ و بوی تو ای سروقد سیم اندام
۵ برفت رونق نسرین باغ و نسترنش
یکی بحکم نظر پای در گلستان نه
۶ که پایمال کني ارغوان و یاسمنش
خوشا تفرّج نو روز[5] خاصه در شیراز
۷ که بر کند دل مرد مسافر از وطنش
عزیز مصر چمن شد جمال یوسف گل
۸ صبا بشهر در آورد بوی پیرهنش
عجب مدار که از غیرت تو فصل[6] بهار
۹ بگرید ابر و بخندد شگوفه بر[7] چمنش
بدین روش که توئي گر بمرده برگذري
۱۰ عجب نباشد اگر نعره آید[8] از کفنش
نماند فتنه در ایام شاه جز سعدي
۱۱ که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش

۲۲۳

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [– – ∪ ∪ – ∪ – ∪ – – –]

رفتی و نمیشوي[1] فراموش ۱ مي آئي و میروم من از هوش
سحریست کمان ابروانت ۲ پیوسته کشیده تا بنا گوش

[5] All texts and all MSS. but I insert و after نوروز.
[6] I(b), I, S, P, T, Z, C, D, L; وقت for فصل.
[7] I(a), I(b), S, T; در for بر.
[8] I(b), P, Y(a), E, L, D; خیزد for آید.
[1] I(a), S, P; روي for شوي.

پایت بگذار تا ببوسم ۳ چون دست نمیرسد در آغوش
جور از قبلت مقام عدل است ۴ نیش سخنت مقابل نوش
بیکار[2] بود که در بهاران ۵ گویند بعندلیب مخروش
دوش از غم دل که می نهفتم ۶ باد سحرش[3] ببرد سر پوش
آن سیل که دوش تا کمر بود ۷ امشب بگذشت خواهد از دوش
شهری متحدّثان حسنت ۸ الّا متحیران خاموش
بنشین که هزار فتنه برخاست ۹ از حلقهٔ عارفان مدهوش
آتش که تو میکنی محال است ۱۰ کاین دیگ فرو نشیند از جوش
بلبل که بدست شاهد افتاد ۱۱ یاران چمن کند فراموش
ای خواجه برو بهر چه داری[4] ۱۲ یاری بخر و بهیچ مفروش
گر توبه دهد کسی ز عشقت ۱۳ از من بنیوش و پند منیوش
سعدی همه روز[5] وعظ[6] مردم ۱۴ میگوید و خود نمیکند گوش

۲۲۴

Metre : رملِ مثمّنِ مخبون [‒ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ⏑̲]

هرکه سودای تو دارد چه غم از هرکه[1] جهانش
۱ نگران تو چه اندیشه ز بیم[2] دگرانش

---

[2] R, and all texts but Z ; بیهوده for بیکار.
[3] I(b), S, P, B and all texts ; سحری for سحرش.
[4] R, P ; خواهی for داری.
[5] I, Z ; سال for روز.
[6] I(a), S, B, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; پند for وعظ.
[1] C, L, Y(b) ; سود و زیانش for از هرکه جهانش.
[2] I ; و هم از for ز بیم.

آن پی مهر تو گیرد که نباشد[3] غم خویشش[4]

۲ و آن سر وصل تو دارد که نباشد[5] غم جانش

هرکه از یار تحمّل نکند یار مگویش

۳ و آنکه در عشق ملامت نکشد[6] مرد مخوانش

چون دل از دست بدر شد[7] مثل کرهٔ توسن

۴ نتوان باز گرفتن بهمه شهر[8] عنانش

بجفای و قفای نرود عاشق صادق

۵ مژه برهم نزند گر[9] بزنی تیر و سنانش

خفته خاک لحد را که تو ناگه بسر آئی

۶ عجب ار باز نیاید بتن مرده روانش

شرم دارد چمن از قامت زیبای[10] بلندت

۷ که همه عمر[11] نبودست چنین[12] سرو روانش

گفتم از ورطهٔ عشقت بصبوری بدر آیم

۸ باز میبینم و دریا نه پدیدست کرانش

عهد ما با تو نه عهدی که تغیّر بپذیرد

۹ بوستانیست که هرگز نزند[13] باد خزانش

چه گنه کردم و دیدی که تعلّق ببریدی

۱۰ بنده بی جرم و خطای نه صوابست مرانش

---

[3] C, Z; نگیرد for نباشد.
[4] I, Z; خویش for خویشش.
[5] I, Z; ندارد for نباشد. L, Y(b); نگیرد for do.
[6] I; کند for کشد.
[7] C, Y(b); بدادي for بدر شد
[8] C, Y(b); خلق for شهر
[9] Z, L; ور for گر.
[10] C; بالاي for زیبای.
[11] Z, Y(b); وقت for عمر.
[12] C; چو تو for چنین
[13] I: برد for زند. L, Y(b); وزد for do.

نرسد نالهٔ سعدي بکسی در همه عالم[14]
۱۱ که نه تصدیق کند کز سر دردیست فغانش

گر فلاطون بحکیمي مرض[15] عشق بپوشد
۱۲ عاقبت پرده بر افتد ز سر راز نهانش

۲۲۵

Metre : هزجِ مسدّسِ مقصور [ـ ـ ـ ᴗ | ـ ـ ـ ᴗ | ـ ـ ـ ᴗ]

یکی از دست حسرت بر بنا گوش
۱ یکی[1] با آنکه میخواهد در آغوش

نداند دوش بر دوش حریفان[2]
۲ که تنها مانده چون خفت از غمش[3] دوش

نکو گویان نصیحت مي کنندم
۳ ز من فریاد مي آید که خاموش

ز بانگ رود و آوای سرودم
۴ دگر جای نصیحت نیست در گوش[4]

مرا گویند چشم از وی بپوشان
۵ ورا کو برفعی بر خویشتن پوش

[14] C; آفاق for عالم.
[15] C, Y(b); سخن for مرض.

N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I and C. It is omitted in R.

[1] R; آنکه for بآنکه: Y(b); را for با.
[2] R, L, Y(b); حبیبان for حریفان: رقیبان for do.
[3] I, L; غمت for غمش: C, Y(b); غم for غمش.
[4] In R this line is omitted.

نشانی زان پری تا در خیالست
۶ نیاید[5] هرگز این دیوانه با هوش
نمي شاید گرفتن چشمهٔ چشم
۷ که دریای درون مي آورد جوش
بیا تا هرچه هست از دست محبوب
۸ بیاشامیم اگر زهرست وگر نوش
مرا در خاک راه دوست بگذار
۹ برو گو دشمن اندر خون من کوش
نه یاری[6] سست پیمانست سعدي
۱۰ که در سختي کند یاري فراموش

۲۲۶

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [⏑ ⏑ — — | — ⏑ — ⏑ | — ⏑⏑ —]

زینهار از دهان خندانش ۱ و آتش لعل و آب دندانش
مگر آن دایه کاین صنم پرورد ۲ شهد بود است شیر پستانش
باغبان گر به بیند این رفتار ۳ سرو بیرون کند ز بستانش
ور چنین حور در بهشت آید ۴ همه خادم[1] شوند غلمانش
چاهی اندر ره مسلمانان ۵ نیست الا چه زنخدانش
چند خواهم نشست[2] بر لب[3] چاه ۶ متعطّش[4] بآب حیوانش

[5] I, L; نهامد for نیاید. [6] I, Z; یار for یاری.

N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I, I(a).

[1] T, C; حوران for خادم.

[2] All texts and all MSS. but I(a); خواهي چون من برین for خواهم نشست بر.

[3] I(b), P, T, C; سر for لب.

[4] B, E, Y(a), Y(b); تشنه بودن for متعطّش.

شاید آن روی اگر سبیل کند ۷ بر[5] تماشا کنان حیرانش

ساربانا جمال[6] کعبه کجاست ۸ که بمردیم در بیابانش

بس که در خاک میطپد چون گوی ۹ از خم زلف همچو چوگانش

لاجرم عقل منهزم شد و صبر ۱۰ که نبودند مرد میدانش

ما دگر بی تو صبر نتوانیم ۱۱ که همین بود حد امکانش

نا گزیر است یار عاشق را ۱۲ که ملامت کنند یارانش

آنکه در بحر قلزم است غریق ۱۳ چه تفاوت کند ز بارانش

از ملامت چه غم خورد سعدی ۱۴ مرده از نیشتر مترسانش

۲۲۷

Metre : سریع مسدس مطوی موقوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

گر کسی[1] از عشق برآرد خروش ۱ بر سر آتش نه غریب است جوش

پیرهنی گر بدرد ز اشتیاق ۲ دامن عفوش بگنه برپوش[2]

بوی گل آورد نسیم صبا ۳ بلبل بیدل نه نشیند خموش

مطرب اگر پرده ازین ره[3] زند ۴ باز نیایند حریفان بهوش

ساقی اگر باده ازین خم دهد ۵ خرقهٔ صوفی ببرد میفروش

زهر بیاور که ز اجزای من ۶ بانگ بر آید بارادت که نوش

از تو نپرسند درازی شب ۷ آنکس داند که نخفته است دوش

حیف بود مردن بی عاشقی ۸ تا نفسی داری و نفسی[4] بکوش

[5] P, B, and all texts; به for بر.
[6] I(b), S, P, B, T, C, E, Y(a); نشان for جمال: R; معال for do.
N.B.—Verses 10 and 11 are only found in I and I(a).
[1] All texts and all MSS. but I, R; دلی for کسی.
[2] C; بکذد پردهٔ پوش for نگذه بر بپوش. T, Y(b); دکشد پردهٔ پوش for do.
[3] I(b), B, S, P, T; دم for ره. [4] I(b); جهدی for نفسی

سر که نه در پائی[5] عزیزان بود[6] ۹ بار گرانی[7] است کشیدن بدوش

سعدی اگر خاک شود همچنان ۱۰ ناله و[8] زاریدنش آید بگوش

هر که دلی[9] دارد از انفاس او ۱۱ می شنود تا بقیامت خروش

۲۲۸

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | –‿ –]

کس ندید است بشیرینی و لطف و نازش

۱ کس نه بیند که نخواهد که به بیند بازش

مطرب ما ز سر[1] درد چه[2] خوش مینالد

۲ مرغ عاشق طرب انگیز بود آوازش

بارها در دلم آید[3] که بپوشم غم عشق[4]

۳ و[5] آبگینه نتواند که بپوشد رازش

مرغ پرّنده اگر در قفسی پیر شود

۴ همچنان طبع فرامش نکند پروازش

تا[6] چه کردیم دگربار که شیرین لب دوست

۵ بسخن باز نمیباشد و چشم از نازش

---

[5] B and all texts; راه for پائی.　[6] I(a), I(b), S; رود for بود.

[7] I(a), S, Z, Y(a); گرانست for گرانی است.

[8] In I(a), I(b), R, و is omitted after ناله.

[9] I(b), S, R, P, T, Z, C, L; دمی for دلی.

[1] I(b), S, P, I; مارا for ما ز سر.

[2] R, Z, E, L, Y(a), Y(b), D; که آمادهٔ دردیست for ما ز سر درد چه.

[3] I(b); آمد for آید.　[4] S; دل for عشق.

[5] B, R, Y(a), Y(b), E, L, D, omit و before آبگینه.

[6] R; ما for تا.

N.B.—In I(a) this ode is omitted.

من دعا گویم اگر تو همه دشنام دهي
۶ بنده خدمت بکند ور نکنند اعزازش
غرق دریای غمت را رمقی بیش نماند
۷ آخر اکنون که بکشتي بکنار اندازش
خون سعدي کم از آن است که دست آلائي
۸ ملخ آن قدر ندارد که بگیرد بازش

۲۲۹

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقصور [‒ ◡ ‒ ◡ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ◡ ◡ ‒]

گناه کردن پنهان به از عبادت فاش
۱ اگر خدای پرستي هوا پرست مباش
بچشم عجب و تکبّر نگه مکن بر[1] خلق
۲ که دوستان خدا ممکن اند در اوباش
بدین[2] زمین که تو بیني[3] ملوک طبعانند
۳ که ملک روی زمین پیششان[4] نیرزد لاش
بچشم کوته اغیار در نمي گنجد
۴ مثال چشمهٔ خورشید و دیدهٔ خفاش
کرم کنند و ندارند[5] بر کسی منّت
۵ قفا خرند و نجویند با کسی پرخاش

[1] All texts and all MSS. but I(a); بخلق مکن for مکن بر خلق.
[2] I(a); بسر for بدین.
[3] I(b), P, T; دستي for بیني.
[4] R; نزد شان for پیششان.
[5] I(a), I(b), B, R, P, Z; بینند for دارند.

ز دیگدان لئیمان چو دود بگریزند
۶ نه دست کفچه کنند از برای کاسهٔ آش
دل از محبّت دنیا و آخرت خالی
۷ که ذکر دوست توان کرد یا حساب قماش
بنیک مردی در حضرت خدای قبول
۸ میان خلق برندی و لاابالی فاش
قدم زنند بزرگان دین و دم نزنند
۹ که از میان تهی بانگ میکند[6] خشخاش
کمال حظّ[7] خردمند نیکبخت[8] آن است
۱۰ که سر گران نکند بر قلندر و قلاش
مقام صالح و فاجر هنوز پیدا نیست
۱۱ نظر بحسن معاد است نی بحسن معاش
اگر ز مغز حقیقت بپوست خورسندی
۱۲ تو نیز جامهٔ ازرق بپوش و سر متراش
مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست
۱۳ کمر بخدمت سلطان ببند و صوفی باش
وز آنچه فیض خداوند بر تو میباشد
۱۴ تو نیز در قدم بندگان[9] حق میباش
چو دور دور تو باشد مراد خلق بده
۱۵ چو دست دست تو باشد درون کس مخراش

[6] S, R, Y(b); زند for کند.
[7] I(a), B, P, C, Y(b); بخت for حظ.
[8] I(b), P, S; نفس for بخت.
[9] R, and all texts but Y(b); دوستان for بندگان.

نه صورتیست مزخرف عبارت سعدي

۱۶ چنانکه بر در گرمابه میکشد[10] نقّاش

که برقعی است مرصّع بلعل و مروارید

۱۷ فرو گذاشته برروی شاهد[11] جماش

۲۲۰

Metre: [– ⏑ – – | – ⏑ ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ –] رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

هر کسی را هوسی در سروکاری در پیش

۱ من بیکار[1] گرفتار هوای دل خویش

هرگز اندیشه نکردم که تو با من[2] باشي

۲ چون بدست آمدي[3] ای لقمهٔ[4] از حوصله بیش

آن توئي با من و غوغای رقیبان از پس

۳ وین منم با تو گرفته ره صحرا در پیش

همچنان داغ جدائي جگرم میسوزد

۴ مگرم[5] دست چو مرهم بنهي بر دل ریش

باور از بخت ندارم که تو مهمان مني

۵ خیمهٔ سلطنت[6] آنگاه فضای درویش[7]

[10] I(b), R, T; کند for کشد.

[11] I(b), S, P; شاهدي for شاهد.

[1] I(a), I(b), B, R, and all texts; بیچاره for بیکار.

[2] R; یارم for با من.

[3] I(b), P; آمده for آمدي.

[4] In S, P, ای is omitted before لقمه.

[5] I(b); بکرم for مگرم.

[6] I; جای سلطان بس for خیمهٔ سلطنت.

[7] In R this line is omitted.

زخم شمشیر غمت را ننهد[8] مرهم کس
۶ طشت زرّینم و پیوند نگیرم بسریش[9]

عاشقان را نتوان گفت که باز آی ز مهر[10]
۷ کافران را نتوان گفت که بر گرد[11] از کیش

منم امروز و تو و مطرب و ساقي و حسود
۸ خویشتن گو بدر حجرهٔ بیاویز چو خیش

من خود از کید عدو باک ندارم لیکن
۹ کژدم از خبث طبیعت بزند سنگ به نیش

تو بآرام دل خویش رسیدي سعدي
۱۰ مي خور و غم مخور از شنعت بیگانه و خویش

ای که گفتي بهوا دل مدهٔ[12] و مهر مبند
۱۱ من چنینم تو برو مصلحت خویش اندیش

۲۳۱

Metro: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [‿ ‿ — — | — ‿ — ‿ | — ‿ —]

هرکه نا مهربان بود یارش ۱ لازمست[1] احتمال آزارش

هرچه زان[2] تلختر بخواهد گفت ۲ گو بگو زان[3] لب شکربارش

[8] I, L; نفهم for ننهد.
[9] In R this line is omitted.
[10] R, I; عشق for مهر.
[11] B, I, R; باز آئي for بر گرد.
[12] All texts and all MSS. but I; منه for مدهٔ.
[1] All texts and all MSS. but I; واجب for لازم.
In B, R, S, this hemistich reads as follows: گر دل نازنین نگهدارش.
[2] B, S, R, T; آن for زان.
[3] All texts and all MSS. except I(a); از for زن.

طاقت رفتنم نمی ماند ۳ چون نظر[4] میکنم برفتارش

کشته تیر[5] عشق زنده کند ۴ گر بسر بگذرد دگربارش

از[6] سخن گفتنش چنان مستم ۵ که ندانم[7] جواب گفتارش[8]

عشق پوشیده بود و صبر نماند ۶ پرده برداشتم ز اسرارش

آه[9] گر می بخدمتش برسم ۷ خود چه خدمت کنم بمقدارش

بیم دیوانگی است مردم را ۸ ز آمد و رفتن پریوارش

کاج بیرون بیامدی[10] سلطان ۹ تا بدیدی[11] گدای[12] بازارش

سعدیا روی دوست نا دیدن ۱۰ به که دیدن میان اغیارش

۲۳۴

Metre: خفیف مسدس مخبون مقطوع [‿ ‿ — ‿ — ‿ — — ‿ ‿ ‿ — —]

هرکه نازک بود دل یارش ۱ گو دل نازنین نگهدارش

عاشق گل دروغ میگوید ۲ گر[1] تحمّل نمیکند خارش

نیک خواها در اتشم بگذار ۳ وین نصیحت مکن که بگذارش

گرچه بی طاقتم چو مور ضعیف ۴ می کشم نفس و می کشم بارش[2]

کاج با دل هزار جان بودی ۵ تا فدا کردمی بدیدارش

---

[4] All texts and all MSS. but I; نگه for نظر.

[5] I(a), B, S, R, T; بقد for تیر. [6] I; وز for از.

[7] I(b), C, P; ندارم for ندانم. [8] In S this line is omitted.

[9] All texts and all MSS. but I; وه که گر for آه گر.

[10] I(b), I, C, L; نیامدی for بیامدی.

[11] S, R, T, L; ندیدی for بدیدی.

[12] I(b), P, B, S, L; میان for گدائی.

[1] All texts and all MSS. except I; که for گر.

[2] This line is only found in I.

عاشق صادق از ملامت دوست ۶ گر برنجد بدوست مشمارش

کس بآرام جان ما نرسد ۷ که نه اول بجان رسد کارش

خانهٔ یار سنگ دل این است ۸ هرکه سر میزند بدیوارش

خون ما خود محلّل آن دارد ۹ که بود پیش دوست[3] مقدارش

سعدیا گر بجان خطاب کند ۱۰ ترک جان گوی[4] و دل بدست آرش

۲۲۳

Metre : مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [– – ⏑ | – ⏑ – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ –]

یاری بدست کن که بامیّد راحتش

۱ واجب بود که صبر کني بر جراحتش

ما را که ره دهد بسراپردهٔ وصال

۲ ای باد صبحدم خبری ده ز ساحتش[1]

باران چون ستاره ام از دیدگان[2] بریخت

۳ روئی که صبح خیره شود در[3] صباحتش

هرگه که گویم این دل ریشم درست شد

۴ بروی پراگند نمکی از ملاحتش

هرچه آن قبیح تر بکند یار دوست روی[4]

۵ داند که چشم دوست نه بیند قباحتش[5]

---

[3] T, Y(b); یار for دوست.

[4] I(a), I(b), S, P, B, T, C, Y(b); گیر for گوی.

[1] I(b), B, S, P, T, C, E, Y(a), Y(b); بر بساحتش for ده ز ساحتش.

[2] I(b), B, S, P, C; دیدها for دیدگان.

[3] I(a), B, Y(a), L, E, D; از for در.

[4] I(a), B, and all texts but Z; خوب for دوست.

[5] In I(a) this line is omitted.

بیچارهٔ که صورت رویت[6] خیال بست
٦ بی دیدنت خیال نبست[7] استراحتش

با چشم نیم خواب تو خشم آیدم همي
٧ از چشمهای نرگس و چندان وقاحتش[8]

رفتار شاهد و لب خندان و روی خوب
٨ چون آدمي طمع نکند در سماحتش

سعدي که داد وصف[9] همه نیکوان بداد
٩ عاجز بماند در تو زبان فصاحتش

٢٣٤

Metre: [ـ ـ ᴗ ا ـ ᴗ ـ ـ ᴗ ا ـ ᴗ ـ ᴗ ا ـ ـ ᴗ ا ـ] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

برخیز تا تفرج بستان کنیم و باغ
١ چون دست میدهد نفسی موجب[1] فراغ

کاین سیل متفق بکند روزی این درخت
٢ وین باد مختلف بکشد روزی اینچراغ

سبزه دمید و خشک شد و گل شگفت و ریخت[2]
٣ بلبل ضرورتست که نوبت دهد بزاغ

[6] T, Y(b); خوبت for رویت.
[7] I(b), R, S, P, T, Z, C, D, L; نشد for نبست.
[8] This is the reading of Z, L, R: E, T, Y(a), Y(b); قامتش for وقاحتش: I, I(a), I(b), B, S, P, C, D; قاحتش for do.: all MSS. and all texts but Z, L; خندان for چندان.
[9] T, R, L; حسن for وصف.
[1] Z; فرصت for موجب.
[2] P; رفت for ریخت.

بس مالکان باغ که دوران روزگار
۴ کرد است خاکشان گل[3] دیوارهای باغ

فردا شنیدهٔ که بود داغ سیم و زر
۵ خود وقت مرگ مینهد این مرد ریگ داغ

بس روزگارها که برآید بکوه و دشت
۶ بعد از من و تو ابر بگرید بباغ و راغ

گر خاک مردهٔ باز کني روشنت شود
۷ کاین باد بار نامه[4] نه چیزیست در دماغ

سعدي بمال و منصب دنیا نظر مکن
۸ میراث بس[5] توانگر و مردار بس[5] کلاغ[6]

گر نشنوي نصیحت وگر بشنوي بصدق
۹ گفتیم و بر رسول نباشد بجز بلاغ

۲۳۵

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ — —]

ساقي بده آن شراب گلرنگ ۱ مطرب بزن آن نوای بر چنگ

کز زهد ندیده ام فتوحی ۲ تا کی زنم آبگینه بر سنگ

خون شد دل من ندید کامی ۳ آوخ[1] که برفت نام با ننگ

عشق آمد و عقل همچو بادي ۴ رفت از بر من هزار فرسنگ

---

[3] I(b); همه for گل.

[4] I; بیزنامه for بارنامه: B, T, Z, C, Y(b), L; بازنامه for do.

[5] Z, D, L; از for بس.

[6] In I(a), I(b), B, T, lines 7 and 8 are transposed.

[1] Z, E, Y(a) L, D; الا for آوخ.

ای زاهد خرقه پوش تا کی[2] ٥ با عاشق خسته دل کني جنگ
گرد دو جهـان بگشـت عاشق ٦ زاهد بنگر[3] نشسته دلتنگ
من خرقه فگنده ام ز عشقت ۷ باشد که بوصل تو زنم چنگ
سعدي همه روز عشق میباز ٨ تا در دو جهان شوي بیکرنگ

۲۳۶

[‒ ◡ ‒ ا ◡ ‒ ‒ ◡ ا ◡ ‒ ◡ ‒ ا ◡ ‒ ‒] مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور : Metre

بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول
۱ من گوش استماع ندارم لمن تقول[1]
تا عقل داشتم نگرفتم طریق عشق
۲ جائی دلم برفت که حیران شود عقول
آخر نه دل بدل رود انصاف من بده
۳ چون است من بوصل تو مشتاق و تو ملول
یکدم نمیرود که نه در خاطری و لیک
۴ بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول
روزی سرت ببوسم[2] و در پایت اوفتم
٥ پروانه را چه حاجت پروانهٔ دخول
گنجشک بین که صحبت شاهینش آرزوست
٦ بیچاره بر هلاک تن خویشتن عجول

---

[2] T; چند for کی.
[3] T, C; کنجی for بنگر.
N.B.—In I(a), I(b), B, S, R, P, this ode is omitted.
[1] I(b), B, C; یقول for تقول.
[2] R, and all texts but Z; ببخشم for ببوسم.

نفسی [3] تزول عاقبة الامر فی الهوی
۷ یا منیتي و ذکرک فی القلب [4] لا یزول
ما را بجز تو در همه عالم عزیز نیست
۸ گر رد کني بضاعت مُزجات ور قبول
ی پیک نامه [5] بر که خبر میبري بدوست
۹ یا لیت اگر بجای تو من بودمی رسول
دوران دهر عاقبتم سر [6] سپید کرد
۱۰ وز سر بدر نمیرودم همچنان [7] فضول،
سعدي چو پای بند شدي بار غم بکش [8]
۱۱ عیّار دست بسته نباشد مگر حمول

۲۳۷

Metre: هزج مثمّن سالم [∪ — — — | ∪ — — — | ∪ — — — | ∪ — — —]

گرم باز آمدي محبوب سیم اندام سنگین دل
۱ گل از خارم بر آوردي و خار از پا و پا از گل [1]
ایا باد سحرگاهی گزین [2] شب روز میخواهي
۲ از آن خورشید خرگاهی بر افگن دامن محمل

---

[3] I(b), B, S; عقلی for نفسی.
[4] I(a), I(b), B, S, P, R, T, C; فی النفس for فی القلب.
[5] I, P; نامور for نامه بر.
[6] I(a), I(b); موئي سرم را for عاقبتم سر : I, C, T; لاجرم for عاقبتم.
[7] B, E, Y(a), Y(b); نمیرود اندیشه for نمیرودم همچنان.
[8] R, I; ببر for بکش.
[1] In I(a) the following line is inserted after verse 1:—
وصال رفته باز آید و لیکن صبر می باید * که هم روز مراد آید بعهد آن طالع مقبل
[2] R, L; گر for گز : R; امشب for اینشب.

گر او سر پنجه بگشاید که عاشق میکشم شاید

۳ هزارش صید پیش آید بخون خویش مستعجل

گروهی همنشین من خلاف عقل و دین من

۴ گرفته آستین من که دست از دامنش بگسل

ملامت گوی عاشق را چگوید مردم دانا

۵ که حال غرقه در دریا نداند[3] خفته بر ساحل

بخونم گر بیالاید دو دست نازنین شاید

۶ که[4] قتلم خوش همی آید بدست[5] و پنجهٔ قاتل

اگر عاقل بود داند که مجنون صبر نتواند

۷ شتر جائی بخواباند که لیلی را بود منزل

ز عقل اندیشها زاید که خاطر[6] را بفرساید

۸ گرت آسودگی باید برو عاشق[7] شو ای عاقل

مرا تا پای میپوید طریق وصل[8] میجوید

۹ بهل تا عقل میگوید زهی سودای بیحاصل[9]

عجایب نقشها بینی خلاف رومی و چینی

۱۰ اگر با دوست بنشینی ز دنیا و آخرت غافل

درین معنی سخن باید که جز سعدی نیاراید

۱۱ که هرچه[10] ازجان برون[11] آید نشیند لاجرم در[12] دل

---

[3] C; چه داند for نداند. [4] I(a), I; نه for که.

[5] I(a), I; که دست for بدست: I(b), B, S, R, P, C, L; ز دست for بدست.

[6] All texts and all MSS. except I(a); مردم for خاطر.

[7] E, Y(a), Y(b), L, D; مجنون for عاشق.

[8] B, I(a), I(b), R, and all texts; عشق for وصل

[9] In R this line is omitted. [10] I; هر آنچه for که هرچه.

[11] L; فرود for برون. [12] L; بر for در.

۲۳۸

Metre : منسرح مثمّن مطوی منحور [ـ ∪ ∪ ـ | ـ ∪ ـ ∪ | ـ ∪ ∪ ـ | ـ ـ]

چشم بدت دور[1] ای بدیع شمایل
۱ ماه[2] من و شمع جمع و شاه[3] قبایل

جلوه کنان میروی و باز نیائی[4]
۲ سرو ندیدم[5] بدین صفت متمایل

هر صفتی را دلیل معرفتی هست
۳ روی تو[6] بر قدرت[7] خداست دلایل[8]

قصّه لیلی مخوان و غصّه مجنون
۴ عشق تو منسوخ کرد ذکر اوایل

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق
۵ سدّ سکندر نه مانع است و نه حایل

نام تو[9] میرفت و عارفان[10] بشنیدند
۶ هر دو برقص آمدند سامع و قایل

---

[1] I ; خدا بروی تو for بدت دور.
[2] I, R, S, P, T, Z ; یار for ماه.
[3] S and all texts but C ; میر for شاه.
[4] I (a) ; میگذری باز for باز نیائی : I, I(b), S, P, R, B, C ; میائی for نیائی.
[5] R, I, Z ; نباشد for ندیدم.
[6] S ; ترا for تو بر.
[7] I ; خدای for خداست : I(a) ; صنع کردگار for قدرت خداست.
[8] In I(b), P, B, T, C, this hemistich runs as follows : روی ترا از خداست فرض دلایل.
[9] I(a) ; وصف for نام.
[10] T, C ; عاشقان for عارفان.

گو همـــه شهـــرم نگه کنند و به بینـنـــد

۷ دســـت در آغوش یار کردهٔ حــمـــایل

دور بآخر رسـیـــد و عـمـــر بـپــایان

۸ شوق تو ساکن نگشـــت و مـــهـــر تو زایل

گر تـــو برانی کـــسـم شفیــع نبـاشد

۹ رهٔ بـــتـــو[11] دارم دگر بهـیـــچ وسایـــل

با که بگـــویم[12] حکایـــت غم عشـــقـــت

۱۰ این همه گفتیم و حلّ نگشت[13] مســایل

سعدي از این پس نه عاقل[14] است و نه هشیار

۱۱ عشـــق بچـــربید[15] بر فنـــون فضـــایـــل

۲۳۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

من ایستادهٔ ام اینـــک بخدمتت مشغـــول

۱ مرا از آن چه که خدمت[1] قبول یا نه قبول

نه دست با تو در[2] آویختـــن نه پای گریز

۲ نه احتـــمـــال فراق و نه اختیـــار وصـــول

کمند عشق نه بس بود و[3] زلف مفتـــولت

۳ که روی نیـــز بکـــردي ز دوستان مقتـــول

---

[11] I(a), P, C, L; دنم for دارم: R; نموئم for بنو دارم.

[12] I; با هرکه بگفتم for با که بگویم.

[13] I; نبود for نگشت.

[14] C, L; غافل for عاقل.

[15] R, P, I; بچسپید از for بچربید بر.

[1] B, C; طاعت for خدمت.

[2] I; بر for در.

[3] In I(b), I, C, و is omitted after بود.

من آنم ار تو نه آنی که بودم[4] اندر عهد
۴ بدوستی که نکردم ز دوستیت عدول
ملامتم نکنی گرچه جای آنم هست[5]
۵ هزار جان عزیزت فدای طبع ملول
مرا گناه خود است ار جفای دوست[6] برم
۶ که عشق بار گرانست[7] و من ظلوم و جهول
گر آنچه بر سر من میرود ز دست فراق
۷ علی التمام فرو خوانم[8] الحدیث یطول
ز دست گریه کتابت نمیتوانم کرد
۸ که مینویسم و در[9] حال میشود مغسول
من از کجا و نصیحت کنان بیهده گوی
۹ حکیم را نرسد اعتراض بر[10] بهلول
طریق[11] عشق بگفتن نمیتوان آموخت
۱۰ مگر کسیکه بود در طبیعتش مجبول
اسیر بند غمت را بلطف خویش بخوان
۱۱ که گر بقهر[12] برانی کجا رود مغلول

---

4 I(a) ; بودی for بودم.
5 I ; بی وفا یاری for جای آنم هست.
6 I(a), I(b), S, P, T, جفای دوست for ملامت تو : B, C, Y(b) ; جفای یار for do.
7 I(a), I(b), B, S, P ; بود for است.
8 B. S ; گویم for خوانم.
9 I(a), P ; فی الحال for در حال.
10 All texts and all MSS. except R ; عقد خداوند for اعتراض بر.
11 All texts and all MSS. except I ; حدیث for طریق.
12 All texts and all MSS. except I ; بعنف for بقهر.

نه زور بازوی سعدي که دست و پنجهٔ[13] شیر
۱۲ سپــر بیفگنــد از تیغ[14] غمــزهٔ مسلــول

۲۴۰

Metre: [ـ ـ ـ ا ـ ب ـ ب ا ب ب ـ ـ ا ب ب ا ب ـ ب ـ ب] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

نشستــه بودم و خاطر بخویشــتن مشغــول
۱ در سرای فرو بســتــه[1] از خروج و دخول
شب دراز دو چشمــم بر آستــان امیــد
۲ که بامداد در حــجــره مــیــزند مامول
خمار در سر و دستــش بخــون مشتــاقان[2]
۳ خضیب و نرگس مستش بجادوئی مکحول
بیار ساقي و همسایه گو دو چشــم به بنــد[3]
۴ که من[4] دو گوش بیاگندم[5] از حدیث[6] عدول
چنان تصوّر معشــوق در خیــال من است
۵ که دیگــرم متصــوّر نمــي شود معقــول
حدیث عقــل در ایــام پادشاهي عشــق
۶ چنــان شد است که فرمان عامل معــزول

---

[13] R, I, Z ; دست قوت for دست و پنجه.

[14] All texts and all MSS. except I(a) ; تیر for تیغ.

[1] I, I(a), I(b), P, R, T ; بهم کرده for فرو بسته.

[2] I(b), S, P, B, T, E, C, Y(a), Y(b), L, D ; هشیاران for مشتاقان.

[3] I(a) ; بدوز for ببنه.

[4] S ; هر for من.

[5] S ; براگندم for بیاگندم.

[6] I(b), S, P, B, T, C ; کلام for حدیث.

شکایت از تو ندارم که شکر باید کرد[7]
۷ گرفته خانهٔ درویش پادشه بنزول

بران سماط[8] که منظور میزبان باشد
۸ شکم پرست کند التفات بر مأکول

بدوستی که ز دست تو ضربت شمشیر
۹ چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصول

مرا بعاشقی و دوست را بمعشوقی
۱۰ چه نسبت است بگوئید[9] قاتل و مقتول

مرا بگوش تو باید حکایت از لب خویش
۱۱ دریغ[10] باشد پیغام ما بدست رسول

درون خاطر سعدی مجال غیر تو نیست
۱۲ چه خوش بود بتو از هرکه در جهان مشغول

۲۴۱

[– – ᴗ | – – – ᴗ | – – – ᴗ] هزجِ مسدّسِ مقصور ;Metre

خداوندی چنین بخشنده[1] داریم
۱ که با چندین گنه امیدواریم

که بگشاید دری کایزد ببندد
۲ بیا تا هم درین[2] درگه بزاریم

[7] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; گفت for کرد.

[8] All texts and all MSS. except I, I(a), بساط for سماط.

[9] I(a), S, T, C, Y(b) ; بگویند for بگوئید.

[10] I(a) ; که حیف for دریغ.

[1] B ; چه بخشاینده for چنین بخشنده. [2] I(b), B, R ; برین for درین.

خدايا گر بخواني[3] ور براني[3]
۳ جز انعامت دری دیگر نداریم

سر افرازيم اگر بربنده بخشي
۴ وگرنه از گنه سر بر نداريم[4]

ز مشتی خاک ما را آفريدي
۵ چگونه شکر این نعمت گذاریم

تو بخشيدي روان و عقل و ايمان
۶ وگرنه ما همان مشتی غباریم

تو باما روز و شب در خلوت و ما
۷ شب و روزی بغفلت[5] میگذاریم

نگوییم خدمت آوردیم و طاعت
۸ که از تقصیر خدمت شرمساریم

مباد آن روز کز درگاه لطفت
۹ بدست نا اميدي سر بخاريم

خداوندا بلطفت با صلاح آر
۱۰ که مسکین و پریشان روزگاریم

ز درويشان گوی انکار ما را
۱۱ گر از خاصان حضرت بر کناریم

ندانم ديدنش را خود صفت چيست
۱۲ بجز اين[6] کز سماعش بيقراريم

---

[3] In P بخواني and براني are transposed.
[4] I(a), O; نياريم for نداريم.
[5] I(b), P; خلوت for غفلت.
[6] I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; آن for اين.

شرابی در ازل در داد ما را
۱۳ هنوز از تاب آن می در خماریم
چو عقل اندر نمیگنجید[7] سعدی
۱۴ بیا تا سر بشیدائی بر آریم

۲۴۲

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

المنة لله که نمردیم و بدیدیم
۱ دیدار عزیزان و بخدمت[1] برسیدیم
در رفتن و باز آمدن رایت منصور
۲ بس فاتحه خواندیم و باخلاص دمیدیم
تا بار دگر دبدبهٔ[2] کوس بشارت
۳ و آواز درای شتران باز شنیدیم[3]
چون ماه شب چارده از شرق برآمد
۴ روئی که مرآن را چو مه نو طلبیدیم[4]
شکر شکر عافیت از کام حلاوت[5]
۵ امروز بگفتیم که حنظل بچشیدیم

---

7 I(a); نمیگنجد چو for نمیگنجید.
1 E, Y(a), L, D; بمقصد for بخدمت: T; بمطلب for do.
2 B; زمزمهٔ for دبدبهٔ.
3 In I(a) this line is omitted.
4 In I(a), T, C, Y(b) this hemistich runs as follows:—
آن روی که چون ماه نوش میطلبیدیم
5 I(a); بشارت for حلاوت.

در سایهٔ ایوان سلامت ننشستیم
۶ تا کوه و بیابان مشقّت نبریدیم [6]
وقت است بدندان لب مقصود گزیدن [7]
۷ آن [8] شد که بحسرت سر انگشت گزیدیم [9]
دست فلک آنروز چنان آتش تفریق
۸ در خرمن ما زد که چو گندم بطپیدیم
المنّة لله که هوای خوش نو روز
۹ بازآمد و از جور زمستان برهیدیم
دشمن که نمیخواست چنین کوس [10] بشارت
۱۰ همچون دهلش پوست بچوگان بدریدیم
سعدی ادب آنست که در حضرت خورشید
۱۱ گوئیم که ما خود شب تاریک ندیدیم

۲۴۳

Metre : هزجِ مثمّنِ سالم [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — —]

اگر دستم رسد [1] روزی که انصاف از تو بستانم
۱ قضای عهد [2] ماضی را شبی دستی بر افشانم
چنانت دوست میدارم که گر وقتی [3] فراق افتد
۲ تو صبر از من توانی کرد و من صبر از تو نتوانم [4]

---

[6] I ; ملامت for مشقت. [7] P ; مزیدن for گزیدن.
[8] I(b), C, P, Y(b) ; کان for آن.
[9] In I(a) lines 7 and 8 are transposed. [10] I ; روز for کوس.
[1] I(a), I(b), R, Z ; دهد for رسد. [2] I(a), R ; عمر for عهد.
[3] All texts and all MSS. but I, R ; روزی for وقتی.
[4] In I(a) this hemistich runs as follows :—
تو از من صبر بتواني من از تو صبر نتوانم

دلم صد بار ميگويد كه چشم از فتنه برهم نه

۳ دگرره ديده مي افتد بر آن[5] بالای فتّانم

ترا در[6] بوستان بايد كه پيش سرو ننشيني

۴ وگر نه باغبان گويد كه ديگر سرو ننشانم

رفيقانم سفر كردند هر ياری باقصائی

۵ خلاف من كه بگرفته است دامن در مغيلانم

بدريائی در افتادم كه پايانش نمي بينم

۶ كسی[7] را پنجه افگندم كه درمانش نميدانم

فراقم[8] سخت مي آيد و ليكن صبر ميبايد

۷ كه گر بگريزم از سختي رفيق سست پيمانم

مپرسم دوش چون بودمی بتاريكي و تنهائي

۸ شب هجرم چه ميپرسي كه روز وصل حيرانم

شبان آهسته مينالم مگر دردم[9] نهان ماند

۹ بگوش هر كه در عالم رسيد[10] آواز پنهانم

دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت

۱۰ من آزادي نميخواهم كه با يوسف بزندانم

من آنمرغ سخندانم كه در خاكم رود صورت

۱۱ هنوز آواز مي آيد كه سعدي در[11] گلستانم

---

5 C, S; دآن for برآن.

6 I(a), I(b), B, T, Y(b); تو اندر for ترا در.

7 I(a), I(b), S. T, يكی for كسی.

8 All texts and all MSS. but I, R; فراقت for فراقم.

9 Z, Y(a), E, L, D; رازم for دردم.

10 P, B, Z, E, Y(a), Y(b); رسد for رسيد.

11 I, Z; بمعني از for كه سعدي در.

۲۴۴

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ⏓]

از تو با مصلحت خویش نمي پردازم
۱ همچو پروانه همیسوزم[1] و در پروازم

گر تو خواهي[2] که بجوئي دلم امروز بجوی
۲ ورنه بسیار بجوئي و نیابی[3] بازم

نه چنان مفتقرم[4] کز[5] نظری سیر[6] شوم
۳ یا چنان تشنه که جیحون بنشاند آزم

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش
۴ تو بهر ضرب[7] که خواهي بزن و بنوازم

گر بر آتش[8] بریم صد رهٔ و بیرون آري[9]
۵ زرّ نابم که همان باشم اگر بگدازم

گر تو آن جور[10] پسندي که بسنگم بزني
۶ از من این جرم[11] نیاید[12] که خلاف آغازم[13]

---

[1] I, I(a), I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), L, D; که مي for همي

[2] I(a); تواني for تو خواهي.

[3] I; که نبیني for و نیابي.

[4] I, I(a), I(b), R, P; معتقدم for مفتقرم.

[5] P; کم for کز.

[6] I, I(a), I(b), P, S, T; کند for شوم.

[7] I(b), B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; پردهٔ for ضرب: S, P; زخم for do.

[8] L; بآتش for بر آتش.

[9] I(b), S; وگر بگذاري for و بیرون آري.

[10] B, S, P, R; از خود به for آن جور.

[11] I, R, C, E, Y(a), Y(b); جور for جرم.

[12] B; نباشد for نیاید.

[13] In I(a) this line is omitted.

خدمتی لایقم از دست نیاید[14] چکنم
۷ سر نه چیزیست که در پای عزیزان[15] بازم

من خراباتیم و عاشق و دیوانه و مست[16]
۸ بیشتر زین چه حکایت بکند غمّازم

ماجرای دل دیوانه بگفتم بطبیب
۹ که همه شب در چشم است بفکرت بازم

گفت ازین نوع شکایت که تو داري سعدي
۱۰ درد عشق است و[17] ندانم که چه[18] درمان سازم

۲۴۵

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ا ں — ں — ا ں ں — —]

امروز مبارک است فالم ۱ کافتاد نظر بر آن جمالم

الحمد خدای آسمان را ۲ کاختر بدر آمد از و بالم

خواب است مگر که مینماید ۳ یا عشوه همي[1] دهد خیالم

کاین بخت نبود هیچ روزم ۴ وین گل نشگفت هیچ سالم

امروز بدیدم آنچه دل خواست ۵ دید آنچه نخواست بد سگالم

دیگر چه توقّع است از ایّام ۶ چون بدر تمام شد هلالم[2]

---

[14] I(b), B, Ṣ, P; نخیزد for بیاید.

[15] B; عزیزت for عزیزان.

[16] In I(a), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, this hemistich runs as follows: من خراباتي و دیوانه ام و عاشق و مست.

[17] In I(a) and Z و is omitted after است.

[18] I(b); بچه for که چه.

[1] I(a); که مي for همي.

[2] In I(a), I(b), B, S, R, Z, this line is omitted.

اکنون که تو روی باز کردي ۷ رو باز بخیر کرد حالم

باز آی کز اشتیاق رویت ۸ بگرفت ز خویشتن ملالم

آزرده ام از فراق چندانکه ۹ دل باز نمیدهد وصالم

وز غایت تشنگي که بردم[3] ۱۰ در حلق نمیرود زلالم

بیچاره برویت آمدم باز ۱۱ چون چاره نماند و احتمالم

از جور تو هم در تو گیرم[4] ۱۲ وز دست تو هم بر تو نالم

چون دوست موافق است سعدي ۱۳ سهل است جفای هرکه[5] عالم

۲۴۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [—⏑—— | ⏑⏑—— | ⏑⏑—— | ⏑⏑⏑]

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم

۱ تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم

نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند

۲ که در اندیشهٔ اوصاف تو حیران بودم

بیتو بر[1] دامن گلزار نخفتم یکشب[2]

۳ که نه در بادیهٔ خار مغیلان بودم

زنده میکرد مرا دمبدم امید وصال

۴ ورنه دور از نظرت صورت بیجان[3] بودم

---

[3] I(a); دارم for بردم.

[4] I(b), S, P; بر تو نازم for در تو گیرم: B, T; بر تو زارم for do: I(a), C, E, Y(a), Y(b); بر تو آیم for do.

[5] B, Z, Y(a), E, L, D; خلق for هرکه: I(b), T, C, Y(b); هر دو for do.

[1] T, L; در for بر.

[2] T; هرگز for یکشب.

[3] R and all texts; کشتهٔ هجران for صورت بیجان.

بتولّای تو در آتش محنت[4] چو خلیـــل

۵ گوئیـــا در چـــمـــن لاله و ریحـــان بودم

تا مگر یکنفســم بوی تو آرد دم صـــبـــح

۶ همه شب منتظر مرغ سحر خوان بودم

سعدي از جور[5] فراقت همه روز[6] این میگفت[7]

۷ عهد بشکستی و من بر سر پیمـــان بودم

۲۴۷

Metre: هزج مثمّن اخرب [— — ⏑ | ⏑ — — | — — ⏑ | ⏑ — —]

آن دوست که من دارم و آن یار که من دانم

۱ شیرین دهنـــی دارد دور از لب و دندانم

بخت این نکنـــد[1] با من کآنشاخ صنوبر[2] را

۲ بنشینـــم و بنشانم[3] گل بر سرش افشـــانم

ای روی دلارایت مجـــمـــوعهٔ زیبـــائي

۳ مجمـــوع چه غم دارد از من که پریشـــانم

دریاب که نقشی ماند از طرح[4] وجود[5] من

۴ چون یاد تو مي آرم خود هیـــچ نمیمـــانم

---

[4] Y(a), L; الفت for محنت.

[5] T; درد for جور.

[6] I(a), S, R, T, C; شب for روز.

[7] All texts and all MSS. but I(a); گوید for میگفت.

[1] L; آن بکند for این نکند.

[2] I(a); سفرگر for صنوبر.

[3] In I و is inserted before گل.

[4] I(a), S, B, T, C; لوح for طرح.

[5] I(a); ضمیر for وجود.

با[6] وصل نمي پیچم وز هجر نمینالم
۵ حکم آنچه[7] تو فرمائي من بندهٔ فرمانم

ای خوبتر از لیلی بیمست که چون مجنون
۶ عشق تو بگرداند در کوه و بیابانم

یک پشت زمین دشمن گر روی بمن آرند[8]
۷ از روی تو بیزارم گر روی بگردانم

در دام تو محبوسم از[9] دست تو مغلوبم
۸ و ز[10] ذوق تو مدهوشم در وصف[11] تو حیرانم

دستی ز غمت[12] بر دل پائی ز پیت در گل
۹ با این همه صبرم هست وز[13] روی تو نتوانم

در خفیه همي نالم وین طرفه که در عالم
۱۰ عشّاق نمي خسبند از نالهٔ پنهانم[14]

بیني که چه گرم آتش در سوخته میگیرد
۱۱ تو گرمتری ز آتش[15] من سوخته ترزانم

گویند مکن سعدي جان در سر این سودا
۱۲ گر جان برود شاید من زنده بجانانم[16]

---

[6] I(a); در for با.
[7] I(a), I(b), S, P, Z; آنکه for آنچه.
[8] I(b), B, C; دارند for آرند.
[9] I; در for از.
[10] I(a), I(b), S, R, and all texts but Y(b); در for و از.
[11] B, I(b) and all texts; حسن for وصف.
[12] I; جفا for غمت.
[13] I(b), R, S, P, Z, Y(a), E, L, D; از for و از.
[14] I(a), I(b), S, P, B, T, C, Y(b); و افغانم for پنهانم.
[15] All MSS. but I(a), and all texts except T; گرمتر از آتش for گرمتري ز آتش.
[16] S, P, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; زندهٔ جانانم for زنده بجانانم.

۲۴۸

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض [– – ⏑ ⏑ – ⏑ – ⏑ – – –]

ای مرهم ریش و مونس جانم ۱ چندین بمفارقت مرنجانم
ای راحت اندرون مجروحم ۲ جمعیت خاطر پریشانم
گویند بدار دستش از دامن ۳ تا دست بدارد از گریبانم
آن کس که مرا بباغ میخواند ۴ بی روی تو میبرد بزندانم [1]
این [2] طرفه که ره نمیبرم پیشت ۵ وز پیش تو ره بدر نمی دانم
یک روز ببندگی قبولم کن ۶ روز دگرم ببین که سلطانم [3]
ای گلبن بوستان روحانی ۷ مشغول بکردی از گلستانم
ز آن روز که سرو قامت دیدم ۸ از یاد برفت سرو بستانم
آن درّ دو رشته در حدیث آمد ۹ وز [4] دیده بیوفتاد مرجانم [5]
گویند صبور باش ازو سعدی ۱۰ بارش بکشم که صبر نتوانم

۲۴۹

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [– – ⏑ – ⏑ ⏑ – – ⏑ – ⏑ – – ⏑ – ⏑ –]

از در درآمدی و من از خود بدر شدم
۱ گوئی کزین جهان بجهانی [1] دگر شدم

---

[1] *N.B.*—In E, Z, Y(a), Y(b), L, D, the following line is inserted after verse 4:—: با للّه که دل از تو باز نستانم * ور در سر کار تو رود جانم.

[2] Z, E, Y(a), Y(b), L, D, add و before این.

[3] In I and B this line is omitted. [4] I, C; از for وز.

[5] In I(a) this line is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; بجهان for بجهانی.

گوشم براه تا که خبر میدهد ز دوست
۲ صاحب خبر بیامد و من بیخبر شدم
چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب
۳ مهرم بجان رسید و بعیوق بر شدم
گفتم به بینمش مگرم درد اشتیاق
۴ ساکن شود بدیدم و مشتاق تر شدم
دستم نداد قوت رفتن به پیش یار[3]
۵ چندی بپای رفتم و چندی بسر شدم
تا رفتنش به بینم و گفتنش بشنوم
۶ از پای تا بسر همه سمع و بصر شدم
من چشم ازو چگونه توانم نگاهداشت
۷ کاول نظر بدیدن او دیده‌ور شدم
بیزارم از وفای[3] تو یکروز و یک نفس[4]
۸ مجموع اگر نشستم و خورسند اگر شدم
او را[5] خود التفات نبودش بصید من
۹ من[6] خویشتن اسیر کمند نظر شدم
گویند روی سرخ تو سعدی چه[7] زرد کرد
۱۰ اکسیر عشق بر مسم افتاد[8] زر شدم

---

[3] I(a); بگوی for به پیش: P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; دوست for یار. [3] I; جفای for وفای.

[4] I, I(a), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; زمان for نفس.

[5] All texts and all MSS. but I; اول for او را.

[6] All texts and all MSS. but I; آخر چنین for من خویشتن.

[7] All texts and I(a), P, R, B; که for چه.

[8] All texts and all MSS. except I, P: در مسم آمیخت for بر مسم افتاد.

۲۵۰

Metre : رجزِ مثمّنِ سالم [–‿––|–‿––|–‿––|–‿––]

ای سرو بالای سهي ما نیــزهم بد نیستیم

۱ وز هرکه درعالم بهي ما نیــزهـم بد نیستیم

گفتي برنگ من گلی هرگز نه بینـد بلبلی

۲ آری نکــو گفتي ولی ما نیزهم بد نیستیم

تا چند گوئي ما و بس کوته کن ای رعنا و بس

۳ نه خود توئي زیبا و بس ما نیزهم بد نیستیم

ای شاهد هرمجلسی و آرام جـان هرکسی

۴ گر دوستان داري بسی ما نیز هم بد نیستیم

گفتي که چون من در زمي دیگر[1] نباشد آدمي

۵ ای جان لطف آدمي[2] ما نیزهم بد نیستیم

---

[1] B, C, T; هرگز for دیگر.

[2] S, B, Z, C, T, D, L, Y(b); مردمي for آدمي.

N.B.—After line 5 the following additional verses are found in certain texts and MSS :—

گوئي چه شد کان سروین با ما نمي گوید سخن

۱ گو بیوفا یاری مکــن ما نیــزهم بد نیستیم

ای بر دل ما داغ تونا کی فریــب و لاغ تــو

۲ گر به بود درباغ تو ما نــیــزهم بد نیستیم

باری غرور از سر بنــه انصــاف درد ما بده

۳ ای باغ شفتــالو وبه ما نیــزهم بد نیستیم

گفتی به از من درچگل صورت نه بندد آب و گل

۴ ای سست مهرسخت دل ما نیزهم بد نیستیم

In B, T, Z, lines 1, 3, 4 are substituted for verses 6, 7, 8, of the text; in S line 7 of the text is omitted and verses 2, 3, 4 inserted; in C verses 1, 2, 3, 4 are added between lines 8 and 9 of the text

N.B.—In I(a), I(b), P, R, this ode is omitted.

گو تو بحسن افسانهٔ یا گوهر یکدانهٔ
۶ از ما چرا بیگانهٔ ما نیز هم بد نیستیم

گفتم تو ما را دیدهٔ وز حال ما پرسیدهٔ
۷ پس چون ز ما رنجیدهٔ ما نیز هم بد نیستیم

گر گلشن خوشبو توئی ور بلبل خوشگو توئی
۸ ور در جهان نیکو توئی ما نیز هم بد نیستیم

سعدی گر آن زیبا قرین بگزید بر ما هم نشین
۹ گو هر که خواهی برگزین ما نیز هم بد نیستیم

۲۵۱

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [ـ ـ ا ں ـ ں ا ں ـ ں ـ ـ ا ں ـ ا ں ـ]

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم
۱ و ز دیدهٔ در شمایل خوب تو بنگریم

شوق است در جدائی و جور است در نظر
۲ هم جور به که طاقت شوقت نیاوریم[1]

روی ار بروی ما نکنی حکم از آن تست
۳ باز آ که روی در[2] قدمانت بگستریم

ما را سریست با تو که گر خلق[3] روزگار
۴ دشمن شوند و سر برود هم[4] بر آن سریم

---

[1] In R this hemistich runs as follows: هم صبر به چو طاقت جورت نیاوریم.
[2] I(a); بر for در.
[3] R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; اهل for خلق. [4] R; ما for هم.

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق ما
۵ از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

ما با تو ایم و با تو نه ایم این چه حالت است
۶ در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم

از دشمنان برند شکایت بدوستان
۷ چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم

نه بوی مهر میشنوم از تو ای عجب
۸ نه روی[5] آنکه مهر دگر کس بپروریم[6]

ما خود نمیرویم دوان از قفای کس
۹ او میبرد که ما بکمند وی اندریم

سعدی تو کیستی که در این[7] حلقهٔ کمند
۱۰ چندان فتاده‌اند که ما صید لاغریم

۲۵۲

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ]

بتو مشغول و با تو همراهم ۱ وز تو بخشایش[1] تو میخواهم
همه بیگانگان چنین دانند ۲ که منت آشنای درگاهم
ترسم ای میوهٔ درخت بلند[2] ۳ که نیائی بدست. کوتاهم

[5] R, T, E, Y(a), Y(b), L, D; رای for روی.
[6] In I(a), I(b), B, S, P, Z, this line is omitted.
[7] E, Z, Y(a), L, D; در آن for درین.
[1] I(b), S, P; آسایش for بخشایش
[2] I; لطیف for بلند.

دیدم این پنجروز آخر عمر ۴ که بغفلت برفت: پنجاهم [3]

تا مرا از تو[4] آگهي دادند ۵ بوجودت گر از خود آگاهم

همه در خورد رائي و همت خویش ۶ از تو خواهند و من ترا خواهم [5]

بلبل بوستان حسن تو ام ۷ چون نیفتد سخن در افواهم

میکشندم که ترک عشق بگو ۸ میزنندم که بیذق شاهم

گر بصد پاره‌ام کني زین رنگ ۹ بر نگردم[6] که صبغة اللهم

سعدیا در قفای دوست مرو ۱۰ چکنم مي برد باکراهم

میل از اینجانب اختیاري نیست ۱۱ کهربا را بگو که من کاهم

۲۵۳

Metre: رمل مثمّن مشکول [– – ᴗ – | ᴗ – ᴗ ᴗ | – – ᴗ – | ᴗ – ᴗ ᴗ]

بخدا اگر[1] بمیرم که دل از تو بر نگیرم

۱ برو ای طبیبم از سر که دوا نمي پذیرم

---

[3] In I this line is omitted.

[4] I, I(b), S, P, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; خود for تو.

[5] This line is only found in I.

[6] I(b), S, P, B, and all texts but C; نه بگردم for بر نگردم.

N.B.—In I the following ode follows No. 252.

It appears incomplete and is found only in I.

من این سوزنامه که اکنون مي نویسم * بآب چشم پر خون مي نویسم

زین در تو نوشتم نامه لیکن * نه آن سوزست کاکنون مي نویسم

بعذرا درد وامق مي نمایم * بلیلی حال مجنون مي نویسم

نگارا قصۀ خود را بخدمت * نمي دانم که تا چون مي نویسم

تو (خوش بین گر) چه من عذری ندارم[1] * تو خوش خوان گرچه من دون مي نویسم

In the original MS. the words between تو and چه are omitted, and the above emendation is suggested.

[1] All texts and all MSS. but R; که گر for اگر.

همه عمر با ظریفان بنشستمی و خوبان
۲ تو بخاستي و نقشت بنشست در ضمیرم

مدد ای حکیم پندم که بکار در نبندم
۳ که ز خویشتن گزیر است و ز دوست نا گزیرم

برو ای سپر ز پیشم که بجان رسید پیکان
۴ بگذار تا به بینم که همي[2] زند بتیرم

تو در آب اگر به بیني[3] حرکات خویشتن را
۵ بزبان خود بگوئي که بحسن بی نظیرم

نه نشاط بوستانم نه هوای دوستانم
۶ بروید ای رفیقان بسفر که من اسیرم[4]

تو بخواب خوش بیاسای بعیش و کامراني
۷ که نه من غنوده ام دوش و نه خلق[5] از نفیرم

نه توانگران ببخشند فقیر ناتوان را
۸ نظری کن ای توانگر که بدیدنت فقیرم

اگرم چو عود سوزي تن من فدای جانت
۹ که خوش است عیش هردم بروایح عبیرم

نه تو گفتهٔ که سعدي نبرد ز دست من جان
۱۰ نه بخاکپایت[6] ای جان چو تو ام کشي نمیرم

---

[2] I(b), P, S, B, T, C, Y(b); که که مي for که همي.
[3] R; در آئینه نگه کن for در آب اگر به بیني.
[4] In I(a), I(b), B, S, R, P, Z, this line is omitted.
[5] E, Z, Y(a), L, D; نه مردم for نه خلق.
[6] All texts and all MSS. but I(a); بخاکپای مردان for بخاکپایت ای جان.

۲۵۴

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [‿ ‿ — ‿ | — ‿ — — | ‿ ‿ — ‿ | — ‿ — —]

۱ بتو[1] از نظر حرامست که[2] بسی گناه دارم
چکنم نمیتوانم که نظر نگاه دارم

۲ ستم از کسی است بر من که ضرورتست بردن
نه قرار زخم خوردن نه مجال آه دارم

۳ نه فراغت نشستن نه شکیب رخت بستن[3]
نه مقام ایستادن نه گریزگاه دارم

۴ نه اگر همي نشینم نظری کند[4] برحمت
نه اگر همي گریزم دگری پناه دارم

۵ تن من فدای جانت سر بنده و آستانت
چه مرا به از گدائي چو تو پادشاه دارم

۶ چو توئي بدین نکوئي قدم صلاح دارد[5]
نه مروتست اگر من نظر تباه دارم

۷ بسم از قبول عامي و صلاح[6] نیکنامي
چو بترک سر بگفتم چه غم از کلاه دارم

۸ چه شبست یا رب اینشب[7] که ستارهٔ برآمد
که دگر نه عشق خورشید و نه مهر ماه دارم

---

1 I(a), S, P, T ; بمن for بتو.
2 All texts and all MSS. but I ; و for که.
3 S ; زخم خوردن for رخت بستن.
4 S ; کني for کند.
5 I(a), S, B, Y(b) ; داري for دارد.
6 In P, S, Y(b) و is inserted after صلاح.
7 All texts and all MSS. but I ; امشب for اینشب.

مکنید دردمندان گله از سیاهي شب[8]

۹ که من این صباح روشن ز شب سیاه دارم

که نه[9] روی خوب دیدن گنه است پیش سعدي

۱۰ تو گمان نیک بردي که[10] من[11] این گناه دارم

۲۵۵

[ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ] مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور : Metre

برخیز تا طریق تکلّف رها کنیم

۱ دکّان معرفت بدو جو پر بها کنیم

گر دیگر آن نگار قباپوش[1] بگذرد

۲ ما نیز جامهای تصوّف قبا کنیم

هفتاد زلّت از نظر خلق در حجاب

۳ بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنیم

آن کو بعین[2] سابقه چندین نواخت کرد

۴ ممکن بود که عفو کند گر خطا کنیم

سعدي وفا نمیکند ایام سست مهر

۵ این پنجروزه عمر بیا تا وفا کنیم

[8] I(a) ; شب درازي, for سیاهي شب : I ; شب جدائي for do.

[9] I(a), I(b), B, and all texts but T, Y(b) ; نه که for که نه

[10] S ; و for که.

[11] I ; خود for من.

N.B.—In R, this ode is omitted.

[1] I ; کرده اند for بگذرد.

[2] All texts and all MSS. except I ; بغیر for بعین.

۲۵۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏓ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ ⏕ :]

شب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
۱ خواب در روضهٔ رضوان نکنند[1] اهل نعیم

خاک را زنده کند تربیت[2] بوی[3] بهار
۲ سنگ باشد که دلش زنده[4] نگردد[5] بنسیم[6]

بوی پیراهن گم کردهٔ خود می شنوم
۳ گر بگویم همه گویند ضلالست قدیم

عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
۴ درد ما نیک نگردد[7] بمداوات حکیم

توبه گویندم از اندیشهٔ آن دوست[8] بکن
۵ هرگز این توبه نباشد که گناهیست عظیم

ای رفیقان سفر دست بدارید از ما
۶ که بخواهیم نشستن بدر دوست مقیم

ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
۷ بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم[9]

---

[1] I; نکند for نکنند.

[2] R; تقویت for تربیت.

[3] Z, L; باد for بوی: C, Y(b); نفس for do.

[4] Z; نرم for زنده.

[5] Z; ز for به.

[6] In Z, C, L, Y(b), the following two lines are inserted after verse 2:—

جای آن نیست که خاموش نشیند مطرب * شب آن نیست که خواب رود یار ندیم

شاهدان ز اهل نظر روی فراهم نکشند * بار درویش تحمّل بکند مرد کریم

[7] I, Z; نباشد for نگردد.

[8] R, Z, C, L, Y(b); معشوق for آن دوست.

[9] This line is omitted in Z.

مرده از خاک لحد رقص کنان برخیزد
٨ گر تو بالای عظامش گذری و هِیَ رمیم

طمع وصل تو میدارم و اندیشهٔ هجر
٩ دگر از هرچه[10] جهانم نه امید ست و نه بیم

عجب از کشته نباشد بدر خیمهٔ دوست
١٠ عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم

سعدیا عشق نیامیزد و شهوت[11] باهم
١١ پیش تسبیح ملائک نرود دیو رجیم

٢٥٧

Metre: رمل مثمّن مقصور [‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒]

بادگل بوی سحر خوش میوزد خیز ای ندیم
١ بس که خواهد رفت بر بالای خاک ما نسیم

ای که تا بودی نبودی[1] بر صراط مستقیم
٢ در قیامت بر صراطت جای تشویش است و بیم

قلب روی اندود نستانند در بازار حشر
٣ خالصی باید که بیرون آید از آتش[2] سلیم

عیبت از بیگانه پوشیده است و می بیند بصیر
٤ جرمت[3] از همسایه پنهانست و میداند علیم

[10] C, L, Y(b); دو for چه.   [11] Z; عفت for شهوت.

N.B.—This ode is included under *Tayyebāt* only in I.

[1] All texts and all MSS. but I; در دنیا نرفتی for تا بودی نبودی.

[2] I, I(b), B, T; آید از آتش برون آید for بیرون آید.

[3] I(b), B, R, Z, C, E, Y(a), L, D; فعلت for جرمت.

نفس پروردن خلاف رای دانایان[4] بود
٥ طفل خرما دوست دارد صبر فرماید حکیم
راه نومیدی گرفتم رحمتم دل میدهد
٦ کای گنهکاران هنوز امید عفو است از کریم
گر بسوزانی خداوندا جزای[5] فعل ماست
٧ ور ببخشی رحمتت عام است احسانت[6] قدیم
گرچه شیطان رجیم از راه انصافم ببرد
٨ همچنان امید میدارم برحمن الرحیم
آنکه جان بخشید و روزی داد و چندین فضل[7] کرد[8]
٩ هم ببخشاید چو مشتی استخوان باشم[9] رمیم
سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است
١٠ وقت عذر آوردن است استغفر الله العظیم

۲٥٨

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ◡ | — ◡ — ◡ | ◡ — — | ◡ — ◡ —]

برخیز تا بعهد امانت وفا کنیم
١ تقصیرهای رفته بخدمت قضا[1] کنیم

---

[4] Z, E, Y(a), Y(b), L, D; هر عاقل for دانایان: I; دانشمند for do.
[5] I(a), I(b), B, S, P, T, C; سزای for جزای.
[6] All texts and all MSS. but I; انعامت عمیم for احسانت قدیم.
[7] P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; لطف for فضل.
[8] In R this line is omitted.
[9] All texts and all MSS. except I; بیند for باشم.
[1] I, R, C; ادا for قضا.

بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق
۲ زین پس[2] فروتنی بدر کبریا کنیم

دار الشّفای توبه نبسته است در هنوز
۳ تا[3] درد معصیت بتدارک دوا کنیم

روی از خدای در همه کردیم و هیچ نیست
۴ آن به بود کز همه رو در خدا کنیم[4]

یکسو نهیم شهوت و نفس و هوای دل[5]
۵ پشت عبادت از دل یکتا دوتا کنیم

افسوس می رود دل مردم بدست دیو[6]
۶ تا کی مقام دوست بدشمن رها کنیم

چون برترین مقام ملک دون قدر ماست[7]
۷ چندین بدست دیو زبونی چرا کنیم

سیم دغل خجالت[8] و بدنامی آورد
۸ خیز ای حکیم تا طلب کیمیا کنیم

---

[2] All texts and all MSS. except I(a); دیگر for زین پس.

[3] S; ما for تا.

[4] This reading is only found in I: in all other MSS. except I(a), and in all texts, the verse runs thus:
روی از خدا بهر چه کنی شرک خالص است * توحید محض کز همه رو در خدا کنیم
except that گر is substituted for کز in S, R, B, T, Y(b), L. In I(a) the second hemistich reads as follows: توفیق کو که از همه او با خدا کنیم.

[5] This is the I variant. In all other MSS. and in all texts this hemistich runs as follows: پیراهن خلاف بدست مراجعت.

[6] In all texts and all MSS. except I the following is the version of this hemistich: چند آید این خیال و رود در سرای دل.

[7] This is the I, P, variant: E, T, Y(a), Y(b), L, D, have چون برتر از مقام ملائک توان گزید, and in I(a), I(b), S, B, R, Z, C, the hemistich runs as follows: چون برترین مقام ملائک بر آسمان.

[8] C, Y(b); زبونی for خجالت.

سعدي توانگران بتجارت روند و ما
۹ درویش وار بر در منعم دعا کنیم[9]
یا رب تو دستگیر که آلاء و مغفرت
۱۰ در خورد تست در خورما آنچه[10] ما کنیم

۲۵۹

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ – ⏑ | – ⏑ – – | ⏑ ⏑ – ⏑ | – ⏑ – –]

چو تو آمدي مرا بس که حدیث خویش گفتم
۱ چو تو ایستاده باشي ادب آنکه من بیفتم
تو اگر چنین لطیف از در بوستان در آئي
۲ گل سرخ شرم دارد که چرا همي شگفتم
چو بمنتها رسد گل برود قرار بلبل
۳ همه خلق را خبر شد غم دل که مي نهفتم
بامید آنکه جائی قدمی نهاده باشي
۴ همه خاکهای شیراز بدیدگان برفتم
دو سه بامداد دیگر که نسیم گل برآید
۵ بتر از هزار دستان بکشد فراق جفتم
نشنیدهٔ که فرهاد چگونه سنگ سفتی
۶ نه چو سنگ آستانت که بآب دیده سفتم

---

[9] All texts and all MSS. except I have the following version of this line:— ``
سعدي گدا بخواهد و منعم بزر خرد * ما را وجود نیست بیا تا دعا کنیم
[10] I(a), I(b), B, S, R, P, C, Y(b); هرچه for آنچه.

نه عجب شب درازم که دو دیده باز باشد

۷ بخیالت ای ستمگر عجب است اگر بخفتم

ز هزار خون سعدی بحلند بندگانت[1]

۸ نو بگوی تا بریزند و بگو که من نگفتم

۲۶۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ —]

چو بلبل سحری برگرفت نوبت بام

۱ ز تو به خانهٔ تنهائی آمدم بر بام

نگاه میکنم از پیش رایت خورشید

۲ که میرود بافق پرچم سیاه ظلام

بیاض روز در آید[1] چو ازدواج سیاه

۳ برهنه باز نشیند یکی سپید اندام

دلم بعشق گرفتار و جان بمهر گرو

۴ در آمد از درم آن دلفریب[2] جان آرام

سرم هنوز چنان مست بوی آن نفس[3] است

۵ که بوی عنبر و گل ره نمی برد بمشام

دگر من از شب تاریک هیچ غم نخورم

۶ که هر شبی را روزی مقدّر است انجام

[1] In Z this hemistich runs as follows : که هزار خون سعدی بفدای بندگانت

[1] I(a), S, P ; بر آمد for در آید.

[2] I(b), S, B, T, C, Y(b) ; دلفروز for دلفریب.

[3] S ; روی آن نقش for بوی آن نفس.

تمام فهم نکردم که ارغوان و گل است
۷ در آستینش یا دست و ساعد گلفام

در آبگینه‌اش آبی اگر قیاس کني
۸ نداني آب کدامست و آبگینه کدام

بیار ساقي دریای مشرق و مغرب
۹ که دیر مست شود هرکه میخورد بدوام

من آن نیم که حلال از حرام نشناسم
۱۰ شراب با تو حلال است و آب بیتو حرام

بهیچ شهر نباشد چنین شکر که توئي
۱۱ که طوطیان چو سعدي در آوري بکلام

رها نمیکند این نظم چون زرهٔ درهم
۱۲ که خصم تیغ تعنّت بر آورد ز نیام

۲۶۱

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [‒ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒]

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم
۱ صانع خدائی کاین وجود آوردهٔ بیرون از عدم

خورشید بر سرو روان دیگر[1] ندیدم در جهان
۲ وصفت نگنجد[2] در بیان[3] نقشت[4] نیاید در قلم

[1] I(a), P, B, and all texts; هرگز for دیگر.
[2] In I(b), P, B, T, C, Y(b), نگنجد and نیاید are transposed.
[3] I(a), I(b), P; دهان for بیان.
[4] I, I(a), I(b), S, P, R, B, T, C, Y(b); نامت for نقشت.

گفتم چو طاوسي مگر عضوی ز عضوی خوبتر

۳ مي بینمت چون نیشکر شیریني از سر تا قدم

چندانکه[5] مي بینم جفا امید میدارم وفا

۴ چشمانت[6] میگویند[7] لا ابروت میگوید نعم

آخر نگاهی باز کن و انگه عتاب آغاز کن

۵ چندانکه خواهي ناز کن چون پادشاهي بر خدم[8]

چون دل ببردي دین مبر هوش[9] از من[10] مسکین مبر

۶ با مهربانان کین مبر لا تقتلوا صید الحرم

خار است و گل در بوستان هرچه[11] او کند نیکوست آن

۷ سهل است پیش دوستان از دوستان بردن ستم

او رفت و جانم میرود[12] تن[13] جامه بر خود میدرد

۸ سلطان که[14] خوابش میبرد از پاسبانانش چه غم

میزد بشمشیر جفا میرفت و میگفت از قفا

۹ سعدي بنالیدي ز ما مردان ننالند از الم[15]

---

5 I(b), R, B and all texts; با آنکه for چندانکه.

6 In S چشمانت and ابروت are transposed.

7 All texts and all MSS. except I; میگوید که for میگویند.

8 S; در حشم, for بر خدم.

9 I(b), S, T, E, Y(a), Y(b), L, D; صبر for هوش.

10 S, C; دل, for من.

11 P omits او before کند.

12 I(a), I(b), S, P, R, E, T, Z, C, Y(a), Y(b), D; میبرد for میرود.

13 I; این for تن.

14 I(b), R, and all texts but T; چو for که.

15 In I(a), this line runs as follows:—

میرفت و میگفت از قفا سعدي بنالیدي ز ما * میزد بشمشیر جفا مردان ننالند از الم

۲۶۲

Metre: هزج مسدّسِ محذوف [ـ ـ ـ ◡ ا ـ ـ ـ ◡ ا ـ ـ ـ ◡]

چنان در قید مهرت پای بندم ۱ که گوئي آهوی سر در کمندم
گهی بر درد بیدرمان بگریم ۲ گهی بر حال بی سامان بخندم
مرا هوشی نماند از عشق و کوشي ۳ که پند[1] هوشمندان کار بندم
مجال صبر تنگ آمد بیکبار ۴ حدیث عشق بر صحرا فگندم
نه مجنونم که دل بر دارم از دوست ۵ مده گر عاقلي ایخواجه پندم
چنین صورت نبندد هیچ نقّاش ۶ معاذ الله من این صورت نبندم
چه جانها درغمت فرسود و تنها ۷ نه تنها من اسیر و مستمندم[2]
تو هم باز آمدي ناچار و ناکار ۸ اگر باز آمدی بخت بلندم
گر آوازم دهي من خفته[3] درگور ۹ بر آساید روان دردمندم
سری دارم فدای خاکپایت ۱۰ گر آسایش رسانی ور گزندم
و گر در رنج سعدي راحت تست ۱۱ من این بیداد بر خود مي پسندم

۲۶۳

Metre: رجزِ مثمّنِ مطوی مخبون [ـ ◡ ـ ◡ ◡ ـ ◡ ـ ◡ ◡ ـ ◡ ـ ◡ ◡ ـ ◡ ـ]

چشم که بر[4] تو میکنم چشم حسود میکنم
۱ شکر خدا که باز شد دیدهٔ بخت روشنم[5]

[1] All texts and all MSS. except I; قول for پند.
[2] I(a), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; دردمندم for مستمندم.
[3] I(a), T, C; مرده for خفته.
[4] I; در for بر.
[5] The following line succeeds this verse in all texts and all MSS. but I:—
هرگز این گمان نبود با تو که دوستي کنم * باورم این نمیشود باتو نشسته کاین منم

دامن خيمه برفگن دشمن و دوست گو به بين
۲ کاين همه لطف ميکند دوست برغم دشمنم[3]

عالم[4] شهر گو مرا وعظ[5] مگو که نشنوم
۳ پير محلّه گو مرا توبه مده که بشکنم

گربزني بخنجرم کزغم دوست[6] توبه[7] کن
۴ نعرهٔ عشق[8] ميزنم تا رمقي[9] است در تنم[10]

اين نه نصيحتي بود کزغم دوست توبه کن
۵ سخت سيه دلي بود آنکه ز دوست برکنم

گر همه عمر بشکنم عهد تو بس درست شد
۶ کاين همه ذکر دوستي لاف دروغ ميزنم

پيشم ازين سلامتي بود دلي و دانشي
۷ عشق تو آتشي بزد پاک بسوخت خرمنم

شهري اگر بقصد[11] من جمع شوند و متفق
۸ با همه تيغ برکشم وز تو سپر بيفگنم

چند فشاني آستين برمن و روزگار من
۹ دست رها نمي کند مهر[12] گرفته دامنم

---

[3] In I(a), this line is omitted.
[4] I(a); واعظ for عالم.
[5] I(a); پند for وعظ.
[6] R, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; عشق for دوست.
[7] All texts and all MSS. but I; غم دوست توبه کن for پيش او دگر مرو.
[8] I(b), B, S, T, L; شوق for عشق.
[9] B; نفسي for رمقي
[10] This verse is only found in I.
[11] In all texts and all MSS. but I; خلقي اگر بخون for شهري اگر بقصد
[12] I(b), B, S, P; کبر for مهر: T, C; عشق for do.

گر بمـــراد من روي ور نـروي تو حاکمي
۱۰ من بخـــلاف رای تو گر نفسی زنم زنم[13]

این همه نیش میخورد سعدي و پیش میرود
۱۱ خون برود درین میان گر تو توئي و من منم[14]

۲۶۴

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

حکایت از لـب شیرین دهان[1] سیم[2] اندام
۱ تفاوتی نکنـــد گر دعاست یا[3] دشنام

حریف عشق[4] که از خویشتن خبر دارد
۲ شراب صرف محبّت نخورده است تمام

اگر ملـــول شوي یا ملامتـــم گوئي
۳ اسیر عشق نیندیشـــد از ملال[5] و ملام

من آن نیـــم که بجور از مراد بگـــریزم[6]
۴ بآسمان[7] نرود مرغ پای بستـــه بـدام

---

[13] In all texts and all MSS. except I, I(a), the following line is substituted for verse 10 :—

مي شنوم که سعدیا راه مخوف میروي * گر نروم نمیشود صبـــر و قرار ممکنم

In all texts and all MSS. but I, I(a), the following verse succeeds this line :—

عاشق جان خویش را بادیه سهمگین بود * من بهلاک راضیم لا جرم از خود ایمنم

[14] In I(b), B, S, R, P, T, this line is omitted.

[1] B ; کلام for دهان. [2] I ; شیر for سیم. [3] I(b), Y(a) ; ور for یا.

[4] I(a), I(b), B, R, P, C ; دوست for عشق.

[5] In I(a), T, C, E, Y(a), Y(b) و is omitted after ملال.

[6] I(a) ; بر گردم for بگریزم. [7] I(a), I, S, P ; آستین for آسمان.

بسی نماند که پنجاه ساله عاقل را
۵ به پنج روز بدیوانگی برآید نام[8]

مرا که با تو ام از هرکه هست باکی نیست
۶ حریف خاص نیندیشد از ملامت عام

شب دراز نخسبم[9] که دوستان گویند
۷ بسرزنش عجبا للمحبّ کیف ینام

تو در کنار[10] من آئی من این طمع نکنم
۸ که می نیایدت از حسن وصف در اوهام

ضرورتست که روزی بسوزد این اوراق
۹ که تاب آتش سعدی نیاورد[11] اقلام

۲۶۵

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ⏑ ا ⏑ — — ⏑ ا ⏑ — — ⏑ ا ⏑ — —]

خرما نتوان خورد ازین خار که کشتیم
۱ دیبا نتوان بافت[1] ازین پشم که رشتیم

بر لوح[2] معاصی خط عذری نکشیدیم
۲ پهلوی کبایر حسناتی ننوشتیم

---

[8] In I(a), this line is omitted.
[9] I; نخفتم for نخسبم.
[10] I; کمند for کنار.
[11] S, B, E, Y(a), Y(b), D; نیارد این for نیاورد.
[1] I, B, R; کرد for بافت.
[2] I, S, B; خط for لوح.

ما کشتهٔ نفسیم[3] و چه فریاد که بر آید[4]
۳ از ما بقیامت[5] که چرا نفس نکشتیم[6]

افسوس برین عمر گرانمایه که بگذشت
۴ ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم

دنیا که درو مرد خدا گل نسرشت است[7]
۵ نامرد که مائیم چرا دل بسرشتیم

ایشان چو ملخ بر سر[8] زانوی ریاضت
۶ ما مور میان بسته دوان بر در و دشتیم

پیری و جوانی چو شب و روز[9] سر آمد[10]
۷ ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم[11]

چون مرغ برین کنگره تا کی بتوان ماند[12]
۸ یکروز نگه کن که برین کنگره خشتیم

ما را عجب ار پشت و پناهی بود آنروز
۹ کامروز کسی را نه پناهیم و نه پشتیم

---

[3] In I(b), R, T, C, و is omitted.
[4] All texts and all MSS. but I; بس آوخ for چه فریاد.
[5] I; ناگاه فریاد برآید for برآید از ما بقیامت.
[6] In S this line is omitted.
[7] I, I(a), I(b), P; نسرشتند for نسرشت است.
[8] All texts and all MSS. but I; در پس for برسر.
[9] S, P, B, R, and all texts; بر آمد for سر آمد.
[10] I(a); پی هم چون شب و روزند for چو شب و روز سر آمد : I(b); بمثال شب و روز است for do.
[11] In all texts and all MSS except I, the following verse is found after line 7:—
وا ماندگی اندر پس دیوار طبیعت * حیف است دریغا که در صلح بهشتیم
[12] I, I(a), I(b), S, R, P, L; بود for ماند.

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت
۱۰ شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم
باشد که عنایت برسد ورنه مپندار
۱۱ با این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم
سعدی مگر از خرمن اقبال عزیزان[13]
۱۲ یکخوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

۲۶۶

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

دوش در صحرای خلوت لاف تنهائی زدم
۱ خیمه بر بالای منظوران بزیبائی[1] زدم
خرقه پوشان صوامع را دو تائی چاک شد
۲ چون من اندر کوی وحدت لاف یکتائی زدم
عقل کل را آبگینه ریزه در پای اوفتاد
۳ بسکه سنگ تجربت بر طاق مینائی زدم
پای مردم عقل بود آنکه که عشقم دست داد
۴ پشت دستی بر دهان عقل سودائی زدم
تاب خوردم رشته وار اندر کف خیّاط صنع
۵ بس گره بر خطّ خود بینی و خود رائی زدم

---

13 All texts and all MSS. but I; بزرگان for عزیزان.
1 I(b), S, Z, L. T; زیبائی for بزیبائی.
N.B.—In I(a), R, P, this ode is omitted.

تا نباید کشتنم گرد درکس چون کلید
۶ بر در دل ز آرزو قفل شکیبائي زدم

گرکسی را رغبت دانش بود گو دم مزن
۷ زانکه من دم در کشیدم تا بدانائي زدم

چون صدف پروردم اندر سینه دُرّ معرفت
۸ تا بجوهر طعنه بر دُرّهای دریائي زدم

بعد ازین چون مهر مستقبل نکردم جز بامر
۹ پیش ازین گر چون فلک چرخی برعنائي زدم

گفتهٔ سعدي فرو شستم ز دیوان وجود
۱۰ پس قدم در حضرت بیچون مولائي زدم

۲۶۷

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبون [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — —]

دو هفته میگذرد کان مه دو هفته ندیدم
۱ بجان رسیدم[1] ازان[2] تا بخدمتش نرسیدم[3]

حریف عهد مودّت شکست و من نشکستم
۲ خلیل[4] بیخ ارادت برید و من نبریدم

بکام دشمنم ای دوست عاقبت بنشاندي
۳ بجای آنکه[5] چرا پند دوستان نشنیدم[6]

---

[1] All MSS. and all texts but T; رسید for رسیدم.
[2] I(a); دلم for ازان.
[3] All texts and all MSS. except S; برسیدم for نرسیدم.
[4] Y(b); حبیب for خلیل.
[5] T; سزای اینکه for بجای آنکه.
[6] In S this line is omitted.

مـرا بهیــــچ بدادی خلاف شرط[7] مودّت

۴ هنوز با همه جورت بجان و دل[8] بخریدیم

بخاکپـــای تو جانا[9] که تا تو دوست گرفتم

۵ ز دوستان مجازی چو دشمنـــان ببریدم[10]

قسم بروی تو گفتم[11] کزان[12] زمان که برفتی

۶ که هیچ روی[13] ندیدم که روی در نکشیدم[14]

ترا به بینـــم و خواهم که خاکپای تو باشم

۷ مرا به بینی چون باد بگـــذری که ندیدم

میان خلق[15] ندیدی که چون دویدمت از پی

۸ زهی خجـــالت مردم چرا بســـر ندویدم

شکر خوش است و لیکن حلاوتش تو ندانی

۹ من این معامله دانم که طعم صبر[16] چشیدم

مرا رواست که دعوی کنـــم بصدق و ارادت

۱۰ که هرچه[17] در همه عالم بدوست بر نگـــزیدم

بنال مطـــرب مجلس بگوی گفتهٔ سعدی

۱۱ شراب انس بیـــاور که من نه مرد نبیـــدم

---

7 B and all texts; عهد for شرط.

8 This is the T, Y(b) variant. I(a) has جرمت for جورت: I(b), Z, have غیبت for do.: I, S, R, have عیبت for do.: B, C have مهت for do.: E, L, Y(a), D, read بدعهدیت بجان for بجورت بجان و دل.

9 I(b), B, S, R, I, Z; گفتم for جانا.

10 S; برمیدم for ببریدم.

11 S; گویم for گفتم.

12 I, I(b), S, R; از for کز.

13 I, T, C, Y(b); روی کس for هیچ روی.

14 In I(a), this line is omitted.

15 All texts and all MSS. except I, S; شهر for خلق.

16 C; صبر تلخ for طعم صبر.

17 I(a); هیچ for هرچه.

N.B.—In P this ode is omitted.

۲۶۸

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ᴗ ᴗ — — ᴗ — ᴗ — — ᴗ — — ᴗ ᴗ — —]

دل پیش تو و دیده بجای دگرستم
۱ تا خصم نداند که ترا مینگرستم

روزی بدر آیم من ازین پردهٔ[1] ناموس
۲ هرجا که بتی چون تو به بینم بپرستم

المنّة لله که دلم صید غمی[2] شد
۳ کز[3] خوردن غمهای پراگنده برستم

آن عهد که گفتی نکنم مهر[4] فراموش
۴ بشکستی و من بر سر پیمان درستم

تا ذوق درونم خبری میدهد از دوست
۵ از طعنهٔ دشمن بخدا گر خبرستم

میخواستمت پیشکشی لایق خدمت
۶ جان نیز[5] حقیر است ندانم چه فرستم

چون نیک بدیدم که نداری سر سعدی
۷ بر بخت بخندیدم و بر خود بگرستم

۲۶۹

Metre: هزج مثمن سالم [ᴗ — — — ᴗ — — — ᴗ — — — ᴗ — — —]

زدستم بر نمیخیزد که یکدم بیتو[1] بنشینم
۱ بجز رویت نمیخواهم که روی هیچکس بینم

---

[1] R; خرقهٔ for پردهٔ: I; خانه for do
[2] I(a); یکی for غمی.
[3] I(a), R; وز for کز.
[4] I(a), I(b); عهد for مهر.
[5] S, R, P, T, C, Y(b); نیک for نیز.
[1] T, Y(b); بی یاد for یکدم بی.

من اول روز دانستم که با شیرین در افتادم
۲ که چون فرهاد باید شست دست از جان شیرینم

ترا من دوست میدارم خلاف هرکه در عالم
۳ اگر طعنه است بر عقلم وگر رخنه است در دینم

اگر شمشیر بر گیري سپر پیشت بیندازم
۴ که بی شمشیر خود کشتي بساعد هاي سیمینم

برآ ای صبح مشتاقان اگر نزدیک[2] روز آمد
۵ که بگرفت این شب یلدا ملال از ماه و پروینم

گر[3] اول هستي آوردم قفاي تربیت[4] خوردم
۶ کنون امید بخشایش همي دارم که مسکینم

ولی چون شمع میباید که بر حالم[5] ببخشاید
۷ که جزوی کس نمي بینم که میسوزد ببالینم

تو همچون گل ز خندیدن لبت باهم نمي آید[6]
۸ روا داري که من بلبل چو بوتیمار بنشینم

رقیب انگشت میخاید که سعدي دیده[7] برهم نه
۹ مترس ای باغبان از گل[8] که مي بینم نمي چینم

[2] P, Z, Y(a), L, E, D; هنگام for نزدیک.
[3] All texts and all MSS. but I; از for گر.
[4] I(a) and all texts but Z; نیستي for تربیت.
[5] I(a), I(b), B, S, T, C; جانم for حالم.
[6] In R this hemistich runs as follows:—
ترا همچون گل ز خندیدن لبت باهم نمي آید.
[7] All texts and all MSS. but I; چشم for دیده.
[8] R, I; من for گل.

۲۷۰

Metre. رملِ مثمّنِ مقصور [– ◡ – – | – ◡ – – | – ◡ – – | – ◡ –]

ساقیا می ده که ما دردی کش میخانه ایم

۱ با خرابات آشنائیم[1] از خرد بیگانه ایم

خویشتن سوزیم و جان برسر نهاده شمع وار[2]

۲ هر کجا در مجلسی شمعی است ما پروانه ایم

اهل دانش را درین[3] گفتار با ما کار[4] نیست

۳ عاقلان را کی زبان دارد که ما دیوانه ایم

گرچه قومی را صلاح و نیکنامی ظاهر است[5]

۴ ما بقلّاشي و رندي در جهان افسانه ایم

اندرین راه ار بداني[6] هر دو بریک جاده ایم

۵ وندرین کوی ار به بیني[6] هر دو از یکخانه ایم

خلق میگویند جاه و فضل[7] از فرزانگي است

۶ گو مباش اینها که ما رندان نا فرزانه ایم

عیب تست ار چشم گوهر بین نداري ورنه ما

۷ هریک اندر بحر معني گوهر یکدانه ایم

---

[1] P, L, Y(b); آشنا و for آشنائیم.

[2] I(a); همچو شمع for شمع وار

[3] I(b), P, B, S, T, Y(b); بدین for درین.

[4] I(b), P, S, B, C, T; نیکو راه for با ما کار.

[5] This is the I version. In other MSS. and texts this hemistich runs as follows:— گر چه ایشان در صلاح و عافیت مستظهرند.

[6] In I بیبني and بداني are transposed.

[7] I(a), I(b), S, B, T, Z, Y(b); منصب for فضل.

از بیابان عدم دی آمده [8] فردا شده

۸ کمتر از عیشی یک امشب کاندرین کاشانه ایم

سعدیا گر بادهٔ صافیت باید باز گو

۹ ساقیا مي ده که ما دردی کش میخانه ایم

۲۷۱

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ◡ — — | — ◡ — — | — ◡ — — | — ◡ —]

ما بروی دوستان از بوستان آسوده ایم

۱ گر بهار آید و گر باد خزان آسوده ایم

سرو بالای که مقصود ست اگر حاصل شود[1]

۲ سرو اگر هرگز نباشد[2] در جهان آسوده ایم

گر بصحرا دیگران از بهر عشرت میروند

۳ ما بخلوت با تو ای آرام جان آسوده ایم

باغبان را گو اگر در بوستانت[3] لاله ایست

۴ دیگری را ده[4] که ما با دلستان آسوده ایم[5]

گر سیاست میکند سلطان و قاضي حاکمند[6]

۵ ور ملامت میکند پیر و جوان آسوده ایم[7]

---

[8] In all MSS. but I and all texts but T; آمد و for آمده.

[1] Z; کنیم for شود. [2] R, Z, L; روید for باشد.

[3] Z, C, L, Y(b); گلستانت for بوستانت.

[4] C, Y(b); جو for ده.

[5] In R lines 4 and 7 are omitted, and the following verse substituted:—

برق نو روزي گر آتش میزند بر شاخسار * ور گلافشان مي کند در بوستان آسوده ایم

[6] C, L, Y(b); بنده ایم for حاکمند

[7] This line is omitted in I(b).

هرچه در دنيا و عقبى راحت و آسايش است

۶ گر تو با ما خوش در آئي ما ازان[8] آسوده ايم

موج اگر كشتي بر آرد تا به اوج آفتاب

۷ يا[9] به قعر اندر برد ما بر كران آسوده ايم

رنجها برديم و آسايش نبود اندر وجود[10]

۸ ترك آسايش گرفتيم[11] اين زمان آسوده ايم

سعديا سرمايه[12] داران از خلل ترسند[13] و ما

۹ گر[14] بر آيد بانگ دزد از كاروان آسوده ايم

۲۷۲

Metre : رمل مثمن مخبون مقطوع مسبّغ [ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ]

عمرها[1] در[2] پى مقصود بجان گرديديم

۱ دوست در خانه و ما گرد جهان گرديديم

خود سراپردهٔ قدرش ز مكان بيرون بود

۲ آنكه ما در طلبش جمله[3] مكان[4] گرديديم

---

[8] C, Y(b); بآن for از آن.

[9] Z, L; ور for يا.

[10] C, L, Y(b); جهان for وجود.

[11] I; گرفتم for گرفتيم.

[12] C, Y(b); پرهيزگاران for سرمايه داران.

[13] C, Y(b); ترسيده اند for ترسند و ما.

[14] R; چون for گر.

N.B.—This Ode is found under *Tayyebāt* only in I, I(b).

[1] All texts and all MSS. but I; سالها for عمرها.

[2] S, P, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; از for در.

[3] I(a), I(b), B, S, and all texts; كون و for جمله.

[4] B; جهان for مكان.

گفته بودیم[5] بخوبان که[6] نباید نگریست
۳ دل ببردند[7] ضرورت نگران گردیدیم
همچو بلبل همه شب نعره زنان تا خورشید
۴ روی بنمود و چو خفّاش نهان گردیدیم[8]
صورت یوسف نادیده صفت میکردند
۵ درمیان آمد و بیعقل و زبان گردیدیم[9]
گفته بودیم بخلوت که دگر می نخوریم
۶ ساقیا باده بده کز سر آن گردیدیم[10]
گو[11] همه شهر بیائید[12] و به بینید که ما
۷ پیر بودیم و دگر باره جوان گردیدیم
سعدیا لشکر خوبان[13] بشکار دل ما
۸ گو میائید که ما صید فلان گردیدیم

۲۷۳

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — —]

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
۱ بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

---

[5] Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بودند for بودیم: I(b), S, P, R, T; بودم که for do. [6] Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; نه بباید for نباید که.
[7] In R, P, T, و is inserted after ببردند.
[8] In I(b), B, S, R, P, this line is omitted.
[9] This is the I(a) version. In R and all texts this hemistich runs thus: تا میان آمد بیعقل و روان گردیدیم which is unmetrical.
N.B.—In I, I(b), B, S, P, this line is omitted.
[10] In S this line is omitted. [11] I, I(a), B, S, P, T; تا for گو.
[12] I; بیائید و ببینید for بیایند و ببینند. [13] I(b), S, P; قاآن for خوبان.

بوقت صبح قیامت که[1] سر ز خاک بر آرم
۲ بگفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم

بمجمعی[2] که در آیند شاهدان دو عالم
۳ نظر بسوی تو دارم غلام روی تو باشم

بخوابگاه عدم گر هزار سال بخسپم
۴ بخواب عافیت آنگه که رو بسوی تو باشم

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم
۵ جمال حور نجویم دوان بکوی تو باشم

می بهشت ننوشم ز دست[3] ساقی رضوان
۶ مرا بباده چه حاجت چو[4] مست روی تو باشم

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
۷ و گر[5] خلاف کنم سعدیا بسوی تو باشم

۲۷۴

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

شب دراز بامید صبح بیدارم
۱ مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم

---

1 S; چو for که.
2 B, C, E, Y(a), L, D; بمحفلی for بمجمعی.
3 I(b), S, P, B, T, C; جام for دست.
4 E, Y(a), Y(b), L, D; که for چو.
5 S and all texts; اگر for وگر.
N.B.—In I(a), R, Z, this ode is omitted.

عجب که بیخ محبّت نمیدهد بارم

۲ که بر روی این همه باران شوق[1] میبارم

از[2] آستانهٔ خدمت نمي[3] توانم رفت

۳ اگر بمنزل قربت نمیدهي بارم

بتیغ هجر بکشتي مرا و برگشتي

۴ بیا و زندهٔ جاوید کن دگر بارم

چه روزها بشب آوردهٔ ام درین امید

۵ که با وجود عزیزت شبی بروز آرم

چه جرم رفت که با من[4] سخن نمیگوئي

۶ چه کردهٔ ام که بهجران تو سزاوارم[5]

هنوز با همه بد عهدیت دعا گویم

۷ هنوز با همه بد[6] مهریت طلبکارم

حدیث دوست نگویم مگر بحضرت[7] دوست

۸ یکی تمام بود مطّلع بر اسرارم[8]

هنوز قصهٔ هجران و داستان فراق

۹ بسر نرفت و بپایان رسید طومارم

---

1 B, R; عشق for شوق.
2 I; وز for از.
3 All texts and all MSS. but I; کجا for نمي.
4 I, I(a), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما for من.
5 In I this line is omitted
6 T, Y(b); بی for بد.
7 B; بخدمت for بحضرت
8 In all texts, and all MSS. but I, this verse is placed at the end of the ode.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.

من از حکایت عشق تو بس کنم هیهات[9]
۱۰ مگر اجل که به بندد زبان[10] گفتارم

اگر تو عمر درین ماجرا کني سعدي
۱۱ حدیث عشق بپایان رسد نپندارم

۲۷۵

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطويِّ موکوف [‒ ᴗ ᴗ ‒ | ‒ ᴗ ‒ | ‒ ᴗ ᴗ ‒ | ‒ ᴗ ‒]

شمع نخواهد نشست باز نشین ای غلام
۱ روی تو دیدن بشب[1] روز نماید تمام

مطرب یاران برفت ساقي مستان[2] بخفت
۲ شاهد ما برقرار مجلس[3] ما بر دوام

بلبل باغ سرای صبح نشان میدهد
۳ وز در ایوان بخاست بانگ خروسان بام

ما بتو پرداختیم خانه و هرچه اندروست
۴ هرچه پسند شماست بر همه عالم حرام

خواهیم آزاد کن خواه قوي تر به بند
۵ مثل تو صیّاد را کس نگریزد ز دام

هرکه در آتش نرفت بیخبر از سوز ماست
۶ سوخته داند که چیست پختن سودای خام

[9] D; فریاد for هیهات.
[10] In T the following verse is substituted for line 10:—
اگر تو عمر گرانمایه صرف عشق کني * بزندگي دو عالم دل تو شاد آرم
[1] B, S, P, I, C; بصبح for بشب.
[2] I(a); مجلس for مستان.
[3] I(a); بادة for مجلس.

اوّلم اندیشه بود تا نشود نام زشت

۷ فارغم اکنون ز سنگ چون بشکستند جام

سعدي اگر نام و ننگ[4] در سر او شد چه غم[5]

۸ مرد رهٔ عشق نیست کش غم ننگست و نام

۲۷۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [– ◡ – – | ◡ ◡ – – | ◡ ◡ – – | ◡ ◡ ⏓]

عهد کردیم که بیدوست بصحرا نرویم

۱ بی تماشاگه رویش بتماشا نرویم

بوستان خانهٔ عشق[1] است و چمن جای[2] نشاط

۲ تا مهیّا نشود[3] عیش مهنّا[4] نرویم

دیگران با همه کس دست در آغوش کنند[5]

۳ ما که بر سفرهٔ خاصیم بیغما نرویم

نتوان رفت مگر در قدم[6] یار عزیز

۴ ور تحمّل نکند زحمت ما ما نرویم

---

[4] R; نام نیک for نام و ننگ.

[5] I(a), I, B, T, C; غم شد for غم.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; عیش for عشق.

[2] I(a), I(b), B, S, R, P, D, C; کوی for جای.

[3] I(a), I(b), S, R, P, Z; نبود for نشود.

[4] T, Y(b); بدانجا for مهنّا.

[5] In I(b), S, R, B, and all texts, this hemistich runs as follows:—
دیگران دست در آغوش کنند با همه کس.

[6] I; نظر for قدم: R; طلب for do.

گر بخواری ز در خویش برانی ما را
۵ بامیدت بنشینیم و بدرها[7] نرویم

گر بشمشیر احبّا تن ما پاره کنند
۶ بشکایت[8] بدر خانه اعدا نرویم

پای گو برسر و بر دیدهٔ ما نه چو[9] بساط
۷ که اگر نقش بساطش برود ما نرویم

بدرشتی[10] و جفا روی مگردان از ما
۸ که بکشتن برویم از نظرت یا نرویم

سعدیا شرط وفاداری لیلی آنست
۹ که اگر[11] مجنون گویند[12] بسودا نرویم

۲۷۷

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [— ‿‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ ‿ | — ‿ — ‿]

غم زمانه خورم یا فراق[1] یار کشم ۱ بطاقتی که ندارم کدام بار کشم

نه قوّتیکه توانم کناره جستن ازو ۲ نه قدرتیکه بشوخیش در کنار کشم

نه دست صبر[2] که در آستین عقل برم ۳ نه پای عقل[3] که در دامن قرار کشم

---

7 I(b), P, B, T, C, Y(b); بهرجا for بدرها.

8 All texts and all MSS. but I; بتظلّم for بشکایت.

9 B and all texts but Z; به for چو.

10 All texts and all MSS. but I; گو تندی for بدرشتی.

11 I(a); R, Z; چو for اگر.

12 Z, L, (a); بگویند for گویند.

1 B; جفای for فراق.

2 I(a); عقل for صبر.

3 I(a); صبر for عقل.

زدوستان بجفا سیر گشت[4] مردي نیست ۴ جفای دوست زنم گرنه مرد وار کشم
چو میتوان بصبوري کشید جور[5] عدو ۵ چرا صبور نباشم که[6] جور یار کشم
شراب خورده پیاپی زجام صافي وصل[7] ۶ ضرورتست که درد سر خمار کشم
گلی چو روی تو گو در چمن پدید آید ۷ کمینه دیدهٔ سعدیش پیش خار کشم

۲۷۸

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— ∪ ∪ — | — ∪ — ∪ | ∪ — — ∪ | — ∪ —]

گر تیغ برکشد که محبّان همي زنم
۱ اوّل کسیکه لاف محبّت زند منم
گویند پای دار گرت سر دریغ نیست[1]
۲ گو سر قبول کن که بپایت[2] در افگنم
امکان دیدهٔ بستنم از روی دوست[3] نیست
۳ اولی‌تر آنکه گوش نصیحت[4] بیاکنم
آوردهٔ اند صحبت خوبان چو[5] آتش است
۴ بر من به نیمجو که[6] بسوزند خرمنم

---

[4] All texts and all MSS. but I; گشته for گشت.
[5] All texts and all MSS. except I; بار for جور.
[6] I(a); چو for که.
[7] This is the I version. In I(a) and I(b) this hemistich runs thus:— شراب چون نبود پایدار، لذت عیش: S, B, R, Z have the same version, but with شرب for عیش: In E, T, C, Y(a), Y(b), L, D, the reading is as follows:— شراب خوردهٔ ام از دست یار تا بسحر.
[1] In I this hemistich runs thus:— آن بی وفای سرکش نا پایدار عهد.
[2] I(a), I(b), S, P, B, R, Z, E, Y(a), Y(b); بپایش for بپایت.
[3] T, C; خوب for دوست: R; چون تو for do.
[4] I(a); طبیعت for نصیحت.
[5] All texts and all MSS. but I; که for چو. [6] T, Y(b); چو for که.

من[7] مرغ زیرکم که چنانم خوش اوفتاد

۵ در قید او که یاد نیاید نشیمنم

دردیست در دلم که گر از[8] پیش آب چشم

۶ بردارم[9] آستین برود تا بدامنم

گر پیرهن بدر کنم از شخص ناتوان

۷ بینی که زیر جامه خیالیست یا تنم

شرط است احتمال جفاهای دشمنان

۸ چون دل نمیدهد که دل از دوست برکنم

دردی نبرده را چه تفاوت کند که من

۹ بیچاره درد میکشم و نعره می زنم[10]

بر تخت جم پدید نباشد شب دراز

۱۰ من دانم این حدیث که در چاه بیژنم

گویند سعدیا مکن از عشق توبه کن

۱۱ مشکل توانم و نتوانم[11] که بشکنم[12]

---

[7] B, T, Y(b); آن for من.

[8] I(b), گر for گر از

[9] I(b), P; بر گیرم for بردارم.

[10] This line is found in various MSS. and texts with slight variations I, I(b) S, R, B, T, Z, C read نبوده for نبرده, and I, I(b), S, P, R, B, Z; میخورم for میکشم. In I(a), E, Y(a), Y(b), L, D, it is omitted.

[11] I(a), I(b), C, Y(a), E, L, D; بتوانم for نتوانم.

[12] All MSS. but P, and all texts but T; نشکنم for بشکنم.

۲۷۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ ـ]

گرد رخسار چو ماهت صنما مینگرم ۱ بحقیقت اثر صنع[1] خدا مینگرم

تا مگر دیدهٔ ز روی تو بیابد اثری ۲ هر زمان صد رهت اندر سروپا مینگرم

تو بحال من مسکین[2] بجفا مینگری ۳ من بخاک کف پایت بوفا مینگرم

آفتابی تو و من ذرهٔ[3] مسکین و حقیر[4] ۴ تو کجا و من سرگشته[5] کجا مینگرم

سر زلفت ظلماتست ولبت آبحیات ۵ در سواد سر زلفت ببقا[6] مینگرم

هندوی چشم مبیناد رخ ترک تو باز ۶ گر بچین سر زلفت بخطا[7] مینگرم

راه عشق[8] تو درازاست ولی سعدی وار ۷ میروم وز سر حسرت بقفا مینگرم

۲۸۰

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

گر من ز محبّتت بمیرم ۱ دامن بقیامتت نگیرم[1]

از دنیی و آخرت گزیر است ۲ وز صحبت دوست نا گزیرم

ای مرهم ریش دردمندان ۳ درمان دگر نمیپذیرم

---

[1] I(a), B, P, R; لطف for صنع.
[2] B, T, Y(b); بیدل for مسکین.
[3] I(b), S, R, P, T; بندهٔ for ذرّهٔ.
[4] I(a), B, S; ضعیف for حقیر: I(b), P, R, T, C, E, Y(a), Y(b), D; فقیر for حقیر.
[5] R; بیچارهٔ for سرگشته.
[6] I(a), B, S, R, P; بخطا for ببقا.
[7] In I(a), I(b), B, T, S, P, this line is omitted.
[8] I(a); هجر for عشق.

[1] B, R, P; بگیرم for نگیرم.

ن کس که بجز تو کس ندارد ۴ در هردو جهان من آن[2] فقیرم
ی محتسب ازجوان چه خواهي ۵ من توبه نمیکنم که پیرم
کروز کمان ابروانش[3] ۶ مي بوسم و گو بزن بتیرم
ی باد بهار عنبرین بوی ۷ در پای لطافت تو میرم
چون میگذري[4] بخاک شیراز ۸ گو من بفلان زمین اسیرم
در خواب نمیروم که بی دوست[5] ۹ پهلو نه خوش است بر حریرم
ای مونس روزگار سعدي ۱۰ رفتي و نرفتي از ضمیرم

۲۸۱

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ]

مرا دو دیده براه و دو گوش بر پیغام
۱ تو فارغي[1] و بافسوس میرود ایّام
شبی نپرسي و روزی که دوستدارانم[2]
۲ چگونه شب بسحر میبرند و صبح[3] بشام
ببردي از دل من مهر هر کجا صنمی است
۳ مرا که قبله گرفتم چه کار با اصنام
بکام دل نفسی با تو التماس من است
۴ بسا نفس که فرورفت و بر نیامد کام

---

[2] In S, T, E, Y(a), Y(b), L, D, آن is omitted before فقیرم.
[3] S, P, B, Y(b); ابروانت for ابروانش.
[4] I(a); بر for مي.
[5] I(a), I(b), S, P, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; یار for دوست.
[1] I(b), R, P; مستریح for فارغي: S; میروي for do.
[2] B, T; دوستدارانت for دوستدارانم.
[3] R, I; روز for صبح.

مرا نه دولت وصل و نه احتمال فراق

۵ نه پای رفتن ازین ناحیت نه جای مقام

چه دشمنی تو که از عشق دست و شمشیرت

۶ مطاوعت بگریزم نمیکنند اقدام

ملامتم نکند هر که معرفت دارد[4]

۷ که عشق می بستاند ز دست عقل زمام

مرا که با تو سخن گویم[5] و سخن شنوم[6]

۸ نه گوش فهم بماند نه هوش استفهام

اگر زبان مرا روزگار در بندد

۹ بعشق در سخن آیند ریزهای عظام

بر آتش غم سعدی کدام دل که نسوخت

۱۰ گر این سخن برود در جهان نماند خام

۲۸۲

Metre: منسرح مثمن مطوی موقوف [– ‿ ‿ – | – ‿ – | – ‿ ‿ – | – ‿ –]

ماه چنین کس ندید خوش سخن و خوشخرام

۱ ماه مبارک طلوع سرو قیامت[1] قیام

سرو در آید زپای گر تو بجنبی ز جای

۲ ماه بیفتد بزیر گر تو برآئی ببام

---

[4] All texts and all MSS. but I; هیچ کس درین سودا for هرکه معرفت دارد.

[5] I(a); گوید for گویم.

[6] I(a); شنود for شنوم.

[1] I(a); صنوبر for قیامت.

تا دل ازآن تو شد دیده فرو دوختم •

۳ هرچه پسند[2] شماست[3] بر همه عالم حرام

گوش دلم بر در است تا چه بیاید[4] خبر

۴ چشم امیدم براه تا که[5] بیارد پیام

دعوت[6] بی شمع را هیچ نباشد فروغ

۵ مجلس بیدوست را هیچ نباشد نظام

در همه عمرم شبی بیخبر از در در آی

۶ تا شب درویش را صبح برآید ز شام[7]

بار غمت میکشم وز همه عالم خوشم

۷ گر نکنی[8] التفات یا[9] نکنی[10] احترام[11]

رای خداوند راست حاکم و[12] فرمان رواست

۸ گر بکشد بنده ایم ور بنوازد غلام

ای که ملامت کنی عارف شوریده[13] را

۹ شاهد ما حاضر است ار[14] تو ندانی کدام

---

[2] I(b), B, S, P, R, Z; از آن for پسند.
[3] T, Y(b); تو شد for شماست.
[4] E, Y(a), Y(b), L, D; که رساند for چه بیاید.
[5] E, Y(a), L, D; چه for که.
[6] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; محفل for دعوت.
[7] I(a), S, R, P, I, C; بشام for ز شام.
[8] I(b), S, I, P, R, Z; نکند for نکنی.
[9] B, I, T, C, Y(b); ور for یا.
[10] I(a), I; نکند for نکنی.
[11] In I(a) this line is omitted, but 7(b) is substituted for 8(b).
[12] In I(a), P, R, و is omitted after حاکم.
[13] All texts and all MSS. except I; دیوانه for شوریده.
[14] B, R, P, I, T, Y(b); گر for ار.

گو بسلام من آی با همه تندي و جور
۱۰ وز من بیدل ستان جان بجواب سلام

سعدي اگر طالبي راه رو و رنج بر
۱۱ یا برسد جان بحلق[15] یا برسد[16] دل بکام

۲۸۳

Metre: [‒ ‿ ‿ ‒ | ‒ ‿ ‿ ‒ | ‒ ‿ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒] رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع

من همانروز که آن خال[1] بدیدم گفتم
۱ بیم آنست بدین دانه که در دام افتم

هرگز آشفته روئي نشدم یا موئی
۲ مگر اکنون که بروی تو چو موی آشفتم

هیچ شک نیست که اینواقعه با[2] طاق افتد
۳ گر بدانند که من با غم رویت جفتم

رنگ رویم غم دل با همگان[3] میگوید
۴ فاش کرد آنکه ز بیگانه همي بنهفتم

پیش از آنم که بدیوانگي انجامد کار
۵ معرفت پند همي داد و نمي پذرفتم

هرکه این روی به بیند بدهد پشت گریز
۶ گر بداند که من از وی بچه پهلو خفتم

[15] I(a), I(b), C, Z, E, Y(a), L, D; بلب for بحلق.
[16] R; بشود for برسد.
[1] I(b), S, P; روی تو for آن خال : Z; بخال تو for do.
[2] S; به for با.
[3] All texts and all MSS. but I; همه کس for همگان.

آتشی برسرم از داغ[4] جدائي ميرفت[5]
۷ و آبی از دیده بیامد[6] که زمین میسفتم
عجب آنست که با زحمت چندیني خار
۸ بوی صبحی نشنیدم که چو گل نشگفتم
یش ازین خاطر من خانهٔ پر مشغله بود
۹ با تو پرداختمش وز همه عالم رفتم
سعدي آن نیست که در خورد تو گوید سخنی
۱۰ آنچه در وسع خودم بر[7] دهن آمد گفتم

۲۸۴

Metre: [ــ ــ ᴗ ا ــ ᴗ ــ ᴗ ا ᴗ ــ ــ] هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف

من چون تو بدلبری ندیدم ۱ گلبرگ چنین[1] طري ندیدم
مانند تو آدمي در آفاق ۲ ممکن نبود پري ندیدم
وین بوالعجبي و چشم بندي ۳ در صنعت سامري ندیدم
با روی تو ماه آسمان را ۴ امکان برابري ندیدم
لعلی چو لب شکرفشانت ۵ در کلبهٔ[2] جوهري ندیدم
چون دُرّ دو رستهٔ دهانت ۶ نظم سخن دري ندیدم
مه را که خود که من بکرّات ۷ مه دیدم و مشتري ندیدم

---

[4] R, Z, D, L; دود for داغ.

[5] T; میسوخت for میرفت.

[6] I(a); همي شد for بیامد.

[7] T, E, Y(a), L, D; خود اندر for خودم در: I(a), R, and all texts but Z; در for بر.

[1] C, T, L; بدین for چنین.

[2] I(a), C, Y(b); طبلهٔ for کلبهٔ: P; حقّهٔ for do: I(b), S, T, Z, Y(a) E, L, D; دکّهٔ for do.

وین پردهٔ راز[3] پارسایان ۸ چندانکه تو میدري ندیدم
دیدم همه دلبران آفاق ۹ چون تو بدلاوري ندیدم
جوري که تو میکني در اسلام ۱۰ در ملّت[4] کافري ندیدم
سعدي تو نه مرد خانقاهي ۱۱ من چون تو[5] قلندري ندیدم

۲۸۵

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

من با تو مرد پنجه بودم ۱ افگندم و مردیي آزمودم
دیدم دل خاص و عام بردي ۲ من نیز دلاوري نمودم
در حلقهٔ کارزارم انداخت ۳ آن نیزه که حلقه مي ربودم
انگشت نماي خلق گشتم[1] ۴ و انگشت بهیچ بر نسودم
عیب دگران نگویم این بار ۵ کاندر حق خویشتنم[2] شنودم
گفتم که بر آرم از تو فریاد ۶ فریاد که نشنوي چه سودم
از چشم عنایتم مینداز ۷ کاوّل بتو چشم بر کشودم
گر سر برود فداي پایت ۸ مرگ آمدنیست دیر و زودم
امروز چنانم از محبّت ۹ کآتش بفلک رسد ز[3] دودم[4]
و آنروز[5] که سر برآرم از خاک ۱۰ مشتاق[6] تو همچنان که بودم

[3] I(a); کار for راز.
[4] I(a); مذهب for ملّت.
[5] I(a); نه ز for چونتو: I, I(b), P, B, T, C, Y(b); پیر for do.
[1] I(a), I(b), S, R, P, T, Y(b); بودم for گشتم.
[2] B; خود بسي for خویشتنم.
[3] T, C, Y(b); رساند for رسد ز.
[4] In I this line is omitted.
[5] R, and all texts; آنروز for و آنروز.
[6] R, Z, E, Y(a), L, D; جویان for مشتاق.
N.B.—This ode has no *makṭa'*.

۲۸۶

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [ـ ـ ـ ∪ | ـ ـ ـ ∪ | ـ ـ ∪]

مرا تا نقره باشد میفشانم ۱ ترا تا بوسه باشد می ستانم
وگر[1] فردا بزندان میبرندم ۲ بنقد این ساعت اندر بوستانم
جهان بگذار تا بر من سر آید ۳ که کام دل تو بودی از[2] جهانم
چه دامنهای گل باشد درین باغ ۴ اگر چیزی نگوید باغبانم
نمیدانستم از بخت همایون ۵ که سیمرغی فتد در آشیانم
تو عشق آموختی در شهر ما را ۶ بیا تا شرح آنهم[3] بر تو خوانم
سخنها دارم از دست[4] تو در[5] دل ۷ و لیکن در حضورت بیزبانم
بگویم تا بداند دشمن و دوست ۸ که من مستی و مستوری ندانم
اگر تو سرو سیمین تن برانی ۹ که از پیشم برانی[6] من بر آنم
مگو[7] سعدی مراد خویش [8]برداشت ۱۰ که گر[9] تو سنگدل من مهربانم
که تا باشم خیالت میپرستم ۱۱ وگر رفتم سلامت میرسانم[10]

۲۸۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ∪ ∪ | ـ ـ ∪ ∪ | ـ ـ ∪ ∪ | ـ ـ]

من خود ای ساقی ازین شوق که دارم مستم
۱ تو بیکجرعهٔ دیگر ببری از دستم

---

[1] I; اگر for وگر.
[2] I(b); در for از.
[3] R; آن بر تو بخوانم for آنهم بر تو خوانم. T; آن من for آنهم.
[4] I(a); مهر for دست.
[5] I(a), I(b), S, B, R, and all texts; بر for در.
[6] I(b), S, and all texts but C; خون من بریزی for از پیشم برانی.
[7] L; بگو for مگو.
[8] B; بردار for برداشت.
[9] All texts and all MSS. except I, اگر for که گر.
[10] In P this line is omitted.

هرچه کوته نظرانند بر ایشان پیمای

۲ که حریفان ز مل و من ز تامّل مستم

بحق مهر و وفائی که میان من و تست

۳ که نه مهر از تو بریدم نه بکس پیوستم [1]

پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود

۴ با خود آوردم از آنجا[2] نه بخود بر بستم[3]

من غلام تو ام از روی حقیقت لیکن

۵ با وجودت نتوان گفت که من خود هستم

تو ملولی و مرا طاقت تنهائی نیست

۶ تو جفا کردی و من عهد و وفا نشکستم

دائماً عادت من[4] گوشه نشینی بودی

۷ تا تو برخاستهٔ از طلبت ننشستم

سعدیا با تو نگفتم که مرو از[5] پی دل

۸ نروم باز گر این بار که رفتم جستم[6]

---

[1] In I(b), S, Z, this line is omitted.
N.B.—In I(a) lines 3 and 4 are transposed.

[2] R; آورده ام این و for آوردم از آنجا.

[3] In B, I(b), S, P, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, the following verse is inserted after line 4:

سخن مهر و وفائی که میان من و تست * هیچ دانی که بیکجرعه بگیری دستم

[4] In all texts and all MSS. but I; همه وقتی صفتم for دائماً عادت من
N.B.—In other MSS and all texts this line follows verse 5.

[5] I(a), I(b), R, P; در for از.

[6] R; رستم for جستم.

۲۸۸

[— — ⏑ ⏑ — — ⏑ — — ⏑ ⏑ — ⏑ ⏑ — ⏑ ⏑ — —] هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف Metre :

گر[1] خلق بدانند[2] که من عاشق و مستم
۱ آوازه درستست که من توبه شکستم

گر دشمنم ایذا[3] کند و دوست ملامت
۲ من فارغم از هرچه بگویند که هستم

ای نفس که مطلوب[4] تو ناموس[4] و ریا بود
۳ از بند تو برخاستم و خوش بنشستم

از روی نگارین تو بیزارم اگر من
۴ تا روی تو دیدم بدگر کس نگرستم

زین پیش بر آمیختمی با همه مردم
۵ تا یار بدیدم[5] در اغیار ببستم[6]

ای ساقي از آن پیش که مستم کنی از می
۶ من خود ز نظر بر[7] قد و بالای تو مستم

شبها گذرد[8] بر من از اندیشهٔ رویت[9]
۷ تا روز نه من خفته نه همسایه ز دستم

---

[1] R, Z, L, Y(b); گو for گر

[2] R, Z; بدانید, for بدانند.

[3] I; آید که for ایذا.

[4] In I مطلوب and ناموس are transposed: C, Y(b); تو مطلوب ز یا و ناموس for که مطلوب تو ناموس و ریا.

[5] Z; روی تو دیدم for یاربدیدم : C; تو بودم for بدیدم.

[6] L omits line 5.

[7] C, Y(b); بنظر از for ز نظر بر : I; در for بر.

[8] C, Y(b); که رود for گذرد.

[9] I; دوست for رویت

حیف است سخن با همه[10] کس گفتن از آن لب
۸ دشنام بمن ده که درودت بفرستم

دیرست که سعدی بدل از عشق تو می گفت
۹ آن[11] بت نه عجب باشد اگر من نپرستم[12]

بند همه غمهای جهان بر دل من بود[13]
۱۰ دربند تو افتادم و از جمله برستم

۲۸۹

Metre : منسرح مثمّن مطوی مجدوع [ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ]

ما در خلوت بروی خلق[1] به بستیم ۱ از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

آنچه نه پیوند یار بود بریدیم ۲ و آنچه نه پیمان[2] دوست بود شکستیم

مردم هوشیار ازین معامله دورند ۳ شاید اگر عیب ما کنند که مستیم

مالک خود را همیشه غصّه گدازد ۴ ملک پری پیکری شدیم و برستیم

شاکر نعمت بهر طریق[3] که بودیم ۵ داعی دولت بهر مقام[3] که هستیم

درهمه چشمی[4] عزیز و نزد[5] تو خواریم ۶ در همه عالم بلند و پیش تو پستیم

ای بت صاحبدلان مشاهده بنمای ۷ تا تو به بینیم و خویشتن نپرستیم

[10] R, Z, C, L, Y(b) ; هر for همه.
[11] Z, L : کین for آن ; R, C, Y(b) ; این for do.
[12] L, C, Y(b) ; بپرستم for نپرستم.
[13] Z ; نه for بود.
N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I.
[1] S, R, E, Y(a), Y(b), L, D ; غیر for خلق.
[2] I(b), R ; پیوند for پیمان.
[3] In I مقام and طریق are transposed.
[4] T ; شهری for چشمی.
[5] B, S, E, Y(a), Y(b), L, D ; پیش for نزد.

یده نگه داشتیم تا نرود دل ۸ با همه عیّاري از کمند نجستیم
ا تو اجازت دهي که در قدمم ریز ۹ جان گرامي نهاده بر کف دستیم [6]
وستي آنست سعدیا که بماند ۱۰ عهد و وفا هم برین قرار که بستیم

۲۹۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ –]

من از تو صبر ندارم که بیتو نشینم
۱ کسی دگر نتوانم که بر تو بگزینم

بپرس حال من آخر چو بگذري روزی
۲ که چون همیگذرد روزگار مسکینم

من اهل دوزخم ار بیتو زنده خواهم [1] ماند
۳ که در بهشت نیارد خدای غمگینم

ندانمت که چگویم تو هردو [2] چشم منی
۴ که بیوجود شریفت جهان نمي بینم

چو روی دوست نه بیني جهان ندیدن به
۵ شب فراق منه شمع پیش بالینم

ضرورتست که عهد وفا بسر برمت
۶ وگر جفا بسر آید هزار چندینم

نه هاونم که بنالم بکوفتن از یار
۷ چو دیک بر سر آتش نشان که بنشینم

---

[6] In I and T this line is omitted.

[1] I; شد for ماند.

[2] I(a); نور for هردو.

بگرد بر سرم ای آسیای دور زمان
۸ بهر جفا[3] که توانی که سنگ زیرینم

چو بلبل آمدمت تا چو گل ثنا گویم
۹ چو لاله لال بکردی زبان تحسینم

مرا پلنگ بسر پنجه ای نگار نکشت[4]
۱۰ تو میکشی بسر پنجهٔ نگارینم

چو ناف آهو خونم بسوخت در دل تنگ
۱۱ برفت در همه آفاق بوی مشکینم

هنربیار و زبان آوری مکن سعدی
۱۲ چه حاجتست که گوید شکر که شیرینم

۲۹۱

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

ما امید از طاعت و چشم از ثواب افگنده ایم
۱ سایهٔ سیمرغ همت بر خراب افگنده ایم

گر بطوفان می سپارد یا بساحل میبرد[1]
۲ دل بدریا و سپر بر روی آب افگنده ایم

محتسب گر فاسقان را نهی منکر میکند
۳ گو بیا کز روی ما معشوق نقاب افگنده ایم

عارف اندر چرخ و صوفی در سماع آورده ایم
۴ شاهد اندر رقص و افیون در شراب افگنده ایم

---

[3] R; ستم for جفا.
[4] I(b); بکشت for نکشت.
[1] I; رود for برد.

هیچکس بیدامن تر نیست لیکن پیش خلق[2]
۵ باز میپوشند و ما بر آفتاب افگنده ایم

سعدیا پرهیزگاران خود پرستی میکنند
۶ ما دهل در گردن و خر در خلاب افگنده ایم

رستمی باید که پیشانی[3] کند با دیو نفس
۷ گر بر او غالب شویم افراسیاب افگنده ایم

۲۹۲

Metre: سریع مسدس مطوی مکسوف [— ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

ما همه چشمیم و تو نور ای صنم ۱ چشم بد از روی تو دور ای صنم

روی مپوشان[1] که بهشتي بود ۲ هرکه به بیند چو تو حور ای صنم

حور خطا گفتم[2] اگر خواندمت ۳ ترک ادب رفت و قصور ای صنم[3]

تا بکرم[4] خورده نگیری که من ۴ غایبم از ذوق حضور ای صنم

روی تو بر پشت زمین خلق را ۵ موجب فتنه است و فتور ای صنم

سرو بني خاسته چون قامتت ۶ تا[5] ننشینیم[6] صبور ای صنم

این همه طوفان بسرم میرود ۷ از جگری همچو تنور ای صنم[7]

[2] I(a); دیگران for پیش خلق.
[3] All texts but T; او خصمی for پیشانی.
[1] All texts and all MSS. except I; بپوشان for مپوشان.
[2] I(a); باشد for گفتم.
[3] In T and Y(b) this hemistich runs thus: عفو کن از بنده قصور ای صنم.
[4] I(a); دگرم for بکرم.
[5] I(a); چون for تا. I, P, ما for do.
[6] P, I; بنشینیم for ننشینیم.
[7] In I this line is omitted.

این همه دلبندي و خوبي ترا ۸ موضع ناز است و غرور ای صنم[8]
سعدي ازین چشمهٔ حیوان که خورد ۹ سیر نگردد بسرور ای صنم

۲۹۳

Metre: رملِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ –]

من از اینجا بملامت نروم ۱ که من اینجا بامیدی گروم
گر بعقلم سخنی میگویند ۲ بیم آن است که دیوانه شوم
گوش دل رفته بآواز سماع ۳ نتوانم که نصیحت شنوم
همه گو باد ببر خرمن عمر ۴ دو جهان بیتو نیرزد دو جوم
دوستان عیب و ملامت مکنید[1] ۵ کآنچه خود کاشته باشم دروم
من بیچارهٔ گردن بکمند ۶ چکنم گر برکابش نروم
سعدیا گفت بخوابم بینی ۷ بیوفا یارم اگر می غنوم

۲۹۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – –]

من بیمایه که باشم که خریدار تو باشم
۱ حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
تو مگر سایهٔ لطفی بسر وقت من آی[1]
۲ که من آن مایه ندارم که بمقدار[2] تو باشم

---

[8] In I(a), I(b), R, P, B, T, C, this line is omitted.
[1] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; نکنید for مکنید.
[1] I, B, L; آری for آی.
[2] R; خریدار for بمقدار.

خويشتن برتو نبندم كه من از خود[3] نپسندم
۳ كه تو هرگز گل من باشي و من خار تو باشم[4]

هرگز انديشه نكردم كه كمندت بمن افتد
۴ كه من آن وقع ندارم كه گرفتار تو باشم[5]

گذر از دست رقيبان نتوان كرد بكويت
۵ مگر آن وقت كه در سايهٔ زنهار[6] تو باشم

هرگز اندر همه عالم نشناسم غم و شادي
۶ مگر آن وقت كه شادي خور و غمخوار تو باشم[7]

گر خداوند تعالى بگناهيت بگيرد
۷ گو بيامرز كه من حامل اوزار تو باشم

مردمان عاشق گفتار من اى قبلهٔ خوبان
۸ چون نباشند چو[8] من عاشق ديدار تو باشم

من چه شايستهٔ آنم كه ترا خوانم و دانم
۹ مگرم هم تو ببخشي كه سزاوار تو باشم

گرچه دانم كه بوصلت نرسم باز نگردم
۱۰ تا درين راه بميرم كه طلبكار تو باشم

نه درين عالم دنيا كه درآن عالم عقبا
۱۱ همچنان بر سر آنم كه وفا دار تو باشم

[3] R; ز خود اين for من از خود.
[4] In S, Z, E, Y(a), Y(b), و is omitted after باشي.
[5] In I lines 4 and 8 are transposed.
[6] T, C, Y(b); ديوار for زنهار.
[7] This line is only found in I.
[8] All texts and all MSS. but I; كه for چو.

سعدی آن به که نباشد اگر او را [9] نپسندی[10]
۱۲ که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم[11]

۲۹٥

[ــ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ] رمل مثمن مخبون مقطوع :Metre

نظر از مدعیان بر تو نمی اندازم
۱ تا نگویند که من با تو نظر میبازم
آرزو میکندم در همه عالم صیدی [1]
۲ که نباشند حریفان [2] حسود انبازم
درد پنهان فراقت ز تحمل بگذشت
۳ ورنه از دل نرسیدی بزبان [3] آوازم
چون کبوتر بگرفتیم بدام سر زلف
۴ دیده بر دوختی از خلق جهان چون بازم
بسر انگشت بخواهی دل مسکینان برد
٥ دست وا پوش که من پنجه نمی اندازم
همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش
٦ تو بهر ضرب [4] که خواهی بزن و بنوازم

[9] S, T, Y(b); که نواش می for چو تو او را.

[10] In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows:—
خاک بادا تن سعدی چو تو او را نپسندی

[11] In I(b) lines 11 and 12 are omitted.
N.B.—In P odes 294-337 (both inclusive) are omitted.

[1] T; با تو دمی در بستان for در همه عالم صیدی.

[2] I(a); رقیبان for حریفان.

[3] R; بدهان for بزبان.

[4] R, C, T, Z, Y(a), E, L, D; پرده for ضرب.

مطرب آهنگ بگردان که دگر هیچ نماند
۷ که ازین پرده که گفتی بدر افتد رازم

کس ننالید درین عهد چو من در[5] غم دوست
۸ که بآفاق نفس[6] میرود از شیرازم

چند گفتند که سعدی نفسی با خود آی
۹ گفتم از دوست نشاید که بخود پردازم

۲۹۶

Metre: هزج مسدّس مقصور [ــ ــ ــ ᴗ | ــ ــ ــ ᴗ | ــ ــ ᴗ]

نه از چینم[1] حکایت کن نه از روم ۱ که من دل با یکی دارم درین بوم
در[2] آنساعت که با یاد من آید ۲ فراموشم شود موجود و معدوم
ز دنیا قسم[3] ما غم خوردن آمد ۳ نشاید خوردن الّا رزق مقسوم
رطب شیرین و دست از نخل کوتاه ۴ زلال اندر میان و تشنه محروم
از آن شاهد که در اندیشهٔ ماست ۵ ندانم زاهدی در شهر معصوم
بروی او نماند هیچ منظور ۶ ببوی او نماند هیچ مشموم[4]
نه بی او عیش میخواهم نه با او ۷ که او در سلک من حیفست منظوم
رفیقان چشم ظاهربین بدوزید ۸ که ما را درمیان سریست مکتوم

---

[5] E, Y(a), Y(b), L, D; از for در.
[6] All texts but Z, C; نغان for نفس: I(a); خبر for do.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
[1] I(a); مصوم for چینم.
[2] B, R, Z, C, E, Y(a), L, D; هر for در.
[3] S, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بخش for قسم.
[4] In I(a) this line is omitted.

همه عالم گر این صورت به بینند ۹ کس این معنی نخواهد کرد مفهوم
چنان سوزم که خامانم نه بینند ۱۰ نداند تندرست احوال محموم
مرا گر دل دهی در جان ستانی ۱۱ عبادت لازم است و بنده ملزوم
نشاید برد سعدی جان ازین کار ۱۲ مسافر تشنه و جلّاب مسموم
چو آهن تاب آتش می نیارد ۱۳ همی[5] باید که پیشانی کند موم

۲۹۷

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف | ‒ ‒ ◡ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ◡ ‒ ‒ |

نه دست رسی بیار دارم ۱ نه طاقت انتظار دارم
هر جور که برمن ازتو[1] آید ۲ از گردش روزگار دارم
در دل غم[2] تو کنم خزینه ۳ گر یک دل وگر هزار دارم
این خسته تن چو[3] موی باریک ۴ از زلف[4] تو یادگار دارم
من کانده تو کشیده باشم ۵ اندوه زمانه خوار دارم
در آب دو دیده از تو غرقم ۶ و امید لب و کنار دارم
دل بردی و تن زدی همان بود ۷ من با تو بسی شمار دارم
دشنام همی دهی بسعدی ۸ من با دو لب تو کار دارم

---

[5] I(a), R, T, C; چرا for همی.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I(a); از تو برمن for برمن از تو.
[2] I(a); دل از غم for در دل غم.
[3] Z, Y(a), Y(b), E, L, D; جثۀ همچو for خسته تن چو; S, B, T, C; خسته دلم چو for do.
[4] I(a); موی for زلف.
N.B.—In I(b) and R this ode is omitted.
In S odes 297-330 (both inclusive) are omitted.

۲۹۸

Metre: رملِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [– ⏓ | – – ᴗ ᴗ | – – ᴗ ᴗ ⏑]

وه دور از[1] تو چنان میسوزم ۱ که بیک شعله جهان میسوزم

شمع وش[2] پیش رخ شاهد یار ۲ دمبدم شعله زنان میسوزم

سوختم گرچه نمیبارم گفت ۳ که من از عشق فلان میسوزم

رحمتی کن که بسر میگردم ۴ شفقتی بر[3] که بجان میسوزم

با تو یاران همه در ناز و[4] نعیم ۵ من گفته کارم از آن میسوزم

سعدیا ناله مکن[5] گر[6] نکنم ۶ کس نداند که نهان[7] میسوزم

۲۹۹

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبون [– – ᴗ ᴗ | – ᴗ – ᴗ | – – ᴗ ᴗ | – ᴗ – ᴗ]

هزار عهد[1] بکردم که گرد عشق نگردم

۱ همی برابرم آید خیال روی تو هر دم

نخواستم که بگویم حدیث عشق چه[2] درمان

۲ که آب دیدهٔ سرخم بگفت و گونهٔ[3] زردم

---

[1] All texts and all MSS. but I; دور از تو for در عشق.
[2] I(a); سان for وش.
[3] I(a), T, C; کن for بر.
[4] L; نعم for نعیم.
[5] I(a); ور for گر.
[6] I; بکنم for نکنم.
[7] I(a); چه سان for نهان.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; جهد for عهد.
[2] All texts and all MSS. but I, I(a); و چه حاجت for چه درمان: I(a); چارهٔ for درمان.
[3] I(a); چهرهٔ for گونه.

بگلبنی برسیدم مجال صبر ندیدم
۳ گلی تمام[4] نچیدم هزار خار بخوردم

بساط عمر مرا گو فرو نورد زمانه
۴ که من حکایت دیدار دوست در نوردم

هر آنکسم که نصیحت همیکند بصبوري
۵ بهرزه باد همي[5] میدمد بر آهن سردم

بچشمهای تو جانا[6] که تا ز چشم برفتي
۶ نظر بچشم ارادت بهیچ دوست نکردم[7]

نه روز مي بشمردم در انتظار وصالت[8]
۷ که روز هجر ترا خود ز عمر[9] مي نشمردم

چه دشمنی که نکردي چنانکه خوی تو باشد
۸ بدوستي که شکایت بهیچ دوست نبردم

من از کمند تو اول چو وحشي مي برمیدم
۹ کنونکه انس گرفتم بتیغ باز نگردم[10]

ترا که گفت که سعدي نه مرد عشق تو باشد
۱۰ گر از وفات[11] بگردم درست شد که نه مردم

---

[4] B, T, C, Y(b) ; هنوز for تمام.

[5] I(a), T, D, L ; هوا for همي.

[6] I, I(b), R, B, Z, E, Y(a), Y(b), C, L, D ; دانم for جانا.

[7] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows:—
نه چشم عشق و ارادت نظر بهیچ نکردم

[8] I(b), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; جمالت for وصالت

[9] I ; بروز for ز عمر.

[10] In I(a), I(b), R, B, Z, this line is omitted.

[11] T, Y(b) ; جفات for وفات.

۳۰۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — —]

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم
۱ نبود بر سر آتش میسّرم که نجوشم

بهوش بودم از اوّل که دل بکس نسپارم
۲ شمایل تو بدیدم نه صبر[1] ماند و نه هوشم

حکایتی ز دهانت بگوش جان[2] من آمد
۳ دگر نصیحت مردم حکایتی است بگوشم

مگر تو روی بپوشی و فتنه باز نشانی
۴ که من قرار ندارم که دیده از تو بپوشم

من رمیده دل آن به که در سماع نیایم
۵ که گر ز پای در آیم بدر برند بدوشم

بیا بصلح من امروز و در کنار من امشب
۶ که دیده خواب نکرد است از انتظار تو دوشم

مرا بهیچ بدادی و من هنوز بر آنم
۷ که از وجود تو موئی بعالمی نفروشم

بزخم خورده حکایت[3] کنم[4] ز درد[5] جراحت
۸ که تندرست ملامت کند چو من بخروشم

---

[1] I(b), B, and all texts but 2; عقل for صبر.
[2] B and all texts, هوش for جان.
[3] B; شکایت for حکایت.
[4] I(a), I(b), B, R, Z, C, Y(a), E, L, D; دست for درد.
[5] I(a); فراقت for جراحت.

مکن نصیحت سعدي که گوش فهم ندارد
۹ چه سود مجلس واعظ چو پند مي ننیوشم[6]

براه بادیه مردن[7] به از نشستن باطل
۱۰ که گر مراد نیابم بقدر وسع بکوشم

۳۰۱

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ —]

توی برابر من یا خیال در نظرم
۱ که من بطالع خود هرگز این گمان نبرم[1]

تو همچنانکه شکر در کنار من چون عود
۲ گرم بر آتش سوزان نهند غم نخورم

چو التماس بر آمد هلاک باکی نیست
۳ کجاست تیر بلا گو بیا که من سپرم

ببند یک نفس ای آسمان دریچهٔ صبح
۴ بر آفتاب که امشب خوشست با قمرم[2]

[6] In all texts and all MSS. but I the following line is substituted for verse 9:—

مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن
سخن چه فایده گفتن چو پند مي ننیوشم

[7] T, Y(b); رفتن for مردن.

[1] This line is only found thus expressed in I: in all other MSS. and texts this verse runs as follows:—

یک امشبی که در آغوش شاهد و شکرم * گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

the second hemistich of which is repeated in line 2(b).

[2] In all MSS. but I, and all texts, the following verse succeeds line 4:—

ندانم این شب قدر است یا ستارهٔ روز * توئي برابر من یا خیال در نظرم.

خوشا هوای[3] گلستان و خواب در بستان

۵ اگر نبودی تشویش بلبل سحرم[4]

بدین دو دیدهٔ که امشب ترا همي[5] بینم

۶ دریغ باشد فردا که دیگران[6] نگرم

روان تشنه بر آساید از وجود[7] فرات

۷ مرا فرات ز سر بر گذشت و تشنه ترم

چو مي بدیدمت[8] از شوق بی خبر بودم

۸ کنون که با تو نشستم ز ذوق بی خبرم

سخن بگوی که بیگانه پیش ما کس نیست

۹ بغیر شمع و[9] همین ساعتش زبان ببرم

میان ما بجز این پیراهن نخواهد ماند

۱۰ دگر حجاب شود[10] تا بدامنش بدرم[11]

مگو که سعدي ازین درد جان نخواهد برد

۱۱ بگو کجا برم آن جان که از غمت ببرم[12]

---

[3] I; دریغ بوی for خوشا هوای.

[4] In all texts and all MSS. except I line 2 immediately precedes verse 5.

[5] I(a), I(b), B, T, Z, Y(a), E, L, D; همي ترا for ترا همي.

[6] I(a), R, L, دیگری for دیگران: I(b), B, C, T, Z, Y(a), Y(b), E, D; بدیگری for که دیگران.

[7] I(a), I(b), B, and all texts; کنار for وجود.

[8] All MSS. but I, and all texts except C, Y(b); ندیدمت for بدیدمت.

[9] In I(a), B, Z, C, E, Y(a), Y(b), و is omitted after شمع.

[10] R; فتد for شود.

[11] In I(a) this line is omitted.

[12] I, L; نبرم for ببرم.

۳۰۲

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

آخر نگهی بسوی ما کن ۱ دردی بتفقّدی[1] دوا کن

بسیار خلاف وعده[2] کردی ۲ آخر بغلط یکی وفا کن

ما را تو بخاطری همه روز ۳ یکروز تو نیز یاد ما کن

این قاعدهٔ خلاف بگذار ۴ وین خوی معاندت[3] رها کن

برخیز و در سرای بر[4] بند ۵ بنشین و قبای بسته وا کن

آنرا که هلاک مي پسندي ۶ روزی دو بخدمت آشنا کن

چون انس گرفت و مهر پیوست ۷ بازش بفراق مبتلا کن

سعدي چو حریف ناگزیر است ۸ تن در ده و چشم بر قضا کن

شمشیر که[5] میزند سپر باش ۹ دشنام چو[6] میدهد دعا کن

زیبا نبود شکایت از دوست ۱۰ زیبا[7] همه روز گو جفا کن

۳۰۳

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

ای روی تو راحت دل من ۱ چشم تو چراغ منزل من

آبی است محبّت تو گوئي ۲ کآمیخته اند با گل من

---

[1] I; باوادنی for بتفقدی.

[2] I(a); عهد for وعده.

[3] B; معاتبت for معاندت.

[4] I, I(b), R; در for بر.

[5] E, Y(a), Y(b), L, D; چو for که.

[6] R, B, C, Y(b); که for چو.

[7] T; با ما for زیبا.

شادم بتو مرحباً و اهلاً ۳ ای بخت سعید مقبل من

با تو همه کارها مهیاست ۴ بی تو همه هیچ حاصل من

گوئی که نشستهٔ شب و روز ۵ هر جا که توئی[1] مقابل من

گفتم که مگر نهان بماند ۶ آنچه از غم تست بر دل من

بعد از تو هزار نوبت افسوس ۷ بر دور حیات[2] باطل من

هرجا که حکایتی وجمعی است ۸ هنگامهٔ تست و محفل من

گر تیغ زند بدست سیمین[3] ۹ تا خون رود از مفاصل من

کس را بقصاص من مگیرید ۱۰ کز من بحل است قاتل من

۳۰۴

[— — ᴗ ا — ᴗ — ᴗ ا ᴗ — —] هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور :Metre

ای کودک خوبروی حیران ۱ در وصف شمایلت سخندان

هرگز نشنیده ام که کرده است ۲ سرو آنچه تو میکنی بجولان

باور که کند[1] که آدمی را ۳ خورشید برآید از گریبان

صبر از همه چیز و هرکه[2] عالم ۴ کردیم و صبوری از تو نتوان

دیدی که وفا بسر نبردی ۵ ای سخت کمان سست پیمان

پایان فراق ناپدیدار ۶ و امید نمیرسد[3] بپایان

---

[1] I(a), I; روی for توئي.

[2] This is the I variant; I(b), R, T, Y(b) have خیال for حیات: E, Z, C, Y(a), D, read فکر و خیال for دور حیات: I(a) has the same but with روز for فکر, and L the same but with درد for فکر.

[3] I(a); رنگین for سیمین.

[1] I(a); نکنم for که کند.

[2] I(b); ترک for هرکه: T, Y(b); هرچه for do.

[3] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(b); رود for رسد.

ترسم که بعاقبت بماند[4] ۷ در چشم سکندر آب حیوان

بیمار فراق به نگردد[5] ۸ تا بو نکند[6] به زنخدان

و این[7] گوی سعادتست و دولت ۹ تا با که در افکنی بمیدان

دل بود و بدست دلبر افتاد ۱۰ جان است و فدای روی جانان

عاقل نکند شکایت از درد ۱۱ ما دام که هست امید درمان

بی مار نمی رود[8] بسر گنج ۱۲ بیخار نمیدمد گلستان

گر در نظرت بسوخت سعدی ۱۳ مه را چه غم از هلاک[9] کتّان

پروانه بکشت[10] خویشتن را ۱۴ بر شمع چه لازمست تاوان

۳۰۵

Metre · هزج مسدّس مقصور [ــ ــ ᵕ | ــ ــ ــ ᵕ | ــ ــ ــ ᵕ]

به است آن یا زنخ یا سیب سیمین

۱ لب است آن یا شکر یا جان شیرین

بتی دارم که چین ابروانش

۲ حکایت می کند بتخانهٔ چین

از آن ساعت[1] که دیدم گوشوارش

۳ ز چشمانم بیفتاد است پروین

---

[4] B, T, C, Y(b); نیاید for بماند.

[5] R, I, Z; نباشد for نگردد.

[6] I(b), R, Z; نشکند for بو نکند.

[7] In B و is omitted before این.

[8] All MSS. but I, and all texts except T, C, Y(b); برد for رود.

[9] I(a), I(b), B, C, T, Y(b); بریخت for هلاک

[10] R, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; بسوخت for بکشت.

[1] All texts and all MSS. but I, R; روزی for ساعت.

هر آن روزی[2] که دیدارش نه بینم
۴ جهانم تیره باشد بر جهان بین
بخوابی آرزومندم و لیکن
۵ سر بیدوست چون باشد ببالین
از آب و گل چنین صورت که دید است
۶ تعالی خالق الانسان من طین
غرور نیکوان باشد نه چندان
۷ جفا بر عاشقان باشد[3] نه چندین
من از مهری که دارم بر نگردم
۸ ترا گر خاطر[4] مهر است وگر کین
نگارینا بشمشیرت[5] چه حاجت
۹ مرا خود میکشد دست نگارین
بدست دوستان به کشته گشتن[6]
۱۰ ز دنیا رفتنی باشد بتمکین
بکش[7] تا عیب گیرانم[8] نگویند
۱۱ نمی آید ملخ در چشم شاهین
نظر کردن بخوبان دین سعدی است
۱۲ مباد آنروز کو بر گردد از دین

---

[2] I; وقتی for روزی.
[3] I(b), B; آید for باشد.
[4] All MSS. and all texts but L; خاطرت for خاطر
[5] Z, C, E, Y(a), L, D; بشمشیرم for بشمشیرت.
[6] I(a), I; برگشته بودن for به کشته گشتن.
[7] I; مکن for بکش.
[8] All texts and all MSS. but I, I(a); گیرانم for جویانم.

۳۰۶

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ب | — ب — ب | — ب ب — —]

برخیز که میرود زمستان ۱ بگشای در سرای بستان

نارنج و بنفشه[1] بر طبق نه ۲ منقل بگذار در شبستان

وین پرده بگوی تا بیکبار[2] ۳ زحمت ببرد ز پیش ایوان

برخیز که باد صبح نو روز ۴ در باغچه میکند گلفشان

خاموشي بلبلان مشتاق ۵ در موسم گل ندارد امکان

آواز دهل نهان نماند ۶ در زیر گلیم و عشق پنهان

بوی گل و بامداد نو روز ۷ و آواز خوش هزار دستان

بس جامه فروخته است و دستار ۸ بس خانه که سوخته است و دکّان

ما را سر دوست بر[3] کنار است ۹ اینک سر دشمنان و سندان

چشمی که بدوست بر کند دوست ۱۰ برهم نزند ز تیر باران[4]

سعدي چو بمیوه میرسد دست ۱۱ سهل است جفای بوستان بان

۳۰۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ب | — ب — — | — — ب | — ب — —]

بگذار تا بگرئیم چون ابر در بهاران

۱ کز سنگ ناله[1] خیزد روز وداع یاران

---

[1] I(a), E, Y(a), Y(b), D; دو هفته for و بنفشه.

[2] T, C, Y(b); دگر بار for بیکبار.

[3] All texts but I, and all texts except T; در for بر.

[4] This verse is omitted in B, E, Y(a), Y(b), L, D.

[1] R, Z; گریه for ناله.

با ساربان بگوئید احوال آب چشمم
۲ تا بر شتر نبندد محمل بروز باران

هرکو[2] شراب فرقت روزی چشیده باشد
۳ داند که سخت[3] باشد قطع امیدواران[4]

بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت
۴ گریان چو در قیامت چشم گناهکاران

چندانکه بر شمردم از ماجرای عشقت
۵ اندوه دل نگفتم الّا یک از هزاران

ای صبح شب نشینان جانم بطاقت آمد
۶ از بسکه دیر ماندی چون شام روزه داران[5]

سعدی بروزگاران مهری نشسته در[6] دل
۷ بیرون نمیتوان کرد الّا بروزگاران

چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت
۸ باقی نمی توان گفت الّا[7] بدوستداران

۳۰۸

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑⏑ –]

تا کی ای جان اثر وصل تو نتوان دیدن
۱ که ندارد دل من طاقت هجران دیدن

[2] I; کین for کو.
[3] I(b), R; تلخ for سخت.
[4] In I(a), I(b), B, Z, lines 2 and 3 are transposed.
[5] In I(d) lines 5 and 6 are transposed.
[6] I(a), R, and all texts; بر for در.
[7] This line is only found in I, I(b), B: I(b), B, have غمگساران for دوستداران.

برسر کوی تو گر خوی تو[1] این خواهد بود

٢ دل نهـــادم بجـــفـــاهای فراوان دیدن

عقل بیخویشتن از عشق تو دیدن تا چند

٣ خویشتن بیدل و دل بیسر و سامان دیدن

تن من در قدمت خاک توان دید ولی[2]

٤ گرد بر گوشهٔ نعلیـــن تو نتـــوان دیدن

دوش دیدم که سر زلف تو در دست منست[3]

٥ تا چه آید بمن از خواب پریشان دیدن

باوجود رخ و بالای تو کوته نظـــریســت

٦ در گلستـــان شدن و سرو خرامان دیدن

گر بدین چاه زنخدان تو ره بردی خضر

٧ بی نیاز آمدی از چشمهٔ حیــوان دیدن

هر دل سوختـــه کاندر خم زلف تو فتاد

٨ گوی از آن به نتوان در خم چوگان دیدن[4]

آنچه از نرگس مخمور تو در چشم[5] من است

٩ بر نخیـــزد[6] بگل و لاله و ریحـــان دیدن

سعدیا اندہ[7] بیهوده مبر[8] دانی چیست

١٠ چارهٔ کار تو جـــان دادن و جانـــان دیدن

---

[1] Z, C, Y (a), E, L, D ; حال من for خوی تو.

[2] In all texts and all MSS except I this hemistich runs thus: جان بزیر قدمت خاک توان کرد ولی : I(a) substitutes سر for جان, and دید for کرد.

[3] This is the I variant ; in all other MSS. and all texts this hemistich reads as follows : هر شبم زلف سیاه تو نمایند بخواب

[4] In I(a) this line is omitted. [5] I(b) ; جان for چشم.

[6] B, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; نیاید for نخیزد.

[7] Z ; قصه for اندہ. [8] I(a), R, Z ; مخور for مبر

۳۰۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

چه خوش بود دو دلارام دست در گردن

۱ بهم نشستن و حلوای آشتی خوردن

بروزگار عزیزان که روزگار عزیز

۲ دریغ باشد بیدوستان بسر بردن

اگر هزار جفا سرو قامتی بکند

۳ چو خود بیاید عذرش ببـاید آوردن

چه شکر گویمت ای باد مشکبوی[1] وصال

۴ که بوستان امیدم بخواست پژمردن

فراق روی تو آنروز[2] نفس کشتن بود

۵ نظر شخص[3] تو امروز روح[4] پروردن

کسیکه قیمت ایّام وصل نشناسد

٦ بیایدش دو سه روزی مفارقت کردن

اگر سری برود بیگناه در پائی

۷ بخوردهٔ ز بزرگان نشاید آزردن[5]

بتازیانه گرفتم که بیدلی بزني

۸ کجا تواند رفتن کمند در گردن

---

[1] C, Y(b); باصداد for مشکبوی

[2] R, I, Z; هرروز for آنروز.

[3] All texts and all MSS. but I; بروی for شخص.

[4] I(b), Z; نفس for روح.

[5] In I(a) this line is omitted.

کمـــال شوق[6] ندارند عاشقـــان صبور
۹ که احتمـــال ندارد بر[7] آتش افســردن

گر آدمي صفتي سعـــدیا بعشـــق بمیر
که مذهب حیوان است همچنین[8] مردن

۳۱۰

Metre · مکسوف مطوی مثمن منسرح [‿ ‿ — | ‿ ‿ — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — | ‿ —

چند توانیم[1] بصبر دیده فرو دوختـــن
۱ خرمن ما را نماند حیله[2] بجز سوختن

گر نظـــر صدق را نام گنـــه مي نهند[3]
۲ حاصل ما هیچ نیست جز گنه اندوختن

چند شب اندر[4] سماع جامه دریدن[5] ز شوق
۳ روز دگر بامداد پاره[6] بر آن دوختـــن

زهد نخواهد خرید چارهٔ رنجـــور عشق
۴ شمع و شرابست و شید[7] پیش تو بفروختن

[6] B; عشق for شوق.
[7] R; در for بر.
[8] I(a); این چنین for همچنین.
[1] All texts and all MSS. but I; نشاید for توانیم.
[2] All texts and all MSS but I; چارهٔ for حیله.
[3] All texts and all MSS but I; نهي for نهند
[4] All texts and all MSS. but I; نشب در for شب اندر.
[5] I; دریدم for دریدن.
[6] All texts and all MSS. but I, I(a); خرقه for پاره: B, T, C, Y(b) رقعه for do.
[7] I; گل for شود.

ما[8] بکدام آبروی ذکر وصالت کنیم[9]

۵ شکر خیالت[10] هنوز می[11] نتوان توختن

لهجهٔ شیرین من[12] پیش دهان تو چیست

۶ در نظر آفتاب مشعله افروختن

منطق سعدی شنید حاسد و حیران بماند

۷ چارهٔ او[13] خامشی است یا سخن آموختن

۳۱۱

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ]

چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان

۱ دل از انتظار خونین دهن از امید خندان

مگر آنکه هر دو[1] چشمش همه روز[2] بسته باشد

۲ بورع خلاص یابد ز فریب چشم بندان

نظری مباح کردند و هزار خون[3] معطّل

۳ دل عارفان ببردند و قرار هوشمندان

سر کوی ماه رویان همه روز فتنه باشد

۴ ز معربدان و مستان و معاشران و رندان

[8] All texts and all MSS. except I, I(a), I(b); تا for ما.

[9] I; کنند for کنیم.

[10] All texts and all MSS. except I; وصالت for خیالت.

[11] I(a), E, Y(a), Y(b), L, D; چون for می.

[12] R; ما for من

[13] I; آن for او.

[1] B; آنکسی که for آنکه هر دو.

[2] I(a); عمر for روز: I(b), R, B; وقت for do.

[3] I; جان for خون.

اگر از کمنـد عشقت بروم کجـا گریزم
۵ که خلاص بیتو بند است و حیوة بیتو زنـدان

اگرم نمي پسندي مدهم بدست دشمن
۶ که من از تو بر نگردم بجفای ناپسندان[a]

نفسی بیا و بنشین سخنی بگو و بشنو
۷ که قیامتست چندین سخن از دهان خنـدان

اگر این شکـر به بینند محدّثان شیرین
۸ همـه دستها بخاینـد چو نیشکر بدنـدان

همـه شاهدان[b] عالم بتو عاشقند [c]سعدي
۹ که میان گرگ صلح است و میان گوسفندان

۳۱۲

Metre : رملِ مثمنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

چشم اگر با دوست داري گوش بر[1] دشمن مکن
۱ تیـر باران قضـا را جز رضا جوشن مکن

هرکه ننهاد است چون پروانه دل بر سوختن
۲ گو حریف آتشین را طوف[2] پیرامن[3] مکن

[a] T, C, Y(b) ; چو در آتشم سپندان for بجفای ناپسندان.
[b] R ; عاشقان for شاهدان.
[c] In I(b), B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, و is inserted before سعدي.
[1] I, I(a), R, Z, C, Y(b) ; با for بر.
[2] I(a) ; طوق for طوف.
[3] All texts and all MSS. except I ; پیراهن for پیرامن.

جای پرهیز است در[4] کوی شکر ریزان گذشت
۳ یا بترک دل بگو یا چشم بر روزن مکن
کیست کو بر ما به بیراهي گواهي میدهد[5]
۴ گو ببین آنروی شهر آرا[6] و عیب من مکن
دوستان هرگز نگردانند روی از مهر[7] دوست
۵ نی معاذالله قیاس دوست با[8] دشمن مکن
مردن اندر کوی عشق از ندگاني خوشتر است
٦ تا نمیري دست مهرش کوته از دامن مکن
شاهد آئینه است و هرکس را که روی[9] خوب نیست
۷ گو نگه[10] زنهار در آئینهٔ روشن مکن
سعدیا با ساعد سیمین نشاید پنجه[11] کرد
۸ گرچه بازو سخت داري زور با آهن مکن

۳۱۳

Metre: هزج مثمن سالم | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — |

خلاف دوستي کردي[1] بترک دوستان گفتن
۱ نبایستی نمودن[2] روی و دیگر بار بنهفتن

---

[4] I; بر for در.
[5] R; داده است for مي دهد.
[6] L; آشوب for آرا.
[7] B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; جور for مهر.
[8] I(a); از for با.
[9] I(b), B, T, C; شکلی for روی.
[10] I(a); نظر for نگه.
[11] I(a), T, C, Y(b); زور for پنجه.
[1] I(a), T, Y(b); باشد for کردي.
[2] T; کشادن for نمودن

گدائی پادشاهی را بشوخي دوست میدارد
۲ نه بی او میتوان بودن نه با او میتوان گفتن
هزارم درد میباشد که میگویم نهان دارم
۳ لبم باهم نمي آید چو غنچه روز[3] بشگفتن
ز دستم بر نمیخیزد[4] که انصاف از تو بستانم
۴ روا داري گناه خویش و آنکه بر منْ آشفتن
که میگوید ببالای تو ماند سرو در بستان
۵ بیاور در چمن سروی که بتواند چنین رفتن
چنانت دوست میدارم که وصلت[5] دل نمیخواهد
۶ کمال دوستي باشد مراد از دوست نگرفتن
مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشي
۷ محبّت کار فرهاد است و کوه بیستون سفتن
نصیحت کردن آسان است سرگردان عاشق را
۸ و لیکن با که میگوئي چو[6] نتواند پذیرفتن
شکایت پیش از این روزی بنزدیکان و غمخواران
۹ ز دست خواب میکردم[7] کنون از دست ناخفتن[8]
گر از شمشیر بر کردي نه عالي همّتي سعدي
۱۰ تو گر نیشی بیازردي نخواهي انگبین رفتن

---

[3] T, C, Y(b); وقت for روز.
[4] T, Y(b); آید for خیزد.
[5] I(a); وصلم for وصلت.
[6] B, T, Z, E, Y(a), L, D; که for چو
[7] I(b), B; میگفتم for میکردم
[8] In I(b) this line reads thus:—

بغم خواران و نزدیکان کنون از دست نا خفتن
شکایت پیش ازین روزی ز دست خواب میگفتم

N.B.—In T and C this line is omitted.

۳۱۴

Metre: هزج مسدّس مقصور [‒ ‒ ⏑ ا ‒ ‒ ‒ ⏑ ا ‒ ‒ ‒ ⏑]

خوشا و خرّما وقت حبیبان
۱ ز بوی[1] صبح و بانگ عندلیبان

خوش آنساعت نشیند دوست با دوست
۲ که سامان گردد آشوب رقیبان

سزای دشمنان این بس[2] که بینند
۳ حبیبان روی در[3] روی حبیبان[4]

دو تن درجامهٔ چون پسته در پوست
۴ بر آورده دو سر از یک گریبان

نصیب از عمر[5] دنیا نقد وقتست
۵ مباش ای هوشمند از بی نصیبان

چو دانی کز تو چوپانی نیاید
۶ رها کن گوسفندان را بذئبان[6]

من این رندان و مستان دوستدارم
۷ خلاف پارسایان و خطیبان[7]

بهل تا در حق من هرچه خواهند
۸ بگویند آشنایان و غریبان

---

[1] I, I(a), I(b), B, C, Y(b); ببوی for ز بوی.
[2] B, T, U, E, Y(a), Y(b), L, D; آن به for این بس
[3] All texts and all MSS. but I, B, بر for در.
[4] In I(a), I(b), Z, R, this line is omitted. [5] I(a); باقی for عمر.
[6] I; بدینان for بذئبان. [7] I; طبیبان for خطیبان

لب شیرینِ لبان[8] را خصلتی هست

۹ که غارت میکند لبّ[9] لبیبان

نشستم با جوانمردان اوباش

۱۰ بشستم هرچه خواندم از ادیبان

که میداند دوای درد سعدي

۱۱ که رنجورند ازین علّت طبیبان

۳۱۵

Metre اخرب مضارع مثمّن | ـ ـ ᴗ | ـ ᴗ ـ ᴗ | ـ ـ ᴗ | ـ ᴗ ـ

خفته خبر ندارد سر بر[1] کنار جانان

۱ کاین شب دراز باشد در[2] چشم پاسبانان

بر عقل من بخندي گر در غمش[3] بگریم

۲ کاین[4] کارهای مشکل افتد بکاردانان

دلداده را ملامت کردن[5] چه سود دارد

۳ میباید این نصیحت کردن بدلستانان

دامن ز پای بر گیر[6] ایخوبروی خوشخوی

۴ تا دامنت نگیرد[7] دست خدای خوانان

[8] B; دهان for لبان.
[9] I(b), B; هوش for لبّ.
[1] I(b) and all texts but D; در for بر.
[2] I, I(a), I(b), B, T, Z, L; بر for در.
[3] I(a), R; غمت for غمش.
[4] I(a); و من for کین.
[5] I(b), B, R; گفتن for کردن.
[6] I and all texts but L, در گیر for بر گیر.
[7] B, نگیرد for نگیرد

من ترک مهر اینان[8] در خود نمي شناسم
٥ بگذار تا بیاید بر من جفای آنان

باور مکن که من دست از دامنت بدارم
٦ شمشیر نگسلاند پیوند مهربانان[9]

چشم از تو بر نگیرم ور میکشد رقیبم
٧ مشتاق گل بسازد با خوی باغبانان

من اختیار خود را تسلیم عشق کردم
٨ همچون زمام اشتر در دست ساربانان[10]

روشن روان عاشق در[11] تیره شب ننالد
٩ داند که روز گردد روزی شب شبانان

شکّر فروش مصري حال مگس چه داند
١٠ این[12] دست شوق بر سر و آن آستین فشانان

شاید که آستینت بر سر زنند سعدي
١١ تا چون مگس نگردي گرد شکر دهانان

٣١٦

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور | — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — |

دیگر بکجا میرود آن سرو خرامان
١ چندین دل صاحب نظران دست بدامان[1]

[8] I(a), L; مهربانان for مهر اینان.
[9] All texts and all MSS. but I; مهر جانان for مهربانان.
[10] In R and I this line is omitted.
[11] I(b), B, Z; از for در.
[12] I(a); کین for این
[1] In I(a), I(b), R, B, Z, C; the following line is inserted between verses 1 and 2:—
مردیست که چون شمع سراپای وجودش * میسوزد و آتش نرسیدست بدامان

خون میرود از چشم اسیران کمندش

۲ یکروز نپرسد که کیانند و کدامان

گو خلق بدانند که من عاشق و مستم

۳ در کوی خرابات نباشد سر و سامان

در پای رقیبش چکنم گر ننهم سر

۴ محتاج ملک بوسه دهد دست غلامان

دل میطپد اندر بر سعدی چو کبوتر

۵ زین رفتن و باز آمدن سرو[2] خرامان

یا صاح متی یرجع نومی[3] و قراری

۶ انی و علی العاشق هذان حرامان[4]

۳۱۷

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ‿ ‿ — ‿ ‿ — — ‿ ‿ — ‿ ‿ — — ‿ ‿ — ‿ ‿ — |

در وصف نیاید که چه شیرین دهن است آن

۱ این است که دور از لب و دندان من است آن

عارض نتوان گفت که دور[1] قمر است این

۲ بالا نتوان گفت که سرو چمن است آن

[2] I(b), B, R, T, C; کبک for سرو

[3] T, Y(b); صبری for نومی.

[4] In R this line is omitted.

[1] I(b), B, R, Z, E, L, D, روی for دور : T, Y(b), قرص for do.

ز سرو رسیده است و لیکن بتحقیقت
۳ از سرو گذشته است که سیمین بدن است آن

هرگز نبود جسم بدین حسن و لطافت
۴ گوئی همه روح است که در پیرهن است آن

خالیست بران[2] صفحهٔ سیمین بناگوش
۵ یا نقطهٔ از غالیه بریاسمن است آن

فی الجمله قیامت توئی امروز در آفاق
۶ در چشم تو پیداست که باب فتن است آن

گفتم که دل از چنبر زلفت برهانم
۷ ترسم نتوانم که شکن بر شکن است آن

هر کس که بجان آرزوی وصل تو خواهد
۸ دشوار بر آید که محقر ثمن است آن

مردی که ز شمشیر جفا روی بتابد
۹ در کوی وفا مرد مخوانش که زنست آن

گر خسته دلی نعره زند بر سر[3] کویش
۱۰ عیبش نتوان کرد[4] که بیخویشتن است آن

نزدیک من آن است که هر جرم و خطائی
۱۱ کز صاحب وجه حسن آید حسن است آن

[2] I, I(a), I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بدان for بر آن.
[3] All texts and all MSS. but I(a); کوئی for کویش
[4] All texts and all MSS. except I, I(a); گفت for کرد

سعدی سر سودای تو دارد نه سر خویش

۱۲ هر جامه که عیار بپوشد کفن است آن

۳۱۸

[– ‿ ‿ – | – ‿ – – | ‿ ‿ –] خفیفِ مسدّس مخبون مقطوع :Metre

سهل باشد بترک جان گفتن ۱ ترک جانان نمیتوان گفتن

هرچه زان تلختر بخواهد بود[1] ۲ شکرین است ز آن دهان گفتن

توبه کردیم پیش بالایت ۳ سخن سرو بوستان گفتن

آنچنان وهم در تو حیران است ۴ که نمیداندت نشان گفتن

بکمندی درم که ممکن نیست ۵ رستگاری بالامان گفتن

دفتری در[2] تو وضع میکردم ۶ متردد شدم در آن گفتن

که تو شیرین‌تری از آن شیرین ۷ که بشاید[3] بداستان گفتن

بلبلان نیک زهره میدارند ۸ با گل از دست باغبان گفتن

آنکه[4] با یار هودجش نظر است ۹ نتواند بساربان گفتن

من نمی آرم از جفای رقیب ۱۰ گله[5] با یار مهربان گفتن

سخن سر بمهر دوست بدوست ۱۱ حیف باشد بترجمان گفتن

این حکایت که میکند سعدی ۱۲ بس که خواهند[6] در جهان گفتن

---

[1] This is the I variant I(b), B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), D; بخواهی گفت for بخواهد بود I(a); گفت for بود.

[2] All texts and all MSS. except I, I(a), از for در

[3] I, R, T, C; نشاید for بشاید

[4] In I(b) and all texts but T و is omitted before آنکه

[5] All texts and all MSS. but I, درد for گله

[6] All texts and all MSS. but I; بخواهند for که خواهند.

۳۱۹

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [ـــ ـــ ـــ ᴗ | ـــ ـــ ـــ ᴗ | ـــ ـــ ـــ ᴗ | ـــ ـــ ـــ ᴗ]

دو چشم مست میگونش ببرد آرام هشیاران
۱ دو خواب آلوده بربودند عقل از دست بیداران

نصیحتگوی را از من بگوی ای خواجه دم درکش
۲ که سیل از سرگذشت آنرا که میترسانی از باران

گر آنساقی که مستانراست هشیاران بدیدندی
۳ ز توبه توبه کردندی چو من بر دست خماران

گرم با صالحان بیدوست فردا در بهشت آرند
۴ همان بهتر که در دوزخ برندم با گنهکاران

چه بوی است آنکه عقل از من ببرد و صبر و هشیاری[1]
۵ ندانم باغ فردوس است یا بازار عطّاران

تو با این مردم کوته نظر در چاه کنعانی
۶ بمصر آ تا پدید آیند یوسف را خریداران

الا ای باد شبگیری بگوی آنماه مجلس را
۷ تو آزادی و خلقی از[2] غم رویت گرفتاران

گر آن عیّار شهر آشوب روزی حال ما پرسد
۸ بگو خوابش نمیگیرد بشب از دست عیاران

[1] In C, T and Y(b) this hemistich reads thus:—
چه بوی است آنکه عقل از سر ببرد آرام و صبر از دل

[2] Z; در for از.

گرت باری گذر باشد نظر بر[3] جانب ما کن
۹ نپندارم که بد باشد جزای نیک[4] کرداران
کسان گویند سعدی چون جفا دیدی تحمّل کن
۱۰ رها کن تا بمیرم بر سر کوی وفاداران

۳۲۰

[— ᴗ — ᴗ ا — ᴗ ᴗ — ا — ᴗ — ᴗ ا — ᴗ ᴗ —] رجزِ مثمّنِ مطویِ مخبون :Metre

سخت بذوق میدهد باد ز بوستان نشان
۱ صبح دمید و روز شد خیز و چراغ وانشان
گر همه خلق را چو من بیدل و مست میکنی
۲ روی بصالحان نما خمر بزاهدان چشان
طایفهٔ سماع را عیب کنند و عشق را[1]
۳ زمزمهٔ بسیار خوش تا بروند ناخوشان
خرقه بگیر و می بده باده بیار و غم ببر
۴ بیخبر است و غافل از لذّت عیش بیهشان
سوختگان عشق را دود بسقف میرود
۵ وقع[2] ندارد این سخن پیش فسردهٔ آتشان

---

[3] B; نگه با for نظر بر.
[4] B, T, Z, C, D, L; خوب for نیک.
N.B.—In I(a) I(b) and R this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; متّهمی اند و متّقی for عیب کنند و عشق را.
[2] I, R, C, E, Y(a), Y(b), D; دفع for وقع.

رقص حلال بایدت سنّت اهل معرفت [3]

۶ دنیا بزیر[4] پای نه دست بآخرت فشان

تیغ نهفته میخورم آه نهفته میکشم [5]

۷ گوش کجا که بشنود نالهٔ زار خامشان [6]

من نه بوقت خویشتن پیر و شکسته بوده [7] ام

۸ موی سپید میکند چشم سیاه اکدشان [8]

بوی بهشت میدمد ما بعذاب در گرو

۹ آب حیات میرود ما تن خویشتن کشان

مي شنوم که سعدیا پئ او دگر[9] مرو

۱۰ چون نروم که بیخودم شوق همي برد کشان [10]

---

[3] In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows:—

گر بطریق عارفان رقص کني بضرب کن

[4] All texts and all MSS. but I(b); زیر for بزیر.

[5] In all MSS. except I, and all texts, this hemistich is given thus: ساعد و دست جاودان تیغ نهفته میزند: but I(a), I(b), R, B, Z, substitute کف for دست.

[6] In all texts and all MSS. but I this line is followed by the following verse:—

چند نصیحتم کني کز پئ نیکوان مرو

چون نروم که بیخودم شوق همي برد کشان

which closely resembles the last line.

[7] I(a), T, C; گشته for بوده.

[8] T, C; مهوشان for اکدشان.

[9] All texts and all MSS. but I, I(a); نیکوان for او دگر.

[10] In all texts and all MSS. except I, the following line is substituted for verse 10:—

باد بهار و بوی گل متفق اند سعدیا

چون تو فصیح بلبلی حیف بود ز خامشان

۳۲۱

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ — ∪ — ∪ ∪ — ∪ — — ∪ — ∪ —]

۱ طوطي نگوید از تو دلاویزتر سخن
با شهد میرود ز دهانت بدر سخن

۲ واجب بود که بر سخنت آفرین کنند
لیکن مجال گفت نباشد[1] تو در سخن

۳ در هیچ بوستان چو تو سروی نیامد است
بادام چشم[2] و پسته دهان و شکر سخن

۴ انصاف نیست پیش تو گفتن حدیث عشق[3]
من عهد میکنم که نگویم دگر سخن

۵ چشمان دلبرت بنظر سحر مي کنند
من خود نگویمت که بود[4] در نظر سخن

۶ ای باد اگر مجال سخن گفتنت[5] بود
در گوش آن ملول بگو اینقدر سخن

۷ وصفي چنان که لایق حسنت[6] نمیرود
آشفته حال را نبود معتبر سخن

۸ شرم آیدم همي که قمر خوانمت بحسن
هرگز شنیدهٔ ز دهان قمر سخن[7]

---

[1] I(a); نماند for نباشد. [2] T; شمشاد قد for بادام چشم

[3] I(a), R; خویش for عشق.

[4] I(a); چگونه گویمت اندر for نگویمت که بود در : I(b), B, T, R; چه گویمت for نگویمت. [5] I; گلشن روحانیان for مجال سخن گفتنت.

[6] All texts and all MSS. but I; در خور حسنش for لایق حسنت.

[7] In I this line is omitted.

گیــرم که حال غرقه ندانند دوستان
۹ آخر درین سفینــه به[8] بینند ترسخن

دُر میچکد ز گفته[9] سعدي بجای شعــر
۱۰ گر سیــم داشتی بنوشتــی بزر سخن

۳۲۲

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطویّ مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

گر متصــور شدي با تو در آمیختــن
۱ حیف نبودی وجود در قدمت ریختن

داعیــهٔ شوق[1] نیست رفتن و باز آمدن
۲ قاعدهٔ مهر[1] نیست بستــن و بگسیختن

فکرت من در تو نیست در قلم صنع اوست[2]
۳ کو بتــواند چنیــن صورتی انگیختن

کیست که مرهم نهد بر دل مجروح[3] عشق
۴ کش نه مجــال وقوف نه ره بگریختن

هرکه[4] بشب شمع وار در نظر شاهد است
۵ باک ندارد بروز کشــتــن و آویختن

---

[8] I, R; نه for به.
[9] I(a), I(b), B, T; گفته for منطق.
[1] In all texts and all MSS. except I شوق and مهر are transposed.
[2] In I only is this reading found for قدرتست.
[3] The reading in all other MSS. but I and all texts is رنجور.
[4] I; آنکه for هرکه.

آب روان سرشک و آتش سوزان آه
۶ پیش تو باد است و خاک برسر خود[6] بیختن

خوی تو با دوستان تلخ سخن گفتن است
۷ چارهٔ سعدي حدیث با شکر آمیختن

۳۲۳

Metre : مکسوف مطوي مثمّن منسرح [ــ ـ ــ | ــ ـ ـ | ــ ـ ــ | ــ ـ ــ | ــ ـ ـ | ــ]

من نتوانم بعشق پنجه در انداختن
۱ قوّت او میکند بر سر من[1] تاختن

گر دهیم ره بخویش ور نگذري ز پیش[2]
۲ هر دو بدستت درست کشتن و بنواختن

گر تو بشمشیر تیز حمله بیاري بمن[3]
۳ چارهٔ من[4] هیچ نیست جز سپر انداختن

کشتي در آب را از دو برون نیست حال
۴ یا همه سودای حکیم یا همه در باختن

مذهب اگر عاشقی است سنت عشاق چیست
۵ دل که نظرگاه اوست از همه پرداختن

پایهٔ خورشید نیست پیش تو افروختن
۶ با[5] قد و بالای سرو پیش تو افراختن

[6] I; ما for خود.
[1] B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), D, L; ما for من.
[2] All texts and all MSS. but I; یا نگذاري به for ور نگذري ز
[3] All texts and all MSS. except I; روست for بمن.
[4] All texts and all MSS. but I; ما for من.
[5] This is the I reading for بپا.

هرکه چنین روی دید جامه چو[6] سعدي درید
۷ موجب دیوانگي است عالم[7] بشناختن

یا بگدازم چو شمع یا بکشندم بصبح
۸ چارهٔ همین بیش نیست سوختن و ساختن

۳۲۴

Metre: هزج مسدّس محذوف [‿ — — — ا ‿ — — — ا ‿ — —]

نبایستي ز اول عهد بستن ۱ چو در دل داشتي پیمان شکستن

بناز وصل پروردن کسی[1] را ۲ خطا باشد[2] بتیغ هجر خستن[3]

دگر بار از پریرویان جماش ۳ نمیباید وفا و مهر[4] جستن

اگر گنجی بدست آرم دگر بار ۴ من و این[5] نوبت و تنها نشستن

ولیکن صبر پنهاني[6] محال است ۵ که نتوان در بروی دوست[7] بستن

گهی گویم بگریم در غمت زار ۶ دگر گویم بخندي[8] برگرستن

گرم دشمن شوي یا دوست گیري[9] ۷ نخواهم دست[10] از دامن گسستن

[6] In B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, چو is omitted before سعدي.
[7] All texts and all MSS. but I; عالم for آنت.
[1] I; یکی for کسی.
[2] I, I(a), I(b), R, Y(b); کردي for باشد.
[3] I(a), I(b), B, R, Z, E, C, Y(a), Y(b); کشتن for خستن.
[4] All texts and all MSS. but I, I(a); عهد for مهر.
[5] I(b), I; منم زبن for من و این: Z, R; زبن for این.
[6] All texts and all MSS. except I; و تنهائي for پنهاني.
[7] I; خلق for دوست.
[8] I(a), I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), D; بخندم for بخندي.
[9] I(a) I(b) B, T, C, Y(a), Y(b), E; گردي for گیري.
[10] All MSS. but I and all texts except T; دست for دستت.

قیاس آنست سعدی کز کمندش ۸ بجان دادن توانی باز رستن
گر آزادم کنی ور بنده خوانی ۹ مرا زین قید ممکن نیست جستن[11]

۳۲۵

Metre: [_ ب ـ ا ـ ب ـ ا ـ ب ب ـ ا ـ ب ب _] منسرح مثمّن مطوی موقوف

صید بیابان عشق گرا بخورد تیر او
۱ سر نتواند کشید پای بزنجیر او[1]

گو بسنانم بزن یا بخدنگم بدوز
۲ گر بشکار آمده است دولت نخچیر او

گفتم از آسیب عشق روی بعالم نهم
۳ عرصهٔ عالم گرفت حسن جهانگیر او[2]

چارهٔ مغلوب نیست جز سپر انداختن
۴ چون بتواند[3] که سر[4] در کشد از تیر او

کشته معشوق را درد نباشد که خلق
۵ زنده بجانند و ما زنده بتاثیر او

او بغفلن آمد است زین همه تعجیل من
۶ ای عجب و ما بجان زین همه تاخیر او

---

[11] I(b), B, Z, E, Y(a), L, D; رستن for جستن. [1] I(a); چون for گر.
[2] B, Z, E, Y(a), L, D; ز زنجیر for بزنجیر.
[3] In all texts and all MSS. but I the following verse succeeds this line:—

با همه تدبیر خویش ما سپر انداختیم
روی بدیوار صبر چشم بتقدیر او

[4] All texts and all MSS. but I; نتواند for بتواند.
[5] All texts and all MSS. except I; روی for سر.

در همه گیتی نگاه کردم و باز آمدم

۷ صورت کس خوب نیست پیش تصاویر او[6]

سعدی شیرین سخن این همه شور از کجاست

۸ شاهد ما آیتی است وین همه تفسیر او

نغمهٔ او سرّ[7] عشق در دل داؤد بود

۹ تا بفلک میرود بانگ[8] مزامیر او

۳۲۶

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [— ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ —]

هرکه بخویشتن رود ره نبرد سوی او

۱ بینش ما نیاورد طاقت حسن روی او

باغ[1] بنفشه و سمن بوی ندارد ای صبا

۲ غالیهٔ بساز از آن طرهٔ مشکبوی او

هر کس ازو بقدر خویش آرزوئی همی کند

۳ همّت ما نمیکند زو بجز آرزوی او

من بکمند او درم او بمراد خویشتن

۴ گر نرود بطبع من من بروم بخوی او

[6] Lines 6 and 7 are omitted in I.

[7] All texts and all MSS. except I; آتشی از سوز for نغمهٔ از سرّ.

[8] I(a), I(b), B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; رسید for رود: C; رسد for do.

[1] In I(a) and I و is inserted after باغ.

دفع گمان[5] خصم را تا نشنوند مطّلع

۵ دیدهٔ بسوی دیگری[3] دارم و دل بسوی او

دامن او بدست[4] من روز قیامت افتد

۶ عمر بنقد میرود در سر گفتگوی او

سعدي اگر بر آیدت پای بسنگ دم مزن

۷ روز نخست گفتمت سر نبري ز کوی او

۳۲۷

[Metre مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور _ _ ں | _ ں _ ں | ں _ _ ں | _ ں _ . .]

آن سرو نازنین که چه خوش میرود براه

۱ و آن چشم آهوانه که چون میکند نگاه

کی سرو دیدهٔ که کمربست برمیان

۲ یا ماه چاردهٔ که بسر بر نهد کلاه

گل باوجود او چو گیاهی است پیش[1] گل

۳ مه پیش روی او چو ستارهٔ است پیش ماه

سلطان صفت همي رود و صد هزار دل

۴ با او چنان که از[2] پی سلطان رود سپاه

گویند ازو حذر کن و راه گریز گیر

۵ گویم کجا روم که ندارم گریز گاه

[5] I; زبان for گمان.

[3] B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; دیگران for دیگری.

[4] I(a); چنگ for دست.

[1] I(b), R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; زیر for پیش.

[2] I(a), I(b), B, Z; در for از.

اوّل نظر که چاه زنخدان بدیدمش

۶ گوئی در اوفتاد دل از دست من بچاه

دل خود دریغ نیست که از دست من برفت

۷ جان عزیز بر کف دستست گو بخواه

ای نور[3] دیده پای که بر خاک می نهی

۸ آخر نه بر دو دیدهٔ من به که خاک راه

حیفست از آن دهن که تو دادی جواب تلخ

۹ و آن سینهٔ سفید که داری[4] دل سیاه

بیچارگان بر آتش مهرت[5] بسوختند

۱۰ آه از تو سنگدل که چه نا مهربانی آه

شهری بگفتگوی تو در تنگنای عشق[6]

۱۱ شب روز میکنند و تو در خواب صبحگاه

گفتم بنالم از تو بیاران و دوستان

۱۲ باشد که دست ظلم[7] بداری ز بیگناه

بازم حفاظ دامن همّت گرفت و گفت

۱۳ کز[8] دوست جز بدوست مبر سعدیا پناه

---

[3] All texts and all MSS. except I(a), R; هردو for نور.

[4] B, R, Z, L; دارد for داری.

[5] All texts and all MSS. but I; در آتش عشقت for بر آتش مهرت.

[6] All texts and all MSS. but I; شوق for عشق.

[7] I(a), I(b), B, T, Y(b); جور for ظلم.

[8] I, I(a), R; از for کز.

۳۲۸

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

آستین برروی و نقشی درمیان افگندهٔ

۱ خویشتن پنهان و شوری در جهان افگندهٔ

همچنان در غنچهٔ و آشوب[1] استیلای عشق

۲ در نهاد بلبل فریاد خوان افگندهٔ

هریکی نادیده از رویت نشانی[2] میدهد

۳ پرده بردار ای که خلقی در گمان افگندهٔ

آنچنان[3] رویت نمیباید که با بیچارگان

۴ با میان آری[4] حدیثی درمیان افگندهٔ[5]

چون صدف امید میدارم که لولوئی شود

۵ قطرهٔ کز ابر[6] لطفم در دهان افگندهٔ

هیچ نقّاشت نمی بیند که نقشی برکشد

۶ و آنکه دید از حیرتش کلک از بنان افگندهٔ

این دریغم میکشد کافگندهٔ اوصاف خویش

۷ در زبان[7] عام و خاصان را زبان افگندهٔ

حاکمی بر زیر دستان هرچه فرمائی رواست

۸ پنجهٔ زور آزما با ناتوان افگندهٔ

[1] I(a) ; فریاد for آشوب : In I, B, و is inserted after آشوب.
[2] I(a), B, R, Z ; گواهي for نشاني.
[3] I ; نز for آن.
', Y(b) ; تا for با : T ; آی for آري.
n I(a) this line is omitted.
3 ; آب for ابر : I ; بحر for do. [7] I(a), B ; دهان for زبان.

سر بخدمت مي‌نهادم چون بدیدم[8] نیک باز[9]
۹ چون سر سعدي بسی بر آستان افکندهٔ

۳۲۹

Metre: [‒ ‒ ◡ ا ◡ ‒ ‒ ◡ ا ◡ ‒ ‒ ◡ ا ◡ ‒ ‒] هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف

ای یار جفا کردهٔ پیوند بریده
۱ این بود وفاداري و عهد تو ندیده[1]

در کوی تو معروفم و از روی تو محروم
۲ گرگ دهن آلودهٔ[2] یوسف ندریده۰

ما هیچ ندیدیم و همه شهر بگفتند
۳ افسانهٔ مجنون[3] بلیلی نرسیده

در خواب گزیده لب شیرین گل اندام
۴ از[4] خواب نباشد مگر انگشت گزیده

بس در طلبت کوشش بیفایده کردیم
۵ چون طفل دوان از[5] پی کنجشک پریده

مرغ دل صاحب نظران صید نکردي
۶ الّا بکمان مهرهٔ ابروی خمیده

[8] I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), D; نهادم for بدیدم.
[9] All texts and all MSS. except I; در کنار for نیک باز.
[1] R, Z, C, L; بدیده for ندیده.
[2] In all texts and all MSS. but I, I(a), و is inserted after آلوده.
[3] In B, T, Z, E, Y(a), Y(b), D, و is inserted after مجنون: I(a); مجنون بلیلی for لیلی بمجنون.
[4] I(a); در for از.
[5] I(b), B, C; در for از

میلت[6] بچه ماند بخرامیدن طاؤس

۷ غمزت[7] بنگــه کردن آهوی رمیــده

گرپای بدر می‌نهم از نقطهٔ[8] شیــراز

۸ ره نیست که[9] پیرامن من حلقه کشیده

با دست بلورین تو پنجه نتوان کرد

۹ رفتیــم دعا گفته[10] و دشنام شنیده

روی تو مبینــاد دگر دیدهٔ سعــدی

۱۰ گردیده بکس باز کنــد روی تو دیده

۳۳۰

Metre رجز مثمن مطوی مخبون [— ⏑ ⏑ — | ⏑ — ⏑ — | — ⏑ ⏑ — | ⏑ — ⏑ —]

ای که ز دیده غایبی در دل ما نشستهٔ

۱ حسن تو جلوه میکند وین همه پرده بستهٔ

خاطـر عام بـردهٔ خون خواص خـوردهٔ

۲ ما همه صیــد کردهٔ خود ز کمند جستهٔ

از دگری چه حاصلم تا ز تو مهر بگسلم

۳ هم تو که خستهٔ دلم مرهم جان خستهٔ

گر بجــراحت و الم دل بشکستهٔ[1] چه غم

۴ می شنوم که دمبدم پیش دل شکستهٔ

---

[6] I(b), B, Z, مشیت for میلت R, T, E, Y(a), Y(b), L, D, رومن for do [7] E, Y(a), L, D, دیدن for غمزت.

[8] All texts and all MSS but I, مرکز for نقطه.

[9] B, I, D, L; تو for که.

[10] All texts and all MSS except I; کرده for گفته.

[1] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(b); بشکستیم for بشکستهٔ

۳۳۱

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ب ب ـ ا ب ب ـ ـ ا ب ب ـ ـ ا ب ب ـ ـ]

پنجه با ساعد سیمین چو نینـــدازی به
۱ بـــا توانای معـــربد نکنـــی بازی به
چون دلش دادی و مهرش ستدی چاره[1] نماند
۲ اگـــر او با تـــو نســـازد تو باو[2] سازی به
جز غم یار مخـــور تا غم کارت بخـــورد
۳ تو که با مصلحت خویش نپردازی به
سپـــر صبر تحمّـــل نکنـــد تیـــر فراق
۴ با کمـــان ابرو اگر جنـــگ نیاغازی به
با چنین یار که ما عقـــد محبّت بستم
۵ گر همـــه مایه زیان میکنـــد انبازی به
بنـــده را بر خط فرمان خـــداوند امور
۶ سر تسلیـــم نهـــادن ز ســـر افرازی به
گر چو چنگـــم بزنی پیش تو سر بر نکنم
۷ این چنیـــن یار وفـــادار که[3] بنوازی به
هیچ شک نیست بتیر اجل ای یار عزیز
۸ که من از پای در افتم[4] چو تو اندازی به

---

[1] B, T, C ; هیچ for چاره.
[2] I(a), C, D, L ; بدو for باو : I, I(b) ; درو for do.
[3] I(a), B, T, C ; چو for که.
[4] B, R, T, C, Y(b) ; بیفتم for در افتم.

مجلس ما دگر امروز به بستـــان ماند

۹ مطرب از بلبل عاشق بخوش آوازي به

گوش بر نالهٔ مطـــرب کن و بلبل بگذار

۱۰ که نگوید سخن از سعـــدي شیرازي به

۳۳۲

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ᴗ | — ᴗ — | — — ᴗ | — ᴗ —]

بر میـــزند ز مشرق شمع فلک زبانه

۱ ای ساقي صبوحي[1] در ده می شبانه[2]

عقلم بدزد لختی چند اختیار دانش

۲ هوشم ببـــر زمانی تا کی غم زمانه

گر سنگ فتنه بارد فرق[3] منش سپر کن

۳ ور تیـــر طعنه آید جان منش نشانه

آن کوزه بر گرفتم[4] کآب حیـــات دارد

۴ هم طعم نار دارد هم رنگ نار دانه

صوفي چگونه گردد گرد شراب صافي

۵ کنجشک را نگنجد عنقـا در آشیانه

گرمي بجان دهندت بستان که پیش دانا

۶ ز آب حیات خوشتر[5] خاک شرابخانه

---

[1] I(a); شبانه for صبوحي [2] I(a), I(b); مغبانه for شبانه

[3] I, جان for فرق.

[4] All texts and all MSS. but I; بر نهم به for بر گرفتم.

[5] I. بهتر for خوشتر.

دیوانگان نترسند از صولت قیامت

۷ نشکیبد[6] اسپ چوبین از شیب[7] تازیانه[8]

صوفي وکنج خلوت سعدي و طرف صحرا

۸ صاحب هنر نگیرد بر بی‌هنر بهانه

۳۳۳

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

سرمست بتی لطیف[1] ساده ۱ در دست گرفته جام باده

در مجلس بزم باده نوشان ۲ بسته کمر و قبا کشاده

علش چو عقیق گوهر اگین ۳ زلفش چو کمند تاب داده

در گلشن بوستان رویش ۴ زنگي بچگان ز ماه زاده

نشسته زمین بحضرت وی ۵ گردونش بخدمت ایستاده

خورشید که شاه آسمان است ۶ در عرصهٔ حسن او پیاده

سعدي نرسد به یاد[2] هرگز ۷ گو شرمکنست و یار ساده

۳۳۴

Metre : مضارع مثمّن اخرب [— — ᴗ | — ᴗ — — | ᴗ — — ᴗ | — ᴗ — —]

ي باد بامدادی خوش میروي بشادي

۱ پیوند روح کردی پیغام دوست داري

[6] L; نشکیبد for نشکیبد.

[7] I(b), Z, E, Y(a), Y(b), L, D; و ساف for شیب; B, T, C; شفّ for do.

[8] In I this line is omitted.

[1] L inserts و after لطیف.

[2] R, C, Z, L; بیار for بیاد

N.B.—This Ode is found under *Tayyebāt* only in I.

بر بوستان گذشتی یا در[1] بهشت بودي

۲ شاد آمدي و خرم فرخنده بخت بادي

تا من درین سرایم این در ندیده بودم

۳ کامروز پیش چشمم در بوستان کشادي

چون گل روند و آیند این دلبران وشوخان[2]

۴ تو در برابر من چون سرو ایستادي

اوّل چراغ بودي[3] و آهسته شمع گشتي

۵ آسان فرا[4] گرفتم در خرمن اوفتادي

ایدون[5] که مینماید در روزگار حسنت

۶ بس فتنها بزاید[6] تو فتنه از که زادي

خواهم که بامدادی بیرون روی بصحرا

۷ تا بوستان بریزد گلهای بامدادي

یاری که با قرینی الفت گرفته باشد

۸ هر وقت یادش آید تو هر نفس[7] بیادي

گر در غمت بمیرم[8] شادي بروزگارم[9]

۹ پیوسته نیکوان را غم خورده[10] ام بشادي[11]

---

[1] T, Y(b); باد بهار for یا در بهشت: C, S; باد for یا در.

[2] I(b), B, S, C, T; خوبان for شوخان.

[3] In I(b) and Z و is omitted after بودي.

[4] I(b), B, T, Y(b); ترا for فرا.

[5] I(a); زین سان for ایدون.

[6] S; بر آید for بزاید.

[7] I(a), I(b), S, T, Y(b); دمبدم for هر نفس.

[8] S, R, and all texts but T; بگریم for میرم

[9] I, B, R, T, Y(b); بروزگارت for بروزگارم.

[10] I, S, I(b); خورده اند for خورده ام.

[11] I(b), S; و شادي for بشادي.

جائی که داغ گیرد دردش دوا پذیرد
۱۰ الا که[12] داغ سعدی کاوّل نظر نهادی

۳۳۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [‒ ◡ ‒ ا ◡ ‒ ‒ ◡ ا ◡ ‒ ◡ ‒ ا ◡ ‒ ‒]

ای برق اگر بگوشهٔ آن بام بگذری
۱ آنجا[1] که باد زهره ندارد خبر بری

ای مرغ اگر پری بسر کوی آن صنم
۲ پیغام دوستان برسانی بآن پری

آن مشتری خصال گر از ما حکایتی
۳ پرسد جواب ده که بجانند مشتری

گو تشنگان بادیه را جان بلب رسید
۴ تو خفته در کجاوه[2] بخواب خوش اندری

ای ماه روی حاضر و[3] غایب که پیش دل
۵ یک روز[4] نگذرد که تو صد بار نگذری

دانی چه میرود بسر ما ز دست تو
۶ تا که خود بپای خویش بیائی و بنگری

باز آی کز صبوری و دوری بسوختم
۷ ای غایب از نظر که بمعنی برابری

---

12 I, I(a), R, Z; آن است for الا که.
1 B, R, Z, C, E, Y(a), L, D; جای for آنجا.
2 In I(a) خفته follows کجاوه.
3 In I, I(a), I(b), B, R, Z و, is omitted after حاضر.
4 I(a), S; لحظه for روز.

يا دل بما دهي چو دل ما بدست تست

٨ يا مهر خويشتن ز دل ما بدر بري

تا[5] خود برون[6] پرده حکايت کجا رسد

٩ چون از درون پرده چنين پرده ميدري

سعدي تو کيستي که دم[7] دوستي زني

١٠ دعوي[9] بندگي کن و اقرار[9] چاکري

٣٣٦

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض ‿ ‿ — ‿ — ‿ — — ‿ — — —

اي ذات شريف و شخص روحاني ١ آرام دلي و مرهم جاني

خرّم تن[1] آنکه با تو پيوندد ٢ و آن حلقه که درميان ايشاني

من نيز بخدمتت کمر بندم ٣ باشد که غلام خويشتن خواني

بر خوان تو اين شکر که مي بينم ٤ بيفايده است[2] مگس که ميراني

هرجا که تو بگذري بدين خوبي ٥ کس شک نکند که سرو بستاني

هر که اين سر[3] دست و ساعدت بينند ٦ گر دل ندهد به پنجه بستاني[4]

بر ديدهٔ من برو[5] که مخدومي ٧ پروانه بخون بده که سلطاني

[5] B, T, C, E, Y(a), D; گر for تا.

[6] I, I(a), B, S, R, Z, C, Y(a), E, L, D, درون for برون.

[7] In B and T لا is inserted after دم.

[9] In Z, E, Y(a), L, D, اقرار and دعوی are transposed.

[1] I(a); دل for تن.

[2] I(a); اين for است.

[3] B, R, T, Z, C, E, Y(a), L, D; هر کس اين for هرکه اين: all texts and all MSS. except I, S, insert و after سر.

[4] In all texts and all MSS. but I the following line succeeds this verse:—

من جسم چنين نديده‌ام هرگز — چندانکه قياس ميکنم جاني

[5] S and all texts; نشين for برو.

من سر ز خط تو بر نمیگیرم ۸ ور چون قلمم بسر بگردانی
این گرد[6] که بررخ است می بینی ۹ و آن درد که در[7] دل است میدانی
دودی که برآید[8] از دل سعدی ۱۰ پیداست که آتشی است پنهانی

۳۳۷

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — — | — ∪ —]

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی
۱ حق را بروزگار تو بر[1] ما عنایتی

گفتم نهایتی بود این درد[2] عشق را
۲ هر بامداد میکند از نو بدایتی

معروف شد حکایتم اندر جهان و نیست
۳ امکان آنکه با تو[3] بگویم حکایتی

چندانکه بیتو غایت امکان صبر بود
۴ کردیم و عشق را نه پدیداست غایتی

آنجا که عشق خیمه زند[4] جای عقل نیست
۵ غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

ز ابنای روزگار بخوبی ممیزی
۶ چون درمیان لشکر منصور رایتی

[6] I(a); گره for گرد. [7] S, I; بر for در.
[8] S, R, B, C, T; بیاید for برآید.
[1] S, B, T, Z; با for بر. [2] I(a); سوز for درد.
[3] All texts and all MSS. except I(a); با تو مجال آنکه for امکان آنکه با تو.
[4] Z; بزند for زند.

عیبت نمیکنیم که خداوند امر و نهی
۷ شاید که بنده[5] بکشد بی جنایتی

زانکه که عشق دست تطاول دراز کرد
۸ معلوم شد که عقل ندارد کفایتی

من در پناه لطف تو خواهم گریختن
۹ فردا که هر کسی رود اندر حمایتی[6]

در ماندهام که[7] از تو شکایت کجا برم
۱۰ هم با تو گر زدست تو دارم شکایتی

سعدی نهفته چند بماند حدیث عشق
۱۱ این ریش اندرون بکند هم سرایتی

۳۳۸

Metre. خفیف مسدّس مخبون محذوف ; ‿ ‿ – | – ‿ – ‿ | – ‿ – –

ای که بر دوستان همی گذری ۱ تا بهر غمزهٔ دلی ببری

دردمندان[1] تمام خواهی کشت ۲ تا[2] برحمت بکشتهٔ نگری[3]

ما خود از کوی عشقبازانیم ۳ نه تماشا کنان رهگذری

هیچم اندر نظر نمی آید ۴ تا تو خورشید روی در نظری

گفته بودم که دل بکس ندهم ۵ حذر از عاشقی و بیخبری

حلقهٔ گرد خویشتن بکشم ۶ تا نیاید درون حلقه پری

[5] In I(a) را is inserted after بنده

[6] In R this line is omitted.

[7] I(b), Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, من for که

[1] I(a), I(b), B, S: دردمندی for دردمندان.

[2] I, R, یا for تا.

[3] I, گذری for نگری.

وین پری پیکران حلقه بگوش ۷ شاهدی میکنند و جلوه گری

صبر بلبل شنیدهٔ هرگز ۸ چون بخندد شگوفهٔ سحری

پرده‌داری بر آستانهٔ عشق ۹ میکند عقل[4] و گریه پرده دری

چه خوری دانی ای پسر غم عشق ۱۰ تا غم هیچ در جهان نخوری

رایگان است یکنفس با دوست ۱۱ گر بدنیا و آخرت بخری

قلم است این بدست سعدی در ۱۲ یا هزار آستین دُر دری

این نبات از کدام شهر آرند[5] ۱۳ تو قلم نیستی که نی شکری[6]

۳۳۹

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [‿ ‿ — ‿ | — ‿ — — | ‿ ‿ — ‿ | — ‿ — —]

اگرم حیات بخشی وگرم هلاک[1] خواهی

۱ سر بندگی بحکمت بنهم که پادشاهی

من اگر هزار خدمت بکنم گناه‌کارم

۲ تو اگر هزار چون من بکشی که بی گناهی[2]

بکسی نمیتوانم که شکایتت بگویم[3]

۳ همه جانب تو خواهند و تو آن کنی که خواهی

---

[4] I (a) ; چشم for عقل.

[5] T, Y (b) ; آمد for آرند

[6] In R 12 (b) and 13 (a) are omitted, while 12(a) and 13(b) are joined together to form line 12

[1] E, Y(a), Y(b) L, D ; ممات for هلاک

[2] In I(a), R, Z ; this hemistich runs as follows —

نو هزار بهتر از من بکشی و بیگناهی

[3] I(a), P , شکایت تو خوانم for شکایتت بگویم ; I (b), S, R, Z ; بخوانم for بگویم

تو بآفتاب ماني ز کمال[4] حسن[5] طلعت
۴ که نظر نميتواند که به بيندت کماهي

من اگر چنانکه نهي است نظر بدوست کردن
۵ همه عمر توبه کردم که نگردم از مناهي

بخداي اگر بدردم بکشي که بر نگردم
۶ کسي از تو چون گريزد که تو اش گريزگاهي

منم اي نگار وحشي که در انتظار رويت
۷ همه شب نخفت مسکين و بخفت مرغ و ماهي

اگر[6] اين شب درازم بکشد در آرزويت
۸ نه عجب که زنده گردم بنسيم صبحگاهي

غم عشق[7] اگر بکوشم که ز دوستان بپوشم
۹ سخنان سوزناکم بدهد برو گواهي

خضري چو کلک سعدي همه روز در سياحت[8]
۱۰ نه عجب گر[9] آبحيوان بدر آيد[10] از سياهي

۳۴۰

Metre مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [— ◡ — | ◡ — ◡ — | ◡ — — ◡ | — ◡ —]

آسوده خاطرم که تو در خاطر مني
۱ گر تاج ميفرستي وگر تيغ ميزني

[4] All texts and all MSS. but I, I(b), بکمال for کمال.
[5] In all texts and all MSS. but R, و is inserted after حسن.
[6] I(b), S, P, and all texts: وگر for اگر
[7] S; دل for عشق
[8] T, C: سياهيست for سياحت
[9] All texts and all MSS. but I; که for گر
[10] L; آمد for آيد.

ای چشم عقل خیره[1] در اوصاف روی تو
۲ چون مرغ شب که هیچ نبیند بروشني
خلقی بتیغ غمزهٔ خونخوار و لعل لب
۳ مجروح میکني و نمک مي پراگني
ما خوشه چین خرمن اصحاب[2] دولتیم
۴ باری نگه کن[3] ای که خداوند خرمني
گیرم که برکني دل سنگین ز مهر من
۵ مهر خود از دلم نتواني که بر کني[4]
حکم آن تست گر بکشی بیگنه و لیک
۶ عهد وفای دوست[5] نشاید[6] که بشکني
این عشق را زوال نباشد بحکم آنک
۷ ما پاک دیده‌ایم و تو پاکیزه دامني
از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست
۸ ور متّفق شوند جهانم[7] بدشمني
خواهي که دل بکس ندهي دیدها بدوز
۹ پیکان عشق[8] را سپری باید آهني

[1] I(a), I(b), Y(b); خیره ماند for عقل خیره : I(b), S; این for ای.
[2] T, E, Y(a), Y(b), L, D; ارباب for اصحاب.
[3] I(b); درما for باری : E, Y(a), L, D; نگاهی for نگه کن.
[4] In all texts and all MSS. but I(a) this hemistich runs as follows:—

مهر از دلم چگونه تواني که بر کني

[5] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C, Y(b); یار for دوست.
[6] T, C, Y(b); نباید for نشاید.
[7] All texts and all MSS. but I, S, P; جهانی for جهانم.
[8] I(a), I(b), I, S, R, P, Z; چرخ for عشق.

با مدعی بگوی که ما خود شکسته ایم
۱۰ محتاج پنجه نیست که با ما در افگنی

سعدی چو سروری[9] نتوان کرد لازمست
۱۱ با سخت بازوان[10] بضرورت فروتنی

۳۴۱

Metre: مجتثّ مثمّن مخبونِ مقطوع [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | – –]

اگر تو پرده برین[1] زلف و رخ نمیپوشی
۱ بهتک پردهٔ صاحبدلان همیکوشی

غلام حلقهٔ سیمین گوشوار توام
۲ که پادشاه غلامان حلقه در گوشی

بکنج خلوت پاکان و پارسایان آی
۳ نظاره کن که چه[2] مستی کنند و مدهوشی

بروزگار عزیزان که یاد می کنمت
۴ علی الدوام نه یادی پس از فراموشی

چنان موافق طبع منی و در دل من
۵ نشستهٔ که گمان میبرم در آغوشی

چه نیکبخت کسانی که با تو هم سخنند
۶ مرا نه زهرهٔ گفت و[3] نه صبر خاموشی

[9] All texts and all MSS. but I, R ; زو رمی for سروری
[10] B, T, C ; بخت یاوران for سخت بازوان . S ; بخت for سخت : I(b), Y(b) ; یاوران for بازوان.
[1] I(a), P, R, Z, E, Y(a), L, D ; بر آن for برین.
[2] I(a), I(b), S, R, B, T, E, Y(a), Y(b), D ; چو for چه
[3] I(a) ; گفتن for گفت و

رقیب نامتناسب چه اهل[4] صحبت تست
۷ که طبع او همه نیش و تو سر بسر نوشی
بتربیت بچمن[5] گفتم ای نسیم صبا
۸ بگوی تا ندهد گل بخار چاوشی
تو سوز سینه مستان چه دانی[6] ای هشیار
۹ چو آتشیت نباشد چگونه بر جوشی
ترا که دل نبود عاشقی ندانی[7] چیست
۱۰ ترا که سمع نباشد سماع ننیوشی
وفای یار بدنیا و دین مده سعدی
دریغ باشد یوسف بهر چه بفروشی

۳۶۲

Metre: مجتثّ مثمّن مخبونِ مقطوع [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | ‿‿ –]

اگر کلالهٔ مشکین ز رخ بر اندازی
۱ کنند در قدمت عاشقان سر اندازی
اگر برقص در آئی تو سرو سیم اندام
۲ نظاره کن که چه مستی کنند و جان بازی
تو با چنین قد و بالا و صورت زیبا
۳ بسرو و لاله و شمشاد و گل نپردازی

[4] I(a); مرد for اهل.
[5] I; بتربیت چمانت for بتربیت بچمن.
[6] D, L; ندیدی for چه دانی: I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b); ندانی for do.
[7] I(b), S, P, R, and all texts; چه دانی for ندانی.

كدام باغ چو رخسار تو گلی آرد[1]

۴ كدام سرو كند با قدت سر افرازي

بحسن خال و بناگوش اگر نگاه كنی

۵ نظر ز خويش دگر بر كسی[2] نينداري

غلام باد شمالم[3] غلام باد شمال[3]

۶ كه با كلالهٔ جعدت همي كند بازي

بگوی مطرب مجلس بساز[4] زمزمهٔ

۷ بنال بلبل مستان كه بس خوش آوازی

كه گفته است كه صد دل بغمزهٔ ببری

۸ هزار صيد بيك تاختن بيندازي[5]

ز لطف لفظ شكربار گفتهٔ سعدي

۹ شدم غلام همه شاعران شيرازي

۳۴۳

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

ای سرو حديقهٔ معاني ۱ جاني و لطيفهٔ جهاني

پيش تو باتفاق مردن ۲ خوشتر كه پس از تو زندگاني

[1] B, T, C; دارد for آرد

[2] In all texts and all other MSS. except I(a) this hemistich runs as follows:—

نظر تو با قد و بالای خود نينداري.

[3] All texts and all MSS. but I(a), I(b), have صبا for شمال in both places.

[4] All texts and all MSS. but I(a); باران بهار for مجلس بساز.

[5] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I and R this ode is omitted.

چشمان تو سحر اوّلین اند ۳ تو فتنهٔ آخر الزمانی

چون اسم تو درمیانه آید ۴ گوئی که بجسم درمیانی

آنرا[1] که تو از سفر بیائی ۵ حاجت نبود بارمغانی

گر ز آمدنت خبر بیارند ۶ من جان بدهم بمژدگانی

دفع غم دل نمیتوان کرد ۷ الا بامید شادمانی[2]

گر صورت خویشتن به بینی ۸ حیران جمال[3] خود بمانی

گر صلح کنی لطیف باشد ۹ در وقت بهار مهربانی

سعدی خط سبز دوست دارد ۱۰ پیرامن خد[4] ارغوانی

این پیر نگر که همچنانش ۱۱ از یاد نمیرود جوانی

۳۶۴

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [– – ∪ | ∪ – – ∪ | ∪ – – ∪ | ∪ – –]

ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی

۱ شیرینی از اوصاف تو حرفی ز کتابی

از بوی تو در تاب شود آهوی[1] مشکین

۲ گر باز کنند از شکن زلف تو تابی

بر دیدهٔ صاحب نظران خواب ببستی

۳ ترسی که به بینند خیال تو بخوابی

[1] T, C, Y(b); روزي, for آنرا. [2] In S this line is omitted.
[3] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C; وجود for جمال.
[4] I(a); روی for خد.
[1] I; نافهٔ for آهوی.

کدام باغ چو رخسار تو گلی آرد[1]
۴ کدام سرو کند با قدت سر افرازي
بحسن خال و بناگوش اگر نگاه کنی
۵ نظر ز خویش دگر بر کسی[2] نیندازي
غلام باد شمالم[3] غلام باد شمال[3]
۶ که با کلالهٔ جعدت همي کند بازي
بگوی مطرب مجلس بساز[4] زمزمهٔ
۷ بنال بلبل مستان که بس خوش آوازی
که گفته است که صد دل بغمزهٔ ببری
۸ هزار صید بیک تاختن بیندازي[5]
ز لطف لفظ شکربار گفتهٔ سعدي
۹ شدم غلام همه شاعران شیرازي

۳۴۳

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

ای سرو حدیقهٔ معاني ۱ جاني و لطیفهٔ جهاني
پیش تو باتفاق مردن ۲ خوشتر که پس از تو زندگاني

---

[1] B, T, C; دارد for آرد

[2] In all texts and all other MSS. except I(a) this hemistich runs as follows:—

نظر تو با قد و بالای خود نیندازي.

[3] All texts and all MSS. but I(a), I(b), have صبا for شمال in both places.

[4] All texts and all MSS. but I(a); یاران بهار for مجلس بساز.

[5] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I and R this ode is omitted.

چشمان تو سحر اوّلین اند ۳ تو فتنهٔ آخر الزمانی

چون اسم تو درمیانه آید ۴ گوئي که بجسم درمیاني

آنرا[1] که تو از سفر بیائي ۵ حاجت نبود بارمغاني

گر ز آمدنت خبر بیارند ۶ من جان بدهم به مژدگاني

دفع غم دل نمیتوان کرد ۷ الا بامید شادماني[2]

گر صورت خویشتن به بیني ۸ حیران جمال[3] خود بماني

گر صلح کني لطیف باشد ۹ در وقت بهار مهرباني

سعدي خط سبز دوست دارد ۱۰ پیرامن خد[4] ارغواني

این پیر نگر که همچنانش ۱۱ از یاد نمیرود جواني

۳۶۴

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی
۱ شیرینی از اوصاف تو حرفی ز کتابی

از بوی تو در تاب شود آهوی[1] مشکین
۲ گر باز کنند از شکن زلف تو تابی

بر دیدهٔ صاحب نظران خواب ببستي
۳ ترسي که به بینند خیال تو بخوابی

[1] T, C, Y(b); روزي, for آنرا.
[2] In S this line is omitted.
[3] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C; وجود for جمال.
[4] I(a); روی for خد.
[1] I; نافه for آهوی.

از خندهٔ شیرین نمکدان دهانت
خون میرود از دل چو نمک خوردهٔ[2] کبابی

تا عذر زلیخا بنهد[3] منکر عشاق
۵ یوسف صفت از چهره بر انداز نقابی

بی روی تو ام جنت فردوس نباید
۶ کاین تشنگی از من نبرد هیچ شرابی

مشغول[4] ترا گر بگدارند بدوزخ
۷ با یاد تو دردش نکند هیچ عذابی[5]

باری بطریق کرمم بندهٔ خود خوان
۸ تا بشنوی از هر بن[6] موئیم جوابی

در من منگر تا دگران چشم ندارند
۹ کز دست گدایان نتوان کرد ثوابی

آب سخنم میرود از طبع چو آتش
۱۰ چون آتش رویت[7] که از و[8] میچکد آبی

یاران همه با یار و من خسته طلبکار
۱۱ هر کس بسر آبی و[9] سعدی بسرابی

[2] I(b), B, S, P, C; کردهٔ for خوردهٔ.
[3] I(b); نکند for بنهد.
[4] P; مقبول for مشغول.
[5] In I this line is omitted.
[6] All texts but T; سر for بن.
[7] R: عشق for رویت: I(a); لعل for do.
[8] I(a), P, R, Z, E, Y(a), L, D: روی تو کزو for رویت که ازو.
[9] I, P, S, B, T, insert شد before و. Y(b) substitutes شد for و.

۳۴۵

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

اين‌چه رفتار است کآرام دل[1] از من ميبري

۱ صبرم[2] از سر[3] ميربائي هوشم[4] از تن ميبري

باغ[5] لالستان چه باشد آستيني برفشان

۲ باغبان را گو بيا گر گل بدامن ميبري

روز و شب ميباشد آنساعت که همچون آفتاب

۳ ميذمائي روي و ديگر بار روزن ميبري

مويت از سر[6] تا کمرگه خوشهٔ بر خرمن است

۴ زينهار اين[7] خوشه پنهان کن که خرمن ميبري

دل بعياري ببردي ناگهان از دست من

۵ دزد در شب ره زند تو روز روشن ميبري[8]

گر تو بر گرديدي از من بيگناه و بي سبب

۶ تا مگر من نيز بر گردم غلط ظن ميبري

چون نيايد دود از آن خرمن که آتش ميزني

۷ کي[9] ببندد خون از آنموضع که سوزن ميبري

[1] I(b), B, R, S, P, I, Z ; کآراميدن for کآرام دل.

[2] All texts and all MSS. but I ; هوشم for صبرم.

[3] I(a), S, R ; دل for سر : C ; جان for do.

[4] All texts and all MSS. but I ; عقلم for هوشم.

[5] In B, R, و is inserted after باغ .

[6] I(a), I(b), B, S ; بس for سر.

[7] I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, Y(b) ; آن for اين .

[8] In I this hemistich runs as follows :

دزد شب تو فارغ روز روشن مي بري.

[9] All texts and all MSS. except I, R ; يا for كي.

این طریق دشمنی باشد نه شرط[10] دوستی
۸ کآبروی دوستانت[11] پیش دشمن میبری
عیب مسکینی مکن کافتان و خیزان در پیت
۹ گر نمی آید تو زنجیرش بگردن میبری[12]
سعدیا گفتار شیرین پیش آن کام و دهان
۱۰ دُر بدریا میفرستی زر بمعدن میبری

۴۴۶

Metre: [— — ⏑ | — — ⏑ | — — ⏑ | — — ⏑] متقارب مثمّن سالم

اگر لذت ترک لذت[1] بدانی ۱ دگر شهوت نفس لذت نخوانی
هزاران در خلق بر خود ببندی ۲ گرت باز باشد دری آسمانی[2]
سفرهای علوی کند مرغ جانت ۳ گر از چنبر آز بازش رهانی
ز لیکن ترا صبر عنقا نباشد ۴ که در دام شهوت بگنجشک مانی
ز صورت پرستیدنت می هراسم[3] ۵ که تا زندهٔ ره بمعنی ندانی[4]
گر از باغ انست گیاهی بروید[5] ۶ گیاهت نماید گل بوستانی
دریغ آیدت هر دو عالم خریدن ۷ که از دور عمرت بشد رایگانی
همین حاصلت باشد[6] از عمر باقی ۸ اگر همچنینش بآخر رسانی

[10] I(b), P, B; رسم for شرط.
[11] All texts and all MSS. except I; دوستان در for دوستانت.
[12] In I(a) this line is omitted.
[1] R; شهوت for لذت.
[2] This line is only found in I.
[3] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows: تو این صورت خود چنان میپرستی •
[4] In I this verse occurs after line 10.
[5] I(a), C; بو آید for بروید.
[6] I(a); ماند for باشد.

بگو[7] تا به از زندگاني بدستت ۹ چه افتاد تا صرف شد زندگاني

بملکی دمی زین نشاید خریدن ۱۰ اگر قدر نقدی که داری بداني

چنان میروي ساکن و خواب در سر ۱۱ که میترسم از کاروان باز ماني

وصیت همین است جان برادر ۱۲ که اوقات ضایع مکن تا تواني

صدف وار باید زبان[8] در کشیدن ۱۳ که وقتیکه حاجت بود دُر چکاني

همه عمر تلخي کشیده است سعدي ۱۴ که نامش بر آید[9] بشیرین زباني

۳۴۷

Metre: مضارعِ مثمّن اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — — ∪ | — ∪ —]

پاکیزه روی را که بود پاک دامني

۱ تاریکي از وجود بشوید بروشني

گو شهوت از خیال دماغت بدر رود

۲ شاهد بود هر آنچه[1] نظر بروی افگني

ذوق سماع مجلس آنست[2] بگوش دل

۳ وقتي رسد که گوش طبیعت بیا گني[3]

بسیار بر نیاید شهوت پرست را

۴ کش[4] دوستي شود متبدّل بدشمني

خواهي که پای بسته نگردی[5] بدام دل

۵ با مرغ شوخ دیده مکن هم نشیمني

---

[7] I; بپا for بگو. [8] S; دهان for زبان. [9] P, L; بر آمد for بر آید.

[1] I(b); آنکه for آنچه. [2] S, P; بشنو for آنست.

[3] In P this hemistich runs as follows: وقتي که گوش جان بطبیعت بیاگني

[4] I(b), B, S, P, T, C, Y(b); کین for کش.

[5] All texts and all MSS. except I; نباشي for نگردي.

شاخـــی که سر بخـــانهٔ همسایـــه میبرد
۶ تلخی بر آورد مگرش[6] بیـــخ بر کنی

زنهار گفتـــمـــت قدم معـــصـــیت مرو
۷ ورنه[7] نزیبدت که دم[8] معـــرفت زني

سعدي هنر نه پنجهٔ مردم شکستـــن است
۸ مردی درست[9] باشي اگر نفس بشکني

۳۴۸

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — |

بسم از هوا گرفتن که پري نماند وبالی
۱ بکجا روم ز دستت که نمیدهي مجالی

نه رهٔ گـــریز دارم نه طریق آشنـــائي
۲ چه غم اوفتادهٔ را که تواند احتمـــالی

بتـــو حاصلـــی ندارد[1] غم روزگار گفتن
۳ که شبی ندیدهٔ[2] باشي بدرازنای سالی

همه عمر در فراقت بگذشت و سهل باشد
۴ اگر احتمـــال دارد بقیامت[3] اتّصالی[4]

[6] All texts and all MSS. but I; مگر از for مگرش.
[7] All texts and all MSS. except I; کانگه for ورنه.
[8] In I(a), T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, از is inserted after دم.
[9] I(b); تمام for درست.
[1] I; ندارم for ندارد. [2] I; خفته for ندیده.
[3] I(b), B, S, R, P, T, C; بقیامتم وصالی for بقیامت اتّصالی.
[4] In I this line is omitted.

چه خوش است در فراقت همه عمر صبر[5] کردن
۵ بامیـــد آنکه روزی بکف اوفتد وصالی[6]

غم حال دردمندان نه عجب گرت نباشد
۶ که چنین نرفته باشد همه عمر بر تو حالی

چه نشیني ای قیامت بنمای سرو قامت
۷ بخلاف سرو بستـــان که ندارد اعتدالی

سخني بگوی با من که چنان اسیر[7] عشقم
۸ که بخویشتن ندارم ز وجودت اشتغالی[8]

که نه امشب آن سماع است که دف خلاص یابد
۹ بطپـــانچهٔ و بـــربط برهد بگوشمـــالی[9]

دگر آفتاب رویت منمـــای آسمـــان را
۱۰ که قمر ز شرمساري بشکست[10] چون هلالی

خط مشکبوی و خالت بمناسبت[11] تو گوئي[12]
۱۱ قلم غبـــار میـــرفت و فرو چکید خالی

تو هم این[13] مگوی سعدي که نظر گناه[14] باشد
۱۲ گنه است بر گرفتن نظر از چنین جمالی

---

[5] R; صرف for صبر.
[6] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs thus;
که مگر گشاده گردد در دولت وصالی
N.B.—In I(b) this line is omitted.
[7] I(b); اسیر بند for چنان اسیر.
[8] In I(a) lines 7 and 8 are transposed.
[9] I; ز for ب.
[10] I(b); بروشنائي بشگفت for ز شرمساري بشکست.
[11] I(a), I, R; ز for ب.
[12] Z, R; چه گویم for تو گوی.
[13] S, R, P, I, Z; همان for هم این.
[14] I(a); حرام for گناه.

۳۴۹

Metre : هزج مثمن سالم [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — —]

تو از هر در که باز آئي بدين خوبي و رعنائي [1]

۱ دری باشد که از رحمت [2] بروی خلق بکشائي
ملامتگوی بیحاصل ترنج از دست نشناسد

۲ در آنمعرض که چون یوسف جمال از پرده [3] بنمائي
بزیورها بیارایند وقتی خوبرویانرا [4]

۳ تو سیمین [5] تن چنان خوبي که زیورها بیارائي
چو بلبل روی گل بیند زبانش در حدیث آید

۴ مرا در رویت از حیرت فرو بستست گویائي
تو با این حسن نتواني که روی از خلق در پوشي

۵ که همچون آفتاب از جام و حور از حلّه [6] پیدائي
تو صاحب منصبي از حال مسکینان [7] نیندیشي

۶ تو خواب آلوده بر چشم بیداران [8] نبخشائي
گرفتم سرو آزادي و [9] از ماه معین [10] زادي

۷ مکن بیگانگي با ما چو میداني [11] که از مائي

---

1 I(a), I(b), P ; زیبائي for رعنائي. 2 I(a) ; جنت for رحمت.
3 B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; خویش for از پرده : I(b), S, P ; از کعبه for do.
4 C ; خوبانرا بهر ابهام for وقتی خوبرویانرا : B ; روئی for وقتی.
5 I, I(a), I(b), B, T, C, E, Y(b), D ; سیمتن for سیمین.
6 I, R ; در جامه for از حله.
7 S, B, Z, E, Y(a), L, D ; درویشان for مسکینان.
8 P ; هشیاران for بیداران.
9 I, I(b), B, S, Z ; نه for و. 10 I(b), S ; بهین for معین.
11 I(a), I(b), S, R. P. Z ; دانستی for میدانی.

دعائی گر نمیگوئي بدشنامی عزیزم کن

۸ که گر تلخ است شیرین است از آن لب هرچه فرمائي

گمان از تشنگـــي بردم که آبم[12] تا کمر باشد

۹ چو پایانم[13] برفت اکنون بدانستم[14] که دریائي

تو خواهي آستین افشان و خواهي روی درهم کش[15]

۱۰ مگس جائی نخواهد رفت از دکان حلوائي

قیامت میکني[16] سعدي بدین شیرین سخن گفتن

۱۱ مسلّم نیست طوطي را در ایّامت شکرخائي

۳۵۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

تو هیچ عهد نبستي[1] که عاقبت نشکستي

۱ مرا بر[2] آتش سوزان[3] نشاندي و نشستي[4]

بنـــای مهـــر نمـــودي که پایدار نماند[5]

۲ مرا به بند به بستي خود از کمند بجستي

[12] All texts and all MSS. except I(a); دریا for آبم.

[13] L; پایابم for پایانم.

[14] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; از دست دانستم for اکنون بدانستم.

[15] R, Z; چشم برهم نه for روی درهم کش.

[16] I; میکند for میکني.

[1] R; نکردي for نبستي. [2] I(b); در for بر.

[3] B; هجران for سوزان.

[4] In I(a) the hemistiches I(b) and 2(b) are transposed.

[5] All texts and all MSS. but I, I(a); نباشد for نماند: I(a); بماند for do.

دلم شکستي و رفتي خلاف عهد[6] مودّت[7]

۳ باحتیاط رو اکنون که آبگینه شکستي

چراغ چون تو نباشد بهیچ خانه و لیکن

۴ کس این سرای نبندد[8] در اینچنین که تو بستي

گرم عذاب نمائي بداغ و درد جدائي

۵ شکنج صبر[9] ندارم بریز خونم و رستي

بیا که ما سر هستي و کبریا[10] و رعونت

۶ بزیر پای نهادیم و پای بر سر هستي

گرت بگوشهٔ چشمی نظر بود باسیران

۷ دوای درد من اول که بیگناه بخستي

هر آنکست که به بیند روا بود که بگوید

۸ که من بهشت بدیدم براستي و درستي

گرت کسی بپرستد ملامتش نکند کس[11]

۹ تو خود[12] در آینه بنگر[13] که خویشتن بپرستي

عجب مدار که سعدي بیاد دوست بنالد

۱۰ که عشق موجب شوقست[14] و خمر علّت مستي

---

[6] All texts and all MSS. but I; شرط for عهد.

[7] I(b), B, R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; محبّت for مودّت.

[8] I; بیند for بندد.

[9] T, Y(b); شکنجهٔ تاب for شکنج صبر

[10] I(a); کبر و ناز for کبریا.

[11] All texts and all MSS. but I; نکام من for نکند کس.

[12] I(a); هم for خود.

[13] I(b); ممکن for بنگر.

[14] T, Y(b); گریه for شوق.

۳۵۱

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [— — ـ ᴗ ـ ـ ᴗ ᴗ | — ᴗ — — | ᴗ — ᴗ ᴗ]

تو اگر بحسن دعوی بکنی گواه داری
۱ که جمال[1] سرو بستان و کمال[1] ماه داری

در کس نمیگشایم که بخاطرم در آید
۲ تو در اندرون جان آی[2] که جایگاه داری[3]

ملکی مهی ندانم بچه کنیتت بخوانم
۳ بکدام جنس گویم که تو اشتباه داری

بر کس نمیتوانم بشکایت از تو رفتن[4]
۴ که قبول و قوّتت هست و جمال و جاه داری

گل بوستان رویت چو شقایقست[5] لیکن
۵ چکنم بسرخ روئی که دل سیاه داری

چه خطا ز بنده دیدی که خلاف عهد کردی[6]
۶ مگر آنکه ما ضعیفیم[7] و تو دستگاه داری

نه کمال حسن باشد ترشی و روی[8] شیرین[9]
۷ همه بد مکن که مردم همه نیکخواه داری[9]

---

[1] In all texts and all MSS. but I, P, جمال and کمال are transposed.
[2] R; جانی for جان آی. [3] In I(b) this line is omitted.
[4] I(a); که شکایت تو خوانم for بشکایت از تو رفتن.
[5] In I(a) و is inserted before لیکن.
[6] I(b); ز صحبتش بریدی for خلاف عهد کردی.
[7] I(a); نفیریم for ضعیفیم.
[8] I(b); ز روئی for و روئی; T, Y(b); بروئی for do.
[9] In I(a) the following line is substituted for verse 7;

تو جفا کنی و صولت دگران دعائی دولت
نه عجب ازین لطافت که تو پادشاه داری

In I(b) B, T, C, it is added after line 7.

بیکی لطیفه گفتن ببري[10] هزار دل را
۸ نه چنان لطیف باشد که دلی نگاه داري

بخدا اگر چو سعدي برود دلت براهی
۹ همه شب چو او نخسپي و نظر براه داري

۳۵۴

Metre . رملِ مثمّنِ مخبون [– – ◡ ◡ | – – ◡ ◡ | – – ◡ ◡ | – – ◡ ◡]

تو کدامي و چه نامي که چنین خوب خرامي
۱ خون عشاق حلال است زهی[1] شوخ حرامي

بیم آنست دمادم که چو پروانه بسوزم
۲ از تغابن که تو چون شمع چرا شاهد عامي

فتنه انگیزي و خون ریزي و خلقی نگرانت[2]
۳ که چه موزون[3] حرکاتی و چه مطبوع کلامي

مگر از هیأت[4] شیرین تو میرفت حدیثی
۴ نی شکر گفت کمر بسته‌ام اینک بغلامي

کافر از قامت همچون بت سیمین تو بیند
۵ بار دیگر نکند سجدهٔ[5] بتهای رخامي[6]

[10] I, B, R; گفتي for گفتن : I, B, T; ببرم for ببري.
[1] S; نتوای for زهی.
[2] All texts and all MSS. except I; نگرانند for نگرانت.
[3] All texts and all MSS. but I, I(b); شیرین for موزون.
[4] R پسته for هیأت.
[5] In R. به is inserted after سجده.
[6] In all texts and all MSS. except I, I(b), R, the following verses follow line 5 :—

بنشین یک نفس ای فتنه که برخاست قیامت
فتنه نادر بنشیند چو تو در حال قیامي
نو العجب باشد ازین خلق که رویت چو مه نو
مي نماید بانگشت و تو خود بدر تمامی

آفت مجلس و میـــدان هلاک زن و مردی
۶ فتنـــهٔ خـــانه و بازار و بلای[7] در و بامی[8]

در سرکار تو کـــردم دل و دین با همـــه دانش
۷ مرغ زیرک بحقیقت منم امروز و تو دامی .

طاقتم نیست ز هر بیخبـــری سنگ ملامت
۸ که تو در سینهٔ[9] سعدی چو چراغ از پس جامی

کس نیـــارد که کنـــد جور در اقبـــال اتابک
۹ تو چنین سرکش و بیچاره کش از خیل کدامی[10]

۳۵۳

Metre: [– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑⏑ –] رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف

چه دعا گویمت ای سایـــهٔ میمـــون همـــای
۱ یارب این سایه بســـی بر سر اســـلام بپای

جود پیـــدا و وجود از نظـــر خلـــق نهـــان
۲ نام در عـــالم و خود در کنـــف سَر خدای

در سرا پردهٔ عصمـــت بعبـــادت مشغـــول
۳ پادشاهان متـــوقّف بدر پـــرده ســـرای

آفتاب این همه شمع از پس و مشعل در پیش[1]
۴ دست بر سینه زنندش[2] که بپروانه درآی

[7] I; هلاک for بلای.
[8] In I(b), R, this line is omitted.
[9] I(b), S, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; دیده for سینه.
[10] This verse is only found in I.
[1] All texts and all MSS. but I(a); عقب و مشعلهٔ پیش for پس و مشعل در پیش.
[2] I(a): نهندش for زنندش.

مطلـــع برج سعـــادت فلک اخـــتـــر سعد
۵ بحـــر دُر دانهٔ شـــاهي صدف گوهرزای
حرم عفّـــت و عصمـــت بتو آراستـــه باد
۶ علم دین محمـــد بـــمحـــمد بر پای
ای حسود ار نشوي خاک تو[3] بر خدمت او
۷ دیگـــرت باد بدستســت برو مي پیمای
هرکه خواهد که درین مملکت[4] انگشت خلاف
۸ بر خطائی بنهد گو برو انگشـــت بخای
جهد و مردي ندهد آنچه دهد دولت و بخت
۹ گنج و لشکر نکند آنچه کند همّت و رای
قدم بنـــده بخـــدمت نتـــوانست رسیـــد
۱۰ قلم از شوق و ارادت[5] بســـر آمد بر پای
جاودان قصر معـــالیت چنـــان باد که مرغ
۱۱ نتـــواند که بر آن[6] سایه کنـــد غیر همای
نیکخـــواهان ترا تاج کـــرامت بـــر ســـر
۱۲ بدســـگالان ترا بند عـــقـــوبت بر پای
خلف دیدهٔ سلغـــر ملـــک دولت و دین[7]
۱۳ ملک آیت رحمت[8] ملک ملک کشای[9]

[3] In I(b), B, S, P, T, تو is omitted after خاک.

[4] Z, C, E, Y(a), L, D; طائفه for مملکت. [5] I(a); محبّت for ارادت.

[6] I(a), I(b), B, P, S, R, C, T, Y(b); برو for بر آن

[7] R; شرف دولت و دین ملک for ملک دولت و دین.

[8] I(a); نصرت for رحمت. [9] B, S, R, T; آرای for کشای.

In I(b), P, C, this line is omitted.

N.B.—This ode is in the form of an introduction (*tashbīb*) to a *qasīdah* and has no *maḳṭa'*. It is not found in I.

۳۵۴

Metre: مضارع مثمّن اخرب مكفوف محذوف [— ᴗ — ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — ᴗ — ا ᴗ — —]

سرو ايستاده به چو تو رفتار مي كني
۱ طوطي خموش به چو گفتار مي كني

كس دل باختيار بمهرت[1] نمي دهد
۲ دامي نهادهٔ كه گرفتار مي كني

تو خود چه فتنهٔ كه بچشمان ترك[2] مست
۳ تاراج عقل[3] مردم هشيار مي كني

از دوستي كه دارم و غيرت كه مي برم
۴ خشم آيدم كه چشم باغيار[4] مي كني

گفتي نظر خطا ست تو دل مي بري رواست[5]
۵ خود كردهٔ جرم و خلق گنهگار[6] مي كني

هرگز فرامشت نشود دفتر خلاف
۶ با دوستان چنين كه تو تكرار مي كني

دستان بخون تازهٔ بيچارگان خضاب
۷ هرگز كس اين كند كه تو عيار مي كني

با دشمنان موافق و با دوستان بخشم[7]
۸ ياري نباشد اين كه تو با يار مي كني

[1] R; وصلت for مهرت.
[2] C, Y(b); بمژگان چشم for بچشمان ترك: L; بتركان چشم for do.
[3] C, L, Y(b); قصد هلاك for تاراج عقل. [4] Z, L; بر اغيار for باغيار.
[5] In R, the hemistich runs thus;—گفتي نظر بپوش تو دل ميبري ز دست.
[6] R, C, Y(b); گرفتار for گنهگار.
[7] C, Z, L, Y(b); بجنگ for بخشم.

گر تیغ مي زني ببر[8] اینک وجود من
۹ صلحست ازین طرف که تو پیکار مي کني

تا من سماع مي شنوم پند نشنوم
۱۰ ای مدعي نصیحت بیکار مي کني

از روی دوست تا نکني رو در آفتاب[9]
۱۱ گو[10] آفتاب روی بدیوار مي کني

زنهار سعدي از دل سنگین کافرش
۱۲ کافر چه غم خورد که[11] تو زنهار[12] مي کني

۳۵۵

Metre : رجز مثمن مطوی مخبون [– ᴗ – ᴗ | – ᴗ ᴗ – | – ᴗ – ᴗ | – ᴗ ᴗ –]

چشم رضا و مرحمت بر همه باز میکني
۱ چونکه بجخت ما رسد این همه ناز میکني

ای که نیازمودهٔ صورت حال بیدلان
۲ عشق حقیقي است اگر حمل مجاز میکني

ای که نصیحتم کني کز پی او دگر مرو
۳ در نظر سبکتگین عیب ایاز میکني

[8] C, Z, L, Y(b) ; سپر for ببر.
[9] R, Z, C, L, Y(b) ; بآفتاب for در آفتاب.
[10] R, C, Z, L, Y(b) ; کز for گو.
[11] C, Y(b) ; چو for که.
[12] C, Y(b) ; تیمار for زنهار.
N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I. In R lines 4, 6, 9 are omitted.

پیش نماز بگذرد سرو سهی[1] و گویدم
۴ قبلهٔ اهل دل منم سهو[2] نماز میکنی
دی بامید گفتمش داعی دولت تو ام
۵ گفت دعا بخود بکن گر بنیاز میکنی
گفتم اگر لبت گزم می خورم و شکر مزم
۶ گفت اگر خوری بزم قصه دراز میکنی
سعدی خویش خوانیم پس بجفا برانیم
۷ سفره اگر نمینهی در بچه باز میکنی

۳۵۶

Metre : رملِ مسدّس محذوف [– ⏑ – – | – ⏑ – – | – ⏑ –]

جور بر من می پسندد دلبری ۱ زور با من میکند زور آوری
بار خصمی میکشم کز جور او ۲ می نشاید رفت پیش داوری[1]
عقل بیچاره است در زندان عشق ۳ چون مسلمانی بدست کافری
بارها گویم بگویم پیش خلق ۴ تا مگر بر من ببخشد خاطری
باز گویم پادشاهی را چه غم ۵ گر بخیلش در بمیرد چاکری
ای که صبر از من طمع داری و هوش ۶ بار سنگین می نهی بر لاغری
گنج در پای عزیزان افگنند ۷ ما سری داریم اگر داری سری
چشم عادت کرده با دیدار دوست ۸ حیف باشد بعد ازو بر دیگری
در سراپای تو حیران مانده ام ۹ در نمی باید بحسنت زیوری[2]
این سخن سعدی نواند گفت و بس ۱۰ هر گدائی را نباشد جوهری

---

[1] I(a), R, S, P, B, T, Z, Y(a), E, L, D; روان for سهی.
[1] S, R, Z, E, Y(a), Y(b), D; دلبری for داوری.
[2] This line only occurs in I.

۳۵۷

Metre : رجزِ مثمّنِ سالم [— — ᴗ — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری

۱ یا کبر منعت میکند کز دوستان یاد آوري

هرگز نبوْد [1] اندر ختن بر صورتی چندین فتن

۲ هرگز نباشد در چمن سروی بدین خوش منظري

صورتگر دیبای [2] چین گو صورت روشن [3] ببین

۳ یا صورتی بر کش چنین یا ترک کن صورتگري

زابروی زنگاري کمان گر [4] پرده برداري [5] عیان

۴ تا قوس باشد در جهان دیگر نبیند [6] مشتري

بالای سرو بوستان قدی ندارد دلستان

۵ خورشید با روی چنان زلفی [7] ندارد عنبري

تا نقش مي بندد فلک کس را نبودست [8] این نمک

۶ حوري [9] ندانم یا ملک فرزند آدم یا پري

تا دل بمهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام

۷ چون در نماز استاده ام گوئي بمحراب اندري [10]

---

[1] R, Z, C, L, Y(b); نشنیده ام for هرگز نبود.

[2] R, Z, C, L, Y(b); زیبای for دیبای.

[3] Z, C; رویش for روشن.

[4] B; چون for گر : C; تا for do.

[5] C, Y(b); بر دارد for برداري.

[6] B; تابد for بیند.

[7] Y(b); موی for زلفی.

[8] R; ندادست for نبودست.

[9] I, Z; ماهی for حوری.

[10] In R, Z, C, L, Y(b), the following verse is inserted after line 7;—

فصل بهارست ای نگار اینک کنار جویبار

با عاشقان سوگوار بخرام چون کبک دري

دیگــــر نمي دانم طریق از دست رفتـــم چون غریق
۸ اینک لبانت[11] چون عقیق از بسکه خونم مي خوري

چون[12] رفته‌باشم زین جهـــان باز آیدم رفتـــه روان
۹ گر همچنین دامن کشان بالای خـــاکم بگذري

از لعلـــش[13] آتش مي جهد نعلم در آتش مي نهد
۱۰ گر دیگری جان‌مي‌دهد سعدي تو جان‌مي پروري

هر کس که دعوی میکند گویا تواسي مـــیـــکنـــد
۱۱ در عـــهـــد موسی میکنـــد آواز گاو سامـــري[14]

۳۵۸

Metre: مجتثّ مثمّن مخبونِ مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ —]

چه باز در دلـــت آمد که مهـــر بر کنـــدي
۱ چه شد که یار قدیم[1] از نـــظـــر بیفگندي

ز حد گذشت جدائي میـــان ما ای دوست
۲ هـــنـــوز وقت نـــیامد که باز پیوندي

بود که پیـــش تو میـــرم اگـــر مجـــال بود
۳ وگرنه بـــر ســـر کـــویت بآرزومندي

---

11 I; ایکه دهانت for اینک لبانت.

12 I; گر for چون.

13 R, Z, C, L, Y(b); لعلت for لعلش.

14 In R, C, Y(b), line 11 is omitted, and the following verse substituted;

ز آن چشم و ابرو در جهان کس را نبودست آنچنان
ای فتنـــهٔ آخر زمان درچشـــم شوخت ساحري

In Z, L, this verse is omitted.

N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I

1 I(a), P, R, B, Z, E, Y(a), L, D; عزیز for قدیم.

دری بروی من ای یار[2] مهربان بکشای

۴ که هیچ کس نکشاید اگر تو در بندی

مرا اگر همهٔ آفاق خوبرویانند

۵ بهیچ روی نمیباشد از تو خورسندی

هزار بار بگفتم که چشم نکشایم[3]

۶ بروی خوب ولیکن تو چشم می بندی

مگر در آینه بینی وگرنه در آفاق

۷ بهیچ خلق[5] نه پندارمت که مانندی

حدیث سعدی اگر کاینات بپسندند[6]

۸ بهیچ کار نیاید گرش[7] تو نپسندی

مرا چه بندگی از دست و پای[8] برخیزد

۹ مگر امید ببخشایش خداوندی[9]

۳۵۹

Metre : مضارع مثمّن اخرب [– – ⏑ – | ⏑ – – | – – ⏑ – | ⏑ – – –]

چونست حال بستان ای باد نوبهاری

۱ کز بلبلان برآمد فریاد[1] بیقراری

[2] I(b), B, S, R, P ; ماه for یار.
[3] I(b), R, P, T, C, E, D ; دیده بر for چشم : B, Z, L ; دیده for چشم S ; بر دوزم for نکشایم.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] All texts and all MSS. but I, I(a) ; روی for خلق.
[6] All texts and all MSS. but I ; بپسندد for بپسندند.
[7] I(b) and all texts but Y(b) ; اگر for گرش.
[8] T, L ; سعی for و پای.
[9] In C, E, Y(a), Y(b), D, this line is omitted.
[1] S ; افغان for فریاد.

ای گنج نوشدارو بر خستگان نگه[2] کن

۲ مرهم بدست و ما را مجروح میگذاري

یا خلوتی بر آور یا برقعی فرو هل

۳ ورنه بشکل شیرین شور از جهان بر آري

هر ساعت از لطیفی رویت عرق برآرد

۴ چون بر شگوفه آید[3] باران نو بهاري

عود است زیر دامن یا گل در آستینت[4]

۵ یا مشک درگریبان[4] بنمای تا چه داري

گل نسبتی ندارد با روی دلفریبت[5]

۶ تو درمیان گلها[6] چون گل میان خاري

وقتی کمند زلفت دیگر[7] کمان آبرو

۷ این میکشد بزورم و آن میکشد بزاري

ور[8] قید میکشائي[9] وحشي[10] نمیگریزد

۸ در بند خوبرویان خوشتر که[11] رستگاري

ز[12] اول وفا نمودي چندانکه دل ربودي

۹ چون مهر سخت کردم[13] سست آمدي بیاري

[2] S, B, E, Y(a), Y(b), D; گذر for نگه: I(a), I(b), P, T, C; نظر for do.
[3] All texts and all MSS. but I; بارد for آید.

[4] In I(a) مشک در گریبان and گل در آستینت are transposed.

[5] P; دلستانت for دلفریبت.
[6] I(b).; خوبان for گلها.

[7] S, and all texts but Z; گاهی for دیگر.

[8] I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; گر for ور. S, P, B; از for do.

[9] I(b); میکدي تو for میکشائي.

[10] I(a), S, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بندی for وحشي

[11] S, R, P; ز for که.

[12] In R, T, Y(b) ز is omitted before اول

[13] All texts and all MSS. except I; کردي for کردم

عمری دگر بباید بعد از فراق ما را
۱۰ کاین عمر صرف کردیم اندر امیدواري

ترسم نماز صوفي با صحبت[14] خیالت
۱۱ باطل بود که صورت بر[15] قبله مي‌نگاري[16]

هر درد را که بیني درمان و چارهٔ هست
۱۲۰ درمان درد سعدي با دوست سازگاري

۳۶۰

Metre [— — ‿ — | ‿ — ‿ ‿ | — — ‿ — | ‿ — ‿ ‿] رملِ مثمّنِ مشکول

چو کسی در آید از پای و تو دستگاه داري
۱ گرت آدمیتي هست دلش نگاه داري

برهٔ بهشت فردا نتوان شدن ز[1] محشر
۲ مگر از دیار دنیا که سر دو راه داري

همه عیب خلق دیدن نه مروّتست و مردي
۳ نگهی بخویشتن کن که تو هم[2] گناه داري

رهٔ طالبان و مردان[3] کرمست و فضل[4] و احسان
۴ تو چه[5] از نشان مردي مگر[6] این کلاه داري

[14] R; از رحمت for با صحبت [15] I(a); در for بر.
[16] In I(b) and I this line is omitted.
[1] I(b), S, P, B, R, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D; ب for ز.
[2] All texts and all MSS. except I; همه for توهم.
[3] All texts and all MSS. but I, I(b), R, P; صفهی for و مردان: I(b), R, P; دنیا for do.
[4] R, C, Z, E, Y(a), L, D; لطف for فضل: P; خلق for do.
[5] I, I(b), B, S, P, R, Z; خود for چه.
[6] All texts and all MSS. but I; بجز for مگر.

بچه خرمي و نازان گرو از تو برد هامان

۵ اگرت شرف همین است که مال و جاه داري

چه درختها طوبیست نشانده [7] آدمي را

۶ تو بهیمهوار ألفت بهمین [8] گیاه داري

که زبان حال داند که بگوش مرده گوید.

چه خوشست عیش وارث که بجایگاه داري

بکدام رو سپیدي طمع بهشت بندي [10]

۸ تو که در جریده [11] چندین ورق سیاه داري

بدر خداى قربى طلب اى ضعيف همّت

۹ که نماند این تقرّب که بپادشاه داري

تو مسافري و دنیا چو [12] سراب و کارواني

۱۰ نه معوّل است و [13] پشتي که باین [14] پناه داري

تو حساب خویشتن کن نه عتاب [15] خلق سعدي

۱۱ که بضاعت قیامت عمل تباه داري [16]

[7] All texts, and all MSS. but I ; طوبی نشانده for طوبیست نشانده.

[8] I(b) ; همه با for بهمین.

[9] This line is found only in I.

[10] I(b), and all texts but L ; داري for بندي.

[11] I, I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; خریطه for جریده.

[12] In all texts and all MSS. but I چو is omitted after دنیا.

[13] In all texts and all MSS. except I و is omitted after است.

[14] I, I(b), S, P, Z ; برین for باین : R, C ; بدین for do.

[15] All texts and all MSS. except I ; حساب for عتاب.

[16] In I(b), P, B, this line is omitted.

N.B.—This ode is omitted in I(a).

۳۶۱

Metre . رملِ مسدسِ محذوف [ـ ب ـ ـ | ـ ب ـ ـ | ـ ب ـ]

چون خراباتی نباشد زاهدی	۱	کش بشب[1] ازدر در آید شاهدی
محتسب گو تا به بیند روی دوست	۲	همچو محرابی و من چون عابدی
چون من[2] آب زندگاني یافتم	۳	غم نباشد گر بمیرد حاسدی
انچه مارا در دل[3] است از سوز عشق	۴	مي نشاید گفت با هر باردی
دوستان باشند[4] و دلداران ولیک	۵	مهربان نشناسد الا واحدی
از تو روحاني ترم در پیش دل	۶	نگذرد شبهای خلوت واردی[5]
خانهٔ در کوی درویشان بگیر	۷	تا نماند در محلّت زاهدی
گر دلی داري و دلبندیت نیست	۸	بس چه فرق از ناطقی تا جامدی[6]
گر بخدمت قایمی خواهي منم	۹	ور دمي خواهي بحسرت قاعدی
سعدیا گر روزگارت مي کشد	۱۰	گو بکش بر دست سیمین ساعدی

۳۶۲

Metre : هزجِ مسدّسِ سالم [ب ـ ـ ـ | ب ـ ـ ـ | ب ـ ـ ـ]

چه رویست آنکه دیدارش ببرد از من شکیبائي

۱ گواهي میدهد صورت بر اخلاقش بزیبائي

نگارینا بهر نندي[1] که میخواهي جوابم ده

۲ که گر تلخم اتفاق افتد بشیرینی بیندائي

[1] P, I, Y(b) ; بشمع for بشب.

[2] All texts and all MSS. but I ; من چو for چون من.

[3] I(a) ; سر for دل.

[4] I ; گوزند for باشند.

[5] In I(b) this line is omitted.

[6] This line is found only in I(a). R, B, Z, L

[1] I(a) ; تلخي for نندي

دگر چون ناشکیبائي بنالد صادقش دانم[2]
۳ که من در نفس خویش از تو نمیبینم[3] شکیبائي

دگر ره عیب شیدایان و مسکینان نخواهم کرد[4]
۴ که دانشمند ازین صورت برآرد سر بشیدائي[5]

چنانم در دلی حاضر که جان در جسم و خون در رگ
۵ فراموشم نهٔ وقتی که دیگر وقت یاد آئي

شبی خوش هرکه میخواهد که با جانان بروز آرد
۶ بسی شب روز گرداند بتاریکي و تنهائي

بیار ای لعبت ساقي[6] بگو ای کودک مطرب
۷ که صوفي در سماع آمد دوتائی کرد یکتائی

سخن پیدا بود سعدي که حدش تا کجا باشد
۸ زبان در کش که منظورت[7] ندارد حد زیبائي[8]

۳۶۳

Metre : [– – ∪ | ∪ – – ∪ | ∪ – – ∪ | ∪ – – ∪ | ∪ – –] هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف

چو تنگ نباشد دل مسکین حمامی
۱ کش یار[1] هم آواز بگیرند بدامی

[2] R ; خوانم for دانم.
[3] I(a) I(b), P, B, R, and all texts ; نمي يابم for نمي بينم.
[4] I(b), R, Z, E, Y(a) L, D , نخواهم کرد و مسکینان for و مسکینان نخواهم کرد.
[5] In I this line is omitted.
[6] P, C, E, Y(a), L, D ; شیرین for ساقي.
[7] All texts and all MSS. but I ; موصوفت for منظورت.
[8] In I(b) and R this line is omitted.
[1] All MSS. and all texts but L , بار for یار.

دیشب همه شب دست در آغوش سلامت[2]
۲ وامروز همه روز تمنّای سلامی
ان بوی گل و سنبل و نالیدن بلبل
۳ خوش بود دریغا که نکردند دوامی
از من مطلب صبر جدائی که ندارم
۴ سنگیست فراق و دل محنت زده جامی
در هیچ مقامش دل مسکین[3] ننشیند[4]
۵ خو کردهٔ صحبت که بر افتد ز مقامی
بیدوست حرامست جهان دیدن مشتاق
۶ قندیل بکش تا بنشینم بظلامی
چندان بنشینم که بر آید نفس[5] صبح
۷ کانوقت[6] بدل میرسد از دوست پیامی[7]
آنجا که توئي رفتن ما سود ندارد
۸ الا بکرم پیش نهد لطف تو گامی
زان عین که دیدي اثری بیش نماند است
۹ جانی بدهان آمده در[8] حسرت کامی
سعدي سخن یار[9] چگونه بر اغیار
۱۰ هرگز نبرد[10] سوختهٔ قصّه بخامی

[2] I; ملامت for سلامت.
[3] I(a), S, P, R, and all texts; سنگین for مسکین
[4] All texts and all MSS but I, بشکیبد for ننشیند
[5] I(a), B, T, C. Y(b) اثر for نفس.
[6] I(a). C; لحظه for وقت
[7] In I this line is omitted.
[8] I(b), S, P. and all texts; لا for در
[9] I(b), B, S, P, T, Y(b); دوست for یار
[10] I; بیهودهٔ نبرد for هرگز نبرد; برد

۳۶۴

Metre : سریع مسدّس مطوي مکسوف [ـ ᴗ ـ ا ـ ᴗ ᴗ ـ ا ـ ᴗ ᴗ ـ]

خانهٔ صاحب نظران میبري ۱ پردهٔ پرهیز کنان[1] میدري

گر تو پري چهره نپوشي نقاب ۲ توبهٔ صوفي بزبان آوري[2]

آن[3] چه وجود است نمیدانمت ۳ آدمیئي یا ملکي یا پري

گر همه سرمایه زیان میکند ۴ سود بود دیدن آن مشتري

نسخهٔ این روی بنقّاش بر ۵ تا بکند توبه ز صورتگري

با نگهت حاجت شمشیر نیست ۶ حمله همي آري و دل میبري

گر[4] تو در آئینه تامّل کني ۷ صورت خود باز بما ننگري

خسرو اگر عهد تو دریافتی ۸ دل بتو دادی که تو شیرین تري

گر دری از خلق ببندم بروی ۹ بر تو نبندم که بخاطر دري

سعدي اگر کشته شود[5] در غمت[6] ۱۰ زنده شود چون[7] بسرش بگذري

۳۶۵

Metre رملِ مسدّس محذوف [ـ ᴗ ـ ـ ـ ᴗ ـ ـ ـ ᴗ ـ]

خواهم اندر پایش افتادن چو گوی

۱ ور بچوگانم زند[1] هیچش مگوی

[1] I(a), گران for کنان.

[2] I, I(b) P, R, and all texts, میبری for آوري

[3] P, C, E, Y(a), Y(b), L, D, این for آن.

[4] S, تا for گر

[5] I(a), I(b), P, بود for شود

[6] All texts and all MSS but I; فراق for غمت.

[7] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, گر for چون

[1] All texts and all MSS, but I; بچوگان مي زند for بچوگانم زند.

بر سر عشاق طوفان گو ببار
۲ در رهٔ مشتاق پیکان گو بروی

گر بداغت میکشد[2] فرمان ببر
۳ ور بدردت میکشد درمان مجوی

ناودان چشم رنجوران عشق
۴ گر فرو ریزند[3] خون آید بجوی

شاد باش ای مجلس روحانیان
۵ تا که خورد این می که من مستم ببوی

هرکه سودا نامهٔ سعدي نوشت
۶ دفتر پرهیزگاري گو بشوي

هرکه[4] نشنیدست وقتی[5] بوی عشق
۷ گو بشیراز آی و خاک ما ببوی

۳۶۶

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع ; ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | – –]

خبر از عشق ندارد که ندارد یاری
۱ دل نخواندند که صیدش نکند دلداری

جان بدیدار تو یکروز فدا خواهم کرد
۲ تا دگر بر نکنم دیده بهر دیداری

[2] I, I(b), B, S ; میکند for میکشد
[3] I(a) : باوند for ریزند.
[4] B, I(a) and all texts ; آنکه for هرکه.
[5] I(a), I(b), B, R, and all texts روزی for وقتی

یعلم [1] الله که من از دست غمت جان نبرم
۳ توبه از من بتر از من بکشي بسیاری
غم عشق آمد و غمهای دگر پاک ببرد [2]
۴ سوزنی باید کز پای بر آرد خاری
می حرامست و لیکن تو بدین نرگس مست
۵ نگداري که زپیشت برود هشیاری
میروي خرم و خندان و نگه می نکني
۶ که نگه میکند از هر طرفت غمخواری [3]
خبرت نیست که قومی ز غمت بیخبرند
۷ حال افتاده نداند که نیفتد باری
سرو آزاد ببالای تو میماند راست
۸ لیکنش با تو میسّر نشود رفتاری
مي نماید که سر عربده دارد چشمت
۹ مست خوابش ببرد تا نکند آزاری
سعدیا دوست نه بیني و بوصلش نرسي
۱۰ مگر آنوقت [4] که خود را ننهي مقداری

۳۶۷

Metre رمل مثمّن مشکول ‿ ‿ — ‿ | — ‿ — — | ‿ ‿ — ‿ | — ‿ — —

خبرت خراب تر کرد جراحت جدائي
۱ چو [1] خیال آب روشن [2] که به تشنگان نمائي

[1] I(a), I, P; علم for یعلم.
[2] B, S, P, T, Y(b), برفت for ببرد.
[3] In I(a) this line is omitted.
[4] I; لحظه for وقت.
[1] Y(a): چه for چو.
[2] Y(b): حیوان for روشن.

تو چه ارمغاني آري كه بدوستان فرستي

٢ چه ازآن به ارمغاني كه تو خويشتن بيائي

بشدي و دل ببردي وبدست غم سپردي

٣ شب و روز در خيالي[3] و ندانمت كجائي

دل خويش را بگفتم چو[4] تو دوست ميگرفتم

٤ نه عجب كه خوبرويان نكنند بيوفائي[5]

چه كنند اگر تحمّل نكنند زيردستان

٥ تو هر آن ستم كه خواهي بكني كه پادشاهي

سخني كه با تو دارم بنسيم صبح گفتم[6]

٦ دگري نمي شناسم تو بدر[7] كه آشنائي

من از آن گذشتم اي يار كه بشنوم نصيحت

٧ برو اي فقيه و ما را[8] مفروش[9] پارسائي

تو كه گفتهٔ تحمّل نكنم[10] جفاي خوبان

٨ بكني اگر چو سعدي نظري بيازمائي

[3] I; خيالم for خيالي. [4] S, كه for چو.

[5] In P, B, & Z, the following line is inserted between verses 4 & 5:—

تو جفاي خود نكردي و من نمي توانم
كه جفا كنم وليكن تو نه لايق جفائي .

In I(b) the same line is substituted for verses 6 and 7, which are omitted.

[6] P; گويم for گفتم. [7] S, R, P; برو for بدر.

[8] All texts and all MSS. but I and R, ما for مارا.

[9] I, Z, E, Y(b), L, D; نفروش for مفروش.

[10] I, R, S, P, T, E, C, Y(a), Y(b), D; بكنم for نكنم

در چشم برکشادن[11] ببهشت بامدادی[12]

۹ نه چنان لطیف باشد که بدوست برکشائی[13]

۳۶۸

[— ◡ — | ◡ — — ◡ | ◡ — ◡ — | ◡ — — Metre مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف

فرّخ[1] صباح آنکه تو بروی[2] گذر[3] کنی

۱ فیروز روز آنکه تو در[4] وی نظر[5] کنی

آزاد بندهٔ که بود[6] در رکاب تو

۲ خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی

دیگر نبات را نخورد مشتری بهیچ

۳ یکبار اگر تبسّم همچون شکر کنی

ای آفتاب روشن و ای سایهٔ همای

۴ ما را نگاهی از تو تمنّاست گر کنی

من با تو دوستی و وفا کم[7] نمیکنم

۵ چندانکه دشمنی و جفا بیشتر کنی

[11] In I, S, P, B, C, T, Y(b), در کشادن and بامدادی are transposed.

[12] R, B, T; بامدادن for بامدادی.

[13] In I(b) this line is omitted.

N.B.—In I(a) this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; خرم for فرخ.

[2] I(a), I(b), S, P, R, Z, C, E, Y(a), L, D; در for بر.

[3] B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; نظر for گذر.

[4] Z, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بر for در.

[5] I(a) I(b), P, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; نظر for گذر.

[6] I(a), I(b), رود for بود. [7] S, سیر for کم

مقدور من سریست که در پایت افکنم
گر زانکه التفات برین[8] مختصر کني
داني که رویم از همه عالم بروی[9] تست
۷ زنهار اگر تو روی بروی دگر کني[10]
عمریست تا بیاد تو شب روز میکنم
۸ تو خفته که گوش بآه سحر کني
گفتي که دیر و[11] زود بحالت نظر کنم
۹ وقتی[12] کني چو بر سر خاکم گذر کني
شرط است سعدیا که بمیدان عشق[13] دوست[14]
۱۰ خود را به پیش تیر ملامت سپر کني
وز[15] عقل بهترت سپری باید ای[16] حکیم
۱۱ تا از خدنگ غمزهٔ خوبان حذر کني

۳۱۹

Metre بحر مجتث مثمن مطوي مخبون ـ ∪ ∪ ∪ | ـ ∪ ـ ∪ | ـ ∪ ـ ∪ | ـ ∪ ∪ ∪ | ـ ∪ ـ ∪ ۱

دانمت آستین چرا پیش جمال میبري
۱ رسم بود کز آدمي روی نهان کند پري

[8] All texts and all MSS but I. بدین for برین.

[9] B, T, C, Y(b). بسوی for بروی.

[10] In R this line is omitted.

[11] In I و is omitted after دیر.

[12] All texts and all MSS but I; آری for وقتی.

[13] R; بدیدار حسن for بمیدان عشق

[14] I(b) : یار for دوست

[15] S, P, B, T, C, از for وز.

[16] S: بایدت for باید ای.

معتقدان و دوستان از چپ و راست منتظر

۲ کبر رها نمیکند کز پس و پیش[1] بنگری

آمدمت که بنگرم باز نظر بخود کنم

۳ سیر نمیشود نظر بس که لطیف منظری

غایت کام[3] دولتست آنکه بخدمتت رسد

۴ بنده میان بندگان بسته میان[4] بچاکری

روی بخاک می نهم گر تو هلاک میکنی

۵ دست به بند میدهم[5] گر تو اسیر میبری

هرچه کنی تو بر حقی حاکم دست مطلقی

۶ پیش که داوری برند[6] از تو که خصم و داوری[7]

بنده اگر بسر رود در طلبت کجا رود

۷ تا برسد عنایتی در حق بنده زانسری

گفتم اگر نه بینمت مهر فرامشم شود

۸ میروی و برابری[8] غایب و در تصوّری

جان بدهند و[9] در زمان[10] زنده شوند عاشقان[10]

۹ گر بکسی و بعد ازان بر سر کشته بگذری

---

1 S; چپ و راست for پس و پیش

2 This line is found only in I, I(a), I(b), P, R, B, C

3 In I(b) و is inserted after کام.

4 R, Z, E, Y(a), L, D, فخر کند for بسته میان;
T, C, Y(b), کمر for میان

5 Y(b); می نهم for میدهم.

6 All texts and all MSS. but I; برم for برند

7 In I(a) lines 6 (b) and 7 (a) are omitted and 7 (b) is joined to 6(a).

8 All texts and all MSS. but I; مقابلی for برابری.

9 All MSS. and all texts but L omit و after دهند

10 In S در زمان and عاشقان are transposed

سعدي اگر هلاک شد عمر تو باد و دوستان

۱۰ ملک یمین خویش را گر بکشي چه غم خوري[11]

۳۷۰

Metre هزج مسدّسِ اخربِ مقبوض – – ⏑ | ⏑ – ⏑ – | ⏑ – –

دیدي که وفا بجا نیاوردي	۱	رفتی و خلاف دوستي[1] کردي
بیچارگیم بچیز[2] نگرفتي	۲	درماندگیم بهیچ[3] نشمردي
من با همه جوری[5] از تو خوشنودم	۳	تو بیگنهی ز من[6] بیازردي
خود کردن و جرم دوستان دیدن	۴	رسمیست که در جهان تو آوردي
نازت[7] ببرم که نازک اندامي	۵	بارت[7] بکشم که ناز پروردي
ما را که[8] جراحتست و[9] خون آید	۶	درد تو چنم که فارغ از دردي
گفتم که بریزم[10] آب رخ زین بیش	۷	بر خاک درت که خون من خوردي
این عشق تو در من آفریدستند	۸	هرگز نبود ز زعفران زردي
ای ذرّه تو در مقابل خورشید	۹	بیچاره چه میکني بدین خوردي

---

[11] In R this line is omitted.

[1] I, I(b), S, R, P, B, C, دوستان for دوستي

[2] I(a); بهیچ for بچیز.

[3] In I(a), I(b), S, P, B, T, Z, C, E, Y(a), L, D, در is inserted after بچیز

[4] In I(a) S, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, در is added after بهیچ

[5] All texts and all MSS. but I; عیبی for جوري

[6] I(a) S, B, and all texts: ما for من

[7] In E, Y(a), Y(b), L, D, نازت and بارت are transposed.

[8] P; چه for که.

[9] In all MSS. and all texts but L, و is omitted before خون.

[10] All texts and all MSS. except I, I(b), نریزم for بریزم

سعدي سپر از جفا نیندازد[11] ۱۰ گل با خار است و صاف با دردي

در حلقهٔ کارزار جان دادن ۱۱ بهتر[12] که گریختن بنامردي

۳۷۱

Metre: مجتث مثمن مخبون [_ ـ ـ | _ ـ | ـ ـ _ | ـ ـ | _ ـ | ـ ـ _ | ـ ـ _]

داني چه گفت مرا آن[1] بلبل سحري

۱ تو خود چه آدمي کز عشق بیخبري

اشتر بشعر عرب در حالتست و طرب

۲ گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوري

من هرگز[2] از تو نظر با خویشتن نکنم

۳ بیننده تن ندهد هرگز به بی بصري

از بسکه در نظرم خوب آمدي صنما

۴ هرجا که مینگرم .گوئي[3] که در نظري

دیگر نگه[4] نکنم بالای سرو چمن

۵ دیگر صفت نکنم رفتار کبک دري

کبک اینچنین نرود[5] سرو اینچنین نچمد[5]

۶ طاوس را نرسد .پیش تو جلوه‌گري

هرگه که میگذري من در تو مینگرم

۷ کز حسن قامت خود تا کس نمي نگري

[11] I, C, Y(b), بیندازي for بیندازد

[12] I(a); به زان for بهتر

[1] I(a), E, Y(a), L, D; دی for آن

[2] All texts and all MSS. but I; هرگز من for من هرگز

[3] S; گویا for گوئي „ [4] All texts and all MSS. but I; نظر for نگه.

[5] In I(b) S نرود and نچمد are transposed.

از بس که فتنه شده بر رفتنت نه عجب
۸ بر خویشتن تو ز من صد بار فتنه تري[6]

باري بچشم[7] کرم در حال ما بنگر[8]
۹ افتد[9] که بار دگر بر خاک ما گذري

سعدي بجور و جفا مهر از تو بر نکند
۱۰ من خاک پای تو ام ور خون من بخوري

۳۷۴

Metre مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿–|–‿–‿|‿‿––|‿–‿–]

دو چشم مست تو برداشت رسم هشیاري
۱ وگرنه فتنه ندیدي[1] بخواب و بیداري

زمانه با تو چه دعوي کند ببدمهري
۲ سپهر با تو چه پهلو زند بغداري

معلّمت همه شوخي و دلبري آموخت
۳ عجب عجب که نیاموختت وفاداري[2]

چو گل لطیف و لیکن حریف اوباشي
چو زر عزیز و لیکن بدست اغیاري

[6] This line is found only in I.

[7] All texts and all MSS. except R. بحکم for بچشم.

[8] I(a), I(b), S. P; در حال ما بگذر بر خاک ما بگذر for بنگر. I بگذر for بنگر.

[9] All texts and all MSS. but I; کافتد for افتد.

[1] B, and all texts but L; دگر تو فتنه نه‌بیني for ندیدي. S; و گرنه فتنه نه‌بیني. S; و گرنه for دگر تو. In I, S. T. L. و is omitted after خواب.

[2] In I(b) S, B, and all texts this hemistich runs thus; بدوستیت وصیت نکرد و دلداري

بصیـد کردن دلهــا چه شوخ [3] و شیرینـــي

۵ بخیرهٔ [4] کشتن تنها چه چست [3] و عیاري

دلم ربودي و جــان میدهـم بطیبـت نفس

۶ که هست راحت درویش در سبکبــاري

گر افتــدت گـذري بر وجود کشتــهٔ عشق

۷ سخن بگوي که در جسم مرده جـان آري

گـرت [6] ارادت باشـد بشــورش دل خلــق

۸ بشور زلف که در هر خمـي دلي داري

چـو بت ز کعبه نگـونســار بر زمین افتـد

۹ به پیش قبلـهٔ [7] رویت بتــان فرخــاري

دهان پر شکـرت را مثــل بنقطــه زنـد

۱۰ که روي چون قمـرت شمسـه ایست پرکاري [8]

هـزار نامـــه پیاپي نوشتمت [9] که جواب

۱۱ اگرچه تلخ دهي در سخن شکــر باري

ز خلق گوي لطــافت [10] تو بردهٔ امـروز

۱۲ بخـوبروئي و سعـدي بخـوب گفتــاري

[3] In I شوخ and چست are transposed.

[4] I(b), S, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بچیرة for بخیرة.

[5] In I(b) this line is omitted.

[6] B, T, Y(b); ورت for گرت.

[7] I, I(b), T, Z, E, Y(a), L, D; کعبهٔ for قبلهٔ.

[8] In all MSS. but I, and all texts but T, C, the following verse, succeeds line 10;—

بگرد نقطهٔ سرخت مدار سبز چنان * که نیم دایرهٔ برکشند زنگاري

[9] I; نوبسمت for نوشتمت

[10] Z; سعادت for لطافت.

N.B.—In I(a), R, P, this ode is omitted.

۳۷۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ⏑ — | ⏑ — — | ⏑ — — ⏑ — | — — ⏑ — — | — —]

ذوقی چنـان نـدارد بی دوسـت زنـدگانی

۱ دودم بسـر بـرآمد زین آتش نهـانی

شیـراز در نبسته اسـت از کاروان ولیکـن

۲ ما را نمـي کشـایند[1] از قید مهربانی

اشتر که اختیـارش در دست خود نبـاشد

۳ مي بایـدش کشیـدن باری بناتوانـي[2]

خـون هـزار وامـق خـوردي بدلفریبي

۴ دست از هـزار عـذرا بـردي بدلستانی

صورت نگار چینـی[3] بیخـویشتن بمـاند

۵ گر صـورتت به بیند سرتا بسر معـانی

ای بـر در سـرایـت غوغـای عشقبـازان

۶ همچون بر آب شیرین غوغـای کاروانـی

تو فارغـي و عشقـت بازیچـه مـی نمـاید

۷ تا خرمنت نسوزد تشویش[4] مـا نـدانـی

مي گفتمت که جـائی دیگـر دریغم آید

۸ گر جوهـری به از جان ممکن بود تـوانـی

[1] I(b), S, P, B, T, C; ما خود نمي کشائیم for ما را نمیکشایند.
[2] B, T, Y(b); بدین گراني for بناتواني
[3] T; مُلبِّس for چیني.
[4] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; احوال for تشویش.

سروی چو در سماعی بدری چو در حدیثی[5]

۹ صبحی چو در[6] کناری شمعی چو درمیانی

اول چنین نبودی باری حقیقتی شد

۱۰ دی حظ نفس بودی امروز قوت جانی

شهر آن تست و شاهی فرمای هرچه[7] خواهی

۱۱ گر بی‌عمل ببخشی ور بی گنه[8] برانی

روی امید سعدی بر خاک آستانست

۱۲ بعد از تو کس ندارد[9] یا غایة الامانی

۳۷۴

هزج مثمن اخرب [— — ∪ ∪ | — — — | — — ∪ ∪ | — — — — ∪ ∪ | — —] Metre

روزی بزنخدانش گفتم به سیمینی

۱ گفت ار نظری داری ما را به ازین بینی

خورشید و گلت خوانم هم ترک ادب باشد

۲ چرخ مه و خورشیدی باغ گل و نسرینی

حاجت بنگاریدن نبود رخ زیبا را

۳ تو ماه پری پیکر زیبا و نگارینی

[5] I(b); طوافی for حدیثی.
[6] All texts and all MSS. but I; بر for در.
[7] I, فرما بهرچه for فرمای هرچه.
[8] I(a) R Z, E, Y(a), Y(b), L, D; خطا for گنه.
[9] I(a); ندارم for ندارد.

بر بستر هجرانت شاید که[1] نپرسندم

۴ کس[2] سوختهٔ خرمن[3] را گوید[4] بچه غمگینی

بنشین که در ایامت[5] برخاست فغان از ما[5]

۵ بس فتنه که بر خیزد هرجا که تو[6] بنشینی

گر بندهٔ خود خوانی رفتیم[7] بسلطانی

۶ ور روی بگردانی رفتیم بمسکینی

کس عیب ندارد[8] گفت آنرا که تو بپسندی

۷ کس رد نتواند کرد آنرا که تو بگزینی

عشق لب شیرینی[9] باری[10] بکشد سعدی

۸ فرهاد چنین کشته است آن شوخ بشیرینی

۳۷۵

Metre: رجز مثمن مطوی مخبون ⏑ ⏑ — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — | ⏑ — ⏑ —[1]

روی کشاده ای صنم طاقت خلق میبری

۱ چون پس پرده میروی پردهٔ صبر[1] میدری

---

[1] All texts and all MSS. but I ; بیفتد و for شاید که.

[2] All texts and MSS. but I ; کای for کس.

[3] P, T, Z, C, Y(a), E, L, D ; مسکین for خرمن.

[4] All texts and all MSS. but I ; آخر for را گوید.

[5] In all texts and all MSS. but I ; در ایامت and فغان از ما are transposed.

[6] I(a), I(b), B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; هرجای که for هرجا که تو.

[7] T, E, Y(a), Y(b), L, D ; آئیم for رفتیم.

[8] All texts and all MSS. but I ; نیارد for ندارد.

[9] I(a) ; شور لب شیرینت for عشق لب شیرینی.

[10] All texts and all MSS. but I, I(a) ; روزی for باری.

[1] I(a), R, B, and all texts but T, C ; خلق for صبر.

حور بهشت خوانمت[2] ماه تمام گویمت[3]

۲ کادمیی ندیده‌ام چون تو پری بدلبری

آئینه را تو داده پرتو روی خویشتن[4]

۳ ورنه چه زهره داشتی در نظرت برابری

نسخهٔ چشم و آبرویت پیش نگار گر برم

۴ گویمش اینچنین بکش[5] صورت قوس و مشتری

چون تو درخت دل نشان تازه بهار[6] گلفشان

۵ حیف بود که سایهٔ بر سر ما نگستری

دیده همي بروی کس بر نکنم ز روی[7] تو

۶ در به[8] عوام بسته به چون تو بخانه اندری

من نه مخیّرم که چشم از تو بخویشتن کنم

۷ گر تو نظر بمن[9] کني ور نکني مخیّری

پند حکیم بیش ازین در من اثر نمي کند

۸ کیست که بر زند یکی[10] زمزمهٔ قلندری

عشق و دوام عافیت مختلفند سعدیا

۹ هر که سفر نمیکند دل ندهد بلشکری

[2] I(a); گویمت for خوانمت.
[3] I(a), and all texts but Z; دانمت for گویمت.
[4] All texts and all MSS. except I; صورت خود نعاریت for پرتو روی خویشتن.
[5] S, I; بکن for بکش.
[6] In R, L, و is inserted after بهار.
[7] I, R, Z; مهر for روی
[8] I, B, Z, L; ز for به.
[9] I(a), S, P, B, and all texts; همي for بمن: I, I(b); بما for بمن.
[10] R, B, T, Z, E, Y(a), L, D; دمي for یکی.

۳۷۶

Metre. سريع مسدّس مطويّ مكسوف | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — |

روی بپوش ای قمر خانگي ۱ تا نکشد عقل بدیوانگي

بُل عجبیهای خیالت ببست[1] ۲ چشم خردمندي و فرزانگي

با تو بباشم[2] بکدام آبروی ۳ یا بگریزم[3] بچه مردانگي

با تو بر آمیختنم آرزوست ۴ وز همه کس وحشت و بیگانگي[4]

یا بکند[5] خانهٔ سعدي خیال ۵ یا ببرد[6] دوست بهمخانگي

۳۷۷

Metre: رمل مسدّس محذوف | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — |

سرو سیمینا بصحرا میروي ۱ نیک[1] بد عهدي که بی ما میروي

کس بدین شوخي و رعنائي[2] نرفت ۲ خود چنیني یا بعمدا میروي

روی پنهان دارد از مردم پري ۳ تو پري روی آشکارا میروي

گر تماشا مي کني در خود نگر ۴ کی[3] بخوشتر زین تماشا میروي

[1] I(b), B, R, and all texts but C; ندوخت for بهست.
[2] I(a); پیش تو آئیم for با تو بباشم.
[3] I(a); وز تو گریزم for یا بگریزم.
[4] In B, and all texts but Z, the following verse is inserted after line 4;

پرده بر انداز شبی شمع وار * تا همه سوزیم بپروانگي

[5] I(a), I(b), R, P, Z; ببرد for بکند: I; نبرد for do.
[6] I; تا نبرد for یا ببرد.

N.B.—In I 3(b) is joined with 4(a), 4(b) with 5(a), and 5(b) with 3(a).

[1] R; سخت for نیک.
[2] I(a); عیاري for رعنائي.
[3] I(b), S, P, B, T, Z, C, Y(b); یا for کی.

مي نوازي بنده را يا مي كشي	۵	مي نشيني يكنفس يا ميروي
اندرونم با تو مي آيد و ليك	۶	خايفم كز دست غوغا ميروي
ما خود اندر قيد[5] فرمان تو ايم	۷	تو كجا ديگر بيغما ميروي
جان نخواهد بردن از تو هيچ دل	۸	شهر بگرفتي بصحرا ميروي
گر قدم بر چشم من خواهي نهاد	۹	ديده بر ره مي نهم تا ميروي[*]
گرچه آرام از دل ما ميرود	۱۰	همچنين ميرو كه زيبا ميروي
ديدهٔ[6] سعدي و دل همراه تست	۱۱	تا نه پنداري كه تنها ميروي

۳۷۸

Metre: رمل مسدّس محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

سرو بستاني تو يا مه يا پري	۱	يا ملك يا دفتر صورتگري
رفتني داري[1] و سحري ميكني[2]	۲	كاندران عاجز بماند سامري
هركه يك بارش گذشتي در نظر	۳	در دلش صد بار ديگر بگذري
ميروي و اندر پيت دل[3] ميرود	۴	باز مي آئي و جان ميپروري
گر تو شاهد درميان آئي چو شمع	۵	مبلغي پروانها گرد آوري
چند خواهي روی پنهان داشتن	۶	پرده ميپوشي و بر ما ميدري
روزی آخر درميان مردم آی	۷	تا به بيند[4] هركه ميبيند پري

[*] In B line 5 is omitted and instead is found the following verse :—

ما بدشنام از تو راضي گشته ايم * وز دعائي ما بسودا ميروي

In I(a), S, P, R, T, this verse is added between lines 9 and 10.

[5] I, قيد و for قيد. [6] I(a) ; خاطر for ديدهٔ.

[1] I(a) ; گوشهٔ چشمانت for قامتي داری كه.

[2] In I texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows :—

قامتي داری و سحري ميكني

[3] All texts and all MSS. but I ; جان for دل.

[4] I(a), R, and all texts but T, C ; خواهد for بيند.

آفتـــاب از منظر افتد در رواق ۸ چون[5] ترا بیند بدین خوش منظری

جان و خاطر با تو دارم روز و شب ۹ نقـش بر دل نام بـــر انگشتری

سعدی از گرمی بخواهد[6] سوختن ۱۰ بسکه شیرینی تو از حد میبـــری

۳۷۹

Metre: رمل مثمّن محذوف [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

سست پیمـــانا بیکره دل ز مـا برداشتـی

۱ آخر ای بد عهد سنگین دل چرا برداشتی

نوع تقصیری تواند بود ای سلطـــان عشق

۲ تا بیکره ســـایهٔ لطف از گـدا برداشتی

گفته بودی با تو در خواهم کشیدن جام وصل

۳ جـرعهٔ نا خـورده شمشیـر جفا برداشتی

خـــاطر از مهر کســـان برداشتم از مهر[1] تو

۴ چون ترا گشتم تو خود[2] خاطر ز من برداشتی

دوست بردارد بجرمی یا خطائی دل ز دوست

۵ تو خطا کردی که بیجرم و خطا برداشتی

عمرها در زیر دامن داشت[3] سعدی پای صبر[4]

۶ سر ندیـــدم کـز گریبـــان وفا برداشتی

[5] All texts and all MSS. but I; گر for چون.
[6] B, S, T; بخواهی for بخواهد.
[1] R, P; بهر for مهر.
[2] I(a), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; گشتم تو for گشتم تو خود.
[3] I(a), I(b), P; برد for داشت.
[4] S, P, R, C; وصل for صبر.

۳۸۰

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ]

شب ست و شاهد و شمع و شراب و شيريني ·

۱ غنيمت است چنين شب که[1] دوستان بيني

بشرط آنکه منت بندهوار در خدمت

۲ کمر ببندم[2] و تو شاهوار[3] بنشيني

چو صبر از تو[4] ميسّر نمي شود چکنم

۳ بخشم رفتم و باز آمدم بمسکيني

بحکم آنکه مرا هيچ دوست چون تو بدست

۴ نيايد[5] و تو به از من هزار بگزيني

برنگ و بوی بهار ای فقير قانع[6] شو

۵ چو باغبان نگذارد که سيب و گل[7] چيني

تفاوتی نکند گر ترش کني ابرو[8]

۶ هزار تلخ بگوئي هنوز شيريني

ميان ما و شما عشق در ازل بوده است

۷ هزار سال برآيد همان نخستيني[9]

[1] Z, Y(a), E, L, D ; دمی روی for چنين شب که.
I(b), P ; درين دم for do. · S ; درين for چنين.

[2] I ; بپا بانستم for کمر ببندم.

[3] P ; خواجه وار for شاهوار.

[4] I(a), I(b), S, P · بصبر هيچ for چو صبر از تو.

[5] I(a), R, T, Z, E, Y(a), L, D ; نيفتد for نيايد.

[6] T ; حکيم رضي for فقير قانع C, Y(b) ; حکيم for فقير.

[7] I(a) ; ده for گل

[8] I(a) ; ابروت for ابرو.

[9] In R and I this line is omitted.

لگام در [10] سر شیران کند صلابت عشق
۸ چنان کشد که شتر را مهار در بینی

ز نیک بختی [11] سعدیست پای بند غمت
۹ زهی کبوتر مقبل که صید شاهینی

مرا شکیب نمی باشد ای مسلمانان
۱۰ ز روی خوب لکم دینکم ولی دینی

۴۸۱

Metre هزج مسدّس سالم ‿ – – – | ‿ – – – | ‿ – – –

گل است آن یا صنم [1] یا ماه یا روی [2]
۱ شبست آن یا شبه یا مشک یا موی

نپندارم که در بستان فردوس
۲ بروید چون تو سروی بر لب جوی

چه شیرین لب سخن گوئی که عاجز
۳ فرو می ماند از وصفت [3] سخنگوی

ببویش [4] الغیاث از ما بر آمد
۴ که ای باد از کجا آوردی این بوی

الا ای ترک آتش روی ساقی
۵ بآب باده عقل از ما [5] فرو شوی [6]

چه شهر آشوبی ای دلبند خودرای [7]
۶ چه بزم آرائی ای گلبرگ خود روی

چو در میدان عشق افتادی ای دل
۷ بباید بودنت سرگشته چون گوی

[10] I(a), I(b), S, P, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, بر for در.
[11] I(b), B, S, P, T : نامی for بختی
[1] Y(b) ; صمن for صنم
[2] In all texts and all MSS. but I, the two hemistiches of this line are transposed.
[3] I(a) ; فرو میماند زوصف او for فرو ماند ز وصفت I(b), S ; وصفش for وصفت.
[4] I, I(b), S, R, B, and all texts ; ببوئی for ببویش P; ببویت for do.
[5] I, S, P, B, and all texts ; من for ما.
[6] In I(b) this line is omitted.
[7] I, I(a), S, R, T, C, Y(b) مفتون for خودرای B, I(b), Z, E, L, D, Y(a) : مفتول for do.

دلا گر عاشقي میسوز و مي ساز ۸ تنا گر طالبي میپرس و میپوی
درین ره جان بده یا ترک ما گیر ۹ برین [8] در سر بنه یا غیر ما جوی
بد اندیشان ملامت [9] مي کنندم ۱۰ که تا چند احتمال یار بد خوی
محال است اینکه ترک دوست هرگز ۱۱ بگوید سعدي ای دشمن تو میگوی

۳۸۲

Metre: اخرب مضارع مثمن [— — ◡ — | ◡ — — | — — ◡ — | ◡ — —]

صاحب نظر نباشد در بند نیکنامي
۱ خاصان چه باک دارند [1] از گفتگوی عامي
ای نقطهٔ سیاهی بالای خط سبزش
۲ خوش دانهٔ و لیکن بس بر کنار دامي
حور از بهشت بیرون ناید تو از کجائي
۳ مه بر زمین نباشد تو ماه رخ کدامي
دیگر کسش نه بیند در بوستان خرامان
۴ گر سرو بوستانت بیند که مي خرامي
بدر تمام روزی در آفتاب رویت
۵ گر بنگرد بیارد اقرار ناتمامي
طوطي شکر شکستن دیگر روا ندارد
۶ گر پسته ات به بیند وقتی که در کلامی
در حسن بی نظیري در لطف بی نهایت
۷ در مهر بی ثباتي در عهد بی دوامي

[8] All texts and all MSS. but I, S; بدین for برین.
[9] I(a). T; نصیحت for ملامت.
[1] I(a). I(b). S, B, R, C; خبرندارند for چه باک دارند.

لایقتر از امیری در خدمتت اسیری
۸ خوشتر ز پادشاهی در حضرتت غلامی
ترک عمل بگفتم و ایمن شدم ز عزلت
۹ بی چیز را نباشد اندیشه از حرامی
فردا بداغ دوزخ ناپخته بسوزد
۱۰ کامروز آتش عشق از وی نبرد خامی
هر لحظه سر بجائی برمی کند خیالم
۱۱ تا خود چه بر من آید زین منقطع لگامی
سعدی چو ترک هستی گفتی ز خلق رستی
۱۲ از سنگ غم نباشد بعد از شکسته جامی

۳۸۳

Metre: مضارع مثمّنِ اخرب | — — ب | — ب — — | — — ب | — ب — — |

عمری ببوی یاری بردیم[1] انتظاری
۱ زآن انتظار ما را نگشود هیچ کاری
از دولت وصالش حاصل نشد مرادی
۲ وز محنت فراقش بر[2] دل بماند باری
هر دم غم فراقش بر دل نهاد داغی[3]
۳ هر لحظه دست هجرش در دل[4] شکست خاری

[1] I(a), I(b), R, P, T; گردیم for بردیم.
[2] I(b), B, S, P, T; در for بر.
[3] All texts and all MSS. but I; دردی for داغی.
[4] T, E, Y(a), Y(b), L, D; پا for دل.

ای زلف تو کمندی و[5] آبروی تو کمانی

۴ وی قامت تو سروی وی روی تو بهاری

دانم که فارغي تو از حال درد سعدي

۵ او را[6] در انتظارت خون شد ز دیدهٔ جاری[7]

دریاب عاشقان را کافزون کند صفا را

۶ بشنو تو این سخن را کاین است یادگاری

۳۸۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ⏓ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

قیمت گل برود چون تو بگلزار آئي

۱ و آب حیوان[1] بچکد چون تو بگفتار[2] آئي

آن همه جلوهٔ طاؤس و خرامیدن کبک[3]

۲ بار دیگر نکند[4] گر[5] تو برفتار آئي

چند بار آخرت ای دل[6] بنصیحت گفتم

۳ دیده بردوز مبادا[7] که گرفتار آئي

---

[5] In I(b), S, R, P, T, C, Y(b), و is omitted before آبروی.
[6] B, S, P, I(a), I(b), and all texts but Z; کاورا for اورا.
[7] I, I(a), I(b); دو دیدهٔ باری for دیدهٔ جاری: P, S, R, C; دو for ز.
[1] I, I(b), S, P, R, Z; شیرین for حیوان: T, C, Y(b); شکر for do.
[2] I, I(b), S, P, R, T, Z, C, Y(b); چو تو در خندهٔ و گفتار for بچکد چون تو بگفتار.
[3] I(b), S; سرو for کبک
[4] I(a); آب لطفش برود for بار دیگر نکند.
[5] I(a), and all texts; چون for گر.
[6] All texts and all MSS. but I; ای دلت آخر for آخرت ای دل.
[7] S, I; نباید for مبادا.

مه چنین خوب نباشد تو مگر خورشیدی
۴ دل چنین سخت نباشد تو مگر خارایی

گر تو صد بار بیائی بسر کشتهٔ عشق[8]
۵ چشم دارد متردد که دگر بار آئی

سپر از تیغ تو در[9] روی کشیدن نهی است
۶ من خصومت نکنم گر[10] تو به پیکار آئی[11]

کس نماند[12] که بدیدار تو واله نشود
۷ چون تو لعبت ز پس پرده پدیدار آئی

دیگر ای باد حدیث گل و سنبل نکنی
۸ گر بدان سنبل[13] زلف و گل رخسار[14] آئی

دوست دارم که کست[15] دوست ندارد جز من
۹ حیف باشد که تو در خاطر[16] اغیار آئی

سعدیا دختر انفاس تو بس دل ببرد
۱۰ بچنین صورت و[17] معنی که تو می آرائی

[8] T, C; خویش for عشق.
[9] C, Y(b); بر for در.
[10] T, C, Y(b); چون for گر.
[11] In I(a) lines 5 and 6 are transposed.
[12] I(b), B, R, and all texts; نباشد for نماند.
[13] I(b), B, Z, C, E, Y(a), L, D; کاکل for سنبل.
[14] In I(b), S, R, B, Z, C, E, Y(a). Y(b), L, D, و is inserted before زلف: in the same MSS. and in Z, E, Y(a), Y(b), D, و is also added before رخسار.
[15] I(b), S, P; دارند ترا for دارم که کست.
[16] B; دیدهٔ for خاطر.
[17] All texts and all MSS. but I, I(a); زیور for صورت و.

۳۸۵

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [‒ ‒ | ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒]

گر کنم در سر وفات سری	۱	سهل باشد زیان مختصری
ای که قصد هلاک من داری	۲	صبر کن تا به بینمت نظری
متحیّر نه در جمال تو ام	۳	عقل دارم بقدر [1] خود قدری
حیرتم در صفات [2] بیچون است	۴	کاین کمال [3] آفریده در بشری
راست خواهی نظر حرام بود	۵	بر چنین روی و باز بر دگری
ببری هوش و طاقت زن و مرد	۶	گر تردد کنی ببام و دری [4]
دوست دارم که خاک پات شوم	۷	تا مگر بر سرم کنی گذری
حق بدست رقیب نادان [5] است	۸	پیش خصم ایستاده چون سپری
زآنکه آئینهٔ بدین خوبی	۹	حیف باشد بدست بی بصری
آه سعدی کاثر [6] کند در کوه	۱۰	نکند در تو سنگدل اثری
سنگ را سخت گفتمی همه عمر	۱۱	چون بدیدم ز سنگ سخت تری

۳۸۶

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [‒ ‒ ⏑ | ‒ ⏑ ‒ ⏑ | ⏑ ‒ ‒ ⏑ | ‒ ⏑ ‒]

کس در نیامد است بدین خوبی از دری
۱ دیگر نیاورد چو تو فرزند مادری

[1] All texts; بفهم for بقدر

[2] All texts and all MSS. except I, R; کمال for صفات.

[3] I(a), S, and all texts, جمال for کمال.

[4] This verse is only found in I.

[5] All texts and all MSS. except I; سنگدل for نادان.

[6] All texts and all MSS. but I, I(a); اثر for کاثر.

خورشید اگر تو روی نپوشی فرو رود
۲ گوید دو آفتاب نگنجد[1] بکشوری

اول منم که در همه عالم نیامد است
۳ زیبا تر از تو در نظرم هیچ منظری

هرگز نبرده‌ام بخرابات عشق راه
۴ امروزم[2] آرزوی تو در داد ساغری

یا خود بحسن روی تو کس نیست در جهان
۵ یا هست و نیستم ز تو پروای دیگری

بر سرو قامتت گل و بادام روی و چشم[3]
۶ نشنیده ام که سرو چنین آورد بری

روی که روز روشن اگر بر کشد نقاب
۷ پرتو چنان دهد که[4] شب تیره اختری

همراه من مباش که حسرت[5] برند[6] خلق
۸ در دست مفلسی چو به بینند گوهری

من کم نمی کنم سر موئی ز مهر دوست[7]
۹ ور میزند بهر سر موئیم نشتری

روزی مگر[8] بدیدن[9] سعدی قدم نهی
۱۰ تا در رهت بهر قدمی می نهد[10] سری

---

[1] I(a), I(b), S, P, R, B, C; نباشد for نگنجد.
[2] All texts and all MSS. but I(b); امروز for امروزم.
[3] B, R, and all texts but Z; چشم و روی for روی و چشم.
[4] I(a), I(b), S, P, T; دهد چنانکه for چنان دهد که.
[5] I(a), B, S, R, P, C; غیرت for حسرت. [6] I(a); کنند for برند.
[7] I(b), S, P; ز سر این مهر دوستیت for سر موئی ز مهر دوست.
[8] P, B, C, E, Y(a), L, D; اگر for مگر.
[9] S, P, B, T, C, E, Y(a), L, D; دیده for دیدن.
[10] B, E, Y(a), Y(b), L, D; هست بهر هرقدمت for در رهت بهر قدمی:
R; درنثار هرقدمت for do: T, C; بفکند for مینهد: S; دست for رهت.

۳۸۷

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [‒ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒]

گفتم آهن دلی کنم چندی ۱ ندهم دل بهیچ دلبندی
و آنکه را دیده در جمال [1] تو رفت ۲ هرگزش گوش نشنود پندی
خاصه ما را که در [2] ازل بود است ۳ با تو آمیزشی و پیوندی
بسرت [3] کز دلت بدر نکنم ۴ سخت تر زین مخواه سوگندی
یکدم آخر حجاب یکسو نه ۵ تا بر آساید آرزومندی
همچنان پیر نیست مادر دهر ۶ که بیاورد چون تو فرزندی
ریش فرهاد بهتر می بود [4] ۷ گر نه شیرین نمک پراگندی
کاشکی خاک بودمي در راه ۸ تا مگر سایه بر من افگندی
چه کند بندهٔ که از دل و جان ۹ نکند خدمت خداوندی
سعدیا دور نیکنامی رفت ۱۰ نوبت عاشقي است یکچندی

۳۸۸

Metre مجتثِّ مثمّنِ مخبون [‒ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒]

کدام کس بتو ماند که گویمت که چنوني
۱ ز هرچه در نظر آید [1] گدشتهٔ بنکوني

[1] All texts and all MSS. but I; بر دهان for در جمال
[2] B, S, T. C, Y(b). از for در.
[3] All texts and all MSS except I; بدولت for بسرت.
[4] S. B. R, and all texts; بودی for مي بود.

[1] I; آمد for آید.

لطیف جوهر و جـــانی غریب[2] قامت و شکلی
نظیف جامه و جسمی بدیع صورت و خـوئـــی

هزار دیده چو پروانه بر جمـــال تو عـــاشق[3]
۳ غلام دولت آنم که شمـع مجلس اوئـــی

ترا که درد نباشد ز درد ما چه تفـــاوت
۴ تو حال تشنه چه دانی[4] که بر[5] کنارهٔ جوئـــی

ندیدم آبی و خاکی[6] بدین لطـافت و پاکی
۵ تو آب چشمهٔ حیوان و خـــاک غالیه بوئـــی

صبـــای روضهٔ رضوان ندانمت که چه بادی
۶ نسیم گلشن[7] جانان ندانمت[8] که چه بوئـــی

گر من از دل یک تو بر آورم دم[9] عشقـــی
۷ عجب مدار که آتش در افتدم بدوتوئـــی

بکس مگوی که پایم بسنگ عشـق بر آمـــد
۸ که عیب گیرد و گوید چـرا بفرق نپوئـــی

دلـــی دو دوست نگیرد دو مهـــر دل نپذیرد
۹ اگـر موافق اوئی بترک خویش نگوئـــی

کنونم آب حیـــاتی بحلـــق تشنـه فرو کن
۱۰ نه آن گهـــی که بمیـرم بآب دیده بشوئـی

[2] B. ظریف for غریب [3] I(b); مایل for عاشق. Keep down
[4] I(b), B, R, S, P, T, Y(b); ندانی for چه دانی
[5] I, I(b), B, R, E, Y(a), Y(b), L, D; در for بر
[6] I(a); آب حیوانی for آبی و خاکی.
[7] I, I(a), B, S, R, P. وعده for گلشن
[8] I(a); نگویمت for ندانمت.
[9] I(a) I(b), B, S, P, and all texts but Z, عم for دم

باختیار تو سعدی چه التماس بر آید [10]

۱۱ گر او مراد نبخشد تو کیستی که بجوئی

۳۸۹

Metre: [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒] رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف

من چرا دل بتو دادم که دلم می شکنی

۱ یا چه کردم که نگه [1] باز بمن می نکنی

دل و جانم بتو مشغول و نظر در [2] چپ و راست

۲ تا ندانند [3] حریفان [4] که تو منظور منی

دیگران چون [5] بروند از نظر از دل بروند

۳ تو چنان در دل من رفته که جان در بدنی

تو همائی و من خستهٔ بیچاره گدا

۴ پادشاهی کنم ار سایه بمن بر [6] فگنی

بندهوارت بسلام آیم و خدمت بکنم

۵ ور جوابم ندهی [7] میرسدت کبر و منی

مرد راضی است که در پای تو افتد چون گوی

۶ تا [8] بدان ساعد سیمینش بچوگان بزنی

[10] Y(b), التماس بر آمد for کارها کشاید. I(b); آمد for آید.

[1] I(a), R; نظر for نگه.

[2] I(a), B, C, E, Y(a), ز for در; ونظر در for ونگه در, Z, L, نگه for do. D; ونگه از for do: S, R, بر for در. I omits و before نظر.

[3] I(a), I(b), P, C, Y(b), نگویند for ندانند.

[4] All texts and all MSS but I, رقیبان for حریفان.

[5] I(a), I(b); گر for چون.

[6] E, Y(a), Y(b), D; در for بر.

[7] All texts and all M.S.S. but I, R; قبولم نکنی for جوابم ندهی.

[8] S, P, تو for تا.

مست بیخویشتن از خمر ظلومست و جهول
۷ مستی از عشق نکو باشد و بیخویشتنی
تو بدین نعت و صفت گر[9] بخرامی در باغ
۸ باغبان بیند و گوید که تو سرو چمنی
من بو از شاخ امیدت نتوانم خوردن
۹ غالب الظن و یقینم که تو بیخم بکنی
خوان درویش بشیرینی و چربی بخورند
۱۰ سعدیا چرب زبانی کن و شیرین سخنی

۳۹۰

Metre: هزج مسدّس محذوف [‒ ‿ ‒ ‒ ‒ ‿ ‒ ‒ ‒ ‿ ‒]

مپرس از من که هیچم یاد کردی	۱	که خود هیچم[1] فرامش می[2] نکردی
چه نیکوروی و بدعهدی که شهری	۲	غمت خوردند و کس را غم نخوردی
چرا ما با تو ای معشوق طنّاز	۳	بصلحیم و تو با ما در نبردی
نصیحت می کنندم سرد گویان[3]	۴	که بر گرد از غمش بیروی زردی
نمیدانند کز بیمار عشقش[4]	۵	حرارت باز ننشیند بسردی
و لیکن با رقیبان چاره نیست	۶	که ایشان مثل[5] خارند و تو وردی
اگر با خوبرویان می نشینی	۷	بساط نیکنامی در نوردی

[9] B; چون for گر.
[1] I (a) I (b), R, B, and all texts but Z; هرگز for هیچم
[2] I (a); فراموشم ز for فرامش می.
[3] I(a), B, T, C, Y(b), نیک خوهان for سرد گویان
I(b), S, P; خوبرویان for do.
[4] All texts and all MSS. but I; عشقت for عشقش.
[5] I(a); همچو for مثل.

دگر با من مگوی ای باد گلبوی ۸ که همچون بلبلم دیوانه کردی [6]

چرا دردت نچینند جان سعدی ۹ که هم دردی و هم درمان دردی

۳۹۱

Metre: [‒ ◡ ‒ | ◡ ◡ ‒ | ◡ ‒ | ‒ ◡ ◡ ‒] منسرح مثمن مطوی مکسوف

ما سپر انداختیم گر تو کمان می کشی

۱ گو دل ما خوش مباش گر تو بدین دلخوشی

گر بکشی بنده‌ایم ور بنوازی رواست

۲ ما بتو مستانسیم تو ز چه [1] مستوحشی

گفتی اگر درد عشق [2] پای [3] نداری گریز

۳ چون [4] بتوانم گریخت تا [5] تو کمندم کشی

دیده فرو دوختم تا نه بدوزخ برد [6]

۴ باز نگه [7] می کنم سخت بهشتی وشی

غایت خوبی که هست قبضهٔ شمشیر دوست [8]

۵ خلق حسد می برند بر من اگر میکشی [9]

[6] In I(a), lines 7 and 8 are transposed. In R, T, C, line 8 is omitted.

[1] I, R, C; بچه for زچه.

[2] S, R, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; درعمش for درد عشق,

[3] I(a) تاب for پای. [4] T, Y(b); کی for چون.

[5] All texts and all MSS. but I; چون for تا.

[6] I(a), B, and all texts but Z; نشوم دوزخی for نه بدوزخ برد

[7] All texts and all MSS. but I; نظر for نگه.

[8] R, and all texts but C; را for دوست

[9] In all texts and all MSS. but I, P, this hemistich runs as follows; دوست حسد میبرد دشمن اگر میکشی: P has the same but with خلق for دوست.

موجب فریاد ما خصم نداند که چیست

چارهٔ مجروح[10] عشق نیست[11] بجز خامشی

چند توان ای سلیم آب سر آتش زدن

۷ کآب جمالت[12] ببرد رنگ رخ آتشی

آدمی هوشمند عیش ندارد ز فکر[13]

۸ ساقی مجلس بیار آن قدح بیهشی

مست می[14] عشق را عیب مکن[15] سعدیا

۹ مست بیفتی تو نیز گر هم ازین می چشی

۳۹۲

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ –]

من از تو روی نپیچم گرم بیازاری

۱ که خوش بود ز عزیزان تحمّل خواری

بهر سلاح که خون مرا بخواهی ریخت

۲ حلال کردمت الا بتیغ بیزاری

تو در دل من ازآن خوشتری و شیرین‌تر

۳ که من ترش بنشینم ز تلخ گفتاری

---

[10] S: مهجور for مجروح.

[11] I(a): چیست for نیست

[12] I(a), I(b), S, P, دیانت for جمالت.

[13] This is the I variant: T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, عشق ندید خموش for عیش ندارد ز فکر.
P, Z, نداند for ندارد. I(b), S, P; مگو for ز فکر. R, عشق for عیش.
I(a); و فکر for ز فکر

[14] I: این for می.

[15] I(a): مگو for مکن

اگر دعـــات ارادت بود و گـــر دشنـــام
۴ بگو از آن لب شیـرین که شهد میبـاري

تو گر [1] بصید روي وحشـــي از تو نگریزد
۵ که در کمنـــد تو راحـت بود گرفتـاري

بانتظـــار عیـــادت که دوست مـــي آید
۶ خوش است بر دل رنجور عشق بیمـاري

گرم تو زهر دهي چون عسل بیـــاشـــامم
۷ بشـــرط آنکـه بدست رقیب نسپـاري

تو مي روي و مرا جان و دل [2] بجانب [3] تست
۸ ولی چه سود که جـاذب نکه نمیداري [4]

گرت چو من غم عشقی زمـــانه پیش آرد
۹ دگـر غم همـه عـالـم بهیچ نشمـاري

درازناي شب از چشـــم دردمنـدان پرس
۱۰ که هرچه پیش تو سهل است سهل بنـداري

حـــکایت من و مجنون بیکدگـر مـــاند
۱۱ نیـــافتیـــم و نمـــردیـــم در طلبکاري

بنـــال سعدي اگر چارهٔ وصـالت نیست
۱۲ که نیست چـارهٔ بیچـــارگان بجز [5] زاري

[1] All texts and all MSS. but I ; اگر for تو گر.
[2] S ; چشم و جان for جان و دل I ; چشم for جان.
[3] I(b), P, R, بدست for بجانب.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] I(a) ; مگر for بجز

۳۹۳

Metre: رمل مثمّن مخبون [‿ ‿ – – ‿ ‿ – – ‿ ‿ – – ‿ ‿ – –]

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی
۱ عهد نابستن از آن به که ببندي و نپائي

دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
۲ باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی

ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه
۳ ما کجائیم درین بحر تفکّر[1] تو کجائی

آن نه خالست و زنخدان و سر زلف پریشان
۴ که دل اهل نظر برد که سرّیست خدائی

پرده بردار که بیگانه خود این[2] روی نه بیند
۵ تو بزرگي و در آئینۀ کوچک ننمائي

حلقه بر در نتوانم زدن از بیم[3] رقیبان
۶ این توانم که بیایم بمحلّت بگدائي

عشق و درویشي و انگشت نمائي و ملامت
۷ همه سهل است و[4] تحمّل نکنم بار جدائي

روز صحرا و سماع است و لب جوی و[5] تماشا
۸ در همه شهر دلی نیست[6] که دیگر بربائي

---

[1] I(a); تامّل for تفکّر.
[2] I(a), S, R, B, T, C, E, Y(a), L, D; آن for این.
[3] I, I(b), B, S, R, P, T, C; دست for بیم.
[4] In all texts and all MSS. except I, I(b), و is omitted before تحمّل.
[5] In S, R, B, T, E, Y(a), Y(b), D, و is omitted after جوی.
[6] I; ماند for نیست.

گفته بودم چو بیائي غم دل با تو بگویم
۹ چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائي

شمع را باید ازین خانه بدر[7] بردن و کشتن
۱۰ تا که همسایه نداند[8] که تو در خانهٔ مائي

سعدي آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد[10]
۱۱ چون[11] بدانست که در بند تو خوشتر ز[12] رهائي

خلق گویند برو دل بهوای دگری ده[13]
۱۲ نکنم خاصه در ایام اتابک دو هوائي

۳۹۴

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ —]

مرا تو جان عزیزي و یار محترمي
۱ بهرچه حکم کني بر وجود من حکمي

غمت مباد و گزندت مباد و درد مباد
۲ که مونس[1] دل و آرام جان و دفع غمي

7 I(a), S, R, B, and all texts; برون for بدر.

8 R; نگوید for نداند.

9 In all texts and all MSS. but I, the following line is inserted after verse 10 —

کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روی تو گوید که تو در خانهٔ مائي

10 B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; ز کمندت نگریزد for ز کمندت بگریزد.

11 I, I(b), S, Y, T, L, Y(b); که for چون.

12 I(a), P, C, که for ز.

13 I(a), S, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D; نه for ده.

1 I(a), R, Z, C, E, Y(a), L, D; راحت for مونس.

هزار تندي و سختي [2] بکن که سهل بود
۳ جفای مثل تو بردن که صاحب [3] کرمي

ندانم از سرو پایت کدام خوبتر است
۴ چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمي [4]

اگر هزار الم دارم از تو بر دل ریش
۵ هنوز مرهم ریشي و داروی المي

چنین که می گذري کافر و مسلمان را
۶ نگه به تست که هم قبلهٔ و هم صنمي

چنین جمال نشاید که هر نظر بیند
۷ مگر که نام خدا گرد خویشتن بدمي

نگویمت که گلی بر فراز سرو روان
۸ که آفتاب جهانتاب بر سر علمي

تو مشکبوی سیه [5] چشم را که در یابد
۹ که همچو آهوی مشکین [6] ز آدمي برمي

کمند سعدي اگر شیر شرزه [7] صید کند
۱۰ تو در کمند نیائي [8] که آهوی حرمي

[2] I(a); تلخي for سختي.
[3] All texts and all MSS. but I(a); صادق for صاحب.
[4] In all texts and all MSS. except I the following verse is inserted after line 4; —

هر آنگهت که زمین بوسم آسمان گوید
که پای قدر تو دارد که خاک این قدمي

[5] In B و is inserted before سیه.
I(a); وحشي for مشکین.
[7] All texts and all MSS. except I, I(a); بیشه for شرزه.
[8] I(a); نیارد for نیائی

۳۹۵

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [— ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

مرحبا ای نسیم عنبر بوی ۱ خبری[1] زان بخشم رفته بگوی

دلبر سست مهر[2] سخت جفا[3] ۲ صاحب دوست روی دشمن خوی

گو دگر چون[4] هلاک من خواهی ۳ بی گناهم بکش بهانه مجوی

تشنه ترسم که منقطع گردد ۴ گر[5] نه باز آید آب رفته بجوی

عشق[6] دیدم که در مقابل[6] صبر ۵ آتش و پنبه بود و سنگ و سبوی

هرکه با دوستی سری دارد ۶ گو دو دست از مراد[7] خویش بشوی

تا گرفتار زخم چوگانی ۷ احتمالت ضرورتست چو گوی

پادشاهان و گنج و خیل و حشم ۸ عارفان و سماع و ها یا هوی

سعدیا شور[8] عشق میگوید ۹ سخنانت بطبع شیرین گوی

هر کسی را نباشد این گفتار ۱۰ عود ناسوخته ندارد بوی

۳۹۶

Metre: هزج مثمّنِ سالم [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — —]

مبارک ساعتی باشد که با منظور بنشینی

۱ ز نزدیکت بسوزاند مگر از[1] دور بنشینی

---

[1] I(b), R, P; سخنی for خبری.

[2] I(a); مهد for مهر.

[3] I(a); گمان for جفا.

[4] I, I(b); گر for چون.

[5] B; ور for گر.

[6] مهر and عشق are transposed in I.

[7] All texts and all MSS. but I; وجود for مراد.

[8] All texts and all MSS. but I; سرّ for شور.

[1] I(a), I(b), P, C; کز for از

عقابان میدرد چنگال باز[2] آهنین پنجه

۲ ترا بازي همین[3] بهتر که با[4] عصفور بنشیني[5]

نباید گر بسوزندت که فریاد از نو برخیزد

۳ اگر خواهي که چون پروانه پیش نور بنشیني

گرت باما خوش افتاد است چون ما لاابالی شو

۴ نه یاران مست برخیزند و تو مستور بنشیني

مي خور کز سر دنیا توانی خاستن دردم[6]

۵ نه آن ساعت که هشیارت[7] کند مخمور بنشیني[8]

نمدالی شکم روزی کند یغمای مورانت

۶ اگر هر جا که شیریني است چون زنبور بنشیني

بصورت زان گرفتاري که در معني نمي بیني

۷ فراموشت شود این دیو اگر با حور بنشیني

نپندارم که با یارت وصال از دست برخیزد

۸ مگر کز هرچه هست اندر جهان مهجور بنشیني[9]

میان خواب و بیداري توانی کرد فرق آنکه

۹ که چون سعدی بتنهائي شب دیجور بنشیني

---

[2] T; مهدرن چنگال و بازان نیز چنگالدد for باز

[3] All texts and all MSS. but I; باری چدین for بازی همین.

[4] R, P; باشد که چون for بهتر که با. I(b), B, S; باشد for بهتر. Z, C. چون for با.

[5] In I(a) this line is omitted.

[6] All texts and all MSS. but I, P; بیکدل for دردم. P; بیک دم for do.

[7] I, هشیاري for هشیارت.

[8] In I(a) this line is omitted.

[9] In I this line is omitted

۳۹۷

Metre هزجِ مثمّن سالم [ـ ـ ـ ں | ـ ـ ـ ں | ـ ـ ـ ں | ـ ـ ـ ں]

مکن سرگشته آن دل را که دست آموز غم کردی

۱ بزیر پای[1] هجرانش لگدکوب ستم کردی

قلم بر بیدلان گفتی نخواهم راند و[2] هم راندی

۲ جفا بر عاشقان گفتی نخواهم کرد و[3] هم کردی

بدم گفتی و خورسندم عفاک الله نکو گفتی

۳ سگم خواندی و خوشنودم جزاک الله کرم کردی

تعالی الله چه رویست آن که تا دیدار میمونش

۴ ز مادر در وجود آمد وجودم با عدم کردی[4]

چه لطف است اینکه فرمودی مگر سبق[5] اللسان بودت

۵ چه حرفست آنکه[6] آوردی مگر سهوالقلم کردی

عنایت بر من اولی تر که تادیب جفا دیدم

۶ گلفشان بر سر من کن که خارم در قدم کردی

غنیمت دان اگر روزی بشادی در رسی ای دل

۷ پس از چندین تحمّلها که زیر بار غم کردی

---

[1] I ; بار for پای

[2] All texts and all MSS. except I omit و after راند.

[3] All texts and all MSS. but I omit و after کرد

[4] This line is only found in I.

[5] S. سهو for سبق

[6] I, I(b), B. Z. E, Y(a), Y(b), L, D ; اینکه for آنکه.

شب غمهای سعدي را مگـر هنگام روز آید[7]
۸ که باریک و ضعیفش چون چراغ صبحدم کردي

۳۹۸

Metre: هزج مثمّن سالم [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — —]

نگارا وقت آن آمد که دل با مهـر پیوندي
۱ که ما را بیش ازین طاقت نماند است آرزومندي

غریب[1] از خوی مطبوعت که روی از دلدگان پوشي
۲ بدیع از طبع موزونت که در بر دوستان[2] بندي

تو خورسند و شکیبائی چنانت در خیال آید
۳ که ما را همچنین باشد شکیبـائي و خورسندي

نگفتي بیـوفا یارا که از ما نگسلـي هرگز
۴ مگر در دل چنین بودت که خود با ما نه پیوندي

زهی آسایش و رحمت نظر[3] را کش تو منظوري
۵ زهی[4] بخشایش و دولت پدر را کش[5] تو فرزندي

شکار آنکه توان کشتن که محکم در کمند افتد[6]
۶ چو بیخ مهر بنشاندم درخت وصل[7] بر کندي

[7] I(b), to; آمد for آید.

N.B.—In I(a), P, R, T, C, this ode is omitted.

[1] I(a), S, P, Y(b); دریغ for غریب.

[2] I(a); مخلصان for دوستان.

[3] R; کسی for نظر.

[4] T, Y(b); خوشا for زهی

[5] B; کش چون for را کش.

[6] All texts and all MSS. but I; آید for افتد

[7] S; صبر for وصل.

مرا زین پیش در خلوت فراغت بود و جمعیت

۷ تو در جمع آمدي ناگاه[8] و مجموعان پراگندي

نمودي چند بار از خود که حافظ عقد و پیمانم

۸ کنونت باز دانستم که ناقض عهد و سوگندي[9]

گرت جان در قدم ریزم هنوزت عذره میخواهم

۹ که از من خدمتی ناید چنان لایق که بپسندي

تش بنشین و تیزي کن که مارا تلخ ننماید

۱۰ چه میگوئي چنین شیرین که شوري در من افگندي

شکایت گفتن سعدي مگر باد است نزدیکت[10]

۱۱ که او چون[11] رعد مینالد[12] تو همچون برق میخندي

۳۹۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — —]

نه تو گفتي که بجای آرم و گفتم که نیاري

۱ عهد و پیمان و وفاداري و دلبندي و یاري

زخم شمشیر اجل به ز[1] سر نیش فراقت[2]

۲ کشتن اولیتر ازان کم بجراحت بگذاري

[8] I(b), S ; بیگاه for ناگاه.

[9] This line is substituted for verse 7 in I. In B, S, R, it follows verse 7. It is omitted in all other MSS. and texts.

[10] S , در پیشت for نزدیکت.

[11] I(b), B, S, R, P, Z , همچون for او چون.

[12] P, Z ; مي نالم for مي نالد.

[1] I, I(b), S, R, P, C ; که for ز.

[2] I(b), Z ; فراق for فراقت.

تن آسوده نداند که دل خسته چه باشد
۳ من گرفتار کمندم تو چه دانی که سواری

کس چنین روی ندارد تو مگر حور بهشتی
۴ ور کس این بوی نیاید مگر آهوی تتاری[3]

عرقت بر ورق روی نگارین بچه ماند
۵ همچو بر صفحهٔ[4] گل قطرهٔ باران بهاری

طوطیان دیدم و خوشتر ز حدیثت نشنیدم
۶ شکر است آن نه دهان و لب و دندان که تو داری

ای خردمند که گفتی نکنم چشم بجانان[5]
۷ بچه کار آیدت آن دل[6] که بخوبان[7] نسپاری

آرزو میکندم با تو شبی بودن و روزی
۸ یا[8] شبی روز کنی چون[9] من و روزی بشب آری

هم اگر عمر بود دامن کامی بکف آید[10]
۹ که گل از خار همی زاید[11] و صبح از شب تاری

سعدی آن طبع ندارد که ز خوی تو برنجد
۱۰ خوش بود[12] هرچه تو گوئی و شکر[13] هرچه تو باری

---

[3] In I(a) this line is omitted.
[4] I(a); چهرهٔ for صفحهٔ.
[5] All texts and all MSS. but I, خوبان for جانان.
[6] S; جان for دل.
[7] I(b), R, P, D, L, Z; جانان for خوبان.
[8] R, Y(b); تا for با.
[9] I(a), to; با for چون
[10] S, C, Y(b); آرم for آید.
[11] R, P, I; آید for زاید.
[12] I(a); شکر است for خوش بود.
[13] I(a); گوهرست for شکر.

۴۰۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

ندیدمت که بکردی وفا بدانچه بگفتی

۱ طریق وصل کشادی من آمدم تو برفتی

وفا و عهد نمودی دل سلیم ربودی[1]

۲ چو خویشتن بتو دادم تو میل باز گرفتی

تو[2] دست عهد گرفتی که پای مهر[3] بدارم

۳ بچشم خویش بدیدم خلاف هرچه بگفتی

هزار چاره بکردم که همعنان تو گردم

۴ تو پهلوان‌تر ازانی که در کمند من افتی

نه عدل بود نمودن خیال وصل و ربودن[4]

۵ چرا از عاشق مسکین هم اوّلش نهفتی

تو قدر صحبت یاران و دوستان نشناسی

۶ مگر شبی که چو سعدی بداغ هجر[5] بخفتی

۴۰۱

Metre: رملِ مثمّن مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی

۱ که بدوستان یکدل سر دست بر فشانی

---

[1] S: سردي for ربودي.

[2] T, Y(b): نه for تو

[3] I; وصل for مهر.

[4] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D: جمال و ناز نهفتن for خیال وصل و ربودن.

[5] All MSS and all texts but I, I(a); عشق for هجر.

دلم از تو چون نرنجد که برهم در نگنجد
۲ که جواب تلخ گوئي تو بدین شکر دهاني[1]

نفسی بیا و بنشین سخنی بگو وبشنو
۳ که بتشنگي بمردیم[2] بر آب زندگاني

غم دل بکس نگویم[3] که بگفت رنگ رویم
۴ تو بصورتم نگه کن که سرایرم بداني

عجبست نیاید از من سخنان سوزناکم
۵ عجبست اگر نسوزم[4] چو بر آتشم نشاني

دل عارفان ببردند و قرار پارسایان[5]
۶ همه شاهدان بصورت تو بصورت و معاني

نه[6] خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم
۷ همه بر سر زبانند و تو در میان جاني

اگرت بهرچه دنیا بدهند حیف باشد
۸ و گرت بهرچه عقبی[7] بخرند رایگاني

نه عجب کمال حسنت که بصد زبان بگویم
۹ که هنوز پیش ذکرت خجلم ز بیزباني

مده ای رفیق پندم که نظر برو[8] فگندم
۱۰ تو میان ما نداني[9] که چه میرود نهاني

---

[1] I(a), I(b), S, R, P, C ; زباني for دهاني.
[2] I(a), B, S, R, C ; بمردم for بمردیم.
[3] I(a) ; نگفتم for نگویم.
[4] I(a), I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بسوزم for نسوزم.
[5] I(a) ; هوشمندان for پارسایان. [6] S ; به for نه.
[7] I(a), R ; عالم for عقبی.
[8] I(b), S, P, R, C, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بدو for برو.
[9] I(a), P ; چه داني for نداني.

ز حدیث حسن لیلی بگذشت و شوق مجنون
۱۱ اگر این صفت به بینی دگر آن سمر نخوانی
دل دردمند سعدی ز محبّت تو خون شد
۱۲ نه کشی بتیغ هجرش نه بوصل میرسانی

۴۰۲

[ـــ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع Metre

نگویم آب و گل است آن[1] وجود روحانی
۱ بدین کمال نباشد جمال[2] انسانی
اگر تو آب و گلی همچنانکه سایر خلق
۲ گل بهشت و مخمّر بآب حیوانی
بهرچه خوبتر اندر جهان نظر کردم
۳ که گویمش بتو ماند تو خوبتر زآنی
وجود هرکه نگه[3] میکنم ز جان و جسد
۴ مرکّب است و تو از فرق تا قدم جانی
گرت در آینه سیمای خویش دل ببرد
۵ چو من شوی که[4] بدرمان خویش درمانی
دلی که با سر زلفت تعلّقی دارد
۶ چگونه جمع شود[5] با چنین پریشانی

[1] I, I(a), B, R, Z; این for آن.
[2] B, S, P, T; وجود for جمال.
[3] S, C, R, Y(a), L, D; نظر for نگه.
[4] B, S, P, and all texts; و for که.
[5] I, I(a), I(b), R, P, S; بود for شود.

مرا که پیش تو اقرار بندگي کردم
۷ رواست گر بنوازي وگر برنجاني

ولی خلاف بزرگان که گفته‌اند مکن
۸ بکن هرآنچه بشاید نه هرچه بتواني

طمع مدار که از دامنت بدارم دست
۹ بآستین ملالی که بر من افشاني

فدای جان تو گر من تلف[٥] شوم چه شود
۱۰ برای عید بود گوسفند قرباني

روان روشن سعدي که شمع مجلس تست
۱۱ بهیچ کار نیاید گرش نسوزاني

۴۰۳

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون [— ᴗ — ᴗ | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — —]

ندانمت بحقیقت که در جهان بکه ماني
۱ جهان و هرچه در او هست صورتند و تو جاني

بپای خویشتن آیند عاشقان بکمندت
۲ که هرکه را تو بگیري ز خویشتن برهاني

مرا مپرس که چوني بهر صفت که تو خواهي[۱]
۳ مرا مگوی چه نامي بهر لقب که تو خواني

[٥] All MSS. but I, I(b), and all texts except Z ; فدا for تلف.
[۱] I(a) ; گوئی for خواهي.

چنان بنظرهٔ[2] اول ز شخص[3] مي ببري دل
۴ كه باز مي نتواند گرفت نظرهٔ[2] ثاني

تو پرده پيش گرفتي وز اشتياق جمالت
۵ ز پردها بدر افتاد رازهای نهاني

بر آتش تو نشستم و[4] دود[5] عشق[6] بر آمد
۶ تو ساعتی نه نشستي كه آتشی بنشاني

چو پيش خاطرم آيد[7] مثال صورت خوبت[8]
۷ ندانمت كه چه گويم ز اختلاف معاني

مرا گناه نباشد نظر بروی جوانان
۸ كه پير داند مقدار روزگار جواني

ترا كه ديده ز خواب خمار باز نباشد
۹ رياضت من شب تا سحر نشسته چه داني

من ای صبا ره رفتن بكوی دوست ندارم[9]
۱۰ تو ميروي بسلامت سلام من برساني

سر از كمند تو سعدي بهيچ روی نه تابد[10]
۱۱ اسير خويش گرفتي بكش چنانكه تو داني

---

[2] R ; بنظرت for بنظره in both places.

[3] I(a), I, خلق for شخص,

[4] I(b), S, P, R, B, T, C, E, Y(a) Y(b), L, D, چو for و.

[5] I ; ذوق for دود.

[6] R , I ; شوق for عشق.

[7] B, R, C, T ; آمد for آيد.

[8] I(a), I(b), S, P, B, C ; روی تو گفتم for صورت خوبت.

[9] I(b) ; ندانم for ندارم.

[10] I(a) ; I(b), R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; پيچد for تابد.

۴۰۴

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف | — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — |

وقت آن آمد که خوش باشد[1] کنار سبزه[2] جوی
۱ گر سرِ صحرات[3] باشد سرو بالائی بجوی

گر[4] بخلوت با دلارامت میسّر میشود
۲ در سرایت خود گلستانست سبزی گو مروی

ای نسیم کوی معشوق این چه باد خرمست
۳ تا کجا بودی که جانم تازه میگردد[5] ببوی

مطربان خوش خوش[6] در آوازند و مستان[7] در سماع
۴ شاهدان در حالت و شوریدگان در های و هوی[8]

ای که پای رفتنت کند است و راه وصل تنگ[9]
۵ باز گشتن هم نشاید تا قدم داری بپوی

گر به بینی گریهٔ زارم ندانی فرق کرد
۶ کاب چشم است اینکه پیشم[10] میرود یا آبجوی

گوی را گفتند[11] که ای بیچاره سرگردان مباش
۷ گوی مسکین را چه تاوانست چوگانرا بگوی

---

[1] B, Z, C, E, Y(a), L, D; گردد for باشد. [2] P; آب و for سبزه.
[3] P; بصحرا مهل for سر صحرات.
[4] I(a), I(b), S, P, L; ور for گر. [5] R; میگردی for میگردد.
[6] I, I(a), I(b), S, P, T, C, Y(b); گوئی for خوش خوش.
[7] B and all texts but Z; صوفی for مستان.
[8] I(a); گفت و گوی for های هوی.
[9] I(a); دور for تنگ.
[10] I(a), I(b), S, B, C; پیشت for پیشم.
[11] I(b), Z, E, T, Y(a), Y(b), D, گوی for گفتند: I(a); گویند for do.

ای که گفتی دل بشوی از مهر یار سنگدل[12]

۸ من دل از مهرش نمیشویم تو دست از من بشوی[13]

سعدیا مستی و مستوری بهم ناید راست

۹ شاهدان بازی مزاج و صوفیان بس تنگخوی[14]

۴۰۵

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ب — ب ب — — ب — ب ب — — ب —]

هر روز باد می برد از بوستان گلی

۱ مجروح میکند دل مسکین بلبلی

مألوف را بصحبت ابنای روزگار

۲ بر جور روزگار بباید تحمّلی

کاین باز مرگ[1] هرکه سر از بیضه بر کند

۳ همچون کبوترش برباید[2] بچنگلی

ای دوست[3] دل منه[4] تو برین[5] تنگنای خاک

۴ ناممکن[6] است عافیتی بی تزلزلی

[12] I; مهربان for سنگدل.

[13] In all texts and all MSS, except I, I(a), the following verse is inserted after line 8:—

یا بترک من بگوئی ای سرکش نامهربان

بر اسیران رحمت آور یا بترک من بگوئی

[14] In I the following verse is substituted for line 9:—

سعدیا عاشق نشاید بود اندر خانگاه * شاهد بازی مزاج و صوفیان تندخوئی

[1] I; موت for مرگ.

[2] I, S, P; بدر آید for برباید.

[3] T; زنهار for ای دوست.

[4] B; مبند for منه.

[5] I, S, R, P, C; درین for برین.

[6] I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; تا for نا.

..نیست ماه پیکر و موئی است مشکبوی
۵ هر لاله که میدمد[7] از خاک و سنبلی

بالای خاک هیچ عمارت نکرده‌اند
۶ کزوی بدیر و زود نباشد تحوّلی[8]

مکروه طلعتی است جهان فریب ناک
۷ هر بامداد کرده بشوخي تجمّلی

دی بوستان خرم و صحرا و لاله‌زار
۸ وز بانگ مرغ در چمن افتاده غلغلی

و[9] امروز خارهای مغیلان کشیده تیغ
۹ گوئي که خود نبود درین بوستان گلی

دنیا پلی است رهگذر دار آخرت
۱۰ اهل تمیز خانه نگیرند[10] بر پلی

سعدي گر آسمان بشکر پرورد ترا
۱۱ چون میکشد بزهر ندارد تفضّلی

۴۰۶

Metre رملِ مسدّسِ محذوف [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

هرگز این صورت کشد[1] صورتگری
۱ یا چنین شاهد بود در کشوری

[7] S ; بردمد for میدمد

[8] In I(a) this line is omitted.

[9] In I(a), B, S, P, T, و is omitted before امروز.

[10] T, C ; نسازند for نگیرند.

[1] I(b), B, S, R, P, T, Z, C, کند for کشد

سرو رفتاری صنوبر قامتی
۲ ماه رخساری ملایک منظری

میرود وز خویشتن بینی که هست
۳ در نمی آید بچشمش دیگری

صد هزارش دست خاطر در رکاب
۴ پادشاهی میرود با لشکری

عارضش باغی دهانش غنچهٔ
۵ [2] بل بهشتی درمیانش کوثری [3]

ماه رویا مهربانی پیشه کن
۶ خوبروئی را بباید زیوری

بیتو در هر گوشه پائی در گل است
۷ وز تو در هر خانه دستی بر سری

چون همایم سایهٔ بر سر فکن
۸ تا در [4] اقبالت شوم نیک اختری

در خداوندی چه نقصان آیدش [5]
۹ گر خداوندی بپرسد چاکری

مصلحت بودی شکایت گفتنم [6]
۱۰ گر بغیر از خصم بودی داوری

سعدیا داری دلم از دست دوست
۱۱ به که شیرینی ز دست دیگری

---

[2] I(a), S. P. T(a) : چون for بل

[3] In I lines I to 5 are omitted.

[4] I(a) : باقبالت for در اقبالت

[5] I(a), I(b), B, S, P : آیدت for آیدش

[6] R : کردنم for گفتنم

خاکی از مردم بماند [7] در جهان
۱۲ وز وجود عاشقان خاکستری

۴۰۷

Metre: رمل مثمن مخبون [‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ —]

همه‌کس [1] را تن و اندام و جمال است و جوانی
۱ وین همه لطف [2] ندارد [3] تو مگر سرو روانی

نظر آوردم و بردم [4] که وجودی بتو ماند
۲ همه اسمند و تو جسمی همه جسمند و تو جانی

تو مگر پرده [5] بپوشی و کست روی نه بیند
۳ ور همین [6] پرده زنی پردهٔ خلقی بدرانی

تو ندانی که کسی در تو چرا [7] خیره بماند
۴ تا کسی همچو تو باشد که دور خیره بمانی

نوک تیر مژه از جوشن جان میگذرانی
۵ من تنک پوست نگفتم تو چنین [8] سخت کمانی

---

[7] I(a), I(b), B, S, P; نماند for بماند.
[1] I(a); هر کسی for همه کس.
[2] R; حسن for لطف
[3] All texts and all MSS. except I, ندارند for ندارد; S; ندیدم for ندارد.
[4] I(a), R, B, Z, E, Y(a), Y(b), D; دیدم for بردم.
[5] P; روی for پردهٔ.
[6] I(b), S, B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; همه for همین.
[7] I(b), B, S, P, C, E, Y(a), Y(b), L, D: چرا در تو کسی for کسی در تو چرا.
[8] R; چندیدم نو چذان for نگفتم تو چنین.

هرچه در وصف [9] تو گويند چناني بحقيقت
۶ عيبت [10] آنست که با ما بارادت نه چناني
رمقی بيش نماند است گرفتار غمت را
۷ چند مجروح تواند داشت بکش تا برهاني
بيش ازين صبر ندارم که تو هردم بر قومي
۸ بنشيني و مرا بر سر آتش بنشاني
گر بميرد عجب از شخص و دگر زنده نباشد
۹ که براني ز بر خويش و دگر بار بخواني [11]
سعديا گر قدمت راه بپايان نرساند
۱۰ باري اندر طلبش عمر بپايان برساني

۴۰۸

[ـ ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف. Metre

هر نوبتم که در نظر ای ماه بگذري
۱ بار دوم ز بار نخستين نکوتري

---

[9] All texts and all MSS. but I, I(a); حسن for وصف.

[10] All MSS. but I. and all texts but Y(b); عيب for عيبت.

[11] This is the I variant. I(a) omits the line In S, P, the first hemistich runs as follows :—

گر بميرد دگر آن شخص و دگر زنده بباشد

I(b) has the same reading but with نباشد for بباشد : R, & T, are similar with نماند for بباشد, T in addition having زهم for دگر: in E, Y(a), Y(b), L, D, the verse runs thus :—

گر بميرد ز غمت زار شود زنده دگر بار
هر گه راني ز در خويش و دگر بار بخواني

انصاف میدهم که لطیفان و دلبران

بسیار دیده‌ام نه بدین لطف و دلبري

زنّار بود آنچه [1] همه عمر داشتم

۳ الا کمر که پیش تو بستم بچاکری

از شرم چون تو آدمیي درمیان خلق

۴ انصاف میدهم که نهان میشود پری

شمشیر اختیار ترا سر نهاده‌ام

۵ دانم که گر تنم بکشي جان بپروری

جز [3] صورتت در آئینه کس را نمي رسد

۶ با طلعت بدیع تو کردن برابری

ای مدعي گر آنچه مرا شد ترا شود

۷ بر حال من ببخشي و رحمت [4] بیاوري

صید اوفتاد و [5] پای مسافر بگل بماند

۸ هیچ افتدت که بر سر افتاده [6] بگذري

صبری که بود مایهٔ سعدي دگر نماند

۹ سختي مکن که کیسه بپرداخت مشتري

---

[1] I(b), S, P, T ; هرچه for آنچه.

[2] N. B. In I(b) verses 4 to 9 omitted, and instead are found lines 6 to 10 of ode 408.

[3] B ; چون for جز.

[4] P, I. حالت for رحمت.

[5] All MSS. and all texts but L ; افتاده for و اوفتاد.

[6] I(a). بیمار for افتاده

۴۰۹

Metre. هزجِ مثمّنِ اخرب [ـــ ـــ ‿ ‿ ـــ ‿ ـــ ـــ ‿ ‿ ـــ ‿ ـــ ـــ]

هر کس بتماشائی رفتند بصحرائی
۱ ما را که تو منظوری خاطر نرود جائی

یا چشم نمی بیند یا راه نمیداند
۲ هرکو[1] بوجود خود دارد ز تو پروائی

دیوانهٔ عشقت را جائی نظر افتاد است
۳ کانجا نتواند رفت اندیشهٔ دانائی[2]

زیبا ننماید سرو اندر نظر طبعش[3]
۴ آنکس نظری باشد باقامت زیبائی[4]

امید تو بیرون برد از دل همه امیدی
۵ سودای تو خالی[5] کرد از سر همه سودائی

گویند رفیقانم در عشق چه سر داری
۶ گویم که سری دارم انداخته[6] در پائی

زنهار نمیخواهم کز کشتن[7] امانم ده
۷ تا سیرترت بینم یک لحظه مدارائی

[1] I(a), S, B, and all texts : کس for کو
[2] In I(a) lines 3 and 4 are transposed
[3] All texts and all MSS. but I ; عقاش for طبعش.
[4] In B & P this line is omitted
[5] In I(b), R and all texts but T ; بیرون for خالی
[6] In all texts and all MSS. but I ; درباخته for انداخته.
[7] T ; قتل for کشتن

در پارس که تا بود است از ولوله آسود است
۸ بیمست که برخیزد از حسن تو غوغائی

من دست نخواهم زد الا بسر زلفت[8]
۹ گر دست رسی باشد یکروز بیغمائی

گویند تمنّائی از دوست بکن سعدي[9]
۱۰ جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنّائی[10]

۴۱۰

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع [‒ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒]

همه چشمیم تا برون آئي ۱ همه گوشیم تا چه فرمائي

تو نه آن صورتی که بیرویت ۲ متصوّر شود شکیبائي

من ز دست تو خویشتن بکشم ۳ تا تو دستان[1] بخون نیالائي

گفته بودي قیامتم بینند ۴ این گروه محبّ سودائي

وین چنین روی دلستان که تراست ۵ خود قیامت بود که بنمائي

ما تماشا کنان کوته دست ۶ تو درخت بلند بالائي

سر ما و آستان خدمت تو ۷ گر برانی و گر ببخشائي

جان بشکرانه دادم از من خواه ۸ گر بانصاف درمیان آئي

عقل باید که با صلابت[2] عشق ۹ نکند پنجهٔ توانائي

[8] In I(b), S, P, R, B, Z, this hemistich runs as follows :—

نه زهد صفا ماند نه معرفت صوفي

[9] In B this hemistich reads thus :— گویند بکن سعدي از دوست تمنّائی.

[10] In R, T, C, this hemistich runs thus :—

از دوست نمي‌خواهم جز دوست تمنّائی

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] S, P; دستان for دستان. [2] E, Y(a), Y(b); صلامت for صلابت.

تو چه داني که[3] بر تو نگذشت است ۱۰ شب هجران و روز تنهائي

روشنت گردد این حدیث چو روز ۱۱ گر چو[4] سعدي شبی به پیمائي

۴۱۴

Metre: مضارع مثمن اخرب [ــ ــ ــ | ــ ــ ــ | ــ ــ ــ | ــ ــ ــ]

هر سلطنت که خواهي میکن که دلپذیري

۱ در دست خوبرویان دولت بود اسیري

جان باختن بکویت در آرزوی رویت

۲ دانستهام ولیکن خونخوار و[1] نا گزیري

ملک آن تست و فرمان مملوک را چه درمان[2]

۳ گر بیگنه بسوزي و ز بی خطا بگیري

گر من سخن نگویم در وصف روی و مویت[3]

۴ آئینهات بگوید پنهان[4] که بی نظیري

آنکو ندیده باشد گل درمیان بستان

۵ شاید که خیره ماند در ارغوان و خیري[5]

---

[3] P; چو for که.

[4] I, I(a), S, R, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), D; چه for چو.
N.B.—In I(b) this ode omitted.

[1] In I, I(a), I(b), R, P, و is omitted after خونخوار.

[2] I(b), S, P, T; لشکر سر بر زمین خدمت for فرمان مملوک را چه درمان.
T(a); B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; شاهي فرمائي هرچه خواهي for do.

[3] I(a); اعتدال قدت for وصف روی و مویت.

[4] C, Y(b); پیدا for پنهان.

[5] In I verses 4 and 5 are omitted.

گفتم مگر برفتی[6] غایب شوی ز چشم
۶ آن نیستی که رفتی آنی که در ضمیری

ای باد صبح بستان پیغام وصل[7] جانان
۷ میبر[8] که خوش نسیمی میدم[9] که خوش عبیری

اورا نمیتوان دید از منتهای خوبی
۸ ما خود نمی نمائیم[10] از غایت حقیری

گر یار با جوانان خواهد نشست و رندان
۹ ما نیز توبه کردیم از زاهدی و پیری

سعدی نظر بپوشان یا خرقه درمیان نه
۱۰ رندی روا نباشد در جامهٔ[11] فقیری

۴۱۲

[— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ —] هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف Metre.

هرگز نبود سرو ببالا که تو داری
۱ یا گل[1] بصفای[2] رخ زیبا که تو داری

گر شمع نباشد شب[3] دلسوختگانرا[4]
۲ روشن کند[5] این غرهٔ غرا که تو داری

[6] B, R, S, T, Y(b) ; برفتن for برفتی.
[7] I(a), S, P ; لطف for وصل.
[8] I, میدو for میبر.
[9] I(b), P, B, Z, E, Y(a), Y(b), D ; میدهد for میدم,
[10] I(b), B, S ; توانیم for نمائیم.
[11] خرقه : جامه for جامهٔ.
[1] I(a), S, P, B, T, Z, C ; مه for گل
[2] P, E, Y(a), D ; صفا و for صفائی ; I(a), T, C, Y(b), جمال for do
[3] I(b) P, S, B ; رخ for شب.
[4] P ; رفتگان را for سوختگان را
[5] I(b), P ; شود آن for کند این

حوران بهشتي که دل خلق ربايند [6]
۳ هرگز نه ستانند دل ما که تو داري

بسيار بود سرو روان و گل [7] خندان
۴ ليکن نه بدين صورت و بالا [8] که تو داري

پيدا ست که سرپنجهٔ [9] ما را چه بود زور [10]
۵ با ساعد و بازوی [11] توانا که تو داري

صيت [12] سخنم در همه آفاق برفته است [13]
۶ ليکن چه کند [14] با يد بيضا که تو داري

امثال تو از صحبت ما ننگ [15] ندارند [16]
۷ جای مگس است اين همه حلوا که تو داري

اين روی بصحرا کند آن روی [17] به بستان
۸ من روی ندارم مگر آنجا که تو داري

سعدي تو نيارامي و کوته نکني دست
۹ تا سر نکني در سر سودا که تو داري

تا ميل نباشد بوصال از طرف دوست
۱۰ سودی نکند حرص و تمنّا که تو داري [18]

---

[6] All texts and all MSS but I, ستانند for ربايند.

[7] I(b); دل for گل

[8] I(a), I(b), P, R, B; سيما for بالا.

[9] I; سرمايه for سرپنجه

[10] T, Y(b); نبود for چه بود.

[11] I(a), I(b), P, S, C; سيمين for و بازوی.

[12] All texts and all MSS but I; صدر for صيت.

[13] I(a), I(b), S, P; ببردند for است برفته.

[14] I, I(a), R; زند for کند

[15] H(a), S, Z, C, E, Y(a), Y(b), D; باک for ننگ

[16] T reads this hemistich thus, امثال ترا صحبت ما ننگ نباشد.

[17] I(a), T, Y(b); ميل for روی

[18] In R 9 (b) & 10 (a) are omitted and 10(b) is joined with 9 (a).

۴۱۳

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑⏑ —]

هرگز آن دل به نمیرد که تو جانش باشی
۱ نیک بخت آنکه تو در هر دو جهانش باشی

غم و اندیشه در آن دایره هرگز نرود [1]
۲ بحقیقت که تو چون نقطه میانش باشی

هرگزش باد خزان [2] برگ پریشان نکند
۳ بوستانی که چو تو [3] سرو روانش باشی

همه عالم نگران تا نظر بخت بلند
۴ بر که افتد که تو یکدم نگرانش باشی

سنگدل چشمهٔ آبی که یکی چون هاروت
۵ تشنه می میرد و نزدیک دهانش باشی

گر توان بود که دور فلک از سر گیرند
۶ تو دگر نادرهٔ دور زمانش باشی

وصفت آن نیست که در [4] وهم سخندان گنجد [5]
۷ ور کسی گفت مگر هم تو زبانش باشی

چون تحمل نکند بار فراق تو کسی
۸ با همه درد دل آسایش جانش باشی

[1] P, T, C ; نبود for نرود.
[2] I ; صبا for خزان.
[3] P, Z, T, Y(a), E, D ; دور for چو تو.
[4] R ; فهم for وهم.
[5] All texts and all MSS. but I ; آید for گنجد.

ای که بیدوست بسر مي نتواني [6] که بريد
۹ شاید از محتمل بار گرانش باشي
سعدي آنروز که غوغای قیامت باشد
۱۰ چشم دارد [7] که تو منظور نهانش باشي

۴۱۴

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ◡ ◡ — — ◡ — ◡ ◡ — — ◡ — ◡ ◡ — —]

یا را قدحی پر کن از آن داروی مستي
۱ تا از سر صوفي [1] ببرد علت هستي
عاقل متفکر بود و مصلحت اندیش
۲ در مذهب عشق آی و زین [2] جمله [3] برستي
ای فتنهٔ نو خاسته از عالم قدرت [4]
۳ غایب مشو از دیده که در دل بنشستي
آرام دلم بستدي و دست شکیبم
۴ برتافتی و پنجهٔ صبرم بشکستي
احوال دو چشم من برهم ننهاده
۵ با تو نتوان گفت بخواب شب [5] مستي

[6] C: بردن for که بري.
[7] I(b), B, S; دارم for دارد.
[1] R; عارف for صوفي.
[2] I(a) B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, گزین for وزین.
[3] S: هردو for جمله.
[4] In all texts and all MSS. but I; this hemistich runs as follows, :—
شد آمدنی ای فتنه نو خاسته از غیب
[5] I(a), خوش for شب

سودا زدهٔ کز همه عالم بتو پیوست
۶ دل نیک بدادت که دل ازوی بگسستی

در روی تو گفتم سخنی چند بگویم
۷ رو باز کشادي و در نطق به بستي

گر بادهٔ ازین خم بود و مطرب ازین کوی
۸ ما توبه بخواهیم[6] شکستن بدرستی

سعدي غرض از حقهٔ تن آیهٔ حق است[7]
۹ صد تعبیه در تست و یکی باز نجستي

نقّاش وجود این همه صورت که بپرداخت[8]
۱۰ تا نقش به بیني و مصور بپرستي

۴۱۵

Metre : رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

یاد میداري که با ما جنگ در سر داشتي
۱ رای رای تست خواهي جنگ و[1] خواهي آشتي

نیک بد کردي شکستن عهد یار مهربان[2]
۲ آن بتر کردي که بد کردي و نیک انگاشتي

[6] All MSS. and all texts but L; نخواهیم for بخواهیم.

[7] I (b), B; S, R; پیرایه نه for تن آیهٔ : I ; و پیرایه نه do.

[8] All texts and all MSS. but I ; بیاراست for بپرداخت.

[1] In I, I(b), B, S, D, و is omitted after جنگ : C ; کن for و.

[2] I(a), S, P, B, T, C, Y(b) ; نیک نام for مهربان.

دوستان دشمن گرفتن [3] هرگز عادت نبود

۳ جز در این نوبت [4] که دشمن دوست مي پنداشتي

خاطرم نگذاشت یکساعت که بد مهري [5] کنم

۴ گرچه دانستم که پاک از خاطرم بگذاشتي

همچنانت ناخن [6] رنگین گواهي مي دهد

۵ بر سر انگشتان که [7] در خون عزیزان داشتي

تا تو بر کشتي نیامد هیچ خلقم در نظر

۶ کز خیالت شحنهٔ بر خاطرم بگماشتي

هرچه خواهي کن ما را با تو روی جنگ نیست

۷ سر نهادن به در آن موضع که تیغ افراشتي [8]

هردم از شاخ زبانم میوهٔ تر میرسد

۸ بوستانها رسته [9] زان تخمم [10] که در دل [11] کاشتي

سعدي از دنیا و عقبی روی در دیوار کرد

۹ تا تو بر [12] دیوار فکرش نقش خود بنگاشتي

---

[3] I(a), I(b), P, Z, C, E, Y(b), L, D; گرفتی for گرفتن.

[4] All texts and all MSS. but I; مدت for نوبت.

[5] T, C, Y(a), Y(b), E, T, D; بی for بد : I(b), S, P, بد عهدی for do.

[6] I(a); ناخنت اندگه for همچنانت ناخن. I(b), R, S, P, E, Y(a), Y(b), L, D; آنگهت خاطر بد عهدی for همچنانت ناخن رنگین.

[7] I(b), S, P, T, C; دست چندین روز for بر سر انگشتان که

[8] In I, C, E, line 7 is omitted

[9] P, T; رست for رسته

[10] I(a), I(b), B, R, S, P, T, C; تخمی for تخمم.

[11] S, P, C, T; جان for دل.

[12] I(a), I(b), B, S, C, E, Y(a), Y(b), L, D; در for بر.

۴۱۶

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [ـ ـ ᴗ ᴗ ـ ᴗ ـ ᴗ | ـ ـ ᴗ ᴗ ـ ᴗ ـ ᴗ]

یار گرفته‌ام بسی چون تو ندیده‌ام کسی
۱ شمع چنین نیامد است از در هیچ مجلسی
عادت بخت من نبود اینکه تو یادم آوری
۲ نقد چنین کم اوفتد خاصه بدست مفلسی
صحبت ازین شریفتر صورت ازین لطیفتر
۳ دامن ازین نظیفتر وصف تو چون کند کسی [1]
خادمهٔ سرای را گو در حجره بند کن
۴ تا بسر حضور ما راه نبرد موسوسی
روز وصال دوستان دل نرود ببوستان
۵ تا بگلی نگه کند یا بجمال نرگسی
قصّه بهر که میبرم فایدهٔ نمیدهد [2]
۶ مشکل درد عشق را حل نکند مهندسی
این همه خار می خورد سعدی و بار میبرد [3]
۷ جای دگر نمی رود هر که گرفت مؤنسی [4]

---

[1] In R this line is omitted.

[2] I, I(b), S, P: کند for دهد.

[3] I(a), I(b); چنین میرود for بار میبرد.

[4] This is the I variant. In all other MSS. and texts this hemistich runs as follows.—

سعی جمعی دوستان درد نمیکند بسی

۴۱۷

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ —]

یاری آنست که زهر از قبلش نوش کنی
۱ نه چو رنجی رسدت یار فراموش کنی

علم از دوش بنه ور عسلی[1] فرماید
۲ شرط آزادگی آنست که بر دوش کنی

همچون از یار جفا بیند و تسلیم شود
۳ تو چه یاری که چو دیگ از غم[2] دل جوش کنی

راه دانا دگر و مذهب عاشق دگر است
۴ ای خردمند که عیب من مدهوش[3] کنی

شاهد آن وقت بیاید[4] که تو حاضر گردی[5]
۵ مطرب[6] آنگاه[7] بگوید[8] که تو خاموش کنی

سر تشنیع[9] نداری طلب یار مکن
۶ مگست نیش زند چون[10] طلب نوش کنی

پای در سلسله باید که همان ادت عشق
۷ با تو باشد که گرش[11] دست در آغوش کنی

---

[1] P, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; عملي for عسلي
[2] I(b), S, P, Z, Y(a) ; نف for غم
[3] I(b), B, P ; بیهوش for مدهوش
[4] I(b), R ; نیاند for بیاید · P ; نیاهد for do.
[5] All texts and all MSS but I ; باشي for گردي .
[6] I(a), I(b), S, B, P, Z, C ; سخن for مطرب.
[7] All texts and all MSS. but I ; آنوقت for آنگاه.
[8] T, E, Y(a) ; بخواند for بگوید
[9] S ; تسلیم for تشنیع.
[10] I(b), B, S, P, C, Y(b) ; گر for چون.
[11] T, Y(b) ; اگرش for که گرش.

مرد باید که نظر بر [12] ملخ و مور کند
۸ بآن تامّل که تو در زلف و بناگوش کنی

تا تو در بند هوائی در حق نگشاید [13]
۹ سخن آنگاه توان گفت که آن گوش کنی

تا چه شکلی تو در آئینه همان خواهی دید [14]
۱۰ شاهد آئینهٔ تست از نظر هوش کنی

سخن معرفت از حلقهٔ درویشان پرس
۱۱ سعدیا شاید ازین حلقه که در گوش کنی

---

[12] I, P, B, T, Z, L, D; در for بر.
[13] I(b); نگشایند for نگشاید.
[14] In I(b), S, P, T, C, Y(b), this hemistich runs as follows:—
تا چه شکلی بود آئینه که در پیش رخت

تمام شده



Calcutta—Printed at the Bapt. Miss. Press

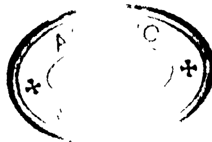
(L) Lucknow. { There are three editions of this text, dated respectively 1870, 1876, 1885, but they are practically identical.

The most reliable texts are those of Teheran, Tabriz, Calcutta, and Elphinstone College, but all are out of print and almost impossible to procure.

An annotated translation of the Odes has not, as far as I know, been published yet in any language, and I hope soon to supply this want.

L. WHITE KING,
1-10-18.

Roebuck Hall,
Co. Dublin,
Ireland.



(R) My own private copy (from the Royal Library at Kābul), dated $\frac{860 \text{ A.H.}}{1455 \text{ A.D.}}$. This is a beautifully written and illuminated MS. and generally reliable.

Since Sa'di died in 1291 A.D. and the (I) MS. was transcribed in 1327, or 36 years after his death, it is of the utmost importance for the purpose of collation, and I have made it therefore the basis of my text. In this connection it is worthy of note that the *Tayyibāt* group of Odes in this MS. ends with the following remark in Arabic :—

نقلت من خط المصنف و هو مشرف الدين بن مصلح الدين عبد الله

"I have copied it from the writing of the author Musharraf uddīn, son of Muslih uddīn 'Abdullah" (Sa'di's full name).

This MS. unfortunately is not quite complete. Under the heading "*Tayyibāt*" about two-thirds only of the Odes are included, but I have been able to trace most of the remaining Odes under *Badāyi'* and *Khawātīm*. This MS. opens abruptly with an Ode rhyming in ی and the ordinary alphabetical order is not observed, Ode 44 following Ode 346, and so on, an arrangement which may represent the sequence of their composition Another drawback of this MS. is the omission of diacritical marks, which sometimes leads to confusion. For these reasons the collation of this MS. was attended with considerable difficulty The Petrograd MS. is fortunately complete, but from the Paris MS. some 80 Odes are missing. Most of these are doubtless to be found in the other groups of Odes, but I was unable to examine the MS. myself, a photographic copy of the *Tayyibāt* having been prepared for my use through the kindness of the Director of the Oriental Section of the Bibliothéque Nationale.

The following are the texts which I have collated, and I think the list includes all that are of any importance :—

(T) Teherān, 1851.

(Z) Tabrīz, 1841.

(C) Calcutta, 1791

(Ya) Bombay, 1880 }
(Yb) Do. 1891 } Three editions of this text were collated, but the first (1863) is almost identical with (Ya).

(D) Delhi, 1852.

(E) Elphinstone College, 1895 (*Tayyibāt* only).

INTRODUCTION.

The Odes of Sa'di are arranged in four groups, viz. *Tayyibāt*, *Badāyi'*, *Khawātīm*, and *Ghazaliyāti qadīmah*. The first group includes the largest number of Odes (418), while the other three contain only 296. The present Volume, which contains the text of the *Tayyibāt*, will be followed in due course, I hope, by a second comprising the three remaining groups. At the top of each Ode I have given the metre, while the principal variants are noted at the bottom of the page.

I was led to undertake the work by the fact that as yet no properly collated text of the Odes had been published, and I think it high time that a reliable edition of Sa'di's lyrical poetry, so popular in the East, was made available for Oriental scholars. In this connection I may quote Professor E. G. Browne's remark that "in his Odes Sa'di is considered as inferior to no Persian poet, not even Ḥāfiẓ" (*Literary History of Persia*, Vol. II, pp. 533). At present the only collections of Odes that are readily procurable are contained in the Lucknow and Bombay editions of the *Kulliyāt*, which are corrupt and badly printed, the other editions of the text having long since passed out of print.

The following are the manuscripts which I have collated :—

(I) India Office (Ethè 1117), dated $\frac{728 \text{ A.H.}}{1327 \text{ A.D.}}$, the oldest known manuscript and very reliable.

(*Ia*) India Office (Ethè 1118). This MS. is not dated, but is very old and reliable.

(*Ib*) India office (Ethè 1122). An old (undated) MS., but not very reliable.

(B) British Museum (Rieu 24944), dated $\frac{974 \text{ A.H.}}{1566 \text{ A.D.}}$. This MS. is of little value.

(P) Paris (Bibliothéque Nationale), dated $\frac{767 \text{ A.H.}}{1365 \text{ A.D.}}$. An accurate and reliable MS.

(S) Petrograd (Imperial Library), dated $\frac{787 \text{ A.H.}}{1385 \text{ A.D.}}$. Another reliable MS., but of less value than the last.